كتاب مفردات بديعي في الطب

~~كتاب اختيارات بديعي في الادوية في الطب~~

~~اختيارات بديعي~~ مفردات

كتاب مفرداة بديعي في الطب

صاحبه السلطان حيدر محمد خان
خلد ملكه

اياصوفيه

كتب ترکیه

2747

درجه

212

قد وقف هذا الكتاب السلطان الاعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي
محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع واستنسخ وتعلم
حرره الفقير احمد شيخ زاده المفتش باوقاف الحرمين الشريفين غفر لهما

تحقیقات

محمد ... دانشگاه ...

2747

[illegible]

ولذکر الله اعلی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
امداد حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر
ورق از اوراق و شجری از اشجار دست وضوح یافته است و بر هر ثمری از
اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته **بیت**
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش / هر ورق دفتریست معرفت کردگار
بی امر کن فکان هیچ نبات از دریچه وجود لب بشکر خنده نشو و نما نگشاید
و بی حکم فرمان روای او سلطان صرصر هیچ برگ گلی از هم کمال نمی رباید
تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگارخانه آفرینش
بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا حکمت بی نهایتش گلگونه الوان بر چهره
نباتات و حیوانات نکشید نو عروس اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه ننمود **شعر**
ففی کل شیء له آیة / تدل علی انه واحد
و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین
موجودات وجود مبارک او بود و موجب طلوع آفرینش طفیل دین او
علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها **شعر**
فیا ایها الراجون منه شفاعة / صلوا علیه و سلموا تسلیما

اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز
از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر
چیز را خاصه منفعتی وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هر چند معرفت
ادویه تماما بغیر از حق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در کنه اختراع و ابداع
خالق که ذات تواند یافت اما بعضی که کما هی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت
آن بعضی از ثقات حکما و جهابذه ثبت نموده بالهامه تعالی او با علامه تقدس
بوده و نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و غث و سمین
از یکدیگر جدا نکرده اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی
للعطار درین قسم بحسب المقدور والامکان شروع نموده مبتنی است تا قول
اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که از بانه اشتیاق این علم داشته باشند
بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التیاع کنند و نیز همتی که بهایت
نا مجموع همت مصروف و عنان همت معطوف آن بوده که بوسیله خویشتن را
از تنبه بدرخشی بسر حد شهرستان تمنی طالبی رساند و دیده بخت را از خواب
خود را از نومة الغافلین بیدار کند و این معنی جز آنکه نسبت بدل اشفاق
و رحمت و توسل بآستان الطاف و موهبت صاحب قرانی که نسبت خاک درگاه
او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او جوهر بخش هر صاحب هنر تواند بود میسر نتواند بود
و چند انچه عقل دور بین و فهم دوراندیش در عرصه امکان و فضای دوران دوران که
بعد از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان
ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان **بیت**

انک در مهد جلالش وهم دانا بوده دست — وگرنه بدنشر عفافش پاک دامان بوده دل

با وجود دورباش عفت او آفتاب — کی تواند کرد اندر سایه چترش نگاه

دوحهٔ زهرا، دولت اختر برج شرف — شمسه کردون عفت سایهٔ لطف آله

عصمة الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها وابد آثار دولتها بیست
بیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اعراض دولت خود بجز از نظر کیمیا
خاصیت آن حاجت روان که خاک درگاه اوشفای انواع حوادث و منبع اسباب
کامرانی و دافع علامات نحس طالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات
جلالت نتوانست ساخت المنة و له سبک بعین عنایتش ملحوظ گشته و بر ارباب
بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق بدانکه این کتاب مشتمل
بر دو مقاله است اول در ادویهٔ مفرده و اسامی بلغة هر طایفه و ابدال
و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقالهٔ دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را
اختیارات بدیعی نام نهاده شد وبالله التوفیق

فصل

باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل
ازوی بزور بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا اغصان یا ثمار یا صموغ
یا لحایا خان بود و جملهٔ وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود
همچو سادج و مازریون و تانبول و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که
در حجم خود تمام شده باشند و نهایت خود رسیده بود پیش از تغیر لون و اگر
بزور بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج
مستحکم شده باشند و تفاحیه و مانند ازوی متمیز شده باشند و اگر اصول بود

مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن
گیرد و اگر ازهار بود همچو بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از تفتح تمام
پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال
آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و نیل
و بلادر و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر
جملهٔ وی مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از
تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند و اگر تخم آورده و هر ادویه که در اصول تشنج و در قضبان
ذبول کمتر بود و در بزور امتلا و سمن و در فواکه اکتناز و ذات پیشتر بود بهتر
و نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر از آنکه در هوا متعفن
یا نزدیک بهوای تر و بری از نباتات قوی تر از بستانی بود و نباتات جبلی اقوی
بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود اشبع بود و بطعم اظهر و رایحهٔ وی
اذکی در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال تا سه سال
ضعیف شود الا وقت گرفتن صموغ همچو بارزد و اشق و جاوشیر و حلتیت و مانند
آن بعد از انعقاد پیش از غایت جفاف گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از
سه سال باطل شود خاصه فرفیون الا گرفتن لحا همچو سبستج و طین مرج
و بلغه و امثال آن وقت رسیدن ثمره وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصارات
مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند
الا آنچه اقوی بود از هر طبقه مدتی بجای وی بیشتر الا وقتی که بکلی لبن تمام
و قوی یابند اول آن بود که ضعیف جنس نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه

وبا ابدال کنند الّا حیوانی مانند قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که
از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از دسبنه تر و آنچه
از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و بحیوانات میته التفات نکنند و از ایشان
ادویه نگیرند الّا معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زراریخ و امثال آن
اولی آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که چو قرآن کامل بود
و در لون تفاوت نبود و در حسمان طعم مخصوص بود الّا نگاهداشتن قوی ادویه
بر پنج وجه بود اوّل جمع آوردن اجزاء آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در
سایه خشک کردن همچو داد صینی دوم خلط آن دارو و با چیزی که حافظ وی بود
بخاصیت همچو خلط کافور با جشمیزج یا فلفل با جو و خلط فرفیون با سلت
یا باقلی یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید با باقلا و امثال آن
بسبب قوة اجزا سیوم مظروف نگاه داشتن بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند
که سروی تنگ بود و سران بموم استوار کنند تا قوت وی بتابش هوا تحلیل
نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک اول آن بود که در ظرفی اسربی کنند
و کاربافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند
مانند بزور و اوراق و بعضی در انانه کنند مانند خربقین و بسبذ و کهربا
و امثال آن و بعضی را البته در باس کافی بود مانند اقاقیا و بوش و عصارات
چهارم آنکه جایگاه آن خانه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که تنگ گشاده بود و هم ریاح و دخان
بود نهند پنجم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را بجای خود یعنی نگاه دارد تا

تا ادویه حادّه مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج
و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن روایح داشته باشند و بسبب
آن جار قوت وی ساقط کند مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن فصل چون این معنی
مقرّر شد که ادویه این سه قسم بیرون نیست و هرچه نیز سه قسم بیرون است
از ادویه نیست و قوت کلی که دوا از غیر تمیز کنند ببایدت دانست اکنون هر کجا
آنچه ماکول و مشروب آدمی است از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق یا دواء
مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی یا سمّ و آنچه خورده شود یا
سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا بدل ما یتحلّل
سازد آن غذای مطلق بود همچو نان و گوشت یا چنان بود که اوّل
بدن وی را تغییر کند بازوی بدن را این را دوای مطلق گویند مانند زنجبیل
و قرنفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اوّل وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر
باز بدن در وی اثر کند و آنرا بدل ما یتحلّل سازد این را غذای دوائی گویند
همچو سرکه و خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود آنرا دوای
غذائی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی
ثابت بود و دایما کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سمّ خوانند
مانند بیش و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات علوم تمیز
ادویه بمعرفت آریم تا بیان مرکب خانک التزام کرده ایم کرده شود والله الموفق والمعین

باب الالف

آطریلال نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود بزرگ و لون کیخ

وکستل زیره بود ونبات تلخ بود وانجدان وقدری از آن بزدلتی بود آن را تخم
خلال دان گویند وان آطریلال است غیر مصری وآنچه گویند که آطریلال
مصری بود وتخبش وبر ارجل الطیر ورجل الغراب خوانند وحزر الشیاطین
نیز گویند وگفته شود آطریلال گرم وخشکست در آخر درجهٔ دوم ودر مداوات بهق
وبرص بغایت سودمند بود وبعضی تنها مستعمل کنند وبعضی یک درم از آن با دو کیلی
عاقرقرحا بسایند وبعسل سرشند ولعق کنند ویک ساعت یا دو ساعت در آفتاب
بنشینند چندانکه عرق بکنند وگاه باشد که چندان نشان آبله بزنند وگاه باشد که
روز دیگر یا سه باز آبله بزنند وبعد از آن آب زرد بسیار از آن روان شود بقدرة
حق جل وعلا لون آن موضع باز لون اندام گردد خاصه این نقش در موضعی
گوشتمند بود زودتر وآسانتر زایل گردد واین مجربست وگویند که جامع
این کتاب لقمان گوید واین تریاق عجیبست لکن بشرط آنکه تنقیه کرده باشند
بعد از آن این دو استعمال کنند وباید که در تابستان باشند وقتی که آفتاب در
غایت گرمی باشد وبعضی گویند یک جزو نیم آطریلال وپوست ماه یک جزو
ورق سذاب یک جزو مجموع کوفته وبیخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند
از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که در آفتاب گرم دو نشیند چندانکه
عرق کند ولا بساید آطریلال تنها وبعسل کوفته بسرشند وهر روز دو مثقال
با آب گرم بیاشامند پانزده روز متواتر البته برص کهن زایل گردد باذن الله تعالی
قلل آطریلال کوفته وبیخته درین دن دمند نجد پیدا کند ارغیس بزبان اهل
دمشق ومصر عود ریح خوانند وان قشر اصل امیرباریس است بپارسی پوست بیخ زرشک

٦

خوانند وطبیعت آن گرم است در درجهٔ اول وخشکست در دوم منفعت وی آنست
چون بجوشانند وبدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند در دهن کودکان باشند وهمو نوع
قلاع که باشد ونبات مجربست وگل بخور بسایند در گلاب ودر چشم چکانند رطوبتی
که باشد خشک گرداند وسودمند بود جهت تقویت رمدی که مزمن شده باشد وگر
پیش از درد چشم استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد واگر طبیخ آن احتمال کنند
سودمند بود جهت ریشها روده وگل بشراب یا بسرکه بجوشانند وبیاشامند
بغایت نافع بود جهت درد جگر ودوم آن نرم کند وصاحب جامع گوید اطبای مصر
درد اورامهای چشم بدل مامیران صینی ومامیران کلی ارغیس میکنند ابار
آنک محرق است بپارسی سرب سوخته گویند صنعت آن بستانند تابهٔ آهنی وارب
بر روی تابه بنهند وقدری گوگرد بر آن اندازند ودر گوشه نهند وگاه شکوکاری سوراخی
درست آن کنند وبر سر وی بنهند وبدمند تا آن زمان که سوخته گردد بردارند واستعمال
کنند وطبیعت آن سرد بود در درجهٔ دوم ومنفعت وی آنست که چون مسحوق کنند
نشف ریشها چشم بکند ودانها وسودمند بود جهت ریشها مفاصل وذکر
وخصیه چون بر آن موضع ذرور کنند وهمچنین بود ابهر وسطان ودنبها ذنبت
وبدل آن اثمد است ابق اکبر بازن زیبق را خوانند وبزبان ایشان زیبق
خبلی نام دارند ودرنا گفته شود اسمها وطبیعت آن ومنفعت آن ابلون لباب القمح
است ولباب الغوم ولباب البزنیز گویند وان لباب الحنطه است بعربیت
نشا گویند وبپارسی نشاسته ودر نون گفته شود ابوخلسا دنوراست وگفته شود
انجوسا است وحشیشة الحمار وعاقرسمعا وشجرة الدم ورجل الحمامه وحمیرا

وهو فیلوس و شنقاد و کحلا و انقلیا گویند و بسریانی حالوما و بلفظی دیگر بالعس
و کاهو خر نیز و این جمله اسم شنجار است بپارسی شنگار گویند و هو حجه گویند و بهترین
آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بیخ آن سطبر بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول درجه دوم منفعت وی آنست چون با سرکه بر بهق طلا
کنند زایل کند و سبوس را نافع بود و جگر را پاک کند چون سکنجبین بود خوره خورد و خوره
ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و چون با پیه بر خنازیر نهند تحلیل یابد
و درد نسا را نافع بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود و شقاق مقعد و چون ورق آن
بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر زندگان اندازند آن
زنان ببندد و بیخ آن چون زنان بخورند بکیرند بچه بیندازد و ورم صلب در رحم بود تحلیل دهد
بخود بر زدن و در آب نشستن و حیض براند نیکو و مقدار مستعمل از وی دو درم بود
و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود یا کدو **ابریشم** نیکوترین
آن بود که کال و نیکو بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
در اول و خوزی گویند گرم و تر بود در اول بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه کند و قوت بدن
بدهد و حزن زایل کند و ذهن تیز کند و روشنائی چشم بیفزاید و چون در معاجین
بکار کنند که ستبری آن عسل بود مجامعت را زیادت کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید
و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی
مانند سوختن صوف بود و در صادقه نشود و اگر مقصود نوعی لطیف‌تر بود از بهر آنکه
قوت وی زیادت نبود و چون سوخته بیاشامند مفرح تمام بود و جهت تقویت
دل بغایت نیکو بود و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون

بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن وی مسخن بود
مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی شپش پیدا کند و مصلح زاید بود
خصوص خشن وی و مصلح وی رب ریباس و اترج بود **ابهل** جوز الابهل گویند
و ثمرة العرعر گویند و برس غبرا نیز خوانند و آن ثمر سرو کوهی است بپارسی تخم وهل
گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و جالینوس گوید در سوم و بهترین
آن سیاه رنگ بود فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود منفعت وی آنست که
با روغن گنجد بجوشانند در ظرفی آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند گرانی زایل کند
و چون بکوبند و بپزند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرمها
مجموع بکشد و کلاپیاشا منه یا بعسل بسرشند سه درم و لعوق کنند حیض براند و بچه
زنده بکشد و بچه مرده بیندازد و اگر ثمره ابهل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم
عسل با هم بسرشند و لعوق کنند دبور را نافع بود و اگر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب
طلا کنند زایل کند و اگر زن بخویشتن برگیرد یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجگر
و مصلح آن عود انوج است یا خولنجان یا حماما و بدل آن جوز السرو است و دارصینی
مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن دارصینی است و گویند بدل آن بوزن
آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است **ابنوس** دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن
بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه صفت
املس و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و چون حل کنند با آب و کحل سازند سپیدی چشم
و شب کوری زایل کند و سودمند است جهت سوختگی آتش و کحل بسوزانند در دیگی
گواری تا چون نرم شود و بشویند همچنان که اباد غسل کنند بغایت نافع بود جهت

درد چشم که از پوست بود و جهت خارش چشم و نشارهٔ آن موی برویاند و گل
پاشنا منه مثل کوه و قمانه برید اند و گل نشارهٔ آن سحق کنند بغایت و بر دنبیلها
زشت افشانند خشک کند و جامع این کتاب گوید در خشک بندها که از زخم
کارد و شمشیر بکار برند هیچ مجرب‌تر از نشارهٔ آبنوس نیست و گویند بدل وی چوب
کافاست و مصلح آن صمغ عربی یا تشاهستی هم نوع **ابرکاکیا** و ابرکا جاب نیز گویند
و آن نسج العنکبوت است بپارسی که گویند و بشیرازی کیتنه منفعت وی آنست
که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و رها نکند که آن جراحت ورم کند و چون
سرکه بدان حل کنند و بر دمل نهند در ابتداء آن و رها کنند تا خشک گردد و سودمند بود
و رها نکند که دمل بزرگ شود و باز گداند و گل نقرع بند بدان بمالند جلا تمام بدهد و گل
کبتند کرد با بستان باشند و کثیف و سفید بود در پوست پیلند و در بازوی کسی که او را
تب ربع بود ببندند زایل شود **ابرون** حی العالم است و گفته شود و معنی ابرون
ایجی ابدا یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه سبز بود و نرزد و در جا گفته شود **ابرالخطه**
هم حی العالم است و گفته شود **ابلی** قاقلهٔ الصغارات جز از غلاف بیرون کنند
لاچی خوانند و غلاف او مثلث باشند و آن دو نوع است یک نوع بمقدار جوز بوا نوع
مثلث شکل و یک نوع مانند استخوان بلیله که شکل بود و بوستی رقیق
بروی بود و هر دو نوع قاقلهٔ کوچک است و هیل و هال و خیر بوا و هال بوا
و هیل بوا دشو تیمر نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ سوم
و بهترین وی آن بود که بوی بغایت تیز دارد منفعت وی و قوت وی مانند
قرنفل است جهت معدهٔ سرد و جگر سرد و قی باز دارد و گویند لطیف تر

از قاقلهٔ بزرگ است **ابست** تخم انجره است بپارسی گوشت تریخ خوانند
و پیه با کلک خوانند و بهترین آن گوشت با کلک دبه است که آن را با تو خوانند
و در صیدان آن را امرکب خوانند و طبیعت آن گرم و تر است در درجهٔ اول و هنجان
خوردن دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد اول آن بود که مربا
کنند **ابو علس** بپارسی کل ضیری گویند و آن انواع است و در باب خا گفته شود
انشاء الله **ابن عرس** بپارسی راسو خوانند گل اندرون وی بلشند پاک کنند و خشک
کنند سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و گل نمکسود کنند و خشک
کنند دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم بکند و گل دماغ وی با گوشت ابرلو
بخورند صرع را سودمند بود و گل گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و گل
خشک کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و گل بسوزانند در دبلی
مسین و خاکستر آن با سرکه بنقرس طلا کنند سودمند بود و گل خون وی
بر خنازیر بمالند سودمند بود و گل خشم وی خشک کنند و مصروع را دهند نافع بود
و بعضی گویند گل کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر زن ببندند آبستن
نشود و رازی گوید گل طحال وی زهر باشد و ابن عرس به بیند فرار کند و دو پای
وی راست بایستد **ابرهیه** آشییت مانند زیره باج الا عوض سرکه آب غوره
کنند یا سرکه مصعد و قند زیادت باشند و حوایج آن با قدری عود در کرباس بندند
و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند و در آن ریزند و طبیعت آن
معتدل باشد و مانند زیره باج در خاصیت بود و موافق معده و جگر باشند
و مفرح و مقوی قلب **اثان** خرماده است و شیر وی جهت مسلول بغایت نافع بود

اترج

بپارسی ترنج خوانند و پوست زرد آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گوشت آن
گرم وتر است در درجهٔ اول و تخم آن گرمست و دروی اندکی رطوبت هست و ترشی آن
سرد و خشک است در درجهٔ دوم منفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند
و خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا بشکند و اشتهای طعام باز دهد
کند و مالیخولیا که از صفرا سوخته باشد سودمند بود و قوت دل بدهد و دفع خمار
بکند و دروی تریاقیه هست و نافع بود جهت گزندگی مار و جرار و گزندگان موذی
و جهت نزفان نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دهد مصلح آن شراب خشخاش بود
و بدل آن آب لیمو بود و بوییدن آن دفع عفونت هوا و وبا بکند اما دماغ گرم را زیان
دارد و مصلح آن بنفشه است و قشر آن از ادویهٔ قلبی است و مفرح و تریاقیه در وی هست
و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر در
طعام کنند قوت هضم بدهد و عصارهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی افعی و اگر
مجان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در جامها نهند زود ترش کند اما گوشت
وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود
اما دانهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال منقش کنند و با آب
نیم گرم بیاشامند و شراب خفته و اگر بکوبند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را
تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند نبرند و جامه را نگاه دارد از خوردن و بیشتر
گویند دانهٔ وی جزوی با دو جزو فلفل سفید سحق کنند وزن یا شامند در حال
بهتر شود و بخود کند وی بواسیر را نافع بود اما قوت ورق آن مجفف و محلل بود
طعام را هضم کند و مسخن معده بود و سدهٔ بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی

٩

معده و احشا و منفعت وی نزدیکست بقشر اما ورق قداح وی لطیف تر از قشر است
اترار ابد بادبیس است و اشلدبن خوانند و لعبه بادبیس نیز گویند و آن زرنگ است
بپارسی زرشک خوانند و ذابع لونها و گفته شود اثمد کحل اصفهانی است بپارسی
سرمهٔ اصفهانی و آن معدنی بود و بهترین آن بود که شفاف و براق بود و نسک بود آنرا
بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند تا اندکی نقطی سیاه که بر آن باشد بسوزد پس
بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد است در درجهٔ اول و خشک است در دوم و گویند
سرد و خشک است در دوم منفعت وی آنست که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم
باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت نیز زیادت نخورد و اگر با پیه برسوختگی آتش
طلا کنند نافع بود و اگر بیجان سوده بر جراحت تازه بر آکنند سودمند بود بغایت
اما چون نیک شود اثر سیاهی نماند و همچنین در ریش قضیب و اعضایی که
مزاج وی لختیکی گرایند و قولی گویند چون با اقلیمیا و عسل لگ رفت رقیق در
چشم کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصدع کشند و اگر زنان بخویشتن
برگیرند خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از غشای دماغ آید باز
دارد و بدل وی بادارست و وی مضر بود بشش و مصلح وی سکر و کثیرا بود
اترار اتراراست و گفته شد اثق ازندراست و سیبان و سرهاد و اعین
السراطین و کنلسبویه و سنجسبویه و اغبس و حب العقد و طاع و فیطافون
و ذو خمسة اوراق این جمله اسم فنجنجشت و فنجلشت و بنجنکشت و بنجنجشت
نیز گویند بپارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در
کفاره رود با رونیه و تخم آن گرم و خشک است در درجهٔ سوم و چوب وی باید که

استعمال کنند و منفعت وی در باب ذال در دو خمسه اوذاق گفته شود اثل
نوعی از طرفا است و در طا گفته شود اجاص دو نوع است سیاه و سفید از آن
سیاه عیون البقر خوانند و از آن سفید شاهلوج و صفت آن گفته شود و از آن سیاه
بپارسی آلو سیاه خوانند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد و بزرگ
و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر آن منفعت
وی آنست که طبع را براند خاصه که آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن
حل کنند بدین ترتیب که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن کند و حرارت دل بنشاند
لکن مرض معده بود و مولد خلطی مائی بود دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند
مضر است بسر و مصلح وی عناب است و صاحب تقویم گوید مرض معده بود و مبردان
و مصلح آن گلنگبین بود با عسل و گویند بدل وی تمر هندی است احداق المرضی
اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر و متشبها و عین اعلی و کاو چشم و کافوری
نیز گویند بپارسی بابونه گاو خوانند و در اقحوان منفعت و طبیعت وی گفته شود
اخریص بهم بهمان است و خریع و عصفر و مریق و فقد نیز گویند و در عین
و صفت عصفر منفعت و طبیعت آن و انواع آن اخلب دنیا شبرم است و گفته شود
اخیون راس الافعی خوانند و از ثمر نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ از انگشت
باریکتر بود و برنگ سیاه بود منفعت وی آنست که چون با شراب بیاشامند
گزندگی مجموع جانوران نافع بود و اگر پیش از گزندگی بیاشامند از گزندگی هیچ مضرت
بوی نرسد و بیخ آن قوی تر و دقیق مجموع این خاصیت دارد و گل و بیخ آن با شراب بیاشامند
درد پشت ساکن کند اخینوس اخیروس گویند و آنرا خردنید و خود دو گویند

و بعضی گویند از قدم تا گشته است که در صواها و دوین آنچه محقق است نباتیست
که در نزدیک آبهای روان و آبهای ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و گلی
سفید و دانه وی در داروی چشم و گوش استعمال کنند و گل دانه وی مقدار دو درم
با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم کند
و گل عصاره وی با بوره و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
ادادل انجیص است و گفته شود ادرک نیسوق است بپارسی الوجه گویند
والوحلی و الوکشته نیز گویند و طبیعت آن سرد و تر است در درجه اول مسکن
حرارت بود و مسهل صفرا لکن مرض معده بود مصلح وی قند است ادراقی
دوائی هندی است و از جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند طین
و جرب و قوبا و گر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال
و طبیعت آن بغایت گرمست و سم مجموع حیوانات است که دنبال داشته
باشند و آنرا بپارسی و هندی کجله خوانند و گر کسی بخورد مداوات آن بقی
و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج چرب و لعابات با روغن
گل نافع بود و جهت قلقنداس مفید بود اذریاس تافسیا است و تفسیا
نیز خوانند و اهل مغرب درباس خوانند و گفته شود در تا انشاالله اذناب الخیل
گیاهیست بعربی اذناب الخیل گویند و برومی هوفسطیداس و باصفهانی ثشنک
و آن لحیة التیس است بپارسی اشبلغ گویند و در لحیة التیس منفعت
و طبیعت آن گفته شود اذربو آذربوید گویند و آن بیخ خاریست و گلی زرد دارد
و آن بیخ از افلاد و بلاد و قلاد و کلیم شوی و قصب ثنی گویند و آن بیخ عرطنیثا است

و فیلاس نیز گویند و سطریون هم خوانند بشیرازی چوبک اشنان خوانند
و بخور مریم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشک است در سوم منفعت وی آنست
که چون با سرکه بسایند و بداء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق
النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه گوید
سودمند بود جهت زهرها کشنده خاصه گزندگی جانوران چون با مثلث یا
با شراب بیاشامند و اگر زنی که آبستن نگردد چون بخود برگیرد آبستن گردد و رازی
گوید در دو درکین را سود دهد و منقی سده مصفاة بود و فواق زایل کند و وی
آن نباتیست معطس بود و اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود که
بچه بیندازد و وی مضر بود باحشا و مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بوزن آن
جب القرع است و مقدار ما کل وزن آن لبن التین و نیم وزن آن باذآورد
اذان الفار اما غلط است و سمسق و سمسیمون و ریحان داود و شمشیراو عیسب
و عنقر و مردقوش این جمله اسم مرزنجوش است و مرزجوش نیز گویند بپارسی
مرزنگوش گویند و بیونانی مروس اقطی معنی آن اذان الفار بود و حبق الفتا
نیز خوانند و طبیعت خشیش آن گرم و خشکست در دوم و گویند در درجهٔ سیم
و حب وی گویند سرد و تر است در اول و بهترین وی آنست که گل وی لاجوردی رنگ بود
و جهت صرع و لقوه نباتیست نافع بود جهت صرع خوردن و جهت لقوه بعصاره
آن سعوط کردن و جهت گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند و اگر با سرکه بر گزندگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت وجعها که از سردی و تری بود و صداعی که
هم از آن باشد و مسخن معده و احشا بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند

نباتیست و رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند
و تسخین کند وقتی که با آب وی و اندکی عسل غرغره کنند و چوب وی چون بر
عضوی نهند که خاری در آن باشد بیرون آورد و وی مضر شش بود و مصلح
وی بزر خرفه یا بزر قطونا بود اذخر خلال مامون گویند و بسریانی بمجلس
خوانند و بیونانی سخوینس و بلغتی دیگر طونسلس و سخوفس نیز گویند و تبن
مکه و گاه بهشتی و گاه مکی هم گویند بپارسی گورگیا خوانند و بهترین آن
عربی بود سرخ رنگ با رنگ خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک است در
درجهٔ اول و در همه کوهها باشد و مرغزاری نیز باشد طبیعت نوع
اعرابی گرمست در اول و گویند در دوم خشکست در اول و اسحق گوید گرم
و خشکست در دوم منفعت وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و منضج
و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود فقاح وی سودمند
بود جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و جگر و گرده و اختناق رحم
را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر
و معده بود ضماد کردن نافع بود و جهت دردهای اندرونی خاصه رحم نافع بود
و اگر با شراب بجوشانند بول براند و مسخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها بود
که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل او زیادت از مشروب بود اما
بیخ وی سودمند بود که در جلاب جهت مفاصل سرد بدهند و جهت تبهای بلغمی با
سکنجبین در آخر آن بدهند و اگر بجوشانند و در آن نشینند موافق بود و ورمهای گرم
که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیادت تر از فقاح بود اما در فقاح تسخین زیاده

لکن قبض موجود است در جمله اجزای وی و بدل وی قصب الذریره است
و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن گلاب است و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل
و گلاب بود یا عرق نیلوفر اذان الفیل فیلگوش است و گفته شود اذان الجدی
لسان الحمل است و گفته شود اذان الارنب آذان الشاة گویند و اذان الغزال
نیز گویند و آن نوعی از لسان الحمل است و گفته شود انواع آن در باب لام
اذان العبد و اذان العنز نیز خوانند و آن رماد الراعی است و گفته
شود اذان الدب بیونانی فلومس گویند و آن بوصیر است و گفته شود و این
اسم بدان سبب نهاده اند که بشکل مانند وی است آذان الفیون نوعی از کف
دریاست و در باب لام گفته شود انواع آن و صفت آن اذریون اذرگون
خوانند و اردم گویند و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
و گل اقحوان زرد بود و سرخ نبود و این خلاف است که گل اقحوان زرد و سفید بود
و مصنف گوید نبات آن بمقدار یک ذراع باشد و مؤلف گوید نبات اقحوان
یک ذراع باشد لکن نبات اذریون از یک وجب زیادت نباشد و برگ از برگ
اقحوان مانند مطلق لکن گل وی بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش و میان گل
وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر بود لکن گل اقحوان میان وی
زرد بود و برگها کنار وی سفید و اذرگون کنار سرخ بود و میان سیاه و این
نوعی از شقایق است بتحقیق و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد
و سود مند بود جهت درد دل که [illegible] باشند و بکلف طلا کنند نافع بود

١٢

و در وی قوت تریاقیه هست و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس
و درد مفاصل و لقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که زند بی جانوران زهری
جانوران را نافع بود و در بشتهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با
روغن گل بسرشند و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و فولس گوید
منی بیفزاید و چون سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار
شربت از وی یک درم باشد و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن بادآورد
اذان القسیس قوطولیدون است و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود
در حا ان شاء الله ارماط درخت لبد است و کادی نیز گویند و گفته شود ارمال
جوز بویا است خوشبوی و ارمال نیز خوانند و مانند قرفه است و بهترین آن بود
که بوی آن بعینه قرفه ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشک است
در اول و ارحجانس گوید در وی قبض و تجفیف بود منفعت وی آنست که بوی دهان
خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و درد ظهر را نافع بود و تقویت دندان بدهد و
اعصاب را قوت دهد و گل بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم را
نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب با بزر قطونا بود و بدل آن جوز بوا بود
ادطاماسیا اوطیسا گویند و آن اطبیسا است و بلخاسف و برنجاسف گویند
و گفته شود ارسطا نیخ است و گفته شود ارزه درخت صنوبر است
که بر نمی دهد و از وی زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است
ارز بپارسی برنج گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل است
و گویند گرمست در اول و خشک است در دوم بهترین وی ... بود بعد از آن خوارزمی

بعد از آن کیلانی منفعت وی آنست که شکم ببندد بستن باعتدال اما برنج
سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج که با شیر چون بشویند و با روغن بادام یا دنبه یا
روغن گاو بپزند سودمند بود جهت گزندگی معده و گلاب خشک دانه بپزند
سنگ تولد کند وطبیعت را نرم دارد و گلاب با ... برنج سرخ در وی جو تمام باشند
و با بعضی ادویه قابض حقنه کنند جهت پیچ روده نافع بود اما برنج سفید
لون روی را صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح
آن شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ است
و جالینوس گوید شکم ببندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دسقوریدوس
گوید برنج فارسی نافع بود جهت شکم خون رفتن و علت [illegible] قصانه و اختناق
رحم و تزحیر را بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل آن بت جو است ارابرنید
دوائی است مانند پیاز شکافته که از بستان خیزد منفعت وی آنست که
چون بر بهق ابیض طلا کنند نافع بود و گلا پاشا منه خون حیض براند تقوم ارامانه
مصطکی است و طلال بن گوید و آن علک رومی است و لیکن بیز خوانند و گفته شود
ارثنک حجر النور است و گفته شود اردم اذیون است و گفته شود اسطوخیا
زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطو ست و گفته شود زرنا اردقابی
نباتیست صحرائی و در طلا بکار برند جهت گزندگی جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم
طلا کردن نافع بود و آن قثاء الحمار است و گفته شود ارمینا طیبا گوید و آن نوشادر است
و گفته شود ارقان رقون است و [illegible] و [illegible] و [illegible] این
جمله اسم حنا است و در باب حا گفته شود ارثل اثل است و گفته شود

اردشیران نوعی از مرواست و گفته شود در میم انواع آن ارابیان ملخ دریائی است و آنرا
جراد البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ بپارسی میگو دریائی خوانند و ماهی
ربیان خوانند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از ماهی [illegible]
است و قولی دیگر آورده است که از ملخ است و هر دو قول خلاف آنچه محقق است
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تر است بهترین آن تازه بود
منفعت وی آنست که باه را زیادت کند و طبع را نرم دارد و گویند غذای صالح
دهد و اما مضر آنست که خلطی غلیظ بدان از وی حاصل شود و ملبوس آن مولد سودا
بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ربیثا ارجان لوز البربر است و گفته شود
ارجوان بهار درختی است بپارسی آنرا ارغوان خوانند و آن بهار همچنان می خورند
و طبیعت آن سرد و خشک است و پوست بیخ آن گلاب بجوشانند و آب آن بیاشامند
قی تمام آورد و این مجربست و گلا چوب وی بسوزند و برابرو مالند موی برویاند و سیاه
و انبوه کند و گلاه از بهار وی شراب سازند منع خمار کند و نافع بود ارافوا تخمیست
سیاه مدور شکل بغایت صلب و در میان عدس می باشد بپارسی آنرا ایسبک
گویند منفعت وی آنست که چون ادوی با سرکه و آب ترش کنند و شش ساعت
در آفتاب نهند بعد از آن آب شراب [illegible] بنگ و بر ورمهای صلب ضماد کنند
نرم کند و درد آن زایل کند ادخیصه نباتیست که آنرا اذربو خوانند و گفته شود
ارمنین ابن حجل گویند و قلقل است و گفته شود در قاف صفت آن ارنب بری لاغوس
و لاغوش و لاغوبی خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که لون آن
بسیار می زند و بیابانی بود که اسگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشکست خون وی

چون گرم بود و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کنند دفع سموم
کند و بیخ را نافع بود و جلاء چشم بدهد و دماغ وی بریان کرده جهت رعشه
که بعد از مرض حادث شود بغایت مفید بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای
دندان زود برویند و در خواص آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن
نشود مادام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس یا سرکه
طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و نمیطائه وی چون با مشک یا با زعفران یا
با عسل حل کنند و با شراب بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز
بیاشامد با شراب منع آبستنی کند و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر
بخور بنشستن برگیرد بخور نشستن برگیرد آبستن گردد و آن بادزهر مجموع زهرها
کشنده است باذن الله تعالی خاصه زهر افعی و گویند چون بدن با موی
وی بخور کنند پشه اذیتی نرسد الا گوشت وی خون غلیظ ازوی حاصل
بشود و مرق آن در نقرس و مفاصل نزدیک است بفعل مرق ثعلب در نشستن
گوشت وی اولی آن بود که با روغنها بپزند مثل زیت و کلا بریان کنند عادة
آب بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح وی ابازیر بود **ارنب بحری** حیوانیست
دریایی لوحلی صدفی شکل مرغ رنگ و بر سر وی شکل پانه است اگر سر وی
بسوزانند خاکستر آن نافع بود جهت داء الثعلب خاصه با پیه خرس طلا
کنند البته موی برویاند و اگر در چشم کشند آن خاکستر جلا بدهد و از جمله
سموم قاتل است و خون وی گرم بر بهق و کلف چون طلا کنند زایل کند
و خاکستر آن چون سنون سازند دندانرا جلا دهد و علامت خوردن آن

ضیق النفس و سرخ چشم و سرفه خشک و دشواری بول و تنگی دم و درد
معده و درد کلیه و لون بول بنفشی بود و تشنگی را دیش کند و از آن جماعت
که کشنده بود معالجه آن بلعابات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و
و بخاری و خطمی کنند جوشانیده **ارسانیقون** زرنیخ زرد است و گفته شود
در صفت زرانیخ **ارطی** اطا است و گفته شود **ارغاموئی** نباتیست که
شکل مانند خشخاش بری بود و لون زرد نزدیک بشقایق النعمان و گرد باشد
فرق کنند از شقایق و مولف گوید بشیرازی آن را ماماثا سرخ خوانند
منفعت وی آنست که رنیط چشم با آن که کلند و ورق آن چون ضماد کنند
بر چشم ورم آن ساکن کند و در وی قوت جلا و تحلیل بود **آزاد درخت** درخت
در گیلان و بر آنرا زیتون خوانند و در شهری درخت جلبه و در طبرستان
طاخک و بشیرازی درخت طخک خوانند و بپارسی طاق گویند بهترین آن
بستانی بود که بسیار مایل بود طبیعت طبیعت آن گرمست در سوم و گویند
در دوم و خشکست در آخر درجه اول و ورق آن اگر بهایم بخورند بمیرند و چوب وی
نیز همین فعل دارد و عصاره وی نافع بود جهت دفع سم چون با عسل بیاشامند
و جهت قولنج نافع بود و سلع بکشاید و مقدار ماخوذ از وی سه مثقال بود
و ثمره وی مولف گوید جهت سرفه بلغمی نافع بود لکن صاحب منهاج و صاحب
جامع آورده اند که کشنده است اما جند لقمان گویند خلافست و ورق وی
موی را دراز کند لکن ان را سابتوبند و بدل آن در دراز کردن موی ورق چهار
است **ازودد** جنه فوقی است و گفته شود **اسفیداج** بپارسی سپیداب خوانند

ونیکوترین آن پاک سپید خوش بوی بود و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم
گویند خشکست در سوم و جالینوس گوید در ریشها و سعفه و بثور و داء الثعلب
و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود و دیسقوریدوس گوید
مبرد جراحتهایی بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرهم رفت استعمال کنند
و ملین اورام بود و داروهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر زدگی عقرب
بحری و تنین بحری بمالند نافع بود و جهت شقاق نافع بود اسفیداج اسربی
و جهت درد چشم چون با ادویها خلط کنند نافع بود و دریش آزانک لا کنند
و مسکن ورم رم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوات وی بقی
و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب
تقویم گوید اصلاح وی تعذ و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص
بود **اسفنج** وبرا ابر کفک گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوانی دریایی است
بدان سبب چون دست بروی نهی خود را درکشد و قفی که بمیرد آب وی را بساحل
اندازد و گویند نباتی دریایی است و این محقق است بازخلافست و بهترین
وی آنست که تازه بود و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم منفعت
وی آنست که چون بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت نفع باشد خشک
بند کنند نافع بود و گلریا تا منع خون رفتن بازدارد و مخفف اورام بلغمی و ریشها
بود و ولا خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سودمند بود و جلای تمام بدهد
و تبیخ آن را گویند چون با زفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود
باحشا و مصلح وی رب غوره بود با ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب

با آب ممزوج بود وی را در آن اندازند ابجا جمله بر کشد و الا خواهند که منجان مستعمل کنند
بمقراض پاره کنند بهاون نتوان کوفت و سک و متخلل باشد و نکته زنبور مانند
بلغت عرب هرشنه خوانند بپارسی نشکرد کاذان و در مصر کاذران آزاد
آب می نهند و آب بر میگیرند و بجای می مالند **اسطوخودوس** معنی آن موقف
الارواح است و آن جزیره ایست از انجا خیزد نام آن جزیره ستخادس است و آنرا اسطوخودس
رومی خوانند و طبیعت آن گرمست در درجه اول و خشکست در دوم و بهترین آن بود
که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافة بود منفعت وی
آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و
مرضهای عصبانی سودمند بود و مسهل سودا و بلغم لزج بود و محلل و مفتح بود
و طبیخ وی مسهل خلط سوداوی بود خاصه از سر و مفتح و مقوی دل بود و جمیع
اعضاء باطن و مسمن بدن است و در تقویه دل قوت وی بغایتست و تریتی از
مقدار یک درهم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مغص را
نافع بود جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران سودمند بود و گل
طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن گرداند و گل دو جزو از اسطوخودس
و یک جزو پوست هلیله کابلی کوفته و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند
جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن افسنتین است بوزن
آن و گویند بدل آن بوزن آن مرو و گویند بدل آن افتیمون است و وی
مضر است بشش و غثیان و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی جلاب
و گویند بادرنگ و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ با کثیرا بود **استرخا** ازنج سرخ است

مضغ تر ذایق گفته شود در زا اسبوس گویند نمک صینی است و آن شبیه است بسنگ
که زود بریان شود و از زیر آن نمک بروی می بندد و آنرا زهر اسبوس خوانند و جالینوس
گوید سنگی سخت است و مانند سنگهای دیگر صلب نیست و سفید رنگ بود و نوعی
بزردی زند و چون نزدیک زبان برند زبانرا بگزد منفعت وی آنست که چون با آرد
باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت ورم سپرز چون با کلس و سرکه طلا کنند بغایت
مفید بود و جهت دبیلهای با عسل لعوق کنند سودمند بود و قوت زهر وی از
حجر زیاده بود و بیکی تر ازوی بود چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سپیدی که در چشم بود
بگذارد الحقه چون در چشم کشند اسموسا اسموسا بر خوانند و آن نوعی از مرقشیت
و در میم گفته شود انواع آن اسریج سلیقون گویند و اهل مغرب ندقون خوانند
و یونانی سبدوقس و آن سریخ است و در سین گفته شود اسقولوس بیخسیت
که آنرا بیابانی خرد کنند و آن اسراتی است و گفته شود و گویند نوعی از نیستیم است
اسطلس گویند قفر الیهود است و گفته شود اسفنقور سقنقور است
و سقنقس نیز گویند و گفته شود اسودساخ حبة السودا است و آن نوعی از
مار است بیابانی بید مار خوانند اسقیل بصل الفار خوانند و بصل القی و آن
بصل العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند که موش را می کشد بیابانی
پیاز دشتی خوانند و در میان نرگس را بسیار بود چون از زمین برکشند بیخی
باید که و داغ ماقوت وی باطل گردد و خیگی که در وی خیار است نرم
گردد از هم باز کنند و داغ بخار کنند سفال از گون کنند و برین جمله نهند
و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و بعد از آن در گل گیرند و در تنور نهند

می نهند تا پخته شود آنگاه پوست وی باز کنند و بکارد چوبی دو پاره کنند
و در رشته کتان کشند چنانکه از یکدیگر دور باشند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و چنین گویند در سیوم بهترین وی آنست که
بغایت خوش رسیده بود و سروی گشته بود و در طعم وی تیزی بود با تیزی
و تلخی و کرمی منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت
نافع بود و مجرب و رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن
وی تیزی چشم زیادت کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النسا
و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شریف گوید که چون بریان کنند و با
نشاسته چندان نمک خلط کنند و دو مثقال از آن با نشاسته با نشاسته مسهل
اخلاط غلیظ بود و گر مقدار قیراطی از وی با نشاسته فی معده الم آورد
بی مغص و مشقت و چون پنج درم از وی با پنج درم روغن زیت بجوشانند تا پخته
گردد بعد از آن صافی کنند و بردارند و چون خواهند که استعمال کنند در موضعی
گرم بمالند و در جامه خواب روند و بخسبند نعوظی تمام آورد الا باید که پای
بر زمین ننهند و صفت او چنین کنند که قوتی تمام بخشند و وی مقوی معده بود و
بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی حماما بود و
صاحب تقویم گوید مصدع بود و دوار آورد و مصلح آن سکنجبین سکری بود و باید
که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند که نخته
و مصلح آن شیر تازه است و بعد از آن با نشاسته و گویند مضر است بشش و مصلح
آن آرد کرسنه است و سرکه وی در باب خا منفعت آن و صنعت آن گفته شود

و تخم وی جهت قولنجی که سخت بود و دوای آن نبود نافع بود چون بکوبند خرد و با
شراب بسرشند و حبها سازند هر یکی بمقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند
و از عقب آن آب گرم بر بوره ارمنی و از آن جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص ورق
آن یکی آنست که کلاگ را بر وی بیاویزند و در یک قدر لکلک که گفته اند باشد
که بمیرد فتبارک الله احسن الخالقین و بدل آن بلبوس است و گویند استوردیون و گویند
لوف گویند فودنامادوج آس بستانی قیطس خوانند و عماد گویند و اسمار و زند
نیز خوانند بپارسی مورد گویند و بهترین آن خسروانی بود تازه و طبیعت آن سرد
است در اول و خشکست در دوم و منفعت وی آنست که اسهال ببندد و عرق و خون
که از جمله اعضا رود باز دارد و سستی اعضا نطول کردن نافع بود و چون بسوزانند
بوی بدن خوش کند و جهت قرحهای گرم نافع بود و سوختگی آتش چون بر آن پاشند
نجابت شود دیگر و جهت ورم چکل گرم و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل
کند و تخم وی سرفه را نافع بود و سلس بول ببندد و جهت زدگی عقرب و رتیلا سودمند
بود و بوئیدن مورد نافع بود جهت بخار گرم تر و کلاعصاره وی در چشم کشند قوت چشم
بدهد و آب رفتن چشم زایل کند و چون بجوشانند و در آن نشینند جهت بیرون آمدن
مقعده و رحم نجابت نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه
روغن وی و قوت موی بدهد و لون آن سیاه کند و گل و تخم وی بجوشانند و پیش
از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار بکند و کلادن مورد را در شب خود
بخورد کنند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند قی را باز دارد و بدل آن
ورق توت است گویند عصاره زرشک و وی طبیعت ببندد و سهر آورد

و مصلح آن بنفشه تازه بود آس بری مورد اسفرم است و در میم گفته شود ان شاء الله
اسقولوقندریون سقولوقندریون خوانند و خبیث الطحال نیز گویند و در
مصر کف النسر خوانند و جز اسم دیگر داند و در سین گفته شود الی سقولو در لغت
یونان کاوبیت در دریا و فندریون آنرا خوانند طحال بود بسبب تاثیر این دارو
در گدازاندن سپز را این را نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومیست و گویند نوعی از
استقبل است و این مردود قول خلافست آنچه محقق است نباتیست صخری نیز ازی
آنرا از یکی دارو خوانند و در سین منفعت و طبیعت آن گفته شود اسقوردیون
سقوردیون خوانند و ثوم الحیه نیز گویند و آن ثوم بریست بپارسی سیر موخوانند
و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه چهارم و منفعت وی آنست که حیض براند و از
ادویه تریاک فاروق است و منفعت وی در باب تا در صفت ثوم الحیه گفته شود ان شاء الله
بدل آن ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک اسفند اسفید خردل سفید است
و حرف سپید نیز گویند و در حاشیه شوخ اسارون بیخ گیاهیست برگ آن مانند
برگ نبات لاذن خرد تر و شکوفه وی ارغوان رنگ بود و علاق تخم وی
مانند علاق تخم بنج بود و بعضی شکوفه وی بنفش رنگ بود و تخم وی مانند خشک
دانه بود و در کوهها روم و در مصر و در همدان بسیاری باشد و آن دو نوع بود غلیظ
و دقیق و از یک بیخ رشتهای بسیار بود بشکل ناردین الا رشته ناردین باریکتر
باشد و رنگ ناردین زرد بود مانند مامیران الا اسارون آنچه در میان بار گلی
و سبزی بود نیکو تر بود و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه دوم گویند اسارون
بیخ سنبل رومی است و این خلافست ناردین بیخ سنبل رومی است و گفته شود

لا منفعت اما روغن سوذمند بوذ جهت دردهاء اندرونی وملطف ومسخن
وکلادیک مثقال باشراب بیاشامند جهت عرق النسا ووجع ورک ومفاصل
نافع بوذ وسدّهٔ جگر بگشاید ومسهل بلغم لزج بوذ که درمعده وسینه جمع شده باشند
وباه را زیادت کند وبوی دهان خوش کند وجهت نزول آب وسبل وداء الثعلب
وجیذ نافع بوذ ومقوی معده بوذ ونسیان اوامراض دماغی را سوذ دهذ وشربتی
ازوی سه مثقال بوذ با ماء العسل ونافع بوذ جهت استسقا وحیض براند
وسوذمند بوذ جهت صلابت سپرز ومثانه را رقت دهذ وکلوع ودرخواص آورده اند
که چون بکوبند وباشیر تازه بسرشند وضماد کنند هردو رک پا را ابرالکبر وانعاظ
تمام آورد ومجربست وگویند مضر است بشش ومجفف اعصاب بوذ ومصلح
آن میویزج است وگویند مصلح آن میویز است در روغن بادام خوسانیده باشند
وبدل آن یک وزن نیم وج ودارفلفل وزن ان هم ما وجالینوس گوید بدل آن
زنجبیل است اسفرد اسماد هردو اسم ابر است وگفته شد اسقیون بشولبون است
وبرغوثی نیز گویند وبیونانی فسلیون وان بزرقطونا است وگفته شد اسفاناخ
بپارسی اسپاناخ گویند طبیعت ان سرد وتر است در اول وگویند معتدلست
میان حرارت وبرودت ملین بوذ وسرفه وسینه را سوذمند بوذ ودروی
قوت جلا بوذ وزوذ از معده بگذرد وطبع نرم دارد ودرد پشت که دموی را نافع بوذ
ودرد سینه که ازشش که از دمی بوذ سوذ دهذ ومضرست بمزاجهای سرد ومصلح وی
مری وفلفل ودارصینی بوذ اسقوردون جنس الحدید است وگفته شد اسطفلین
اصطفلین است واسطون نیز گویند وان جزر است وگفته شد اسطون

اسطفین است ولغة شد اسد الارض گویند مازریون است وصاحب جامع گوید
تحقیق که ان حربا است وخامالا اسم مازریون است واین سهو نیز سبب لفظ انه
وهم صاحب جامع گوید که بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست یونانی
خامالاون ماکس گویند ومعنی آن مازریون سیاه است وصفت مازریون وحربا
هردو گفته شوذ اسحاق بیونانی اوسیمون گویند وآن توذری است وگفته شوذ
اشکیل حشیم عوسج است وگفته شوذ اشنه شیبة العجوز خوانند وکرکس
ماه بغدادی گویند بپارسی دواله گویند ودوالی ودوالمسک نیز خوانند وان بر درخت
صنوبر وجوز وبلوط وغیر آن پیچیده شوذ وبهترین آن سفید خوش بوی بوذ وآن
نوع مصری وآنچه سیاه بوذ بد بوذ وآن هندی است واشنه در کوفتن نرم باید که
تا زوذ کوفته شوذ وطبیعت آن جالینوس گوید گرمی وسردی معتدل است
ودروی قبضی اندک هست وحبیش گوید گرم بوذ در اول وخشک بوذ در دوم منفعت وی
آنست که سوذمند بوذ بخور وی جهت صرع واختناق رحم وگر بجوشانند ودر آن
آب نشینند حیض را براند ووجع رحم را نافع بوذ وقی را ببندد ومعده را قوت
دهذ وخفقان را سوذ دهذ وقوت دل بیفزایذ وسدّهٔ رحم بگشاید وگلاب پرورده با
گرم طلا کنند ساکن کند انرا وتحلیل صلابت مفاصل کند ودرد جگر ضعیف را
سوذمند بوذ ومحلل اخلاط لزج بوذ که در عروق جمع شده باشند وشهوت باه زیادت
کند ومنی بیفزاید وقوت قضیب بدهذ وشیر زنان زیادت کند وچون بسایند
ودر چشم کشند جلا بدهد وگلاب در شراب بپزند وآن شراب بیاشامند سودمند بود جهت
زندگی جانوران واز جمله مقومات بوذ وگلاب نیز در شراب نقیع کنند مقدار یک درم

بادو درهم عسل کند لکا اشتد مضر بود بروده و مصلح آن انیسون است و بدل آن
دو مانا اشلابوس دار شیشعان است و در دال سکون شود اشترغاز زنجبیل
الکلب خوانند و تفسیر اشترغاز شوک الجمال است و ان بیخ انجدان خراسانی است
و ان نوعی از دار است و انجدان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن
رومی است و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز گرم و خشک است در آخر
درجهٔ سوم و بوخا گوید گرم و خشک است در دوم و مصلح وی سرکه بود بعد از آنکه
در سرکه پرورده باشند استعمال کنند و بیخ الذیبس گوید مرکزی جهت معده نافع بود
و قوت وی بدهد و اشتها پیدا کند و هضم را قوت دهد و اشترغاز مسمن معده بود
و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بخاصیت
و مصلح وی نزدیک باشند بسرکه و عسل و بدل آن انجدان است فولس گوید جرم
وی مقی بود و مصلح وی شراب غوره و ریاس بود اشنان داود دوقا خشک است
و گفته شود اشنوسا اسمه است و گفته شد اشقاقل شقاقل و شقاقل و شقاقل
و حشقیقل و هشقیقل نیز گویند و ان جزر الفلیطی است بپارسی زردک گویند
و بهترین وی سطبر بود که لون آن زردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت آن
جالینوس گوید گرم است در سوم و گویند گرم و خشک است و گویند گرم است در سوم
و خشک است در دوم منفعت وی آن است که باه را زیادت کند و قضیب را قوت دهد
و ادرار بول بکند و بیشتر زنان بیاورد کند و اگر زن بخورد برگیرد بچه پیدا کند دو درم
آن را بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خوردن منفعت بکند پاک کند الا اشقاقل
شربتی از وی سه درم بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و بدل آن جلغوزه است

با بو زیدان اشخیص درخت دو قسمت است و آن نوعی از مازریون است و آن را
خالاون لوقس گویند و نفیس لوقس سپید بود و بعضی اقیبا خوانند و در
کوهستان شیراز بسیار بود و ان ابی سوزانند و بشیرازی ویرا با رتبی تش خوانند
و با هیزم آورند و خالاون مالس و نفیس مالس سیاه بود و در ما ازوی صفت نیز دو
گفته شود اشق انبج خوانند و کلیانی نیز گویند و ان لزاق الذهب است
و صفت لزاق الذهب گفته شود لکا اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث است
و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است مولف کتاب گوید صمغ نباتیست
که آن را بشیرازی بدران خوانند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک
در اول و اسحق گوید گرم و خشک است در دوم و بهترین وی آن است سفید و دانه درشت بود
سعوط وی گویند مفتح سدهٔ جگر بود و سنگ را بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند
چون بروی طلا کنند و کلامعد اوزیک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل
خلط کنند و لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را نافعست
سود مند بود و ورم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند دبور را و دشخواری
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود
و استسقا را نافع بود و مسهل بلغم لزج بود غلیظ چون با ادویه خلط کنند و تا اصول
براند و اکثر چشم بدان بمالند جرب چشم و سفیدی چشم و تاریکی زایل کند و جهت
ریشهای بد بغایت سود مند بود و جهت خناق که از بلغم و مرتع سوداوی بود نافع بود
و بچه مرده را بیرون آورد و اگر بخورند و بخود برگیرند و کلی با سرکه حل کنند و بر ورمهای
بلغمی صلب و خنازیر و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل کند و چون با زیت

بسرشند و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و کلا با آب حل کنند و بدان غرغره کنند
دماغ را پاک کند و خلط را از بلغم و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت
و فالج و خدر و بادها را بشکند لکن مضر بود بگرده و مصلح آن زوفا است و بدل آن وسخ کوایر
النحل است و گویند بدل آن سکبینج است و گویند خردل سفید اشراس اصل
الخنثی است و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است و سهو کرده است
قول صاحب منهاج و صاحب تقویم درین معتبر است بپارسی سریشم گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم سودمند
بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند
لکن حرج فم معده بود و مصلح وی کلقند بود و برفق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی
نافع بود و کلف ازاله و مقدار شربتی از وی پنج درم بود اشنان حرض گویند
و آن انواع است و آنرا غاسول خوانند و بهترین آن باروق است سبز رنگ
و بارق موضعی است نزدیک کوفه و لطیف ترین آن سفید بود و طبیعت آن گرمست
در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشک است در دوم و محرق بود منفعت وی آنست که
منقی سده بود و منقی و گوشت زیادت بخورد و نیم درم از وی عسر البول را بگشاید
و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل مایه مستسقی بود و پنج درم از وی
بچه مرده را از رحم بیفکند و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل است یا دل الکبر و گویند مصلح وی مغز تخم خربزه است و از عجایب او عزیزیست
اشباف ماميثا عصاره ماميثا است و گفته شود اصابع صفر بپارسی بنابتیت
مانند کف الیق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید پنج نخلست است

واین خلافست و نوع هست که زرد بود تیره رنگ سفیدی و آنرا کف عایشه و کف
مریم نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم محلل فضلهاء غلیظ بود و جهت
سمها نافع بود و گزیدگی جانوران و جهت جنون نهایت مفید بود و عصبها را بگل؟
که اند از آفتها و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود و دردهای آن
حکاکی که اند و جنون و وسواس سوداوی را نهایت نافع بود و درد مفاصل
و رعشه را سودمند بود و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم آن فرادجیسان
و چهار دانگ آن سعد وی مضر بود بآلات بول و مصلح آن حب الآس با بلوط بود
اصابع هرمس فقاح سورنجان است و زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید
شبلید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجان است
و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و مسیح گوید در سیوم درد مفاصل را سود دهد
و دردهای کهن را نافع بود نقرس را ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید تریاق درد
مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان
بود و بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ بود بشکند و سده آن
بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج اصابع الفتیات
اقر بخشک است و گفته شود اصل السوس اصل المک است بپارسی بیخ مهک گویند
و با صفهانی آند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت
خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید چون عصاره
وی در ... تر باشند در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشواری ادرار بول و حرقه بول
و اختلاج و وجع عصب و کلیه بهتر ... خشک که سحق کنند در چشم کشند ...

خاصیت عصاره دارد و ناخنه و گوشت زیادت ببرد و عصاره وی جهت درد سینه
و جگر و جرب مثانه و درد گرده نافع بود رب وی و طبیخ وی انواع مره را مجموع نافع
بود و بدل بیخ مهک نیم وزن آن رب السوس است اصل الموف دیوانو نیطس
خوانند و آن بیخ فلحی تر است و بیونانی دراقیطون گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
در درجه سوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده بگشاید از آن جگر و سپرز و گرده و جهت
ریشهای بد نافع بود و اگر با سرکه نهد بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان
بسذ است گفته شود اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند و در وی قوت جاذبه
جاذبه هست اگر کوبند و بر عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق
کنند و با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل طلا کنند سود مند بود و اگر با زیت بر کلف
بر کلف طلا کنند زائل کند و اگر خاکستر آن با موم چندان خا بسرشند و بر سر نهند
و بر سر نهند موی را قوت دهد و برویاند اصل الراسن بیخ راسن است و ترکان
آنرا اندز میخوانند و آن نوعی از قیلموتر است و در باب را در صفت راسن گفته شود
اصل النیلوفر الهندی فل است و فا عبدین خوانند و گفته شود اصل السوسن الابیض
بیخ سوسن سفید است و در روم در میان نفت میپرورند و با طراف جزیره وان مشهور است
بر بیخ بنفشه و آن قسط تر است و در باب قاف خاصیت وی گفته شود
اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است و گفته شود اصل اللفاح یبروح است
بپارسی مهر گیاه خوانند و گفته شود در باب یا صفت یبروح الصنم و انواع آن و خواص آن
اصل الفلفل فلمویه است و گفته شود اصل الحشیش اطریلال است و گفته شد
اصل الکافور بپارسی بیخ لفنی گویند و منفعت آن در باب کاف گفته شود اصل الحنظل

بپارسی بیخ کاشنی گویند و در باب کاف گفته شود منفعت وی و غیرها اصل الکبر
بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشک است در سوم منفعت وی آنست
که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و چون
با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا ثها بخایند و اگر با سرکه بسایند و بر طحال و بهق سفید
طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت سود مند بود و خوردن با سرکه و با بالکر
و عسل طلا کردن اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع ورکین
را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر بر
ریشهای بد پاشند کوفته یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند
و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز
یک درم حلتیت با سکنجبین بود اصطبین اسطعین است گفته شد اصل
العرطنیثا اذربوا است و گفته شد اصل الایمان نحیانی استر غاز است
و گفته شد اصف اصل الکبر است و گفته شد اصطرک سطرکا گویند
و این صمغیست بر لب غناب جرجانی سرخی بسیاهی مایل بود بغایت خلوق
رنگ دیسقوریدوس گوید نوعی از میعه است و گویند صمغیست از درخت
روم حاصل میشود و جالینوس دعن میگوید زیتون است و دخان وی قائم مقام
دخان کندر بود در همه چیزی و آنچه محقق است صمغ زیتون است و طبیعت وی
گرمست در سوم و خشکست در اول و رازی گوید گرم و خشکست در دوم منفعت
وی آنست که جهت سعال و نزله سرد سود مند بود و حیض براند و صلابت رحم را
سود دهد چون بیاشامند یا بخور برگیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح

داز یاز است و تشنجی از وی یک درم تا یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم گوید
مولد سبات و صداع بود و مصلح وی خیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل آن گویند
چند ید تر است اخراس الکلب بسفایج است و گفته شود اطیننا قیصوم است
و گفته شود اطریه بپارسی رشته خوانند و از آن قطب سازند طبیعت آن گرم و تر است
دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و شش چون قند و روغن بادام اضافه
کنند یا تمشک ولا با بقلة الحمقا بپزند یا لسان الحمل سود مند بود جهت نفث دم
و منع. و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر و فوتنج بود و بعد از آن تملث
یا عسل یا نخیل مربا خورند اطا درخت غرب است و گفته شود رغین اطباء الکلبه
مخاطبه و نیز نیز خوانند و ان سبستان است و گفته شود اظفار الطیب ناخن بویا
گویند و ناخن صدف گویند و ناخن بویا را بتبرازی ناخن دیو خوانند طبیعت
گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید در سیوم منفعت وی آنست که چون زن
در شیپ خود بخور کند حیض برآید و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد
معده و جگر و رحم را سود مند بود و دراز گوید که باسرکه یا شامند شکم را نرم کند و
بسیار وی سحج آورد و مصلح وی گل مختوم یا قرص بود و بدل ان قصب الذریره
اعین السراطین سنگ لیسبوح است و گفته شود اغرس جوز روم است و گفته شود
اعینس آلق است و گفته شود اعرسطس تیل است و گفته شود اغلیمی بزبان
یونانی بینجنج گویند بپارسی نخجوش و منفعت آن در مرکبات گفته شود افاسوس
دمن النحل است و در مرکبات گفته شود افلاطون مقل است و گفته شود
افرنجمشک فرنجمشک و بلنگمشک و فلنجمشک و فلنکمشک و بلنجمشک و برنجمشک

نیز خوانند و بشیرازی با کلو خود رو خوانند و در بستانها روید و در کنار آب روان
بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم بوییدن آن سده دماغ را گشاید
و جهت خفقان که از بلغم و سودا بود نافع بود و جهت بواسیر بغایت سود دهد
جگر و دل و معده سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند
و دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و بدل آن
نوفل است افیون زوفیون است و گفته شود افسنتین خترق خوانند
و آن انواع است خراسانی و رومی و شامی و طرسوسی و نبطی و سوری گویند
نوعی از درمنه است و مولف گوید نوعی از برنجاسف کوهی است که گل وی شکل
اقحوان بود کوچکتر و بغایت تلخ بود که گل اقحوان سفیدی دارد و این ندارد و بهترین
آن رومی بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم در چشم کهن شده باشد
سود دهد و جهت معده سرد بغایت مفید بود و مسهل صفرا از معده بود و قوت بدن
بدهد و لون را نیکو کند و آب وی و دم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند
چون با عسل بخورد برگیرند و جهت گزندگی عقرب بغایت سود مند بود و در تقویت
معده و جگر نافع بود و جهت تهیج کهن و ... و تشقق مقعد و صلابات اندرون
ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و درد داء الثعلب و جهت منجن لکه جهت معده گرم
مضر بود و مصدع و مصلح وی انیسون است یا مصطکی و بدل آن جعده یا شیح ارمنی بود
و در تقویت معده اساروق با نیم وزن آن هلیله که صاحب جامع آورده است
مقوی معده گرم بود و آنکه اثر اخلاط حاده و جهت مفاصل بغایت نافع بود
چون بسبب اخلاط گرم بود و چون با سرکه بپزند و بر ورم ضماد کنند نافع بود و کار بادوغن

بادام بپزند وانکبین زموم بر او اضافه کنند بعد از آن در کوش چکانند محلل ریاح بود و کوش
را پاک کند از جراحت و نافع بود جهت ری افیلون تیج جبلی است و گفته شد
افیون عصاره خشخاش سیاه مصری است و آن را لبن الخشخاش خوانند باید که در آب
کرم اندازند زود حل شود و در آفتاب که نرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود ابراز کند
و درشت بماند و غش وی بمامیثا و لبن خس بری کنند و آنچه بغایت براق بود غش
آن بصمغ میکنند اما طبیعت وی سرد است در درجه چهارم و خشکی در سوم و اینچ کویند
سرد و خشک است در چهارم منفعت وی آنست که مخدر بود و مسکن [illegible] و جهت بود جز طلا کنند
و کلا بیاشامند و شربتی از وی مقدار عدسی بود و از دود آن زیان کنند و در شبها خشک
که اند و سود مند بود جهت درد چشم کرم و اکر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا
کنند درد ساکن کند و خواب آورد و اکر نخودی بر کیرند [illegible] و کلا با روغن
کل و زعفران در کوش چکانند درد کوش زایل کند و کلا با شیر زنان در چشم کشند
درد چشم ساکن کند و کلا با روغن کل در سر طلا کنند صداع زایل کند و جهت بیخ و حبس
اسهال نافع بود و در دفع از وی کنند [illegible] بود مصلح وی فلفل است و دارچینی و
جند بیدستر و فربیون و بعد از آن قی فرمایند و شراب کهن بیاید و بعد از آن حمام
و بعد از حمام اشتهای حرب و صاحب تقویم کوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج
و بدل آن سه وزن آن بزر البنج و بلبل وزن آن تخم لفاح است افتیمون آن بزری
و ذمری و قضبانی خرد است و بهترین آن اقریطی بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود
و تازه بود طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت صرع و تشنج امتلائی
و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت نافع بود اکر با افسنتین

یا شامند یا ثعا و بادیه که مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت وی باطل شود و غثیان و قی
آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هشت درم شاید و کویند تا ده درم و صاحب
منهاج آورده است که شربتی از یک درم تا دو درم بود و رازی کوید از چهار درم تا
شش درم و محتاج بمصلح نیست و صاحب منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند
اکر تنها استعمال می کنند نه در مطبوخ و ابن ماسویه کوید مصلح وی آنست که پیش از آن
روغن بادام استعمال کنند و اکر سنجان خشک استعمال خواهند که شربتی از یک درم
تا دو درم اکر نقوع خواهند که از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی کوید در مسهل سودا
بوزن آن تربد و دو دانک از حاشا و کویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و کویند
بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مصلح آن کثیرا و صاحب تقویم کوید مصلح آن
شراب صندل بود یا رب سیب اقحوان اصابع المضی خوانند و کفته شد و در مصر
رکاش خوانند و یونانی قربا بون و در وصل بشقوق الکافور [illegible] کاو چشم خوانند
و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه کاو خوانند و بهترین وی آنست که برک وی سبز بود
و برون کل وی سفید بود و اندرون زرد و در طعم وی تلخی و نوعی هست که برک سفید ندارد
طبیعت وی کرم و خشک است در دوم و چنین کویند کرمست در سیوم و خشک در دوم
منفعت وی آنست که مفتح سده جکر بود و محلل رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود
و سنک کرده بریزاند و عرق بر آرد و محلل خونها فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابت
رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از وی
بخود بر کیرد ملینه بکشاید و اکر سنجان خشک کوفته بود و با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل
بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول تریف آورده است که آب وی جون بکیرند و بر

اعضا نیز دبک انثیین و ورکین بوذ طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام وکلا ادمان
بوییدن آن کنند سبات آورد وکلا تر بی بویید خواب آورد ومقدار شربتی ازوی
سه درم بود لکن مضر بوذ بمعده وکسیر وی ومصلح وی انیسون است وکویند لشبین
فقد اقو بلاسمون دهن البلسان است وکفته شود در باب با در شرف بلسان
اقاقیا عصاره قرظ است وقرظ تخم خاربیست که ادیم بوی دباغت میکنند جالینوس
کوید صمغ اوست وبعضی کوید رب شجره خرنوبست وکویند عصاره پوست انار شت
واین اقوالها خلافست آن عصاره قرظ است ودر مصر سبط حنط خوانش وقرظ
بپارسی کره کویند وان مصری بوذ وقلیلی نیز خوانند وطبیعت آن سرد است در درجه
دوم وجحقق است در سیوم وبعضی کویند سرد است در اول وخشکست در دوم
وبهترین وی آن بوذ که صلب وبیش وسیاه رنک بوذ منفعت وی آنست که چون بخور
کیرند قطع خون نزف کند وچون بپاشامند جهت سجح نافع بود واسهال دموی
واسترخاء مقعد ورحم وشکم ببندد حقنه کردن وخوردن وجهت آبله خبیثه نافع
بود کل با داروها بود ودر تشابی چشم بیفزاید ودر طلاها که جهت شکستکی اعضا
بود نافع باشد واکر بر ورمها کرم طلا کنند سود مند بوذ وبدل وی حضض بوذ
یا صندل وعدس مقشر بوزن آن اقاع الرمان الهندی نار مشک است
وکفته شود اقلوس کویند دبق است وکفته شود تفاروس هودالوج است
وکفته شود اقلیمیا قلیمیا کویند ودر خاء کفته شود اقوتالی ماء العسل است
وکفته شود اقط بپارسی کشک کویند وپینو کویند وطبیعت از سرد وخشکست
شکم را ببندد خاصه بریان کرده لکن دیر هضم شود ومعده را بذ بود ومصلح ان بعد از

خوردن آن حل انکبین بود افطی خمان کویند وان دو نوع است بزرک
وکوچک خمان بزرک شبوقه کویند وکوچک خاما اقیطی وکفته شود مکر صفت آن
وثمر آن بل کویند افظن بلغة اهل یمن ماش است وکفته شود اقنا لوقی
بیونانی معنی ان شوکة البیضا است وآن باد آورد است وکفته شود اقنا ارانیقی
یونانی شوکة العربیه است وآن شکاعی است وکفته شود اکج نفاح بری است
وان زعرور است وکفته شود اکرفس کرفس است وکفته شود انواع اکروهک
انو ورتا است وکفته شود اکروفس حود دوجم است وکفته شود واغیرش کویند
وکفته شد اکشوث کشوث است وسکوشا فذجول نیز خوانند وصفت در باب بادر زرد
کفته شود اکلیل الملک کیاه قیصر خوانند بپارسی طل الملک کویند وبهترین
وی آنست تازه ورسیده بوذ وبرک زردی بود که بسپیذی مایل بوذ وحب نسافد
دانه وی زرد بوذ طبیعت آن کرم وخشکست در اول منفعت وی آنست که محلل
وملین اورام صلب بوذ که در مفاصل واحشا باشند واکر با افسنتین بروغن جگر
وسپرز واحشا ضماد کنند نافع بوذ وچون با شراب بجوشانند وبیاشامند درد
معده ساکن کرداند وعصاره وی چون تر باشند با میبختج بیامیزند ودر کوش چکانند
درد کوش ساکن کند وچون بمیبختج بزنند وبر ورمهای کرم که در چشم ورحم ومقعد
وانثیین بوذ ضماد کنند نرم کرداند وچو بمیبختج بیاشامند اخلاط بکذاذاند وشربتی
ازوی مقدار یک درم باشد لکن مضر بوذ بانثیین ومصلح وی عسل بوذ وبدل وی
فراسیون است بوزن آن یا بوزن آن لبان ذکر یا بوزن آن بابونج ونیم وزن
آن ورق انجیر اکنمکت صاحب منهاج کوید چوبیست هندی وسمو کوید کوید

بندق هندیست و گویند اطوط است و این اتو الهای صاحب منهاج سهو است
و خطا و قول صاحب جامع در اینجا معتبر است که آنرا حجر العقاب و حجر النسر
و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آنست که آن سنگیست که
زادن آسان میکند و مؤلف گوید مانند حجری بمقدار جوز بوا بتی دیگر بود چون بجنبانند
مغزی در اندرون وی بجنبد و نیکوترین املس و صلب بود و دشخوار شکستن باشد چنانچه
پندارند سنگیست و سبک بود و چون بشکنند مغزی در اندرون وی بود سپید تلخ طعم
و شکل شاه بلوط بود بیشتر از آن آنرا اکن ابلیس خوانند یعنی خصیه ابلیس منفعت
وی آنست که زنان آبستن و مجموع حیوانات چون در شیب ایشان بندند آسان
بزایند و اگر در صرم بندند و بردارند زن آبستن نیفتد زود بزاید و از خواص
وی آنست که چون در ادیم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزایند و اگر سحق کنند و با
شیر زنان پشم را بدان بیالایند و زنی که نزاید بخورد و برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن لطف
و شریف در خواص آورده است که چون در دست گیرند و با کسی مخاصمت کنند خصم بروی
غالب نیاید و اگر بر درخت بندند که بر وی اندازند دیگر بر نیفتد اندر و ابن ماسویه گوید
بدل آن فاو ابنا است آمکوبران ربع لکام است و گفته شود لکل نفسه
فرفیون است و گفته شود اللسا آمیر است و آبنوس نیز گویند و ساسم و آن ناخواه است
گفته شود المبطوط کشک بر کشتاست و گفته شود الاطیفی بلبلاست و گفته شود
السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند و گفته شود الوج نوعی از نبات مخلصه است
بیشتر ازین کارزیسک گویند و در میم در صفت مخلصه گفته شود الط تمام است
وفتا ما و تمام الملک نیز گویند و در فرنگ لبون و آن سپیشترست بپارسی سنبل کوهی

گفته شود درسین الانیون راسن است و گفته شود الینه بپارسی دنبه گویند
طبیعت وی گرم و تر است دیر هضم شود و غذاء بد دهد گرم و تر و غلیظ تر از
پیه بود نافع باشد جهت عصبهاء کوفته خورده چون بدان ضماد کنند و ابن
ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و فلفل
و دارصینی و مری بود و بعد از خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود
امامون حماما است و گفته شود آبنوس و آبنوس ناخواه است و گفته شود
امعاء الارض نغا د گرم خوانند و آن خراطین است و گفته شود انشا اقه
امعاسین بلغه رومان عصیر حصرم است بپارسی آب غوره گویند و منفعت آن
در صفت حصرم گفته شود امیرباریس انبرباریس خوانند و گفته شود آملج
بپارسی آمله گویند و بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند
و گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است
بی خلاف منفعت وی آنست که مقوی معده و منقی و اعصاب و دل بود
و اشتهاء طعام را زیادت کند و جهت بواسیر سود مند بود و سودا و بلغم براند
و نیکوترین مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیادت کند و مقوی اعضا بود
و موی را سیاه کند چون بآب آن و حنا خضاب کنند و اگر ده درم از آن
نیم کوفته کنند و در آب تریت بخیسانند دو ساعت بعد از آن صافی کنند و نوبت
در چشم چکانند سفیدی که در چشم باشد سود دهد و این مجربست و شربتی از وی
سه درم بود و شربتی لطف مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن شیر آمله
ام غیلان درختیست بیابانی و معروف بود بشکل المغربه و طبیعت
آن سرد و خشک است و قابض منع خون و اصناف سیلان از رحم کند و ورق آن

ودم لثات وسفل را نافع بود وخون ببندد انجباره نباتیست که در کنار جویها
روید وسرخ رنگ بود وتخم آن تندرخ خوانند وتلخ خوانند وانجا داز ادویه تریاقیه است
خاصه عرق آن وعصارهٔ آن مانند آب توت بود بغایت سرخ رنگ منفعت وی
آنست که بکی مثقال از آن نیم روزه بجوشانند وبا قدری قند ومیبختج بیاشامند
جهت نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبهٔ شش وحجاب سینه وسحج
امعا ودبولیس وکثرت بول وسدد رگها وقولنج امعا بدهد وشکم ببندد وبکار زخم رساند
وریش شش پاک کند وقطع قی بکند وتسکین اعضا را نافع بود وخاصیت وی
بسیار است انجل عسل است وکل وبراء الثیاب المنفعة خوانند بپارسی خطمی خوانند
وگفته شود انبرباریس بپارسی زرشک خوانند وزرابج خوانند وزرک هم خوانند
وبهترین آنست که بغایت خود رسیده بود ولون وی سرخ بود که بسیاهی مایل باشد
تیز دارد وطبیعت آن سرد وخشکست در درجهٔ دوم صفرا بنشاند وقوت معده ودل وجگر
بدهد وقی باز دارد وتشنگی بنشاند وسحج را نافع بود وبرود رسهای ورم ضماد کرده
سودمند بود وقطع نزف دم کند ومقوی جگر گرم بود چون با ادویهٔ گرم مثل سنبل
خلط کنند وتسکین التهاب مرض جگر دوا بود ببندد وجهت معده که ضعیف شود
بسبب تب بلغمی نافع بود الا مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود ومصلح آن
جلاب بود وبدل آن بوزن آن تخم گل وچهاردانگ وزن آن صمغ انجل مرزنجوش است
وچهار دانگ وزن آن الهاء که گفته شد انقون رازی گوید ودو منتن است وقوی واو گفته شود
انغفطینا بلوسیطون گویند وسطوس وغنم وحد گویند وان تمره شول
مصری خوانند بپارسی کلا کویند وبعضی حلباد وبنس ازین قطعه برک ودرباب
جیم گفته شود انجیله حشیشة الکلب خوانند وشربت نیز گویند وصوف الارض

وان فراسیون است وگفته شود ابنسون بپارسی بادیان رومی خوانند
وان دو نوع است آنچه رومی بود بشکل انجدان بود وآنچه غیر رومی بود بزود ماننا
مانند بهترین وی رومی بود وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم ودر بعضی اندکی زیادت
بول را براند وباد که در شکم بود تحلیل کند واز آن مجموع بدن وقطع سیلان رطوبات
بکند وحیض وعرق براند وتشنگی بنشاند وشکم ببندد وچون در شیب بینی بخور کنند
صداع سرد ونزلهٔ سرد را نافع بود وسدهٔ جگر را بگشاید وشهوت جماع برانگیزاند
ودفع مضرت سموم جانوران بکند وگر سحق کنند با روغن خلط کنند ودر گوش چکانند
درد گوش را نافع بود وجهت استسقا ونفخ معده وقوامی غایت سودمند بود
وچون در چشم کشند سبل کهن ببرد ونافع بود تبهای کهنه را وسدهٔ جگر وسپرز بگشاید
ورحم بگشاید وگر سحق کنند سنون سازند که در دهن گیرند بوی آن از عفونت دندان
باشد نافع بود ومصلح آن تخم دانه باشد وبدل آن تخم شبت گویند بدل آن
زوفا است اناذکبو گویند خشخاش است وگفته شود انسانا زبیب الجبلات
وآن زامینونج گویند وگفته شود انجدان دو نوعست بپارسی انکدان خوانند وانگدان
گویند وآن درخت حلتیت ومحروث اصل آنست وحلتیت صمغ آن وورق آن
سپید بود وسیاه بود بهترین آن سپید طیب بود واز آن سیاه منتن بود وحلتیت
طیب صمغ انجدان طیب است وحلتیت منتن صمغ انجدان منتن وانجدان رومی
سبیا لیوس است وتخم آن کاشم خوانند وگفته شود وانجدان خراسانی بیخ آن
کشتر غازست وگفته شد که طبیعت آن گرم وخشکست در سیوم سودمند بود جهت
زهرها که کشنده وبر خایه ضماد کردن تحلیل کند چون با موم وروغن زیت بود

وبا روغن سوسن جهت عرق النسا نافع بود وگلاب با سرکه بپزند در پوست انار
وضماد کنند بر بواسیر نافع بود وگلاب با نیا منتن باد ز هر ادویه کشنده بود لکن
عسر الهضم بود ومضر بود بمثانه وسوده منه بود با سر البول وسردی معده
وحیض براند ورطوبات معده خشک کند ونعوظ آورد ومسخن گرده وروده بود
وچون با سرکه بود لطیف کنند غذا بود وزود هضم کند بدل آن نیمه آن بادروکه
فذن آن حلتیت طیب وگویند بدل آن زوفا است وگویند تخم کرفس **انفاق**
نبت است وآن از زیتون نارسیده گیرند ودر باب ز گفته شود **انجسا** انجوسا
گویند وان شنجارات وگفته شود **انزمبا** شقایق است وگفته شود **انطیغسا**
کاتبنی شاهج است وطبیعت آن سرد وتر است در اول نافع بود جهت حکه گرم
انب حدق است وروغن ومغز وکبد وجبل نیز خوانند وانزد بجان است
وگفته شود **انزروت** صمغ خاربیست از انشا خوانند وسرخ وسفید بود وهر دو
کنبک خار حاصل میشود وچون حرارت آفتاب در وی اثر کند فکن کفه سرخ شود
قانزاغر روت وعنزرو وکنجره خوانند بشیرازی کوزد خوانند واز کوه شبانکاره
ولوردجان خیزد وبهترین آن اسفید بود که بزردی مایل بود طبیعت آن گرمست در دوم
وخشکست در اول ونباتت لحم بود گر با سفیدۀ تخم مرغ یا با شیر سحق کنند ودر چشم
کشند درد چشم را نافع بود وبخاصیت مسهل بلغم لزج بود صفرا وتبرق ازوی
از نیم درم تا یک درم باشد ومضر بود بمعده ومصلح آن صمغ عربی است ونافع بود
جهت درد چشم وچسبیدن چشم ورمد که در چشم آید وآب که از چشم باز دارند
ومنفع در مضا بود ومحلل وگلا سحق کنند با قدری نطرون وبر وضعها که برکنون بود.

مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد واگر فتیله بعسل بیالایند وبا انزروت سوده
بگردانند ودر گوش که ریم آید ودر بیش بود بنهند خود زود صحت یابد واین مجربست
وبدل آن نیم وزن آن صبر است ومصلح آن صمغ عربی **انقلة سودا** جدوار است
وگفته شود **انا لیقی** انجره است وگفته شود **انجوج** عوداست ودر عین گفته شود
انفحه بپارسی پنیر مایه گویند وطبیعت مجموع پنیرمایها گرم وخشکست وملطف
ومحلل ودر مجموع تریاقیست گفته شود **انفحة الارنب** بپارسی پنیرمایۀ خرگوش
گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود ونیم مثقال باز هر گزندگی جانوران
بود ومانند جوبیه گویند که یک قیراط از وی چون با شراب کهن بخته بیاشامند نافع بود
جهت گزندگی مار وعقرب ومجموع گزندگان واگر زن آبستن پنیرمایۀ خرگوش نر
با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامد فرزندان نر آورد واگر پنیرمایه ماده فرزند ماده
آورد واگر مقدار یک باقلا با شراب پخته بیاشامند تب ربع را نافع بود واین مجربست
واگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند همه پنیرمایها این خاصیت دارند
خاصه خرگوش واگر با آب بسرشند وبر پیشانی نهند خون رفتن باز دارد واگر بچه
بشیر خوارگی قی کند وشیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود واگر زن
بعد از طهر با مشک بخود برگیرد آبستنی یابد ودهند واگر بعد از طهر بیاشامد سه روز
منع آبستنی کند وامساک سیلان رطوبت رحم کند وشکم ببندد وسحج روده وزخم دم را
نافع بود واگر با خطمی وزیت بر عضوی نهند که خار در وی نشسته در آنجا باشد بیرون آورد
انفحة الغزال سودمند بود جهت اسهال مزمن وریش روده ودر آن
انفحة البحری وانفحة الظبا وانفحة الحمیر الوحشیه وانفحة الخنزیر وانفحة العجل قرح

انجاوس وترکل سود مند بود جهت دفع زهر شوکران و وفطروشربتی ازوی نیم مثقال
بود چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر در معده و انفحه خشف ستان
بچه نو بیه ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد برگیرد ۳ بستینی بازدارد و انفحه الجمل صاحب
جامع آورده است که پنیر مایه شتر مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از جماع بیاشامند
قوت باه زیاد کند و از [illegible] ادویهای باهی بهتر بغایت و پنیر مایه خرگوش و آهو و گوسفند
کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و انفحه قوقی در قوت مانند
جند بید ستر بود و کل بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع انفحها که
بسته بود بگدازد و آنچه که لخت بود ببندد انفحه الذئب ابن زهر در خواص آورده است
که پنیر مایه خرس و بعضی آورده چون بیاشامند انقردیا برومی بلادر است و معنی
وی آنست که مانند دل است و آن را ثمر البلادر گویند و در باب با گفته شود اناقسلس
نام مشکل است و گفته شود انجره صفت آن در باب با در نور گفته شود اودومالی
و اودومالی نیز گویند و بیونانی یعنی آن دهن العسل و عسل داود علیه السلام نیز خوانند
و آن روغنی است که از ساق درختی حاصل میشود و مانند عسل است بسطبری و شیرین
طعم بود و بهترین آنست که کهنه و غلیظ نبود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است سودمند
بود جهت جذب و درد مفاصل را سود دهد و جهت تاریکی چشم
چون در چشم کشند نافع بود و کل درم با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط خام بر اندازد
لکن خوردن آن سبات و استرخا آورد باید که آن کس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد
البته اودمادل او نوذیا خوانند و آن عصاره است و در باب فا گفته شود
اوسینار نوعی از بلوط هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود

و رطوبات بگدازاند شربتی از وی یک درم بود اوداسا لیبوناس کندر
جبلی است اودا بیونانی جبل است و سالیبون کندر و آن را فوط سالیبون است
و گفته شود اوقیمن بیونانی بادروج است و گفته شود اوقطالیون عاقر
است و گفته شود اوزی بپارسی مرغابی گویند و آن نوع بزرگتر مرغابی
آبی بود طبیعت آن گرم و تر بود فربهی آورد لیکن بد نداند از فضلهای غلیظ تولید کند
اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوره سعفه در حلق وی دمند و با ابازیر گرم
بپزند اوذر بیونانی آب را گویند و در باب میم گفته شود اونومالی بیونانی
شرب و عسل است اهلیلج اصفر بپارسی هلیله زرد گویند و بهترین آنست که
فربه بود طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد
در چشم کشیدن نافع بود و خوردن خفقان را سود دهد و مسهل صفرا بود
و اندکی بلغم نیز براند و شربتی ازوی هفت درم تا ده درم بود اگر نقوع کنند و اگر
غیر نقوع از دو درم تا پنج درم بود و مقوی معده و دماغ آن بود و جهت استرخا
معده نافع بود و مضر بود بسفل و مصلح وی آنکه کوفته با آب گرم خورند قدری بود
با ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سبستان و آلو سیاه مصلح آن بود و بدل
آن پوست آن است اهلیلج اسود بپارسی هلیله سیاه خوانند و بتبازی هلیله
میوه کابل و بهترین وی هندی است و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم
سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند که سست لون را صافی کند و جذام را
سودمند بود و درد سپرز و وی مسهل سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر برهان کنند
تسکین ببخشد و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهند و شربتی ازوی منقوع اربع درم

تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن
عسل است و بدل آن هلیلهٔ کابلی اهلیلج الکابلی بهترین وی آنست که فربه بود
و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک است و لیکن بیرو است باعتدال
عقل و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا و تبهای کهن زایل کند و لکن زیان کند
شکم ببندد و بدل آن ناکوه مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود و شربتی از وی
منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل
صفرا بود لکن بخاصیت مسهل خلطها غلیظ مثل بلغم و سودا بود و خفقان را نافع بود
لکن مضر بود بسر و مصلح آن عسل است و مربا آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و خمل
معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سدهٔ بلغمی را بگشاید و بیخ دندان و دندان را
قوت دهد و اگر یک سال هر روز یک هلیله مربا بخورند پیا بجی موی را نگاه دارد [illegible]
شیاف است و قطا ودم الاخوین نیز گویند و در دال گفته شود ایدقان جوجین
پیا با نیست و در صفت جوجین گفته شود ایل چهار نوع است یک نوع در
جنتها و کنار رودها و صحراها کنند و این نوع زرد رنگ بود و لطیفترین انواع ایل
و یک نوع در کوههای عمان و بحرین باشند و آنرا یحمور خوانند و یک نوع دیگر وعل
خوانند و در کوههای سرد سیر باشند و یک نوع دیگر بقر الوحش خوانند در دامن
کوهها و میان درختان کوهی و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و از ایشان جگر شود
مار بخورد صحت یابد و بقر الوحش بپارسی گاو کوهی خوانند و چون بسوراخ مار بدمد
و نفس مار را بخود کشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمغناطیس چسپد و از دنبال
مار را خوردن گیرد و مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد

حتی دردی و سوزشی در چشم وی پیدا کند و اگر در چشم وی دوانه کفه در بیخ
چشم وی گویی هست و آنجا جمع می شود و بیند و بمرور روزگار و ماننده سنجی
کفه خیابجه در گوشت می باشد چون وی را بکشند آن دنبه بر گیرند و در دفع سم عمل
تریاق فاروق میکند و صاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان جایگاه
سم انجا جمع می شود خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که
در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو با هم چون یکی بکشند یکی دنبال ببرد از جا ببرد که نزیر
خونی که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان دیر هضم شود
و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظ زود از معده بگذرد و بول براند
و رازی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان رم صید کرده باشند و باید که
در پختن مهرا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند
لکن قرن ورا بسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال از آن با قبول بیاشامند
جهت نفث دم و قرحهٔ امعا و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه سود مند بود جهت
زنان حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مرض قلت باشند نافع بود
چون با ادویه که موافق آن رخت بود بیاشامند و صفت حرق آن بیستانند
شاخ آن و در دیگ نوادی کنند و در گل گیرند و در تون حمام یا در تنور آتش نهند تا سفید
گردد و مانند آهک با تریاق موافق بود جهت چشمی که ماده دمعی در وی بود و اگر سنون
کنند دندان را جلا دهد و اگر بخور کنند کژدم کان بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته سفید
با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا کنند در آفتاب برد و اگر بیاشامند بیش ذراریح دفع کند

واگر با روغن گاو سرشته و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر بر
بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و چون بر پستان
وزهار طلا کنند حیض بر آرد و گویند چون قوت ایرسا بر زن آبستن بنهند درد
زایند و دیسقوریدوس گوید بیخ ایرسا چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
بر گیرد منع آبستنی کند و گویند بیخ وی چون بر تشنج بمالند نافع بود و ابن زهر گوید
که اگر بیخ وی با خود نگاه دارند هیچ مار گرد وی نگردد انتهی و دیسقوریدوس
گوید چون بیخ وی بریان کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون
بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود و قضیب چون خشک کنند و سحق کنند
و بیاشامند با ... الکرد و نعوظ آورد و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ
زنند که وی نکفد و ابن زهر در خواص آورده است که چون دنبال بیخ بادنجان با پوست
گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند با تراب و بر قضیب طلا کنند فی الحال
در حال نعوظ آورد و بر هر حیوانی که طلا کنند همین عمل کند و همچنین ابل را
زهره بنفشه و گل تری ... و پیکان در وی بماند چون مشکطرامشیع بخورد
بیندازد و گویند قوت ایرسا محرق در تقویت ... را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت
ساکن کند ایرسا بیخ سوسن اسمانگونی است و نام وی ایرسا از بهر آن کرده اند
یعنی قوس قزح و گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین بیخ آن سیاه
صلب بسیار گره بود خوش بوی و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست
که فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند
زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر ...

ما بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت سرفه بلغمی بغایت مفید بود و اگر با شراب
بیاشامند جهت گزندگی جانوران و مطحولان بغایت نافع بود و اندروماخس گوید
سودمند بود جهت خناق ... و ادویه سمیه و ... درم از وی با
ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید
عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی پخته باشند و اگر
با عسل فرزجه کنند و زن بخود بر گیرد بچه بیندازد و چون مسلوق کنند و بر خنازیر و ورمهای
صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر دبیلی که ناصور شده باشد بپاشند گوشت
برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را سودمند بود و چون ...
حکانه ... کنند ... و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و ... را نافع بود
و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که از سردی بود نافع بود و روغن وی چون
در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه
بواسیر بود و رازی گوید بدل وی در اسهال ... دو دانگ وزن آن مازریون
باشد و قیل لبن لفاح است و اسحق بن عمران گوید ایرسا مضر بود بشش
و مصلح آن عسل است و ایرسا بپارسی بیخ سوسن صحرایی خوانند و درخت وی
بسیار باشد و مؤلف کتاب گوید که وی از منومات مجربست و اگر بیخ وی بر دندان
نهند که درد کند بریزاند البته الا با دندانی دیگر نرسد والله اعلم

باب ... الباذاورد ... گویند و آن ... است
و گفته شود باقلا جرجر خوانند و فول خوانند طبیعت وی نزدیک باعتدال
و گویند سرد است در اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه

تر وی و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تربد بود که لطف دارد ایلک کند
و بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیمه کنند
و بر زخم نهند که خون آید بسته خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ بیاویزند
مرغ از خایه باز ایستد و چون بکوبند و بوره و کاه دو کاه ضماد کنند موی رستن باز دارد
و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی سترده باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند
خاصه با پوست و با قلقدیس و سرطه و نفث دم را نافع بود الا بغایت قابض بود
و دشخوار هضم شود لیکن ضماد کردن بر ورمها و ورم انثیین و پستان که تیز در وی
بسته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با آرد جلبه و عسل
بیامیزند محلل دمامیل بود و ورمهاء بن گوش و ورمهاء شیب چشم و اگر
با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با مورد و آب بپزند
و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اول آن بود
که چون یک دو جوش بزند آن آب بریزند و آبی دیگر باز جای کنند نفع آن کمتر بود و با قلقدیس
دهن دانه کمتر بود که تازه و دوشت بدن زیادت کند و آرد وی چون با قیق بپزند و روغن
بادام و قند اضافه کنند و بپاشند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و اگر
با پوست بپزند نفع وی زیادت بود و خارش بدن باز دارد و مصلح وی آنست که
مقشر کنند و بپزند و در روغن مطجن کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارصینی و فلفل
و انجدان و قرنفل بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود
دار فلفل قبطی جامسیه است و گفته شود بالفرد قند است یا دبی بپزند
و تبیر ازی بید زوان سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند دو نوع است

یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود زرد رنگ مانند عسل صافی تیز بوی
و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در دوم و نو بنیه ترا ست
جهت عرق النسا و نقرس بغایت مفید بود مقدار دو درم و چون زن بخورد و بر گیرد
و در شیب خود نیز بخور کند حیض براند و بچه بیندازد چون با شراب و مرصافی بیاشامند
بچه مرده بیندازد و دفع زهرها بکند خوک ماد و خول و عقرب و کر در مرکنند و بر خنازیر
ضماد کنند نافع بود و گویند که دو درم با آب بیاشامند بواسیر برود حنین گوید بیاشامند
دیگر هرگز عود نکند البته و رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید
سودمند بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل بوجه
بی اذیتی و جهت جرب چشم نافع بود و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود
و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و اکحل کنند بعسل و لعوق کنند سده که کیسه بزیر سینه
آن بود ابن وزن ایدن آسان کند الا مضر بود بس و مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید
بدل آن دو وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن نیم وزن آن سکبینج است
و نیم وزن آن جاوشیر بالاء مصری ترمس است و گفته شود بادرنجبویه بادرنبویه
گویند و بادرنگ و ترنجان و بقله اترجیه نیز گویند بپارسی باکلو گویند و بهترین آن
تازه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم سودمند بود جهت علتهای بلغمی و سوداوی
و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهت جرب و سده دماغ و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی
تمام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و ذهن حاذق کند
و مقدار شربتی از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مضر بود دل و مصلح
آن صمغ عربی است و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند بر زخم گزندگی عقرب و رتیلا

وسگ دیوانه نافع بود واگر با شامه همین عمل کند واگر طبیخ آن مضمضه کنند جهت
دندان نیکو بود واگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد وهمچنین بر درد مفاصل
ضماد کنند ساکن کند وانخواص وی آنست که چون قدری از ورق وتخم وبیخ آن
مجموع خشک کرده در خرقه کنند ویا بر ابریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند که مادام
با خود داشته باشند مردم وی را بغایت دوست دارند ومجرب خلق کثیر وما هم
تا ذکر آن نبود ومؤلف گوید بغایت مجربست وکرات امتحان کرده وخوردن وی
مقوی دماغ وجگر ودل ومعده بود وجهت خفقان سوداوی وخفقان که از بلغم
سوخته بود بغایت نافع بود واورا مفرح قلب المحزون خوانند وبدل وی درونج
بوزن آن ابریشم وچهار دانگ قرنفل آن پوست اترج **بادرنج** جمر البقر است
وگفته شود **باد آورد** شوکة البیضا گویند ونبات وی در زمین ریگ بوم ودامن
کوهها بیشتر روید وساق وی بستبری انگشت نر بود وقد آن مقدار دو گز باشد
وکمتر باشد وبیشتر در روی زمین پهن باشد ورنگ وی بسپیدی زند وگل وی
بنفش وسفید رنگ بود وسرخ وسفید نیز بود مانند خسک دانه بود ونبات وی خاردار
بود خارهای دراز سفید وتیز وی آنست که ورق آن سفید بود وتازه وطبیعت آن
گرم وخشکست در درجه اول وگویند معتدلست در اول وبیخ وی سرد وخشک بود
منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود ودر وی قوت محلل ومفتح هست خاصه
تخم وی ونافع جهت اورام بلغمی ونفث دم وتبهاء بلغمی کهن وضعف معده ودرد
دندان چون طبیخ آن مضمضه کنند وگزندگی جانوران وگزندگی عقرب چون
بر وی ضماد کنند نافع بود ودیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت

نفث دم ودرد معده واسهال کهن نافع بود وبول براند واورام بلغمی
ضماد کردن نافع بود وگل وتخم وی با شامه نیز همان را نافع بود وگزندگی جانوران
وگل داء الثعلب بیخ آن حل کند بغایت سودمند بود ومجرب وشربتی از وی
یک درم ونیم بود وگلی مضر بود بشش ومصلح وی افسنتین بود وشیخ الرئیس گوید
بدل وی در تبهاء بلغمی تسا هنج بود ودوشاب شیرانه آنرا بغدود خوانند **بادنجان**
انب ومغد ووغد وحدق خوانند بهترین وی فارسی تیز است وطبیعت
وی گرم وخشکست در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند واگر در سماق با
سرکه بپزند امساک کند درد معده وخاصه آورد وسوختگی دهان بود وخون سیاه
از وی حاصل شود ومولد سودا بود وسده آورد وبواسیر ولون را سیاه کند
وشیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود وتازه سالم تر بود وجذام وصداع وبیجایی آورد
ومولد کلف وسرطانات وسده جگر بود واگر پوست بزنجبیل بتابند لکن بواسیر آورد
لیکن گل وی در سایه خشک کنند وسحق کنند طلای آن نافع بود جهت بواسیر
واگر بادنجان زرد با روغن بزر بپزند وازان روغن موم روغن سازند بر شقاق
کعبین ومیان انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود واگر گل وی با روغن بادام تلخ ممزوج
کنند وبروغن بنفشه بسرشند وبر بواسیر طلا کنند ببرد بغایت خدای تعالی ومجربست
واگر بادنجان بسوزانند وخاکستر آن با سرکه بسرشند وبر ثوالیل طلا کنند ببرد آنرا
ثالیل بترکی اوزی گول خوانند وگویند مقوی معده وقطع نزف الدم بکند بخاصیت خوردن
وی واولی آن بود که در آب ونمک نیک بپزانند یا مسلوق کنند وبا روغن گنجد یا بادام
بریان کنند یا با سرکه خورد **بابونج** بپارسی بابونه گویند وبهترین آن بود که گل وی

زه بود و برگ بود و طبیعت وی گرم و خشک است در اول منفعت وی آنست که مفتح
و لطف بود و محلل و جذب بود و ورمهاء صلب نرم کند و جهت صداع سرد نافع بود
و شبتها را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای احشا و کلف بجوشانند و
در آب آن نشینند نشک کفه ببرد و حیض و بول براند و بچه بیفکند و اگر
بیاشامند بول و حیض براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدن را پاک
کند تنقیه تام و اگر با جب تر ضماد کنند ببرد و قوة اعصاب و دماغ بدهد
و بر ورم جگر ضماد کنند نافع بود و بخار وی در آخر نزلها بغایت سود دهد و اگر آب
و سرکه بپزند و در آخر مدت بر بخار آن دارند چشم را پاک کند و درد زایل کند
لگادمان کند و اگر چشم را آب با نوره تنها بشویند درد ساکن کند لیکن اما ابوجریح گوید
مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن در تقویت دماغ و زایل کردن
صداع سرد برنجاسف است. بادروج حوک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهی است
و در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم و خشک است در اول و گویند لطیف تر
فضل در وی هست و بهترین وی آنست که خوشبوی بود منفعت وی آنست که
از ادویه قلبی بود و الاعصاب وی در چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوبات که از چشم
روانه بود خشک کند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه را
برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند لیکن دشوار هضم شود و اگر بر زنبور و عقرب
ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و سیب جو بهم ضماد کنند نافع بود
و خوردن وی گویند گرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند گرم از آن
تولد کند و شریف گوید چو آفتاب بگل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند پیا بی.

در آن سال از درد دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش
ساکن کند و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست ضماد
کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی خلط سوداوی بد تولد کند و چشم را تاریک
کند و مصلح وی تبله الحمقا است و بدل آن در وزن آن سپستان. بادرود جراسیوس
است و دراسیوس گفته شد. باباری بیونانی فلفل سیاه است و گفته شود. باطس
نوعی از علیق است و صفت آن در باب عین گفته شود. بادرسطاریون فسطاریون
گویند و آن نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی بادرسطاریون بیونانی حمامی است
بزر البنج زراوند طویل است و گفته شود. بتع شرابی مست کننده است
و صاحب منهاج گوید نبیذ العسل است و صاحب جامع گوید نبیذ خرمائی است که از خرما
تر سازند و در نون صفت نبیذ گفته شود. بجم ثمرة الطرفا است و گفته شود. بخجات
عصی الراعی است و گفته شود و برتنباناد و وزنتباناد و بطباط و بخبخ و سبطباط
و هو حرو هو فقسیداس نیز گویند. بترازکی لسنه خوانند و کلمان بیخ مرد. بجوجریم تخم
مریم است و آن خسیتی است و بیخ آن عرطنیثا است و صفت آن در الف در آذربو
گفته شد و بخور مریم قیقلامینوس گویند و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک در دوم
منفعت وی آنست که مقطع و محلل و مفتح بود و طبع را براند چون بشیم یا گرم بخود برگیرد
یا بر شیب ناف طلا کند و چون بیاشامند گرم دارد و اگر دانه بیفکند از و حیض براند
و بچه مرده بیفکند و یرقان نافع بود و کلف ببرد و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود
و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب بیاشامند
زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی زیاده کند
بدلیون مثقل است و گفته شود. بدلستان بدسکان و بدکشان و بدشمان.

نیز گویند وقاتل ابیه وکف الکلب هم گویند وآن خبیثی است گرم وخشک لها
ملطف ومحلل بود ونافع بود جهت لعاب بلغم ورطوبت رازی گوید بدل وی
نیم وزن آن دردنج وربع کابلی بوزن آن بود بُرد حنظل است وگفته شود وفی هم
نیز گویند وقیح وسم گویند برنج کابلی ابرنج گویند وبرنوق گویند بپارسی برنک
خوانند وطبیعت وی گرمست در اول وخشکست در دوم وآن دو نوع است بزرگ وکوچک
وبهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند ودو درم از وی مسهل بلغم لزج بود
واز قابلات دود وهمه ادویه بوی نمی رسد ومفاصل را سود مند بود وحبلش
آورده است که ترس بی ازوی ده درم با شیر تازه بود جهت حب القرع لیکن مضر بود
برودها ومصلح آن کثیرا است وبدل آن بوزن آن ترمس وبوزن آن قنبیل وآن
ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس ودو دانگ آن قنبیل برهلیا بزرالوادنج است
وگفته شود برشیاندارو وعیبی الراعی است وگفته شود برغشت تملول وغملول
وفوهل گویند وآن قنابری است وشجرة البهق نیز خوانند ودر قاف گفته شود
برشن قطن است وطوط وعطب وکرسف نیز گویند وشحم الارض وگفته شود
در قاف ونوان قور گویند وکهن از قضم بر نخشک افوخل است وگفته شد
وحبق القرنفلی نیز خوانند برد وسلام لسان الحمل است وگفته شود برغوثی
بزرقطونا است وگفته شود بروانیا فاش است وگفته شود برنجاسف
بعربی شوبلا خوانند بپارسی برزاسک گویند وجنداسم کبیر دارد وگفته شد وگفته شود
بهترین وی زرد بود وطبیعت وی گرمست در دوم وخشکست در آخر درجه اول
منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن یا نطول نهایت نافع بود وملطف
ومفتح بود وصاحب سداد وسدد را نافع بود وسنگ گرده بریزاند واگر در طبیخ آن نشیند

حیض براند ودرتنبیه رحم را پاک کند وبچه بیفکند از فرد ومشیمه بیرون آورد وورم رحم
را نافع بود واگر سه درم از وی بپاشامند همین عمل کند واگر بسوزانند وخاکستر
آن بر ریش فرج افشانند خشک گرداند واگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد وحب القرع
وسلاء بنی وزکام را نافع بود واگر بطبیخ وی بشویند وخوردن وی مضر بود بکرده
ومصلح آن انیسون است ورازی گوید بدل آن در درد سر سرد بابونج است
وگویند بدل آن افسنتین است بردی نباتیست که در آب روید ودر مصر از
وی کاغذ سازند ومولف گوید بشیرازی انفانک خوانند وشاخ میان وی بیرد
خوانند ودر قوت مانند کاغذ بود ودر سوختن وی تجفیف زیاده بود وطبیعت
وی سرد وخشک بود در دوم واگر بوجه اختها تر باشد خشک گرداند واگر در
سرکه خوابانند وخشک کنند وبدنا صور کنند نافع بود وخاکستر آن آنکه
در مصر بود سود دهد وجنس نفث دم بکند وآنچه مصری بود غذا دهد چون بکشند
وبملند مانند نیشکر پرسیاوشان شعر الجن وشعر الجبار وشعر الارض ولحیة
الجار وشعر الخنازیر وساق الاسود والوصیف الاسود وکزبرة البیر نیز خوانند
وآن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان گویند وکرانی لوسو خوانند
وبهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود وورق آن سبز وگویند بهترین آنست
که چوب وی بسرخی زند طبیعت وی معتدل است در گرمی وسردی وگویند میل
بگرمی وخشکی دارد وسه درم از وی مسهل بلغم وسودا بود وشش وسینه
از فضول غلیظ پاک کند وبکند از انها وبرقان وسپرز را نافع بود وبول وحیض
براند وسنگ بریزاند چون بیاشامند وسنگ بلعند ومشیمه بیرون آورند وکاندکی

وگزندگی سگ دیوانه ومار نافع بود و دیگر جانوران موذی چون با شراب بیاشامند
وملطف ومحلل بود وداء الثعلب را نافع بود وموی برویاند و خنازیر
ودنبلات تحلیل کند واگر بیاشامند ببول وحیض براند وعسر البول را نافع بود واگر
لاذن وروغن مورد یا روغن سوسن وزوفا وشراب بیامیزند وبر موی که ریزد
طلا کنند دیگر نریزد وبیخ آن محکم دارد واگر بسوزانند وبر سر کچل مالند موی برویاند
وجهت جرب چشم نافع بود واسحق گوید مضر است بسپرز ومصلح آن مصطکی است
ورازی گوید بدل آن در سودمندی دو بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن دب السوس
برشوم بلغة اهل نجد تیب است ولغة شوع بزر قطونا بپارسی اسفیوش
ویونانی فسلیون ومعنی آن برغوثی بشیرازی بنگو گویند وآن دو نوع است سفید
وسرخ بهترین آن سرخ است که میل بسیاهی زند وفربه بود وچون در آب کنند در بن
آب نشیند اما سفید سردتر از سیاه بود بغایت وطبیعت بنگو سرد وتر بود در دوم
وگویند در سوم وگویند معتدل است در تری وخشکی حرارت بنشاند وتشنگی ساکن
کند وچون بریان ناکوفته دو درم بگلاب کم بیاشامند طبیعت ببندد وچون بریان کوفته
با روغن گل شکم ببندد و سحج را نافع بود خاصه بکودکان ولعاب وی جهت خشکی دهن
وسینه ولذع معده نافع بود وبر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود وجهت نقرس
با سرکه وجهت صداع با گلاب سودمند بود و نشاید که بوقت استعمال کوفته کنند که کشنده
بود وشربتی از وی مقدار دو درم بود و مداوای کسی که بنگو کوفته خورده باشد با سکنجبین
وفلفل وحلتیت با نمک قی کنند ودوا المسک وبدل وی در تلیین طبیعت دانه
بود با تخم مرو در تبرید وترطیب تخم خرفه بزر الکرفس البستانی تخم کرفس بستانی

طبیعت آن گرم وخشک است در دوم بول وحیض براند وسنگ گرده وکیسه بگدازاند وقوا
ء از امتلا بود سود دهد وشربتی از وی یک درم بود وجهت گزندگی جانوران نافع بود
ودرد پهلوها را نافع بود اما مضر بود بشش ومصلح آن حماما است وشریف در خواص
آورده است که تخم کرفس کوفته با سپیدان قند بروغن گاو چرب کنند وسه روز بیاشامند
باه را زیادت کند بغایت اما باید که بعد از آن گوشت خروس فربه خورند وبدل تخم کرفس
فطراسالیون است وگویند بیخ آن افسنتین ونیم وزن آن فطراسالیون است بزر الکرفس
الجبلی فطراسالیون است ولغة شوع بزر الخبازی بپارسی تخم خبازی گویند
وبلغان نیز ک خطمی وطبیعت آن معتدل است در حرارت ورطوبت ودر عمل اقوی
بود وبهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند وسحج را وریش روده بغایت نافع بود
وجهت گزندگی رتیلا وسموم نافع بود وچون در آب دو به خیسانند بود دفع مضرت ادویه
حاده کند وبدل وی تخم خطمی است بزر الخطمی بهترین وی آن بود که سیاه فربه بود
وطبیعت وی سرد وخشک بود وگویند معتدل است در حرارت ورطوبت اگر با سرکه
بر بهق طلا کنند ودر آفتاب نشینند نافع بود وجهت سرفه گرم سودمند بود
وخمیر کرده شکم ببندد ودر ضمادات جهت ذات الجنب سازند نافع بود وشکم نبندد
وسنگ گرده بریزاند وبدل وی تخم خبازی بود بزر الرطبه بزر القداح وبزر الفصفصه
وبزر القت وبزر القنداد وبزر القضب گویند وآن بزر العلف است بپارسی
تخم اسپست گویند بهترین وی زرد وفربه باشد وطبیعت آن گرم وتر بود ودر روغن
نفخ بود باه را زیادت کند وجماع را قوت دهد وشیر زیادت کند وبدل
وی در معاجین تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم گیگیز خوانند وبشیرازی

کزنک گویند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند
در دوم سودمند بود جهت عسر البول و بر نمش طلا کردن نافع بود و بادها را بکثیر اند
و درد ساقین را نافع بود مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی
بلغمی آورد اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند و قاذ کلی خشم آورد و اگر سحق کنند
و بر کلف و بهق طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشته
کنند و بیاشامند مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوار بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
کثیرا است و بدل وی رازی گوید نبات دبی است و گویند بدل وی تودری است
و مجهول گوید بدل وی تخم کندنا است و دیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل خردل است
بزر الحمط حب الفلفل است و گفته شود بزر الخمخم جنداست بپارسی تشعرل
گویند و باصفهانی هالیتی و تبریزی سوادرمی و تبریکل مراتشون و در باب خا گفته شود
بزر المرو بزر القطف بود و صفت آن در قاف گفته شود و طبیعت وی
معتدل است در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرم است و در وی
جلا و تلیین بود و مضر بود بسعل و مصلح وی قند و گلاب بود بزر الحرفه تعلة الخفاف
و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقله لینه و دندان ساوکن
و فرفجید و فرفین و حقوق نبرگویند بپارسی تخم تودل گویند و باصفهانی
تخم بربهن و کلرمانی تخم بلکرک و تبریزی تخمکان و بهترین وی کشته وی بود
و طبیعت آن سرد است در درجه سوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تبهای
حاده مقدار نیم درم از وی بکوبند و تبرید بلیند و با نبات بیاشامند و اگر بگلاب
حورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع فم معده نافع بود

لکن مقطع شهوت بود و منی که افراط کنند و مضر بود بسپرز و معده بلغمی مصلح وی
قند است و بدل آن بزر قطونا بزر الرازیانج البری حب الفلفل است و گفته شود
بزر الجزر البستانی بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای خورنده
چون بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه برانگیزاند و بول و حیض براند و ریشهای
عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی جانوران و بولس گوید درد ساقین
یک درم تخم گزر با یک درم قند بیاشامند نافع بود و مجرب است و بدل آن بوزن آن
انیسون بود بزر الجزر البری دوقو است و گفته شود بزر السذاب بپارسی
تخم سذاب خوانند و بهترین آن سیاه و فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم نافع
بود جهت فواق بلغمی و ساکن کند لدغ یک درم تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب
بیاشامند جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز
گردکان استعمال کنند و جهت عرق النسا نافع بود لکن مقطع منی بود و مصلح آن
کثیرا است با عسل و بدل آن سذاب بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین
وی بستانی سیاه فربه بود طبیعت آن سرد و خشک است و مخدر و منوم بود شهوت
جماع را ساکن کند و جهت تپ و برا احتلام بسیار کند چون بیاشامند نافع بود
و قطع شهوت جماع بکند و تقطیر منی و خشک کند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل
بود و ضماد کردن جهت صداع سودمند و منع سیلان که از چشم آید بکند چون
بر پیشانی ضماد کنند وی سبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی دم الاخوین
بزر البنج بپارسی تخم بنگ گویند و بلفظ دیگر خداع الرجال و آن سه نوع است
سیاه و سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و بعد از سفید سرخ لکن سیاه کشنده بود طبیعت آن

سرد و خشک است در آخر درجهٔ سوم و از آن سپید سرد است در اول درجهٔ سیوم و خشک است
در دوم عصارهٔ وی در گوش ریزند نافع بود و جهت نفث دم بافراط سود دهد و درد دندانها
ساکن کند و بر نقرس طلا کنند نافع بود و خوردن وی مضر بود و مسبت و مخدر و قتال
کند و غفل و خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و قالیح حشم و در آب گوش
باز دید کند و مداوات وی قی کنند با آب گرم و روغن و عسل بعد از آن شیربان و مرق اسفیداج
بمرغ و گوشت بره فربه و بدل آن افیون است بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و انیسون و گل بر برص طلا کنند بغایت نافع بود
و مقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر مزمن را نافع بود بزر الفجل
بپارسی تخم ترب خوانند بهترین وی آن است که فربه بود طبیعت وی گرم است در سیوم
و خشک است در دوم جهت نمش و کلف و بهق سپید و اثر زخمها نافع بود چون با آب
رازیانه طلا کنند و بر بهق سیاه و سپید با کندش و سرکه در حمام طلا کنند بغایت
نافع بود و نفخ در شکم بود تحلیل کند و مجلی قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند
اما مضر بود بجگر و مصلح وی سپستان است و گل با سرکه بیاشامند قی آورد و بول
براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و گلو با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند منجان
گرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و زندگی جانوران قایم مقام تریاک است و صاحب
تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و سکر بود و جهت درد سپرز
کهن تنک سه روز هر روز دو درم نوقه و پخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود
و مجرب و بدل آن حب الرشاد بود بزر الکرو بپارسی تخم مرو گویند و بشیرازی
مرو شکل بهترین وی آن است که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند طبیعت وی

گرم و تر است با عقد اللذین بان کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و سحج
و تسکین ببندد و منضج ورمها و دنبلها بود و بر بان ناکلمه سعال از کی بلغم بود و مقدار
دو درم مستعمل کنند و مضر بود بشش و مصلح آن جلاب است و بدل آن بزر قطونا
و در انضاج بدل وی بزر الکتان بود بزر الکاکنج حب کاکنج است و لغت شوذ
بزر البهوج بلغت اهل خراسان توذری گویند و لغت شوذ و بلفظی دیگر شندله
گویند و قصیده نیز گویند بزر بلا معیس حرف بابلی است که نوشته شود بزر الغیب
شهدانج است که نوشته شود بزر الحند قوقی بپارسی تخم اند قوقو گویند و دبو اسبست گویند
و جاما و درق نیز گویند و بهترین وی آن است که فربه بود و تری طبیعت وی گرم و خشک
بود معلوم داماک سه مقدار نیم درم و نافع بود جهت زندگی جانوران چون با
سکنجبین بیاشامند و از ادویهٔ باهی بود و مهیج باه بود تخم و گیاه وی نیز لکن حرب
آورد و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی شبلم است بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ
گویند و به تبریزی تخم بزوشه و طبیعت آن سرد و خشک است بهترین آن است که فربه بود
و سیاه مایل بسرخی مایل بود نافع بود جهت سدهٔ جگر و کلف و عرق النسا و قابض بود
و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و
فضول که از شکم رود دوانه بود و اسحق گوید طبیعت آن گرم و خشک بود و مضر باشد بشش
و مصلح آن عسل بود و بدل آن تخم حماض بستانی بزر الحماض حب الترشا گویند
بپارسی تخم ترشه گویند و بشیرازی تخم ترشینک گویند بهترین آن بود که فربه بود
و سیاه که بسرخی زند طبیعت آن سرد و خشک است بغایت قابض بود سرع صفرا بنشاند
و روده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه سبب خلطی گرم بود اما مضر بود

بکوده و مصلح آن قند بود ودر خواص آورده اند که تخم حماض لل در خرقه ببندند ودر
بر بازوی چپ بندد مادام که بر وی باشد آبستن نشود ورازی گوید تخم حماض بری
که پیش از گزیدن عقرب خورده باشند وعقرب بگزد هیچ مضرت نرساند وتخم حماض
بستانی بهترین آن بود که بسیار حبّ و بالیده بود وطبیعت آن سرد و خشکست در درجه سوم مفید بود
جهت مادّه صفراویت غب و دموی ومقدار دو درم مستعمل بود ومضر بود بسپرز
ومصلح آن تخم رازیانه و کرفس است **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و بشکنک
خوانند و بشیرازی بزرک گویند وبهترین آن بود که تازه وفربه باشد وطبیعت وی گرمست
در اوّل ومعتدلست در تری و خشکی و گویند معتدلست در گرمی و سردی و خشکست
در اوّل ومنضج ریشها و دمها بود خوار و ورم نرم و خوار سرد اندرونی و بیرونی کلف
وبرص را نافع بود ودخان وی زکام را سودمند بود و اگر بریان کنند شکم ببندد
و اگر خام بیاشامند شکم براند ومقدار مستعمل ازوی سه درم بود و ادرار بول بکند
و اگر بپزند وزن در آب آن نشیند ورم صلابت که در رحم بود تحلیل یابد معده را
بد بود و دشخوار هضم شود و غذای اندک دهد ومضر بود بانثیین ومصلح آن
گل انگبین بود یا عسل وجالینوس گوید سود مند بود جهت شقاق مقعد و ریش
شش و مرجراحتی که از خارج بدن بود بصلاح آورد ومقوی اعضا بود و دیسقوریدوس
و بولس گویند چون بسوزانند وسحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند
و زایل کند وبدل وی عصاره باقلا بود و گویند حلبه ودر خواص آورده اند که چون
با موم و عسل بر برص و ناخن ضماد کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیاده کند
و درد سینه را نافع بود **بزر [illegible]** بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی

بستانی بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشکست حیض براند و زائیدن آسان
کند و مقدار سه درم مستعمل بود وجهت بادی که در شکم بود نافع بود و فواق
امتلائی را بغایت سودمند بود امّا مضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن
تخم نعناع وتخم بالنکو مساوی **بزر [illegible]** جلبهنک است و گفته شود
بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه گویند ومارگیا خوانند بهترین وی بستانی
بود و طبیعت آن گرم وتر بود در دوم منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزاند و مفتّح بود
و تب زیادت کند و مقدار دو درم مستعمل بود امّا مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل است
و عسر البول را نافع بود و عرق النّسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزندگی رتیلا را نافع بود
وبدل آن جبجل است **بزر العصفر** قرطم است و گفته شود **بزر الکشوث**
رجول خوانند بپارسی تخم کشوث خوانند و بپارسی دیگر دنبارو ستاغ خوانند
وطبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست سدّه جگر بگشاید و سپرز و معده
را پاک و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهای مرکّب از بلغم ومرّه صفرا را
نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند شکم ببندد
و قوّت معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود وعصاره وی چون
جوشیده بود با قند جهت یرقان معین بود و اگر بطبیخ وی با عصاره وی بیاشامند
نقرس را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و بطبع بغایت تلخ بود ودر منفعت
مانند تخم کاسنی بود در اکثر حالات و گویند مضر بود بشش ومصلح آن عسل است
و گویند صمغ عربی وبدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است **بزر الهندبا**
بپارسی تخم کاسنی گویند و بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود وطبیعت آن معتدلست

در رحم و سردی و خشکی نافع بود جهت تبهای صفراوی و سدهٔ جگر و یرقان که از سده بود
سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین است
و بدل آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریص و ساسا دلشت گویند و آن گزنه است
بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بهترین آنست که فربه بود و در وی
تلطیفی هست و گویند تر است و در جماع نیکوش صلب نرم کند و باه را زیادت کند
چون با مثلث یا با شیر کاکنج بیاشامند و این مجربست و گل بکوبند و بر ریشهای خوره و
سرطانات افشانند نافع بود و چون بیاشامند ماء اصفر و بلغم و قولنج و استسقا
را نافع بود مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و گر بکوبند مقدار سه درم با شراب
با شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل
بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را سخت کند انعاظ زیاده و گل با سکنجبین بیاشامند
جهت درد پهلو و سپرز نافع بود و گل کوفته با عسل بسرشند و لعوق کنند دشخواری
نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح دل بود و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا است
و بدل آن حرف است و قوه ما و گویند بدل آن تخم کتان است و گویند تخم جرجیر
و از بسیار خوردن وی سر درد پدید آید و مداوات آن شراب بنفشه و جلاب بود
بزر الرازیانج الرومی انیسون است و گفته شد **بزر الرازیانج** رداگفته شود
در صفت رازیانج **بزر الفنجنکشت** حب الفقد خوانند بپارسی فنجنکشت خوانند
و بشیرازی تخم دل آشوب خوانند و فلفل بری هم خوانند و در گفتار روزها رویند
بهترین وی آن بود که بوی وی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گر
دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود

و گر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و گر بیاشامند مفتح سدهٔ جگر بود
الا مصدع و مجفف منی بود و مصلح آن شیر و ترنجبین بود **بزر الکراث** بپارسی
تخم گندنا خوانند بهترین آن شامی تازهٔ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است
و گویند سرد است و چنین گویند گرم و خشک است در سیوم اگر بخور کنند با قطران
در شب دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیندازد و گر در شب مقعد بخور کنند
بواسیر را زایل کند و دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث الدم سینه بود
و ترح و جهت لبی که شهوتش منقطع شده باشد یک درم نافع بود و نمک کوهی
بدو نیم اند و گر با حب الرشاد بریان کنند تن حرکه از سردی و بلغم بود بغایت
نافع بود و مضر بود بششر و مصلح وی عسل است و گویند مجفف تنش است
و مصلح آن لعاب به دانه است و بدل آن تخم جرجیر و از خواص وی آنست که در
سرکه اندازند ترشی ببرد و گویند که کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت
بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامد **بزر اللفت** تخم شلغم است بپارسی
تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت آن گرم و تر است باه
را زیادت کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویهٔ قتاله
کند و شریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم بکوبند و بخورند نافع بود
جهت ورم ادرینه و مجربست و گر بیاشامند نعوظ آورد و جهت درد ما
از سردی بود و قولنج سخت شده بغایت مفید بود الا مضر بود بسپرز و مصلح
وی تخم خربزه است و مقدار مستعمل از وی دو درم باشد و مولف گوید
که از خواص وی یکی آنست که چون کهن شود و نمک در میان آن بود و بگدازند

کرنب بروید واین مجربست. بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است
ودروی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد ودر مزاجهای سرد. بزر السلق
بپارسی تخم چغندر گویند وان دو نوع است وگفته شود در سپید صفت آن وطبیعت
وی سرد است ودروی اندکی خشکی بود معده را بد بود وسنگ را بر اندازد ومقطع
بلغم بود وبدل وی تخم خطمی بود. بزر القثا بپارسی تخم خیارزه گویند وتبریزی
تخم شنگیاد بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد وتر بود وبهتر از تخم خیار
بود. بول براند ومقدار ازو درم مستعمل بود تا ده درم وچون بکوبند وبر بدن طلا
کنند لون اندام نیکو کند واسحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح وی سکنجبین بود
وبدل آن بزر القثد. بزر [illegible] بپارسی تخم خیار گویند وبیشتر ازین خیار بالنگ
وبهترین آن بود که از خیار بزرگ گیرند وفربه بود وطبیعت آن سرد وتر بود نافع بود
جهت لغراق صفرا ودم گرم ودرد جگر وسپرز بود ودرد تشنگی گرم ودرد ان واسحق گوید
مضر بود باشتها ومصلح آن کتیرا بود وبدل آن بزر القثا. بزر البطیخ بپارسی
تخم خربزه گویند بهترین آن باشد که شیرین باشد طبیعت آن گرم وتر است روده
را پاک کند وجامعت را زیادت کند ومنی بیفزاید وقیر وی جهت سرفه گرم نافع بود
ودرد سینه از ورم گرم تولد کرده باشد وخشکی دهن وحنجره وحلق را نرم کند
وتشنگی نشاند وتبهاء حاده وتبی که بسبب آن صفراء سوخته بود ودرد جگر گرم نافع بود
وسنگ آن گشاید وبول براند ومجاری گرده ومثانه پاک کند وسوزش آن قطع کند
ونقیت ورمها گرم که باشد تحلیل دهد واسحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل است
ومقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود وصاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود

با خشا ومصلح آن عصاره زرشک است ووی تب زیادت کند ومنی بیفزاید ونعوظ آورد
بزر الورد بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد وخشک است وقابض
بن دندان محکم کند وقلاع را زایل کند چون کوفته در دهن گیرند ودرد چشم را نافع بود
ومعده ورودہ را پاک کند ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود ونافع بود جهت اسهال مراری
ودرد پیچ را سود دهد وخوردن آن تشنگی را مضر بود ومصلح آن کتیرا بود. بزر الریحان
تخم شاهسفرم خوانند بهترین وی آنست که سیاه بود وفربه وکوچک وخوش بوی طبیعت
آن گرم وخشک است وگویند معتدلست در گرمی وسردی نافع بود جهت دوار وخفقان دوام
صفراوی مقدار اینم درم بریان کرده سحج را نافع بود وشکم ببندد. چون یک مثقال آب سرد
با کلاب ترکرده فرو برند وگر یک مثقال بریان کرده باب یا با آب به تر کرده فرو برند
قطع اسهال مزمن بکند وگویند مضر بود بگرده ومصلح آن مرزنگوش است وبدل آن
تخم مرو. بزر الشبث بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که فربه بود وطبیعت
آن گرم وخشک است باعتدال تب را براند وبواسیر قطع کند چون بسوزانند وبر بواسیر
ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود لیکن مغثی بود ومقیئ ومضر بود بمثانه
ومصلح وی عسل است وبدل ان دو وزن آن شبت. بزر الکرنب بپارسی تخم
کرنب گویند وبیشتر ازین تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود وطبیعت آن گرم وخشک است
حزاز را نافع بود وگر بخورند منع مستی شراب بکند ودیر مست شوند ومنی زیاد کند
ومقدار یک درم مستعمل بود ومضر بود بشش ومصلح آن عسل است واز ماسویه
گویند هرکس که دو درم تخم کرنب با آب کاوزبان بیاشامد وشراب خورد دیر مست شود
وطبی چون فوذجه لزان بسازند وزن بخود برگیرد بچه در شکم بکشد. بزر الاسفاناخ

بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل
و تب و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود
بزر بقلة الحمقا بزر الحرفه است و گفته شد **بسّر** غوره خرما است بشیرازی
خارک گویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و بهترین وی میل بحرارت دارد و در وی
قبض بود طبخ وی تسکین بکند و آنچه سبز بود حبس در وی زیادت بود و دشخوار
هضم شود مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سدّه و مصلح آن سکنجبین
ساده بود **بسبج** بلان است و گفته شود **بسفایج** تشتیوان گویند و اضراس
الکلب نیز خوانند و تشتیم و ثاقب الحجر و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن بود
که نغل طعم سبز بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرمست در اول
و معتدلست در تری و خشکی و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم مسهل سودا
و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس پنج درم
مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج درم
بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و منفعت وی بذات ببسبب آنکه مادهٔ
سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست
که تیس را ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید مضر است بلغم و مصلح آن
هلیلهٔ زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و دانکی آن ملح هندی **بسد**
اصل المرجان است و آن سه نوع بود سیاه و سپید و سرخ بهترین آن سرخست تازه که
بپارسی آن را خرهک گویند طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در سیوم
و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوزه گوگردی نو کنند

و بدل حلمت گیرند و در تنور دیگدان نهند شب و بامداد بیرون آورند و در وی قبض
و تجفیف بود الا تجفیف وی زیادتست از قبض بود نزف دم قطع کند و چشم
را قوت دهد چون در چشم کشند و آب دمعتن ازوی باز دارد و باید که بعد از
سوختن بشویند و گوشت زیادت بخورد و اثر ریشها زایل کند و تقویت دل بود و ریش
روده را نافع بود و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندانها
جلا دهد و رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندرانی که بسد اگر
بر کودک مصروع نهند یا بر پای متقرس نافع بود و هر موضعی که خون ازوی روان بود
کهربا سوده با بسد بر آن پاشند باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است
و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا است **بستان افروز** و بستان ابرفوز
نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشکست و معده
و روده پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبخ وی با سکنجبین بیاشامند
و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندر است
بسباسه بیشتر ازین بزباذ خوانند بهترین وی آنست که زرد بود که بسرخی
مایل بود و خوش بوی باشد و طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند در دوم
و در وی قبض بود و گویند معتدلست و گویند سرد است و لطیف و اندکی حرارت
در وی هست محلل نفخ و صلابات غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان
خوش کند و بلغم ببندد و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و ورم را نیکو بود و سحج را
و نفث دم را سودمند بود و سلس البول را که از سردی بود و ریش روده نافع بود
جهت سلس البول خوردن و ضماد کردن نیک ضماد کردن بقوّت تر بود و هر دو نه
جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن نافع تر بود که خوردن بزناف ضماد کنند

وبرقفا رود سقوریدوس گوید مقوی معده وسینه وشش بود ومنی بیفزاید وباه را قوت
دهد ونعوظ آورد خصوصا کسی را که مزاج وی سرد بود ووی مصدع بود ومصلح وی صندل
وگلاب بود وبتازی ذوق گویند بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود وگویند نوذن گیر
بسمه تشیمع است وگفته شود **بستولیون** بونقطونا است وگفته شد **بشلاقه**
حنطیانا است وگفته شود **بنتبش** ورق حنظل است ودر صفت حنظل گفته شود

بصل بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید بود وطبیعت آن گرم وخشکست در چهارم
ودر وی رطوبتی فضلی هست وگویند گرم وخشکست در چهارم در سیوم وگویند تر است در
دوم وگویند در سیوم وچنین گویند گرمست در چهارم وتر است در سیوم ملطف ومقطع
بود وجذب خون کند به بیرون بدن وباه را زیادت کند وشهوت برانگیزاند واگر دوش
را نافع بود وچشم را جلا دهد وطبع را نرم دارد ولیکن تنها بادِ دید کند وآب وی در گوش چکانند
طنین را نافع بود وسودمند بود جهت آب نزول وسپیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند
وچون بکوبند وبا عسل بسرشته وبر قوبا وبهق طلا کنند زایل کند واگر بر ناخن
شتبر طلا کنند تنگ کند وبر داء الثعلب کنند سود دهد وبر زخم دندان سگ دیوانه
واقعی سود مند بود وحیض براند واگر آب وی بیاد در گوش چکانند گرانی گوش ببرد
واگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعده ضماد کنند ورم
آنرا تحلیل دهد ودرد ساکن کند وبوییدن وخوردن دفع باد سموم کند وچون بسیار بخورند
معده را قوت دهد وحرارت وی کم کند وچون در خوردن مسهلات بویند منع غثیان کند
وبوی دارو نشنوند اگر خوردن وی مصدع بود وبسیار خوردن وی مسبت بود ومضر بود
بعقل ولعاب بسیار آورد وافول بو اسیر را نافع ومصلح وی سرکه بود وماست
ویا با کاشنی خورند **بصل الزیز** بلبوس است وبصل ماکول نیز گویند

وآن پیاز لیز است تبیازی پیاز تلخه خوانند وتبریزی ززی طبیعت وی
گرم وخشکست در اول ودر وی رطوبتی فضلی هست وجالینوس گوید گرم وخشکست
در دوم بسیار خوردن وی زهیر آورد وباه برانگیزاند وقوت تنت بدهد وهضم
طعام کند ونعوظ آورد وبر بهق وکلف طلا کنند زایل کند وبا زرده تخم مرغ
بر ثالیل طلا کنند زایل کند ودرد رحم که از سردی بود ساکن کند وسودمند
بود جهت سحج وگزندگی عقرب ورتیلا خوردن وضماد کردن چون با انجیر بود
واگر با فلفل سحق کنند وبر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند واگر بابری
بریان کنند وبر ریش زنخ افشانند نافع بود وجز از دیش سر را سود مند بود
وبسیار خوردن وی مضر بود بعصب ودخل وریان بود بعصب ومغص آورد
ونفاخ بود ومصلح آن کاشنی بود وبعد از آن تیرماه وصاحب تقویم گوید مصدع بود
ومصلح وی بید وکافور وگلاب بود وبدل آن عنصل است **بصل العنصل** اسقیل است
وگفته شد **بصل الذیب** بصل الزیز است وگفته شد **بصل الفار** بصل
العنصل است وگفته شد **بصل النرجس** بپارسی پیاز نرگس خوانند وطبیعت
وی گرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وچون چهار درم از وی
با ماء العسل بیاشامند بچه مرده وزنده بیندازد وچون دو مثقال بعسل بیاشامند
قی آورد وکرم را در شکم بکشد ومنصور گوید گرم بود وشریف آورده است که اگر
قضیب بوی بمالند تنظ واده مان کنند قضیب ستبر وقوی کند واگر سه عدد
پیاز نرگس در شیر خر بپزانند یک شبانروز وسحق کنند وبر قضیب طلا کنند بغیر از مس
وبران ادمان کنند که اغنین بود بحالت صحت باز آید وفعل عجب از وی ببینند

بصاق القمر رغوة القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود
بطیخ بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود و شیرین و قول اکثر آنست که
سرد است در اول درجهٔ دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرمست و تحقیق
چون شیرین بود گرم و تر بود ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف
و بهق و وسخ زایل کند و تخم وی جلا بیشتر بود و جرم وی و پوست وی چون بر
پیشانی بچسبانند منع نزول آب کند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه
از آن گرده و بیخ وی دو درم چون بجوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه
مستحیل گردد بدان خلطی که در معده زیاده بود و مرض احشا بود و معده و هیضه
آورد و اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلح آن سکنجبین سایغ بود و بعد از وی بخورند
و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود البته قی کنند و در معده
نگاه کنند و اگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک کند خاصه گونه روی
و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومه زایل کند و اگر پوست وی
با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد و اگر پوست وی خشک کرده در دیگ گوشت
غلیظ باشند اندازند زود پخته و مهرا گردد **بطیخ زیجی** بطیخ هندی است
و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزهٔ هندی خوانند و تیسر ازین خیار دارو و تبرزی
هندوانه بهترین آن بود که آبدار و شیرین باشد و طبیعت وی سرد و تر است
در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه و ورم احشای گرم و دفع تشنگی کند
و اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی با قند چون بیاشامند
تبرید زیادت کند و مضر بود به پیران و ورم احشای سرد و خون بد ازوی حاصل شود در جگر

و بلغم انگیزد و مصلح وی قی بود یا عسل یا با وی خورند یا بعد از وی **بط**
گوشت وی بسیار رطوبت و حرارت بود و تر تر از مرغهای آبی بود لکن دیر از
معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و لذعهاست که در عمق بدن بود و فاضلتر از پیه
مجموع مرغها بود و گوشت وی لون را صافی گرداند و آواز را و باه زیادت کند و فربهی
آورد و چون هضم شود غذاء بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون
نیک ازوی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند
و اگر بریان کنند بروغن زیت چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند و یک دو شاخ
سیر خشک و اگر با سفیدباج بپزند نخود و گندنا و دارچینی در وی کنند و اندرون
وی بکشنیز و کرفس و سذاب و یک دو دانه سیر خشک بیاگنند **بطم** بپارسی
بن خوانند و صفت آن در باب حا در حبة الخضرا گفته شود **بطراسالیون**
فطراسالیون است و گفته شود و صفت آن کرفس جبلی بود بطرا بیونانی کوه است
و سالیون کرفس **بطارس** بلغت یونان سرطان است و گفته شود **بطرالاون**
بلغت یونان دم من الجراست و آن نقط بود و گفته شود **بطباط** عصی الراعی است
و گفته شود **بعر الضب** بپارسی سرگین سوسمار گویند و تشک سوسمار هم خوانند
بهترین وی سفید بود و گرم و تر بود برص و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم بود
زایل کند و چشم را جلا دهد و قوة باصره بدهد و حله را نافع بود و بشیرازی
آنرا سرگین ماتونک خوانند **بعر الماعز** بپارسی سرگین بز خوانند و بشیرازی
پشک بز طبیعت آن گرم و خشک بود خنازیر را تحلیل دهد و نقوع و ورم سپرز
و ورمهای صلب و چون خشک بود و زن بر آن نشیند پاره بخی نشیند برگیرد سیلان

رحم باز دارد و اگر سحق کنند با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود
و با شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند نافع بود و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر گزیدگی
سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابت
مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود دهد و با سرکه
بر گزندگی زنبور و جانوران نهند سم آن جذب کند **بعر الضأن** بپارسی سرگین
گوسفند و پشک خوانند و بتازی بشکل گوسفند گل با سرکه بر ثالیل ضماد کنند سود دهد
و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن بر کوفتگی نهند نافع بود
بعر الجمال بتازی بشکل اشتر خوانند چون بر ثالیل نهند و بخور کنند قطع کند
و خون رفتن بینی باز دارد چون خشک کنند بسایند و در بینی دمند و گویند چون
با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع بود و محلل خنازیر و دمامل بود چون تر بود ضماد کنند
و درد مفاصل و ورم آن **بقم** چوب درختیست اطراف هند خیزد و رنگ باد
و صباغان استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم گوشت بر جراحت
برویاند و قطع خون کند هر عضو که باشد بکند و قیرسطی خشک کند **ابقس** بیونانی
بقسیس خوانند و اهل شام شمشاد خوانند بپارسی درخت شمشاد خوانند و ورق
آن مانند ورق مورد بود و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قابض بود چون بیاشامند
سکر بنشاند شریف گویند نشارهٔ چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند
صداع را نافع بود و گلها با سفیدهٔ تخم مرغ و گل آسیاب بسرشند و بر وقتی ضماد کنند
سودمند بود **بقلة الحمقا** بقلة اللبا رگراست و اسمها دیلوی در بند الخرف
گفته شد بتازی بقلة گویند بپارسی تره تازه بود طبیعت وی سرد و تر بود در

در سیوم و گویند در آخر دوم صمغ انشلیس قی باز دارد چون ده درم آب وی
بیاشامند و منع نزف کند و ثالیل بوی حل کند زایل کند و گل برگ وی مهما کرم که مجوف
بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران سود
دهد و گل با روغن گل بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش
مثانه و درد آن سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود
و عصارهٔ وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهت
سحج روده و اسهال صفراوی حقنه کردن نافع بود و تبهای حاده سودمند بود لیکن
باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و تشنگی آورد و مصلح وی زرنب و جرجیر
و نعناع بود در سیوم و گویند در آخر دوم صمغ انشلیس قی باز دارد چون درم آب وی
بیاشامند و منع نزف کند و ثالیل بوی حل کند زایل کند و گل بر ورقهای کرم
که مجوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی
جانوران سود دهد و گل با روغن گل بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود
نافع بود و سوزش مثانه و درد آن سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از گرمی
بود ضماد کردن نافع بود و وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن
و ضماد کردن و جهت سحج روده و اسهال صفراوی حقنه کردن نافع بود و تبهای
حاده سود بود لیکن باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و تب کوری آورد
و مصلح وی زرنب و جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود بروده و مصلح وی مصطکی بود
بقلة خراسانیه بقله حامضه خوانند بپارسی ترهٔ خراسانی گویند طبیعت آن
سرد و خشک است در وسط دوم و گویند در اول تسکین تابلذ و من صنف اسود متن لقه و اشتها.

طعام آورد. چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را
نامضر بود. بقلة مباركه و بقلة الزهرا و بقلة لينه بقلة الحمقا است و گفته شد
بقلة الغزال متسلط امتشع است و گفته شود بقلة الملك شاهترج است
و گفته شود بقلة الترجية باذرنبویه است و گفته شد بقلة باردة بلبلاب است
و گفته شود بقلة الانصار کرنب است و گفته شود بقلة الضب باذرنبویه
بری است و گفته شد صفت باذرنبویه. بقلة الخطاطيف صاحب جامع گوید
عروق الصفر است اما آنچه محقق است ذو الخطافی است و گفته شود بقلة العدس
فوتنج بری است و گفته شود بکبد بلغة اهل هند خیار چنبر است و گفته شود
بلوط الارض یونانی کمادریوس را گویند و گفته شود بلوط الملك
شاه بلوط است و گفته شود. بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی
که آن را جفت خوانند قبض زیادت تر بود که در بلوط و بهترین وی تر و فربه بود بزرگ رسیده
طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سوم است
و گویند گرمست در اول منفعت وی آنست که منع نزف دم و نفث بلغم خاصه
جفت وی و غذاء بسیار دهد و جهت صلابات با پیه بز کوهی نافع بود و اگر
بسوزانند جهت ریشها و قلاع نافع بود و سحج را سود دهد و جلیدن زن بلیسر (?)
و جهت زهرها نافع بود و تشلم بنشد (?) و اگر طبخ وی بکسی دهند که اسهال مزمن و قرحه
امعا بود یا شاید سودمند بود و اگر از طبخ وی با ازوی (?) فرزجه سازند و زن بکار برد
بکیف سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذای ثقیل بد بود و دشخوار
هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از بیست درم زیادت نباید خورد

و مضر بود به مثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط وزن
آن خرنوب نبطی بود. بلیلج بپارسی بلیله گویند. بهترین وی آنست که زرد
و فربه بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک است در
سیوم و در وی قوت ملطفه و قابضه بود معده را قوت دهد و استرخا و رطوبت
آن را نافع بود و معده را دباغت کند و گویند شکم نبندد و بعضی گویند ملین فقط
بود و روده را نافع و مقعده و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد
و در طبیعت نزدیک آمله بود و هلیله کابلی و مقدار شربت از وی سه درم بود
و مغز وی نزدیک بفندق بود و اسحق گوید مضر است بسپل (?) و مصلح وی عسل بود
و بدل وی اسحق بن عمران گوید آمله است و گویند بدل وی فاغیه خشک و ده دانگ
وزن آن آس و شش یک آن هلیله سیاه. بلادر انقردیا خوانند و تمر البلادر
نیز خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و جهت شکنه (?) بسیار عسل بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در چهارم سودمند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده
باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه نافع بود و قوت حافظه
بدهد و ذهن را تیز کند و هر مرضی که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود
نافع بود و مقدار مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر در شیب و لیس دوذ (?) کنند و ابر
خشک کنند و عسل وی برداء الثعلب یعنی بما لیند نافع بود و از جمله سمومات بود
و سوزنده خون بود و خلط و جنون و … را باز دید کند و تقطیع در ظروف ابدان
و سوختن دهن و لذع در معده و روده و نبض حاده باز دید کند و دو مثقال از وی اگر
کنند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند

واین از خواص است و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلاذر
خورده باشند بدوغ گاو و جو آب و روغن بادام و لعاب به دانه کنند و در آب برف
نشاندن و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که اثری از لون
کنند و بن بلاذر ببرند و بلاذر در آن کرند و عسل از وی بیرون آید بعد از آن
با روغن گاو و جو تمام بپزند یا میزند و روغن گاو کنند و در معجون کنند و نه بخورند
بدل وی نیم وزن وی مغز فندق و دو ثلث وزن آن روغن بلسان و نیمش بلسان
نفط سفید بود. بلسن علس است و گفته شود. بلسر تیز ابیض است و گفته شود
بلنجاسف برنجاسف است و گفته شد. بلوسیطون حلبا رست و گفته شود. بل میوه
هندیست مانند قاقلی و گویند مانند انار است و گویند نارهندیست و گویند
نار دشتی است و گویند قاقلی بری است و پوست وی را شل خوانند
و تخم وی را ابل خوانند و حب وی را ابل خوانند و محمد زکریا گوید بل میوه از هندوستانست
از درختی حاصل می شود مثل درخت زرد آلو بهترین آن بود که تازه باشد و درخت
وی را خاما اقطی گویند و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و گویند در
سیوم قابض بود احشا را قوت دهد و صلابت عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضهای
سرد مانند فالج و لقوه و استرخا سود مند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد
و باد بشکند. بلمشک تخم مشک است و از تخم مشک نیز گویند و گفته شد. بلح
چون سبز بود ولیع خوانند و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و بیرون
آورند و آن بپارسی غوره خرما خوانند و چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت
طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه

با شرابی که عفص بود پاشنا منع و سیلان رطوبات رحم باز دارد و خون که از بواسیر آید
باز بندد و معده را دباغت کند الا سینه و شش را بد بود بسبب خشونت در وی
هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن خلطهای
غلیظ در شکم باز دید کند الا ممسک بول بود و مصلح وی خمیر بنفشه بود که بعد از وی بخورند
بلبوس بصل الزیز است و گفته شد. بلسان شجره مصری است و برگ وی
برگ سداب ماند الا سفید تر بود و در موضعی که آن را عین الشمس خوانند بیش نبود
و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود و حب وی قوی تر از عود وی بود و صفت
عود در عین گفته شود و صفت حب در حا و صفت روغن در باب دال در
صفت دهن البلسان. بنفسج بپارسی بنفشه خوانند بهترین وی لاجوردی بود
و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول
مسکن اورام حار بود چون بر وی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی بود ساکن
گرداند بوییدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مسهل
صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون آب وی بیاشامند
خناق را و صرع بچگان که آن را ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد
و شقاق و ورم آن ضماد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوت جاذبه
و بعضی گویند مسهل نبود بالمزوجة و خونی صالح معتدل از وی حاصل شود و گل
بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و چون با آب بپزند و آب آن
بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی مضر بود
بدل و مصلح وی آن است که با انیسون خورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر بود

بايد را خيري ومرزنكوش كويند وزكام ونزلات كه در سينه ريزد نافع بود خوردن
وي بدمن وحرقه مثانه را سود مند بود وورق وي جون بكوبند تر وآب وي بگيرند
وبا قند بكودكان كه مقعد ايشان بيرون آيد دهند بغايت نافع بود وتخم وي
ورق وي طلا كردن بر جرب صفراوي ودوي بغايت سودمند بود وبدل وي ورق
خبازي است يا نيلوفر يا گاوزبان كويند بدل وي نيلوفر و بر سياوشان است

بنجنكشت

ذو خمسه اوراق خوانند ودو خمسه اصابع هم كويند و درخت وي
در كنار رودها رويد وورق آن مانند ورق شهدانه بود ومستعمل از وي گل وي بود
پس ورق وتخم وي وچوب وي نشايد كه استعمال كنند بهترين آن تازه بود طبيعت
آن گرمست در اول وكويند در سيوم وخشكست در سيوم و در وي قبضي هست با تفتيح
ومحلل وملطف بود وجهت صداع سرد ضماد كردن نافع بود وسده جگر وصلابت سپرز
با سكنجبين نافع بود وگل درخت نيست كمتر بود منع احتلام وتعوظ كند وزنان جهت
شهوت بر ايشان غلبه كند درخت خود دود كنند سا كن كند واز دود وي زندگان
بگريزند وخوردن وي زندگي مار را نافع بود وبر زندگي سگ ديوانه وبهايم ضماد كنند سودمند
بود ومقدار شربتي از وي يك مثقال بود لكن مصدع ومسبت بود وجون بريان كنند
درد سر كمتر آورد ومضر بود بمجامعت واسحق كويند مصلح وي صمغ عربي است

بناست

صمغ البطم است وگفته شود

بنج

بنج كويند وبعربي سيكران بپارسي
منك كويند وصفت آن در نون البنج گفته شد

بنطافلون

بنجنكشت است وگفته شد

بندق

بپارسي فندق خوانند بهترين وي بزرگتر بود طبيعت وي گرمست باعتدال
با اندكي خشكي وكويند گرمست در سيوم وتر است در اول پوست وي قابض بود لكن مغز وي

باه را زيادت كند وگزندگي جانوران خاصه گزندگي عقرب چون با انجير وسداب بكوبند
وضماد كنند وگويند عقرب از وي مي گريزد واگر پيش از طعام بخورند سموم را نافع بود واگر بعد
از سم فندق با انجير وسداب بخورند بغايت نافع بود لكن فندق معده را بد بود واگر
سحق كنند وبا ماء العسل بياشامند سرفه كهن نافع بود واگر با پوست بسوزانند
وسحق كنند وبا پيه كهن يا پيه خوك يا پيه خرس بيامیزند وبر داء الثعلب طلا كنند
موي برو باند وبعضي گويند فندق سوخته چون با زيت بسايند وبر جباه طفلي كه
چشم وي ازرق بود طلا كنند ازرقي ببرد وسياه كند وموي نيز سياه كند اما افراط
كويند خوردن فندق دماغ را قوت دهد و پوست وي تسكين دهد و مغز وي منفخ وي بد
رياح بود در معده ومصدع بود مصلح وي فانيذ است وبدل آن مغز جوز وگويند جلغوزه است

بندق هندي

ونه خوانند وآن ثمري است بمقدار فندق لكن كج تر بود ولون
آن تيره بي زند و بغايت املس بود وجوز الريه نيز كويند طبيعت آن گرم وخشكست
در اول اگر با سركه بر خنازير طلا كنند تحليل دهد ولقوه را چون سه روز سعوط
سازند ودرخانه تاريك نشانند رطوبه از بيني روانه شود وصحت يابد
وصرع وسدد وما يلحق لها را نافع بود وجهت نزول آب كحل كردن وسبل
وشبكوري سعوط كردن با آب مرزنكوش سودمند بود وبا اثمد كحل كردن احول
بزد ودو درم از وي ربو را وهيضه را نافع بود واگر حك كنند وفرزجه سازند وزن
بخود برگيرد حيض براند وبچه بيرون آورد وعصاره وي مسهل سودا وبلغم ومائي
وصفا بود بي اكراه وبرص وكلف ونزفان را نافع بود وبا سكنجبين قولنج را سود
دهد وتب ربع ووي ترياق گزندگي عقرب ورتيلا بود ومجموع زهرها وهموم اعصاب

بدهد و فالج و لقوه را لعابات نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوت هاضمه بدهد
و اگر بر اعضای سست طلا کنند سخت کند و اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند
ذات الجنب و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد. **بنک** مانند
قشر رستنی از بیخ ام غیلان در میان خرنوب سفید و زرد بود بهترین وی زرد است سبک
خوشبوی و سفید فربه بود طبیعت وی گرم و خشکست در اول قوت اعضا بدهد
و جلد را پاک کند و نشف رطوبات که در شیب جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند
و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوة دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند
و بوی وی دماغ سرد را قوت دهد. **بنات الرعد** کماه است و گفته شود. **بنات الماد**
انجره است و گفته شد. **بنج** بپارسی ابکامه گویند و مری ابکامه بخاری خوانند
و ابکامه رقیق خوانند و در میم گفته شود صفت مری. **بنجنه** در قوم مانند عدس است
و طبیعت آن معتدل است در یبوسه و قابض بود مانند عدس. بدقت دفیله
او ذکان ضماد کنند نافع بود و تسکین کند وصل مواد او بود و مصلح آن بسیار بود
بتیر ازی آن را مثو گویند. **بنبر** سبستان است و گفته شود. **بخشکرزوان**
لسان العصافیر است و گفته شود. **بوزیدان** بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع
گوید در مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است بوزیدان
تحقیق مستعجل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان
نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید حشیشی هندی است و صاحب جامع
چنین گوید و این هر دو سهو است بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی باشد
بهترین وی آنست که سفید و ستبر بود و خطوط بسیار بروی بود و تازه باشد

طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید
گرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند بقوت بهمن بود و وی لطیف بود مفاصل
و نقرس را نافع بود و باه را زیادت کند و زهرها را سود دهد و یک درم از وی مسهل
ماء اصفر بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک کند و منی بیفزاید
و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کننده است چون با شیر یا آرد برنج حلوا سازند
فربه کند و لون را نیکو کند مانند لعابات و منافع وی در درد مفاصل و نقرس مانند
سورنجان بود و اسحق گوید مضر بود بانثیین و مصلح آن خردلست و گویند مصلح آن
تخم کرفس است و قدر شربتی از وی مقدار دو درم بود و در صاحبین بدل وی
دو وزن وی بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن وی دو وزن آن زرنباد
و وی حب القرع و کرمهای دیگر بکشند و تیر نیف اند و معده پاک کند و اشتها باورد
و استسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید. **بورق** انواع آن بسیار است بهترین
آن ارمنی بود و آن را نطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوت تر بود و ارمنی
تنک و سفید بود یا وردی طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشکست در اول سیوم
و عیسی گوید گرم و خشکست در دوم جلا تقویه دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را
ساکن کند و اگر بلوند با زیت و با مویزج بیاشامند و طبع را نرم دارد و بادها را بشکند
و بر کلف و برص طلا کنند سودمند بود و دملها را نفع دهد و چون با آب خلط کنند
و در گوش چکانند درد گوش ببرد و باد که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید
مجموع نافع بود و گل با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد
و پاک کند و چون سعوط کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیفکند

وبا ادویهٔ قاتلات دود کرمها را بکشد وبیرون آورد وهمچنین اگر بشکم وناف بمالند
ونزدیک آتش نشینند همین عمل کند وگر باشراب درگوش چکانند کری را
سود دهد رازی گوید که دو درم ازوی با سه درم روغن زیت بسایند ودر قضیب مالند
انعاظ تمام آورد ومجهول گوید چون بعانیت سحق کنند وبا عسل بسرشند ودبر وقضیب
طلا کنند وخصیه ولها که آن نعوظی تمام آورد وفولس گوید بواسیر واصو که در
مقعد بود چون سحق کنند با روغن گل بسرشند وبدان نهند زایل کند وبحال صحت
آورد وجهت استسقا با انجیر ضماد کنند نافع بود وگر با عسل درچشم کشند سبل چشم برد
که کهن شده باشد وارسطاطلیس گوید که نافع بود جهت رحم زنانی که رطوبت بسیار
در وی بود نشف رطوبة بکند وقوة دهد وزهرها را نافع بود وداء الثعلب وداء الحیه
را سودمند بود برص را نافع بود چهار روز هر روز دو درم ازوی بعسل معجون
ساخته بیاشامند وچون با روغن بنفشه سحق کنند ودرگوش چکانند جهت کرم
گوش بعانیت مفید بود ودر خفته مسهل مقدار مستعمل ازوی یک درم بود تا دو درم
وبسیار خوردن وی لون اسیا که لوانند ومعده مضر بود ومصلح آن صمغ عربی است
گویند که قل کبلین با قاتینه وبدل آن نمک تلخ با نمک اندرانی گویند بدل وی
بوزن وی تسبت وبوزن وی نمک اندرانی وبدیغورس گوید بدل وی یک وزن
ونیم نمک بود بوربطش مرقشیثا است وگفته شود بوقیصا درد دار است
گفته شود بوثاد شلجم است وگفته شود بوطانیه کزمة السودا است وآن
فاترستیتن است وگفته شود بولوبودیون یونانی معنی آن اکثر الاجل است
وآن بسفایج است وگفته شد بوغلصن بزبان یونانی یعنی لسان الثور

وآن گاوزبان است وگفته شود بوزلب بادروج است وگفته شد بوجا
خسبیت که با پیش روید تریاق بیش است واز آن جمله زهرها وبیخ آن جدوارات
آنرا بمغول ماه زوفین خوانند وگفته شود درجیم بولیطریخون یونانی
یعنی لبنی الشعروان وآن پرسیاوشان است وگفته شد بول الناس کمیز آدمی
چون با خاکستر رز بر جائی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد وسودمند
بود جهت حکه وسعفه وحزاز وبرص خاصه با بورق وآب حامض طلا کنند
وجهت مطحولان عجب سودمند بود ونافع بود جهت گزندگی افعی خاصه صحری
اشامیدن وبدان ریختن وبا نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه وگرزندگی که
باشد نافع بود وجهت مجموع زهرها وچون بسایند در پوست انار ودر گوش
چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد بول الصبیان کمیز کودکان چون در ظرفی
مسین با عسل بپزند نافع بود جهت سبل چشم ودانه وریش ورمد وتاریکی چشم
ببرد ودرین بول که درین ظرف نشسته باشد چون چند روز بر آن بگذرد بر حجر
نبید انبد سان کهانند وچون با روغن خا سحق کنند وزن نخود برگیرد درد چشم
داسان که لینه واختناق آن ونافع بود جهت گزندگی افعی وعقرب بحری
وصحری وگزندگی سگ دیوانه با بورق وجهت حکه وبرص وجرب وجذام نافع
بود وجهت ماله گوش که روانه بود چون با پوست انار بیامیزند ودر گوش چکانند
نافع بود وجهت گزندگی همه حیوانات نافع بود بول الدواب کمیز چهارپایان
سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا در آن نشینند بول الابل
کمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن گرم وخشک بود

ودروی قبضی بود نافع بود جهت حزاز چون بدان بشویند وتربیت لوبیا سودمند بود
جهت ورم جگر وباه را زیادت کند چون بیاشامند وچشم را نافع بود و استسقا
وصلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند ومفتح سدهٔ مضاه
بود تقوع وآنکه در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود بول الکلاب بمیز سگ
چون بگیرند ورها کنند تا منعقد شود وموی را بدان بشویند سیاه کند وبهترین
خضابات بود وبتدابیر استعمال کردن قلع کند بول المعز بمیز بز نافع بود
جهت درد اعصاب همچنانکه تشنج وامتداد سقوط کردن وجهت استسقا
آشامیدن مفید بود بول البقر بهترین کمیز گاو نر بود بهق را ازایل کند وحزاز
را نافع بود واگر با مر بگدازند ودر گوش چکانند درد گوش را که از سردی بود زایل کند
وچون در آن نشینند درد مقعده که از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس
بمیز گاومیش چون عروص بدان بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش که از سردی بود
ببرد بول الخنزیر البری بمیز خوک صحرائی سودمند بود جهت سبلی چشم
وسنگ مثانه بریزاند بول الحمار بمیز خر گویند چون بیاشامند درد کلیه
زایل کند بوتنج رندبی تشیا فیست که از ارمن می آورند وآن نباتیست
که معجون مبلوبه وشیاف می سازند طلا کردن بروی بهای گرم ونقرس گرم
نقابت نافع بود وملین ومبرد بود وبر تبرها طلا کردن سودمند بود وطبیعت وی
سرد وخشکست در آخر درجهٔ اول ورازی گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس
طلا کنند منفعتی عظیم بدهد وبدل آن حضض بود یا شیاف مامیثا بهار اقحوان
است وگفته شد بهرامج دنفی گویند وضومران نیز گویند وعطفل هم خوانند

وآن گل بید بلخی است بپارسی بید مشک خوانند وبه تبریزی کلهوش وگل ملحی
گویند طبیعت آن معتدلست نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشد
وبوئیدن آن محلل بادها غلیظ بود از نفس وتسکین بدهد ومحرور را نافع بود ودردسر
از بخار مرصفرا بود ساکن کند واگر با نبید بپروردند ماند با دام مغز وروغن
ازوی بگیرند روغنی خوش بوی بود ودر صفت ادهان منفعت وی گفته شود
واگر بعوض نبید با دام کنند لطیف تر بود بهج رو زبدان است وگفته شد
بهرامج وبهرمان عصفر است وگفته شود. بهق الحجر حزاز الصخر است
شود. بهمن دو نوع است سرخ وسفید بهترین آن سفید بود وطبیعت آن گرم
وخشکست در دوم ومسیح گوید گرم است در دوم وتر است خفقان را عظیم
نافع بود ودراقه دهد ومنی بیفزاید وباه را بر انگیزد وفربهی آورد وسنگ مثانه
بریزاند ودر تقویت دل نظیر ندارد ومقدار شربت از وی یک درم بود واسحق گوید
مضر بود بسعل ومصلح وی انیسون بود وبدل وی بوزن وی تودری ونیم وزن وی
لسان العصافیر. ببغیه نبغه است وگفته شد. بیض بهترین وی تازه بود
از مرغ خانگی وزردهٔ وی فاضل تر بود وپایندهٔ نیم برشت کنند وصفت نیم برشت
آنست که لا با پوست در دیگ آب جوشان اندازند بصبر باد تسماذند وآنکه
بی پوست بود صد بار بشمارند وبعد از آن بردارند وزردهٔ آن گرم وتر بود
وسفیده سرد وتر باهم معتدل بود در گرمی وسردی وتر بود وغلیظ ونیم برشت
زودتر منهضم شود وغذا بهتر دهد جهت طح وسرفه وسل نافع بود وباه را زیادت کند
وزردهٔ وی بریان کرده قابض بود وچون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند

وسوختگی آتش را نافع بود و منع ورمها بکند و در خفته جهة قرحه امعا سود مند
بود و سوختگی که از آب گرم بود بهشتم بدان بمالند نافع بود و جراحت خصیه
و مقعد نافع بود و گل در سرکه بپزند ششم ببندند و دوسنطاریا را نافع بود الم دیر
هضم شود خاصه منعقد ان و گل دامان خوردن وی کنند خلف آورد و مطحن
وی بد بود سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اصل آن بود که فلفل و زیره
و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند سفیدۀ آن گل
در گوش حط کنند که ورم گرم بود سرد کند و ریم سکان کند و گل بوسی حکن
آتش بمالند سود دهد و گل صوف بدان تر کنند و بر چشم نهند درد چشم که
از گرمی بود سکان کند و جهت درد چشم بغایت نافع بود در چشم جطانیدن
واگر تخم مرغ منجان خام بیاشامند زندگی مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن
توحه تمانه و قرحهٔ کلو و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سود مند بود
بیض الاوز والنعام والبط خایهٔ مرغابی و شتر مرغ و بط و بهترین آن
تازه نوع نیم برشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و ممرض بود بقولنج و ریاح
و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود **بیض العصافیر** بیضهٔ گنجشک باه را
زیاد کند بیشتر از همه بیضها و همه بیضها این عمل کنند **بیض الحجل** نیکوترین
بیضه کبک تازه بود و لطیف تر از بیضه مرغ خانگی بود نافع بود جهت ناقهان
و بیضه تذرو مرغ خانگی و لیکن مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلاثه باشد
و ممرض بود باصحاب ... و مصلح آن مثلث بود **بیض الحباری والقلون** خیابی
بغایت نیکو نبود میرا **بلش** بدترین دوهاست و در غایت گرمی و خشکی

بود و تیزی نافع بود برص طلا کنند و جذام با ادویه دیگر و وی سم قاتل
مهلک بود مقدار آنکه کشنده بود و تریاق وی بیش موش است و فاذ زهر
با مسک و ماء فرفین که از حدوار است و وی از سم افعی زود تر نفع کند
و قرون سنبل نوعی از آن است و گفته شود **بیش موش بیشا** بوحا است
و گفته شد که بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست بفارة البیش
و در بن درخت بیش جایگاه دارد نافع بود جهت برص و جذام و تریاق بیش بود
و افعی و هر گزنده باشد

باب التا

تانبول تامول نیز گویند و تنبول گویند و آن ورقی است مانند ورق
نارنج و در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم تند گیج تعدیل بود
جهت درد دهن سود مند بود و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام باز دید
کند و باه را قوت دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بد تر افق دهد و خمر
تر دندان باز دارد و معده و دندان و بن دندان را قوت دهد خاییدن وی
و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم
قابض و مجفف بود و شریف گوید گرمست در اول و خشکست در دوم قوت دل
ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند
و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند منع بود
و غم زایل کند و با نبیه که با کلس صدف و شبح دایکی و پاره فوفل و کلس طلس نوع
میح طعم وی نیابند و توضیح بخشد و تنبول خر اهل هند است و رازی گوید
بدل وی فوفل خشک بود **تاسمصت** حامض است بزبان اهل بربر

در اترج صفت وی گفته شد تالسفیسفیس حرف است وگفته شود تاکوب
بزبان بربری نوفون است وگفته شود تاغندست بزبان بربری عاقرقرحا است
وگفته شود تبن مکه اذخر است وگفته شد تبر ذهب است وگفته شود
کبب است وگفته شود تذریج بپارسی تذرو خوانند ونوع کوچک آن
بشیرازی اروجی خوانند گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود ودر منفعت مانند
دراج بود وگوشت وی گرم بود دماغ وفهم را ذکی کند ودر خواص ابن زهر آورده است
زهره وی چون بدان سعوط کند خلل ووسواس زایل کند وچون گوشت وی
بریان کنند وسه روز گرم بخورند آن زحمت زایل کند ترمس باقلا مصری خوانند
وشامی خوانند بهترین وی سفید فربه نو کهل بود طبیعت وی گرمست در اول وگویند
در دوم وخشکست در دوم منفعت وی آنست که کلف وبهق وبرص زایل کند وریشها
ودانها که بر وی پیدا شود وخنازیر وصلابات بعسل وسرکه طلا کنند نافع بود
وآرد وی چون با عسل بیامیزند وبلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد ودر شکم
وآرد وی چون با سرکه ضماد کنند عرق النسا سود مند بود وآرد وی با آرد جو
با آب برود ودرمهای گرم طلا کنند نافع بود وچون با سرکه بپزند وبر آتش فارسی
ضماد کنند سود مند بود ودر [illegible] که در سر بود ودر [illegible] بلیه وجرب در ابتداء
بهق وآثار آنها که در بدن پید اشود ودانها سود مند بود وچون با مر وعسل بیامیزند
وزن نخود برگیرند وبیاشامند حیض براند وبچه بیندازد وآرد وی نشیج را صافی کند
وعصاره وی که بود از زخم وغثیان برهد وسده سپرز بگشاید وبجهت خاصه چون با عسل
وسرکه وسداب بپزند وچون بکوبند وبا سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند ومقدار

سه درم مستعمل بود وطبیخ آن کرم را بکشد وبر ناف کودکان طلا کنند همین عمل کند
واگر با بیخ مازریون بجوشانند وگوسفندی که جرب داشته باشد بدان بشویند
البته زایل کند واگر با آب بجوشانند وبیاشامند بول براند وشکم ببندد واین
ماشی بر کوبند منقع از وی نه شکم براند ونه ببندد وبد بود ودشوار هضم وخلطی خام
از وی حاصل شود در عرق چون تمام هضم نشده باشد وچون تلخی از وی بیرون کنند
غلیظ تر بود ودیرتر نفوذ کند وآنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده فرود آید
که با سرکه یا آبکامه یا نمک وصعتر یا انجدان خورند جالینوس گوید بدل آن در
جلا دو وزن آن باقلا بود وگویند بدل آن فودنج است وگویند بدان شیح ارمنی است
وچون با سرکه بپزند وبر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود ودرمهای بلغمی تحلیل دهد
ودر خواص ابن زهر آورده است مردابه که قودان بسیار داشته باشد وقودان
بشیرازی کنه خوانند چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند وجرب چهارپایان زایل کند
وشریف آورده است که جرب ستاند وبلغور کند وپوست وی جدا کنند ودر دیگ مسین
کنند وشیر تازه بر آن ریزند چندانکه آنرا بپوشاند وبجوشانند تا شیر نشف کند
بعد از آن ماننده وی روغن گاو بر سر وی کنند وبجوشانند تا منعقد گردد واز آن ضماد
کنند مسهل هم صفرا وهم سودا وخلط خام بلغم بود پس اگر خواهند که مسهل صفرا بود
در خرقه کنند گرم کرده وبر اربیه ضماد کنند اسهال صفرا کند واگر سودا خواهند بر دل
ضماد کنند واگر خلط خام خواهند مابین ورکین ضماد کنند واین ضماد از اسرار
طب ملوکست واین معالجه جهت طفلان وپیران که تحمل داروی مسهل نداشته
باشند کنند واین مجربست البته ترنج بهترین آن صفی بود مبیض مدور

مصمغ مجوف ودرسودن سفید تر لطیف و زود کوفته شود و برسرهای وی صمغ بود
و تهی و باریک نبود و بستبری میان خنصر و بنصر بود و جمی گویند وبه بیزند
و جمع ریشه بوسیر و یزن نماند و تنگ سوراخ بود و باید که بوقت خرج کهن اول
خرد کنند و بروغن بادام چرب کنند انگاه بکوبند طبیعت وی گرم و خشکست درسیوم
نافع بود جهت مرضها عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از زرد
و دل و طرسوجیه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود واضح آنست که تنها مسهل
بلغم رقیق بود و لکن تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کهن وی
یبوست و جفاف در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد از انکه خراشیده
باشند و بروغن بادام چرب کنند کتیرا اضافه کنند و لکن تقویت وی بزنجبیل کنند
مسهل بلغم غلیظ و خام بود الا تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه
ذهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداوای لیبی که آن خورده باشند
مانند مداوای لیبی که خربق سیاه خورده باشد کنند و همان تدبیر سازند و تربد
سفید مجوف بخانه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را
پاک کند از تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت دردان نزدیک
حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج
و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات نم معلوم بود سود دهد و علامات این
زحمت آن بود که چند ان سرفه بیابد که باقی کند با حلیط لزج بیرون آید بعد
از آن ساکن شود و لکن با هلیله کابلی خلط کنند دوا بی نافع بود مصروع را
وبدل آن نیم وزن آن غاریقون و دانگ ونیم آن صبر و دانگ ونیم آن حنظل

گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع رموز آورده است که بدل آن
پوست بیخ درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود
ترنجبین بهترین وی تازه سفید بود طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت الا
میل بحرارت دارد و لطیف تر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع بود
جهت تبها و کم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق
بخاصیت و شربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شربت گویند کم قوتست
در اول خوف را نیکو بود و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی اب تمر هندی بود
و گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جواب وقی و گویند بدل آن شیرخشت است
تراب الحی کنکرزد است و گفته شود **ترنجان** باذرنبویه است و گفته شد **ترنامان**
غافت است و گفته شود **ترفاس** کماه است و گفته شود **تراب الهالک** شک است
و گفته شود **ترياق روستایان** ثوم است و گفته شود **ترياق ترکی** مومیایی است
و گفته شود **ترياق الحیة** در بیخ چشم کاو کوهی و بزکوهی می باشد و از آن کاو
کوهی نیکوتر بود و در صفت ایل گفته شد منفعت ان و بشیرازی آزا ارس
بران خوانند **ترياق پارسی** حجر البیس است و گفته شود **تشمیزج** بپارسی
چشمیزج گویند و چاکسو خوانند و اهل حجاز بشمه خوانند و بشیرازی چشمک
و بلغطی دیگر اطرابلس لوبیا و حبة السودا نیز خوانند الا حبة السودا شونیز
را خوانند و طبیعت تشمیزج گرم و خشکست و قابض بقوت درد چشم را نافع بود
بغایت و ابو سهیل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و بجرب بیرند دبر
ریش قضیب کنند زود نیک شود و مجربست و بهترین وی آن بود که وزنه بود

ونباتیت سیاه وبراق بود تشتبوان و تشتبه نیز خوانند وآن بسفایج است
وگفته شد تفاح بپارسی سیب گویند ومعتدل ترین وی شامی بود بعد از آن
اصفهانی پس قوقابی وملطی وآنچه تفه بود بنها باشد وهمچنین نارسیده وتبه سرد
وتر بود وآنچه ترش بود قابض سرد وغلیظ بود وآنچه شیرین بود میل بگرمی دارد
وآنچه ترش بود ونه قابض بود سرد وخشک بود وشیرین رسیده بود معتدل بود
در حرارت وبرودت وبصری گوید شیرین گرم وتر بود در اول وترش سرد وخشک
بود در دوم وآنچه مز بود معتدل بود در سردی وتری منع فضول بکند خاصه ورق آن
وتفاح مقوی دل بود ومفرح نباتیت وروح را لطیف کند خاصه شامی وقوت معده
ضعیف بدهد واگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام
ونافع بود جهت کرم ودوسنطاریا وسونیق وی مقوی معده بود ومنع قی بکند
وسموم را نافع بود وتفاح شیرین جهت نجحه کنند وبوجشم نبدند که دردکند ساکن کند
وتفاح مز تشنگی بنشاند که از صفرا بود وقی باز دارد وطبیعت ببندد
ورازی گوید تفاح مقوی فم معده بود ومحرور را نافع بود لکن بطی الهضم بود
ومنفخ واولی آن بود که چون از وی ثقل در معده یابد آب سرد وطعام ترش
بر سر آن بخورند بل که شراب خورند ومرق اسفیداج ومطنجات خورند
واطبا گویند بخاصیت نسیان آورد وسیب ترش خلط سرد لطیف از وی
حاصل شود وسیب مز خلط معتدل از وی حاصل شود وآنچه عفص بود
خلط غلیظ از وی حاصل شود وشریف گوید چون ورق وی بکوبند ودردم
اذان پاشا منه دفع ذعرهای لرم قذ ندلی جانوران بکند وشراب وی جهت

گزندگی عقرب وهوزه گرم که با شند نافع بود وتقویت معده تمام بدهد وسیب
نارسیده مولد عفونات وتبها بود وآنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد
وآنچه نه بد بود ومجموع میوها چنین بود وادمان خوردن وی درد اعصاب
احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود وآنچه ترش بود دفع مضرت آن بکوادش
نعناع وگلقند کنند ودر خواص آن ذکر آورده است که بوییدن وی سودمند بود
جهت موسوسان ومذبوران وقوت دماغ بدهد والا خوردن وی ریاح در عروق
احداث کند واوجاع در عضلها وباشد که بسل کشد از بهر آنکه چون هضم شود
وخونی که از وی حاصل شود بعضی منحل شود بریاح لطیف در عروق وبعضی
در عضلها وچون تمدید در عروق پدید آید اکثر آن بود که بشکافد وچون
شکافته شود در شش ریزد وسل پدید آید بمحال فنا در افتد که نباشند تفاح
الارض بابونج است وگفته شد تفاح بری زعرور است وگفته شود
تفاح الجن تمر یبروح است وگفته شود تفاح ارمنی مشمش است وگفته
شود تفاح فارسی خوخ است وگفته شود تفاح مائی اترج است
وگفته شد تغنیبیا تافسیا است وگفته شود تفدع کز برع کسبع
خوانند وگفته شود تنفرة دنبع رومی است بپارسی روبا خوانند وگفته شود
تملول قنابری است وگفته شود تنتم سماق است وگفته شود تمر
بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم وتر است در اول وگویی وی زیادت
تر بود منی بیفزاید وصداع آورد ودندان را وبن دندان تباه کند وخون
غلیظ از وی حاصل شود سینه وشش در دهد را نیکو بود وبسیار خوردن صداع

ورمد وقلاع وخناق ودرد دندان آورد ومصلح آن بادام وخشخاش بود وبعد
از آن سکنجبین ساده خوردن وچون در شیرابها خوسانند وبخورند نعوظ تمام آورد
وکلاه مادمان کند در زمستان خاصه چون دارصینی قدری کوفته در شیر اندازند بدنرا
فربه کند وباه را زیادت کند ولوزاکیلو که انرا نیز غابت ومزاجها سرد را خرما
جهت درد پشت ودرد دل نافع بود **تمر هندی** حمر خوانند وصبا گاهم کویند لطیف
تر از اجاص بود ورطوبت کمتر وبهترین وی زرد تازه بود بغایت ترش طبیعت
وی سرد است در سیوم وکویند در دوم وشیخ الرئیس کوید سرد وخشکست در سیوم
وماسرجویه کوید سرد است ودروی رطوبت بود مسهل بود وجهت قی وتشنگی
وتب وغشی وکرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد وتسریقی از
طبیخ وی نیم رطل قاب بود وکویند مسهل اخلاط محترق بود وحلق را نافع بود
آشامیدن وجهت قلاع مضمضه کردن وخفقان را سود مند بود چون از زحی بود
وداد وی جهت جبر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بسرفه وسپید
ومصلح وی شراب بنفشه وخشخاش بود وبدل وی الوسیاء بود **تمساح** بپارسی
نهنگ خوانند سرکین وی جهت سفیدی کهن ونو که در چشم بود بغایت نافع بود
وپیه وی جهت زندگی وی ضماد کردن درساعت درد ساکن کند وچون
بگدازند ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود وکلابدان ادمان کنند
کری زایل کند ودر خواص ابن زهر آورده است که اگر بصاحب تب ربع مالند
نافع بود وشریف کوید پیه وی چون بگدازند وبا روغن کل در پشت وکف
را نافع بود وباه را زیادت کند وخون وی با بلیله وآمله خلط کنند

وبر سفیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام کرداند وبر پیشانی طلا کنند
وصداعی درد سقیفه را نافع بود وگوشت وی چون با سفیدباج بپزند
وکسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود وزهره وی چون در چشم کشند
سفیدی زایل کند وجگر وی چون بخور کنند در تب مجنون جنون از وی زایل شود
ودندان وی که از جانب راست بگیرند وبر بازوی راست ببندند مجامعت
را قوت دهد ومحلل تمام بود باه را ودر خواص ابن زهر آورده است که
همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا التمساح که فک زیرین
پیه وی با موم چرب نشند وفتیله سازند وبر افروزند در نهری یا در چشمه
ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن افروخته باشند وچون طوق کنند یا پی
وی در بیرون قریه بس بیاویزند بر سطح دهلیزان قریه دران دیه تکرار بناند
وکلاه پیه وی در پیشانی کلبشی جنگی بمالند که بشیرازی کلبش را غوج خوانند
مرغوج که بر ابروی کوزند ازوی بگریزد وکل چشم وی بلند وقتی که زبل بود
وبر مجذوم ببندند نافع بود وان علت زایل کند ودعا نکنم که زبانی شود
تنبول تانبول خوانند وگفته شد **تنکار** دو نوع است معدنی ومصنوع
طبیعت آن گرم وخشکست ولطیف نافع بود جهت درد دندان وگرم آن کشته
واز خوردن باز دارد بخاصیت وجلاء ان بدهد وانچه مصنوع بود صنعت آن
چند نوع است یک نوع گفته شود نمک یک جزو ویک جزو قلی وبورق سه جزو
وکل نطرون کنند بهتر باشد وشب کاو با کاویتس ان مقدار که وبراین تساند
بر سان کنند وبجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن با قاب بیاویزند

تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است یک نوع
بیخ ماند و یک نوع به برف آنچه به یخ باشد او را بورق خوانند و آنچ به برف باشد
او را نمک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و بجایی که باد را نیابد نگاه دارند
تا نبرد او را نمک خوانند و آن نیکوتر بود **توث** صنوبر کوچک است و گفته شود
و از وی قطران ساکن برد رفت و تخم آن قضم قریش خوانند و نیبوت نیز گویند
و گفته شود **توث حلو** فرصاد خوانند بپارسی توث سفید خوانند و قایم مقام
انجیر بود در انضاج الا آنکه غذای بد دهد و معده را بد بود و خونی فاسد از وی
متولد شود و بهترین وی بزرگ و شیرین بود طبیعت وی گرمست در اول و تراست
در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد الا که دیر
از روده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام
بخورند و بعد از آن سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه
و ورق انگور با آب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه کند و چون
بکوبند و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق
وی مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و طبیخ پوست وی ... عمل کند
توث حامض معروفست شامی بهترین وی سیاه بزرگ بود و نارسیده
وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم
و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبضی بود ورم دهان
و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و عصاره وی خشک کرده ... ریشها
بند را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی

تریاق شوکران بود و آب و ورق وی مقدار یک درم چون بیاشامند
جهت زخم رتیلا نافع بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل کوچک
بود و اسحق گوید مغص بود بیشتر و مصلح وی انار بود **توث وحشی** توث العلیق
بپارسی توث سگ خوانند و در علیق گفته شود **تودری** تودریج گویند و بود
الهوه و قصبصه نیز گویند بپارسی تدری خوانند و باصفهانی قد آمد ...
ماذرخت و تیزی ... طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست
و عیسی گوید تر است در اول و تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ
و گلگون بهترین آن زرد بود سودمند بود جهت سرطانات که در پیش نشسته باشد
با عسل و آب طلا کنند و گل با آب بیامیزند و بر سرطان با طرف ضماد کنند و دردها
صلب و ورمهای ... و صلابت نقرس نافع بود و ریشها که در چشم بود
پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند و بیاشامند
باه را زیاد کند و گل در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که
در سینه و شش بود **توتیا** انواع است بهترین آن هندی بود بعد از آن
زرد بعد از آن کرمانی ... طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم
و ... گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته بود فاضل ترین مجففات
بود ریشها را نافع بود خاصه سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول بکند در
عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خاصه مغسول وی و صحت چشم را نگاه دارد
و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه ... نافع بود و مقعد و ورمها آن گویند
بدل آن بوزن آن شاذنه و نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن سرطان بحری بود

صفت غسل آن بگیرند توتیای کوفته و بیخته و بآب بپالایند و در صحن بنهند که ثلث باشد
نه بغایت و در ظرفی بیش کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آب می جنبانند پس آنچه دقیق
لطیف بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و رمل و وسخ بود در خرقه بماند بعد از آن
آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان اول و دیگر همچنان عمل کنند
بعد از آن آبها بگیرند و توتیا از وی بگیرند و گل و رملی در بن آن باشد بیندازند و توتیا
خشک کنند و استعمال کنند **تودریون** تخم کوهی است و در تسکین درشتی زبان
صفت آن گفته شود **توبال النحاس** لطیف تر از مس سوخته بود و آن چون
مس تافته کوبند از آن جدا شود و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته
باشد و رقیق بود مانند بوسنی و اولی آن بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند
چون خواهند که در دارو چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم قابض
بود گوشت زیادت بخورد و خشونت اجفان سودمند بود و تاریکی چشم را زایل کند
و جلا دهد و اولی آن بود که حدت وی بنشاسته بشکنند و خاصیت وی در
اسهال بلغم و آب زرد است و آنچنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند
و با یک مثقال علک البطم حب سازند و وزن بزنند مسهل بلغم بود بقوت و گویند
یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند لکن بعد از آن قدری سرکه بیاشامند
تا درد اندرون نماند **توبال الحدید** اقوی ترین توبالها بود و چون آهن
سرخ شده کوبند از آن در افتد و آن مجفف و مقبض بود نافع بود جهت ریشهای
بد **توبالون** نوعی از تیغ عاشق و ورق وی ماند و ورق کبر بود که شکل وی ساخته
داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه گردد و بغایت محرق بود

تین رطب انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست باز کرده بعد از آن
آنچه میل بسفیدی بود بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود و بعضی
گویند گرمست در اول یا در ابتدای درجه دوم ترست در دوم و خام وی بسردی
مایل بود و در وی جلائی بود و بوثا لیل ضماد کنند و بهق نافع بود و انجیر بیشتر
غذا بهتر از جمیع میوها دهد و زود تر بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود
و خشونت حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شود بود ساکن گرداند
و گرده و مثانه را سود دهد و از رمل و سنگ باشند پاک گرداند و خاکستر چوب وی
دوسنطاریا را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار پنج درم و لبن
وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا مالیدن و با سپیدی وی با عسل
جهت گزیدگی سگ دیوانه و رتیلا که رطوبت از وی روانه بود نافع بود و همچنین
ورق آن با کرسنه و شراب بر گزیدگی ابن عرس طلا کردن سودمند بود و خوردن
انجیر ایمن باشند از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند مهرا
شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و چوب آن طبیعتی و لبن آن
طبیعتی و ورق آن منضج قوی بود و لبن وی حادی لطیف بود و لبن
چون گداخته کند گداخته و شیر ببندد و از آن مسته کلشابی مانند انفحه و اگر
بر صوف نهند و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با عسل
جهت ابتدای آب نزول نافع بود و انجیر در وی نفخ بود و وی لا صرع بود
و معده را بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند
یا شراب اترج یا ریباس و غذایی که خورند باید که مری در وی بود

تین یابس انجیر خشک بهترین وی دملی بود وطبیعت آن گرمست
در آخر درجه اول معتدل بود در تری وخشکی لطیف بود ومنضج ومحلل وبرودتها
صلب ضماد کردن نافع بود ودمامیل نضج دهد وصرع سود مند بود وخشونت
حلق وسینه وقصبهٔ شش را موافق بود وشراب وی سرفهٔ کهن را نافع بود
وسدّهٔ جگر وسپرز بگشاید وگرده ومثانه را سود مند بود وخوردن وی از سمّ
ایمن باشند وچون با آب وی بجوشانند غرغره کنند خناق را تحلیل دهد
ونضج آن بدهد وگلشنا بید وخوردن وی خونی بد اروی متولد شود وادمان
خوردن وی شپش در بدن پیدا کند وسرد مزاج را نافع بود ودرد پشت وتقطیر
بول را نیکو بود ومسخّن گرده بود وانعاظ آورد وشکم براند وسینه وشش را
از اخلاط پاک کند ومضر بود جهت جگر وسپرز که متورم بود واول آن بود که
با مغز گردکان ومغز بادام خورند وچون با فوتنج وسعتر وحاشا بخورند گرده
ومثانه وسینه را پاک کند وچون یک رطل از وی بسرکه وشراب خوابیانند
ناشتا بروز بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود وگل هوا بدله جهاد انجیر
در سرکه خوابانیده چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز را بکاهد وضماد کردن نیز
بغایت نافع بود وجالینوس گوید بدل وی در انضاج حبّ صنوبر است

باب الثاء فیما

ثفسیا گویند وبنتون هم خوانند وان صمغ سذاب کوهی است وگویند صمغ
سذاب بری وسذاب بری حرمل است وگفته شود وسذاب کوهی برگ آن
بحرمل ماند لیکن دراز تر وپهن تر بود وشاخ وی درازتر وبوی عظیم منتن دارد

وتخم آن بشطل تخم سذاب بود وطبیعت وی بغایت گرم بود ومحرق ومسخن قوی
بود ومجفف ودروی رطوبتی فضلی بود وگویند گرمی وی در سوم بود ومسهل ومنضج
ومنقی بود وجذب بغایت کند از عمق بدن وصبی بروبانند وپوست بیخ وی تر بد
داء الثعلب مالند بغایت نافع بود واسترخا ونقرس ومفاصل سرد بغایت سود مند
بود وحقنه کردن جهت عرق النسا نافع بود وبر نفث دم وفضول طلا کردن ومقدار
شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل ومسهل ومقیّ بود وکلر زیادتر
بود بول وطمث براند وورم زبان وفواق وسرفه حلق ومعده وسرفه دوی وباشد
که غثیان وضیق النفس پیدا کند علاج وی بقی کنند وبعد از آن شیر ومسکه
وجواب بدهند وغرغره بشیر تازه وروغن گل وازادویه تخم سذاب بغایت نافع بود
واین از خاصیت است وجالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف است
ووی مضر بود بمثانه والات بول ومصلح وی حب الاس وبلوط بود **تامر** وجر خوانند
وآن لوبیا است وگفته شود **تالسفیس** حرف بابلی است وگفته شود **تاف البحر**
بسفایج است وگفته شد **ثدی** بپارسی پستان گویند گوشت وی مانند دشبه بود
وطعم وی نیز بنز بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت آن گرم وتر
بود وگویند مزاج وی بسردی مایل بود وغذای صالح بود شیر زیاد کند
اما مولد بلغم بود ودروی غلظی بود ومصلح وی سعتر ونمک بود **ثعلب** بپارسی
روباه گویند چون با آب بپزند وبه مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه
مهجان زنند بپزند ودامان نیک در آن آب نشینند اما بعد از شقیه این
عمل کنند ووی در درد مفاصل را سود مند بود ودر دلو ثی حمی در گوشت خانند

وگل بدان ادمان کنند لون زایل کند و درد گوش ببرد شش وی خشک کرده
وسابیده با تشامند ربو وسرفه را نافع بود وپیه وی چون در دهن گیرند درد
دندان زایل کند و درد خشم را نافع بود شریف گوید پیه وی چون با پوست
تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود ومجرب وزهره وی با آب کرفس
واشق بکار ازند مساوی وسعوط کنند در بینی کسی که ابتداء جذام بود در مرد روز
بکار سعوط کنند نهایت کمال نافع بود وچون آدمی دندان وی در دست گیرد
ایمن باشد از بانگ کردن سگ وپیه وی چون با زیت اتفاق کنند بکار ازند وبد
نوس ومفاصل بمالند نافع بود وپوست وی نهایت گرم بود واز همه
پوستها منضج تر بود ومرطوب مزاج را شاید پوشیدن ومحرور مزاج را نشاید
وکسی که سرطان بروی غالب بود شاید ومرجند که موی بروی زیادت بود سخونه در
وی بیشتر بود وآن لباس زنان وبلغمی مزاج وپیران باشد ودر خواص ابن زهر
آورده است که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی ودر اندرون هر خانه
که بنهند مجموع کیکان بروی جمع شوند ثعالبی در دواب است وگفته شود وبلغة
اهل شام ثمام خوانند بپارسی [illegible] وباصفهانی [illegible] ثغاء حروف است
وگفته شود ثلثاث طرلیدون است وفانیز گویند وان عنب الثعلب است
وگفته شود ثلج بپارسی برف گویند وصفت جمد وجلید در جیم گفته شود
ثلج صینی سنگی سفید است که در سرمها بکار برند جهت جلاء چشم
وتب دق را نافع بود وطبیعت وی سرد وخشک است ابن بیطار گوید ذهرج اسیوس است

ودر الف صفت آن گفته شد ثمر العرعر جوز الابهل گویند ودر الف گفته شد
در صفت ابهل ثمر الطرفا عذبه است وجزمازج نیز گویند وگفته شود
ثمر الشوک المصری حلبا راست وگفته شود ثمر تبع الدوم مقل مکی است وگفته شود
ثمر العلیق توت علیق است بپارسی تمشک گویند وبشیرازی توت سگ گل
ودر علیق گفته شود ثمر الکبر شفلح خوانند وثمرة اللصف وثمر الاصف نیز گویند
بشیرازی کودل گویند وشفلح قثاء الکبر گویند وطبیعت آن گرمست در سیوم
وگویند در چهارم وثمره کبر چون با نمک وسرکه پرورند لطیف بود سده جگر بگشاید
وسپرز ومعده را پاک کند وطبع را نرم دارد ودیگر منفعت هست گفته شود ثوم
بپارسی سیر گویند وبستانی وبری وکراثی بود ثوم بری اسقوردیون است
وگفته شد وثوم کراثی مرکب بود بقوه از ثوم وکراث وطبیعت ثوم گرم
وخشک بود در چهارم وگویند در سیوم ودر حرارت وپوسته از بصل اقوی بود
محلل نفخ بود وآب گوش را نافع بود وخاکستر وی بر بهق با عسل طلا کنند
نافع بود وبرداء الثعلب با عسل وروغن حب البان بیامیزند وبدان بمالند
موی بر دماند وحب وقی بار اسود دهد وخوردن وی خام یا بریان کرده
یا پخته حلق را صاف کند وسرفه کهن که از سردی بود سود دارد وخوردن
وی دم را بکشد مجموع وعلق از حلق بیرون آورد چون بکوبند وبا سرکه بدان
غرغره کنند وچون در طبیخ ورق وی وساق وی نشینند حیض براند ومشیمه بیرون
آورد ووی نافع بود جهت گزندگی جانوران وکسل دیوانه ورتیلا وابن عرس
وعقرب وافعی با شراب خوردن وضماد کردن وطبع نرم دارد وبول براند

ورد رود را نافع بود وقی کرده بتب بود ونعابت مقوی باه بود وقولنج وعرق
النسا را نافع بود الا مصدع بود ومضعف چشم وچون نخته بود حرارت وحرافت
وی کمتر بود ومصلح وی ترتیبی وروغن بنفشه وکوشت فربه وصاحب تقویم کوید مصلح وی
بنفشه وهلیله بود وبدل ثوم بری ثوم بستانی بود **ثوم الحیة** ثوم بری کویند وآن
اسقوردیون است وکفته شد بعضی از منافع وی ودیگر منفعت وی آنست که مرضهاء
سرد وفالج ولقوه وخدر را نافع بود وجالینوس کوید فالج ولقوه وجذام وبرص
وبهق را سود مند بود چون با عسل کف زفته بیاشامند ودیسقوریدوس کوید
برص وجرب وبهق را زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند بلیبند ثوم بری
وخرد بکوبند وبآب راز یانه تر بسرشند وتخم راز یانه کوفته وبیخته وعسل کف
زفته ودر حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک نوبت ودوام کنند تا با عرق فرود آید
ومفلس کوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در مدت دو روز چهار مثقال
با عسل وباقی منفعت وی در باب شین در صفت شقوردیون کفته شود انشاالله
توموش حاشا است وکفته شود **تیل** بخیل وبجیر وبجده خوانند بپارسی
پیدبجا خوانند وآن نوعی از حرشف است وطبیعت وی سرد وخشکست
در اول وکویند معتدلست نافع بود جهت جراحتهای تازه ومنع نزله بکند وبیخ وی
وتخم وی منع قی بکند وادرار بول بکند تمام واسهال بازدارد واز تخم وی لعوق
سازند سک کم بریانند وطبخ آن بسبش قمانه را نافع بود انشاالله وتعالی

باب الجیم

جاوبی کرم وقوتو وبتهقان
وخلوق کویند وشعور الصفا لبد وآن زعفران است وکفته شود **جاورس**

جاورس سه نوع است یک نوع دخن کویند بپارسی ارزن کویند وبتبری ازی
ام ویک نوع جاورس خوانند وآن ذرت است بپارسی زرت خوانند ویک نوع
جاورس کویند بپارسی کاورس وبتبری ازی کالس خوانند طبیعت آن سرد است
در اول وخشکست در سوم لطیف بود در همه حالها بهتر از ارزن بود وکویند
سرد وخشکست در سوم قابض بود ومجفف بغیر لذع شکم ببندد وبول براند
وخونی بد از وی متولد شود ودیر هضم شود وغذا اندک تر دهد مجموع حبوب
که از ایشان نان پزند وفجه ببندد ازو ومصلح وی آنست که با شیر تازه بپزند
یا با آب سبوس وروغن بادام یا روغن کاو یا روغن کنجد وحلوای چرب از پس
آن خوردن وبدل وی در شکم بستن برنج بود **جاود هرج** کاوزهره کویند
وآن حجر البقر است وکفته شود **جاوشیر** بپارسی جاوشیر خوانند وکاوشیر
نیز خوانند وبتبری ازی جاخوشی کویند وآن صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد
وبرک آن برک انجیر ماند لکن تر وکوچک تر وکویند ورق آن بورق زیتون ماند
وقول اول اصح است بدل آن کوست وبرک زیتون در آن است وساق وی
ماند خیار زه کشیده بود وکل وی زرد رنگ بود وتخم وی خوش بوی وتیز بود
وصمغ از وی چنان کیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید وبهترین آن
بود که بلون زعفران بود وتازه وتیز بوی بود وزود در آب حل شود واول که از
ساق بیرون آید سفید رنگ بود وچون خشک شود زرد کرد وچون آب بلند از آن
برنگ شیر بود وکلا سیاه رنگ بود مغشوش بود وغش آن با اشق وموم کنند وطبیعت
جاوشیر کرم وخشک بود در سوم وکویند در دوم وجالینوس کوید کرمست در سوم

وخشلست در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن سود دهد
و بر دندان خورده نهند درد ساکن کرداند و صداع و صرع را نافع بود و در چشم
کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کرداند و استسقا و صلابت سپرز و صلابت
رحم را نافع بود و چون با عسل بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه
کشته بیفکند و جرب مثانه و بثورات الجنب ضماد کردن نافع بود و با میویز
بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و قولنج را نافع بود و گزندگی جانوران و سرفه
کهنه که از خلط غلیظ بلغمی کرده بود سود دهد و بیخ درخت وی چون بخراشند
و زن بخود برگیرد بچه بیفکند و ثمر وی چون با افسنتین بیاشامند حیض براند
و کرم را بکشد و بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
درد رحم که سبب آن اختناق بود سودمند بود و مقدار شربتی از وی تا نیم
نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از آن که در مطبوخ خوب‌سانیده باشند و ابن جزله
گوید که کلکنجه سه ماهه با [illegible] بود و در سلم [illegible] قیلة از جادشیر بباید
و بخور برگیرند دود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مضر بود
با عصاب صحیح و انثیین و مصلح وی مرماحوز بود و بدل وی سکبینج بود و رازی
گوید بدل وی [illegible] بود و وزن آن و ابن جزله گوید بدل آن بوزن آن
قند و گوید یک وزن و نیم آن قند است و گوید بدل آن دو وزن آن صمغ
زیتون بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که اشق بود بلسن جار
النهر گوید سلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید و نیلوفر مانند
و اندک از آب بیرون باشد و طبیعت وی سرد و قابض بود که حلق و جرب و دیبها بلیه

و ریشها کهنه را نافع بود و بدل آن بطباط بود جاورس خشخاش زبدی است
و گفته شود در خطا جاوکون بسباسه است و گفته شد جامسه با قلاقیطی خوانند
و در مصر بسیار باشند و در آبها ایستاده دوید و ساق وی سطبری انگشت بود
و بدازی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلاء آن کوچکتر از باقلا
بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد بخام و پخته خورند و بیخ آن از
بیخ نی سطبرتر بود و قابض بود معده را نیکو بود و آرد وی چون بیاشامند محبوس اسهال
کهنه باز بندد و دیگر دود را نافع بود و پوست وی قویتر بود در این فعل جاکسو
تخم بنج است و گفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن تر لذیذ بود
که میل بحلاوت داشته باشند و پنیری معتدل از جوانی صحیح البدن زده
باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در سوم و گویند در دوم و غذای فربه کنند بود
طبع را نرم دارد و منع ورم جراحت کند و دفع مضرت کژدمی که مردم اسک خورده باشد
کیلین سنگ کرده و مثانه پدید آرد و سده و مصلح آن عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید
مصلح آن زیتون است جبن عتیق پنیر خشک بهترین آن دوغی دارتر و طبیعت
آن گرم و خشک است در سوم مصلح ریشهای بد بود و چون با زیت سحق کنند سودمند بود
جهت بحر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند نخ بر زخمی و چون بریان کنند
شکم ببندد و پنیر مولد خلط مراری بود و بد نزد الاغر کنند و معده را بد بود و دشخوار
منهضم شود و تشنگی آورد و سنگ کرده پدید آرد و با بزیر میان دو طعام خورند و گر
با مغز گردکان خورند نیکوتر بود جبلهنج جبلا خلک و جبلهنگ نیز گویند
و جلبهنگ گویند بپارسی چراهنگ گویند و آن تخم زرد خاداسته [illegible] است

وگویند تخم وی سیاه است وفعل وی مانند فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود
[illegible] بود که شبرتک ونهایت خرد بود ودراز قد منقی بود بقوت
بلغم واخلاط غلیظ لزج را وخطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از
نیم درهم تا یک درهم وگفته‌اند زیاده بود کشنده بود واز خوردن وی غشیان عظیم
پدید آید احتیاج [illegible] خناق آورد وعرق سرد ومعالجه آن بقی وآب گرم و خفته
قوی [illegible] درون تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند واگر تشنج پدید آید
موم روغن نرم بمالند ودر آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق بود جدوار پارسی
زدوار گویند وبمغولی ماء و [illegible] وبهندی نربیسی وآن بیخی است مشابه بسعد
هندی الا بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بشکنند
رنگش بنفسج باشد وآن هندبیت الا آنچه ختابیست بد رنگ و بهتر می باشد
واکثرش بنفسج وآنچه هندبیت اکثر سیاه می‌رانند ودر زمین هند کوهیست
که آنرا واجل میخوانند کوه عظیم است ودر یک طرف کوه اهل هند می باشند
وآن طرف میگویند از حساب ختابیست این بیخ آنجا می روید وآنرا نربیسی از بهر آن
میخوانند که زهریست که آنرا بهندی بس میخوانند و این بیخ پادزهر است هردو در یک
موضع می رویند و چون این بیخ پهلوی وی می روید قوت زهر آن بس باطل میشود
واهل آن موضع آن بس میخورند زیان نمی دارد واگر این بس جائی دیگر میروید
مجاور این بیخ جدوار نیست زهر قاتل کشنده است وبس را بعربی بیش میخوانند
بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق باسمیت آن مقاومت نمی
تواند کرد ودر شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال

لبهای وی آماسیدن گرفت وچشمهاش از جای برخاست وبی خود شد
مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از
یک ساعت قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن موضع
میگریختند باز بیخود افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری
وبوی دادند باز قی کردن آغاز کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب
رفت عرق بسیار کرد چون بیدار گشت غذا طلب کرد واز آن زهر قاتل
خلاص یافت باذن الله تعالی وخواص این دارو بسیار است اولا پادزهر آن
بیش است که ذکر کرده شد دیگر در اعمال سیستان که از زمین گرمسیر است
مار قاتل می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایید
و بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب
و دملة زنبور را مقدار دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات
ابن بیطار ودر منهاج ابن جزله میگویند هو تریاق السموم باسرها
حتی البیش والافاعی واز منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را نشاند
که بر اعضا ظاهر باشند بسرکه یا بگلاب یا آب طلا کنند درد بنشاند واگر
در باطن باشند مقدار یک یا دو دانگ بسایند بقدر شراب یا آب
گرم یا بگلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد فالج و درد
معده وسنگ گرده ومثانه را وعسر البول را با تخم خیار بدهند سود دارد
ونیز مجموع اورام بلغمی وصفراوی ودموی وسوداوی در ابتدا وانتها طلا کنند
در ابتدا [illegible] باز گردانند و در انتها تحلیل کند واگر محتاج نفع باشند نفع بدهند

خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران کبک ببایند و طلا کند ورم را تحلیل
کند و کلر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کند تحلیل یابد بی آنک خیارک بزند
و بکشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هرکس را طاعون برآرد این دارو
با سرکه ببایند و بر آن موضع طلا کند خلاص یابد باذن الله تعالی و مجربست دیگر
در اقوه دهد و در ابتداء زحمت خنازیر طلا کند بغایت مفید باشد و بر ریشهای پلید
و ریشهاء کهن قدری بکوبند و بر آن ریشها پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت
بصلاح آورد و مجربست دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز
مقدار نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند از غایت قوة دهد و در تفریح نظیر ندارد
و در ایام وبا خانه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویت
دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند این دارو هم همان خاصیت دارد بلک زیادت تر
بجهة کانه تریاقیست درویشست و وجدان کم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از
شاکردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر
و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نبشته و فرموده که هر خاصیتی که در تریاق
فاروق هست درین دارو موجود هست و معروف بوده که مرا در معده بلغمی بود
هر معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد لبرین چرواده بروزگار دصلایه میکوفتم و بجلاب
کرم می خوردم آن زحمت زایل شد و شخصی را سده جگر بود و باستسقا خواست
انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده کشاده شد و رنگ روی که زرد بود
بحال اصلی خود آمد دیگر شخصی قوه ممسکه نداشت و چهار روز بولی زیاده بود
لبرین دارو ببایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند

همان ساعت بول وی بکشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
دیگر زحمت بواسیر را لبرین دارو بر آن موضع طلا کنند درد ساکن کرداند و ورم را
تحلیل دهد دیگر آنک دشواری زادن را نظیر ندارد ببایند قدری و بجلاب گرم بخورد
وی دهند و قدری بر پشم پارۀ نموده بر دارند در حال وضع حمل شود دیگر صرع صبیان را
بشیر مادر مقدار نیم دانک یا دانکی بخورد وی دهند نافع بود و بادها از خود است و مجربست
دیگر ضر او نه تب ربع را هر روز مقدار دو دانک با جلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی
نافع بود انشاالله لطف تنقیه بدن باید که دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی
لبرین دارو بر بن دندان کیرند یا بر دندان طلا کنند در حال درد ساکن کند
و درد چشم که بلغمی باشد در میان چشم چکانند درد بنشاند و اکر صفراوی باشد
بر پشت چشم طلا کنند درد بنشیند و آماس بر کاکم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی
آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب
بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب
انکوری بخورند نعوظ تمام آورد و حکماء هند میکویند که مردم را غرز او به کند و میکویند
که کلف و بهق سپید و برص طلا کنند سود مند بود و حکمای هند میکویند که درین
دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا
کنند بغایت نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد صاحب منهاج
گوید طبیعت وی گرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم گوید از قول شیخ که
طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و هم صاحب تقویم گوید رخه امعا آورد و مصلح
وی شیر حلیب بود که آهن تافته در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید

بدل وی در تریاق سه وزن آن زرنباد بود جدب جماد است و گفته شود جرجیر بری
بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را کف عایشه بپارسی
گیلیز گویند و بیشتر ازی کلوک و بهترین آن بستانی بود که تیزی کمتر بود و
طبیعت وی گرم بود در سوم و گویند در دوم و خشک است در اول و تری وی تر بود در
اول و بوخنا گوید گرم و خشک است در دوم و لب وی از رتبه ط بری و جرجیر مدر لبن بود
مسخن و منفخ و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدد تولد کند و جشم آورد و مصلح وی کاهو
و کاسنی و بقلة الحمقا و سرکه بود و وی منی را زیادت کند و نعوظ تمام آورد و چون با شراب
بیاشامند تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع بد اند و در خواص آورده اند که چون
جرجیر تلخی بند و آب آن در بیخ اناد توتش ریزند اناد شیرین کند و جرجیر بری خردل
بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و قوی تر از بستانی بود و تخم وی بعوض
خردل مستعمل کنند جرجیر الماء قره العین است و سیر ابز خوانند و گفته شود
جرمدانق و جردمانق کرمدانه است و کردمانه نیز گویند و گفته شود در کاف
جرجر باقلا است و گفته شد جرجر المصری ترمس است و گفته شد جراد بپارسی
ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بخور کنند
عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند چون اشنه عدد از وی بی سر بنهند ادنی و
و اطرافهای وی و با قدری مورد خشک و مستسقی بیاشامند شفا یابد و تقطیر البول
را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بریان که جهت گزندگی عقرب
چون بخورند نافع بود و اندرون وی فقایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند
و گویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود و خوردن ملخ

جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزر قطونا جراد البحر اربیان
است و گفته شد جرذان فار است بپارسی موش خوانند چون بشکافند و بر
گزندگی عقرب نهند ساکن کند و گویند بریان کرده گویند بر ثالیل و خنازیر چون
بشکافند و طلا کنند نافع بود و کلف تا فتد بر موضعی که خار یا چوب رفته باشد
طلا کنند بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و گویند بغایت خرد
و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود جراسیا قراسیا است
و گفته شود جزر بپارسی زردک گویند و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ نیکوتر بود
و زرد غلیظ تر بود و غذاء وی کمتر از غذاء شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر
درجه دوم و تر است در اول باه را تحریک کند و مسهل و لطیف بود بول براند اما
دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود و بادی که غایت بخته بود و مصلح وی آب کامه
و سرکه و خردل بود و بعضی گویند جزر مقوی معده بود که در وی لزوجة و بلغم غلیظ
بود و سدة جگر بگشاید و هضم طعام بد کند و چون با گوشت بود بکلی بود خاصه
قطع بلغم بکند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع بر انگیزد و چون
بعسل مربی کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیادت تر
و باه زیادت کند و منی بیفزاید و چون بسرکه نهند و کلی معده و جگر و سپرز را نافع بود
جزر البری اشقاقل است و گفته شد جزر اقلیطی هم جزر بری است جوماریج
تمر الطرفا است بپارسی گزمازک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول درجه اول
و خشک است در آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با آب
و سرکه و بر بیرز ضماد کنند نافع بود و ریش شش را سود مند بود و مقدار دو درم

مستعمل بود وچون بیاشامند نفث دم را نافع بود واسهال وقذفی که از رطوبات اندم
اثنیان روانه بود ویرقان را نافع بود وبرزند بل ذبیلا ضماد کنند نافع بود واسحق گوید
مضر بود بسپر ومصلح وی دوقو بود وگویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار ونیم وزن
آن انزروت سرخ **خسرو دارو** خسرو داروست وگفته شود **جسمی** حسل است
وگفته شود **جساد** زعفران است وگفته شود **جشمک** تشمیزج است وگفته شود
جص جبسین است بپارسی گج خوانند وطبیعت آن سرد وخشک است جبر سکه
بستن ... وبرص لبی که رعاف داشته باشد طلا کنند خون بازدارد وچون بر شکستگی
استخوان طلا کنند نافع بود **جعده** فولیون خوانند وکلبس گویند وکلبسو نیز گویند وآن
دو نوع است کبیر وصغیر کبیر وی بپارسی عنبر بید خوانند وصغیر وی بشیرازی
کل ارید خوانند وبهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سفید وطبیعت وی گرم بود
در سوم وطبیعت عنبر بید گرم بود در دوم وسرد وخشک بود در دوم مفتح وملطف
بود چون تر بود جراحتهای تازه را نافع بود وخشک آن ریشهای کهنه را نافع بود
وباسرکه بر سپرز ضماد کنند سودمند بود وبول وحیض براند ویرقان سیاه را
نافع بود وورم دراز وحب القرع بیرون آورد وگزیدن عقرب وجانوران را نافع بود وچون
در خانه بخور کنند تا بپرد از آن خانه گزندگان بگریزند وشیاف نافع بود یک درهم
از آن وعصاره وی با عسل در چشم کشند تا بکی بزدو چشم را روشن کند واگر شیاف
مرارة کنند وآب رازیانه وآب پیاز تر ... در چشم کشند در ابتدا نزول آب
نافع بود ووی مضر بود بمعده ومصدع بود واسحق گوید مصلح وی حماما است
وصاحب تقویم گوید ... بدل وی در اخراج دود وادرار حیض وبول پوست چوب انار ...

وچهار دانگ وزن آن پوست سلیخه وگویند بدل آن فوتنج جبلی است **جوزی**
گوزی گویند وگفته شود **جفت البلوط** پوست بیرون بلوط است طبیعت آن
سرد وخشک است در دوم وقابض بود خون نفث را باز دارد خاصه از زنان وریش
روده وشکم ببندد وپختن مطبوخ مستعمل کنند وبدو فوق ضماد کنند نافع بود وبدل
آن بوزن آن مورد ونیم وزن آن پوست انار ونیم وزن آن گل سرخ همچنان بادنبال
وگویند بدل آن جلنار است **جل** ورد است وگفته شود **جلبوب** لبلاب است
ونوع نیز گویند وعشقه وحبل المساکین ودر لام گفته شود بپارسی گلناره
گویند وبشیرازی گل صد برگ وآن گلی است که بعد از آن هیچ ثمر نمی دهد
وبهترین آن فارسی بود وگویند مصری طبیعت وی سرد وخشک است در دوم خون
شکم ببندد ودر ریش روده وریش لهات وفتق را نافع بود ودندان را محکم کند وزبانی
خون زنان وانه انبثاق روانه بود ببندد وکل با سرکه ومغز بر ورم لطوخ کنند باز
گرداند وچون با سرکه بپزند ودندان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود
وعصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود ومقدار مستعمل از وی
از یک درهم ونیم تا دو درهم بود لکن مولد سده بود ومضر بود بسپر ومصلح وی کثیرا است
وبدل وی اقماع رمان بود با جفت بلوط وتبا ذوق گویند بدل وی پوست انار است
بوزن آن وگویند بدل آن طراثیث بوزن آن **جلنسرین** ورد جینی است
وگفته شود **جلنجبین** جلنجبین است وگفته شود **جلجلان** صاحب مفردات گوید سمسم است
وصاحب منهاج یک قول داده که سمسم است واین هر دو خلاف است بتحقیق
کزبره یابس است بپارسی گشنیز خشک گویند وگفته شود **جلبان** خلر خوانند

وخوب و گفته شد جلید تخم است بپارسی برف گویند و سرد است بطبع و خشک است بعرض
و مزاج اصل وی تر است و خشکی وی عارضی است و آب وی درد دندان که از گرمی بود
نافع باشد و هضم را قوت دهد لکن اعصاب و معده را زیان دارد و پیرانرا نبوذ
و سرفه آورد خصوص کسی را که خلط سرد در معده وی بود و تشنگی آورد خوردن برف
و آب وی علتی که در حلق حسیله باشد نافع بود و آنکه از وی حاصل شود بدان سبب
آنکه جمع لطیف وی است در بستن تحلیل رفته است و در ضفه جند گفته شود
جلوز صاحب منهاج گوید نوعی بندق است و صاحب جامع گوید بندق است
مطلق و هر دو سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید
جلغوزه هندی است و قول گوید آنچه محقق است جلوز لوز البربر است و در وعن
و در اینست الفرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن
بادام کوهیست بشیرازی بخرک خوانند و قایم مقام جلغوزه بود در منفعت و طبیعت
وی گرمست در درجه اول و گویند در سیم و خشک است در اول و در وی اندک رطوبت هست
باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع و گزندگی عقرب و زنبور را نافع بود
لکن دشخوار هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسر و مصلح وی شکر بود و بدل
وی جلغوزه جلغوزه حب صنوبر خوار است و در جای خود گفته شود جلجان مصری
پیش است و گفته شد جلجلان الحبشه خشخاش سیاه است و گفته شود جلوز جبل
فوتنج بری است و گفته شود جلماتا قند است و گفته شود جمار که شحم النخله
خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن لب نخل است بپارسی مغز سر درخت
خرما گویند و پیه خرما و دل خرما گویند و بهترین آن تر تازه بود و طبیعت آن

سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و قابض بود سود مند بود جهت خشونت حلق
و اسهال و خون شکم و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و وی قوت اعصاب دهد
و جهت مره صفرا نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی
خرما بود یا عسل و گویند بدل وی حماض بود جار النهر جار النهر است گفته شد
جمار جلبه او است و سنعبه و کلیله ارو نیز گویند و آن نرگس است
و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود
بسبب آب که از آن بسته شود و اگر آب نیک بود آن یخ نیک بود و گر بد بود آن
یخ بد بود و منفعت وی و برف نزدیکست بیکدیگر لکن یخ لطیف تر بود جمسفرم
جما هو سلیمن گویند و آن ریحان سلیمن علیه السلام است و در گفته شود جمر صینی
تخم صینی است و گفته شد جمست سنگیست بنفسجی که بسرخی مایل بود و معدن
آن سه روزه مدینه رسول صلی الله علیه وسلم است که از ظرف از وی شراب
بیاشامند مستی نکند که لعه ظرف بزرگ بود و انکس که با خود دارد از نقرس ایمن بود
و اگر در شب بجامه خواب نهند از احلام بد ایمن باشند باذن الله تعالی
نوعی از انجیر است یونانی سیقوموری گویند و ابغاسترفا سبن نیز گویند و معنی
آن تین احمق است و ورق آن بورق توت ماند و بغایت شیرین طعم بود و درخت
وی بسیار شیر بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت
اورامها که دشوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نزف دم را نافع بود و عصاره
ورق وی برود تهای صلب با آرد جو ضماد کردن و دمامیل نضج دهد و با اشق
بر سپرز ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و طلا کردن سود دهد.

ومعده رابد بود وتشنگی براند وغذا اندك دهد واولی آن بود كه بعد از آن سكنجبین
با طلپین خورند **جنجم** تخمی است كه بشقاقل مصری ماند بزرگ وگویند از زمین
زنجبیل وگویند از ابسوزن زدتر از زمین برکشند ودر میان اهل چین عزیز
باشد وگویند ازتر کستان خیزد ومعروف بود بجنجم خطائی نافع بود جهت ربو
وضیق النفس وخناق رانیز سودمند بود ومقدار مستعمل ازوی نیم درم بود **خنطبانا**
دو نوع است یك نوع رومی ویك نوع جرجانی وآن تخم سرخ رنگست بانداز انگشت
سبلش تر وبزرگتر وگویند ویرا بنام فرشابی خوانند وبرانشا خنطی نام بود وگویند
جنطبس الملك وبهترین وی رومی است كه بغایت سرخ وخوشبوی بود وطبیعت
وی گرمست درسیوم وخشکست در دوم سده جگر وسپرز بگشاید وحیض وبول براند
وچون نیم مثقال باشراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب وهمه گزندگان
بود وچون با عسل بسرشند وآب نیم گرم وبر موضع گزندگی ضماد كنند نافع بود واگر فرزجه
ازوی زن بخود برگیرد بچه بیندازد وتریاق گزندگی مار وسگ دیوانه وذروحها کشنده بود
ودرد جگر ومعده وذات الجنب را نافع بود ودر داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود
وبهق راز ایل كند واسحق گوید مضر است بسینه ومصلح وی اسقولوقندریون بود
وبدل وی رازی گوید یك وزن ونیم اسارون ونیم وزن آن پوست بیخ كبر وگویند
بدل آن زراوند مدحرج است وابن زهر در خواص آورده است كه بمیزدن را كه خون
حیض زیادت رود وباز نه ایستد بنشانند جنطیانا رومی دكوبیده وبا حنا بسرشند
وبر دست بندند خون باز ایستد وابن مجرب است واتفاق کرده کلات **جند بیدستر**
قسطوریون گویند وخز میان هم خوانند بپارسی قدس قیری گویند

وخایهٔ سگ آبی هم گویند وان خصیهٔ حیوانی بحری كه هم در آب زندگانی
تواند كه وهم بی آب وان حیوان از اقندز خوانند وبهترین آن بود كه هر دو خصیه
بهم جسپیده باشند وپوست آن بغایت تنك بود وانچه سنگین بود وهر دو بهم جسپیده
نبود مغشوش بود وغش آن بجاوشیر وصمغ كنند واندك خون بیدستر وبخون
بسرشند ودر تماتهٔ گوسفند كنند وخشك كنند وطبیعت جند بیدستر گرم وخشکست
درسیوم وگویند در دوم ووی لطیف تر از همه مسخنات بود نافع بود جهت عصب
سرد وفالج ورعشه وخدر ونسیان وصداع كه از سردی بود بخور كه زن وحملها
نافع بود وحیض براند وبچه مرده بیندازد ومشیمه بیرون آورد وصاحب منهاج
گوید شربتی ازوی زیادت از یك درم نشاید وصاحب مفردات گوید دو مثقال
جند بیدستر وقدری فوتنج بری بیاشامند حیض براند وبچه ومشیمه بیرون آورد
وچون بكوبند وبه بیزند وبغایت سحق كنند ودر چشم كشند جلاء چشم بدهد
وچون با سکنجبین بیاشامند مقدار نیم درم مغص وفواق را نافع بود وچون بر شکم
بار نهٔ زن بخود برگیرد بادهای سرد كه در رحم بود سود دهد وگزندگی عقرب طلا
كنند نافع بود وبا سرکه آشامیدن دفع سموم وادویهٔ کشنده بکند وسدها كه
در اعضای باطن باشند بگشاید وگویند كه سبب آن از سردی بود سود دهد وچون
مقدار عدسی بروغن بادرنج بکوبند وبر سر طلا كنند مصروع را نافع بود
وچون در روغن حل كنند جهت خدر واسترخاء اعضا وفالج ونقرس سرد
بغایت سودمند بود واگر بیاشامند تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی
وخواه نباتی خاصه افیون وخربق وقولنج سرد خواه بلغمی وخواه ریحی خوردن

وطلا کردن وحقنه کردن نافع بود وخفقان که از سردی بود سود دهد واگر در
قضیب چکانند عسر البول که از خلط بلغمی بود سود دهد وتمیمی در کتاب سمیات
آورده است که جند بیدستر لون آن بسیاهی زند یک درم کشنده بود بعد از یک روز
واین جز از مجهول گوید وصاحب منهاج گوید اغلب وی کشنده بود در روز ومداوات آن
بقی کنند تشبث وفوتنج وسپستان وعسل بعد از آن حماض اترج بدهند که پادزهر
ونیست پادزهرهای فواکه ترش با سکر یا شیرخشت وبدل وی بوزن آن فقح ونیم وزن
آن فلفل وگویند بدل آن مسک است **جُنجُز** هبی آلاعی است وگفته شود
جُنتُوریه قنطوریون است وگفته شود **جُعَل** در دمشق بسیار باشند وطبیعت آن
گرم وتر است در اول طبیعت را نرم دارد وگرم مزاج را موافق بود وخون اندک
بیک از وی حاصل شود وبدل آن هلیون است **جُند الرمان** گل انار بستانی است
بشیرازی گلگلی نار خوانند ومنفعت او نزدیک است بگلنار **جناح الپیش**
حرشف است وگفته شود **جناح** مطلق مداس است وهم گفته شود
جناح النسر باقلا است وگفته شده **جنبید** صعتر است گفته شود **جوز**
جسف خوانند بپارسی که کان گویند وطبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست
در اول درجه دوم وگویند گرم وتر است در دوم ومسیح گوید گرمست در دوم
وخشکست در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنک بود ودوزق وی وبی
فی قابض است وپوست اندرونی که بر مغز چسبیده است زبق دربی قیسی بود ودم
بنلاد وپوست سوخته وی مجفف بود بغبغ لذع ومغز جوز بخایند وبر ورم سوداوی که
ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود وصمغ وی بر ریش ... گرم نافع بود چون بر آن

باشند ومغز وی مغص را ساکن کند وسلم نبندد وچون با مری بخورند شکم براند
وکرم بسیار خوردن کرم دراز وحب القرع بیرون آورد وکلا با انجیر وسداب بخورند
پیش از ادویه قتاله پادزهر آن بود وکلا بعد از آن بخورند همین سبیل وحجر با عسل
ونمک وپیاز بپا میرند وبر گزندگی سگ دیوانه وگزندگی آدمی نهند نافع بود وحجر با پوست
بشراب وزیت بسوزانند وبر سر کودکان مالند موی سیاه کند وبرو باند وبر
داء الثعلب نیز نهایت سود مند بود وپوست اندرون وی چون بسوزانند
سحق کنند وبا شراب بسرشته وزن بخورند بر گیرد منع خون حیض بکند پوست
درخت وی دوزن آن چون دو مثقال ـــــ از وی بیاشامند تقطیر البول را
نافع بود وشریف گوید پوست که کان بیخ بکی نبد وچند بار خبث الحدید
در آن اندازند ویک هفته رها کنند وهر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب
کنند موی سفید سیاه کند وصبغی عجب بود وچون خراز وقوبا بدان بمالند
منفعتی تمام بدهد وچون با آب بجوشانند وبآب آن مضمضه کنند لثه را محکم
کند واسترخاء ان زایل کند وخوردن که کان گرم مزاج را مضر بود ومغثی
ومصدع بود وزبان گران کند ودهن وحلق را زیان دارد ومصلح وی سکنجبین بود
یا خشخاش وبادام وکه کان کهن نباید خوردن که بد بود غثیان وغشی وکرب
آورد ونزدیک بود بلبیی که عفص خورده باشند ومداوات وی منجان کنند که کسی
که عفص خورده باشد برب فواکه ترش مانند رب غوره وریباس وسیب کنند
وبدل ان بوزن آن حبة الخضرا بود وگویند جوز هندی **جوز هندی** نارجیل است
وگفته شود **جوز جلجل** گوز گندم خوانند وخرو الحام گویند بشیرازی طلخ غنم گویند

رازی گوید گرم وتر است منی بیفزاید وفربهی آورد باه را برانگیزد وقطع نزف دم بکند و
قوباء التیام کند ومنع ازوی حل خوردن بکند وفولس گوید در وی قوت مبرد مطفی بود
واندکی مجفف بود. جوز بوا جوز الطیب خوانند وبهترین وی سرخ وزن بود طبیعت
آن گرم وخشک است در دوم نمش را نافع بود وبوی دهان خوش کند وقوت جگر ومعده بدهد
خاصه معده وسبل را سود مند بود وقوت باصره بدهد وسکم ببندد وعسر البول را
نافع بود ومنع قی بکند وورم سپرز وکلف تشنج نافع بود وبا ستسقا لحمی سود مند بود ومقدار
مستعمل ازوی تا دو درم بود وبدل وی یک وزن ونیم سنبل الطیب بود وگویند بدل وی
بوزن وی بسباسه بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم
گوید طبیعت ببندد وممسک بود ومصلح آن جلاب گرم بود. جوز الابهل ثمرة العرعر است
وگفته شد. جوز البحر مانند حزنوق سپید بود در قوت وطبیعت وی گرم وخشک بود
منقی بلغم ورطوبت بود مقدار دو درم ودر فالج ولقوه ومانند آن نافع بود وبدل
آن بوره وخردل بود. جوز ماثل وجوز ماثم نیز گویند وجوز ماتا وجوز مهابل
وجوز مقاتل وجوز رهم خوانند بهندی تتوره گویند وداتوره نیز هم گویند
وبشیرازی گوز کفا خوانند وان دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی بود ویک
نوع خارناک بود مانند جوب سوهان خشن ولون پوست وی سیاه بود وزرد رنگ
وسفید رنگ نیز بود ودانه وی از تخم باذنجان بزرگ تر بود واز تخم لفاح کوچک تر
وزرد رنگ بود واندرون جوز وی پر تخم بود وپوست وی زنبق بود وشر وی مانند
سر باذنجان لفاح بود وطبیعت وی سرد است در چهارم وتر بود نافع بود جهت حرارت
مفرط ملتهب چون قیراطی ازوی بخورند دماغ را بد بود وسکر آورد ودانگی ازوی

منهاج گوید مضر بود بدل ویک درم ازوی کشنده بود در روز ومغثی ومقیئ
ومنوم ومسبت ومخدر بود ومداواة وی بقی کنند با آب سکنطرون در وی
جوشیده باشند باروغن بعد از آن شیر تازه بدهند یا سکنجبین صعتر وانجدان
وفوتنج کوهی در وی جوشیده باشند وگویند یک مثقال ازتازه وی البته
کشنده بود ونیم دانگ در شراب بگیرد مند منتشی زیادت آورد. جوز الکوثل جوز
القی است وگفته شد. جوز المرج جب کاکنج کوهی است وگفته شد. جوز السرو
بهترین وی تازه بود وبسیار بود کلاع وطبیعت وی سرد وخشک بود وقابض واسحق
گوید گرمست در اول وخشک است در دوم بزرقتی ضماد کنند نافع بود با ابریشم
واسرایش وقطع خون بکند وقوت اعضا بدهد وجون بکوبند با انجیر وفتیله سازند
ودر بینی نهند گوشت زیادت بخورد وباشراب سود مند بود جهت عسر النفس
وسرفه کهن وبلغم ونسیان ومقدار مستعمل ازوی نیم درم بود وگلی تحو تشانند ودر
آن آب نشیبند زنی که رحم وی بیرون می آید یا مقعد بیرون می آید نافع بود وصاحب
تقویم گوید مضر بود بدل واعصاب ومصلح وی عسل وروغن بادام بود ومقدار
مستعمل ازوی نیم مثقال بود وجالینوس گوید بوی دهان خوش کند وسلع
بگشاید وقوت معده بدهد وصداع سرد نافع بود. جون باعسل وشراب برسر طلا کنند
ودیسقوریدوس گوید مقوی جگر ومعده وسپرز وامعا بود ودرد شقیقه را نافع بود
وذهن را تیز کند وفولس گوید طبیعت راببندد از خون وصفرا وقوت بدن زیادت
کند ونشف رطوبات از عروق بکند واسحق گوید صداع آورد ومصلح وی عسل بود
وبدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار ونیم وزن آن قوه سرخ بود

وگویند بدل آن نیم وزن آن ابهل ونیم وزن آن گوز سرخ وگویند بدل آن شیم وزن
آن کزمازک ونیم وزن آن پوست انار بود جبلاهنگ دفعا خوانند وان سرخس است وگفته شود

باب الحا حاشا ماموت گویند وثومس نیز گویند
وصعتر الحادهم گویند دوهی گویند بودنه کوهی است وگویند ورق خردل
بیابانیست وگویند بوک سنبدان دشتی است آنچه محقق است نوعی از بودنه
کوهیست حلماء گوهکل بسیار دارد مانند خشخاش که بسرخی مایل بود وقصبه باریک دارد
مانند قصبه اذخر وبرگها دارد شکل برگ حعله کبیر و بیشتر در کوه بود ودر دامن
کوه نیز باشد وطبیعت آن گرم وخشک است درسوم وگویند در دوم محلل ومقطع بود
ومسهل حیض وبول براند وبچه بیندازد وسده بگشاید وبوعرق النسا باشراب
وسویق ضماد کنی نافع بود وسبل وقشش را پاک کند ومنع نفث دم کند وکلک
با عسل وسرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود وکلک باسرکه بوورم بلغمی ضماد کنند
تحلیل دهد ومحلل خون بسته بود وثالیل را تحلیل دهد ونمش وکلف در طعام کنند وبخورند
ضعف چشم را نافع بود وقوت باصره نگهدارد ومعده وجگر را پاک کند وچون سحق کنند دباب
وعسل بسرشند ومقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود وقوت کرده بدهد و
مجامعت را انگیخته بود ودرد دهن وحلق را سود مند بود ومقدار دو درهم مستعمل بود
وجالینوس گوید فالج ولقوه ونسیان را نافع بود واندروماخس گوید چون بکوبند
وسحق کنند وبعسل بسرشند وبرسرطان طلا کنند نافع بود وهمچنین کلف وجذام
در حمام طلا کنند سودمند بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی نعناع است
وبدل آن یک وزن ونیم سعترکوهی وگویند یک وزن ونیم افتیمون وشراب وی

اشتها بیاورد وهضم بکند ومسهل کرم وبلغم بود حافرالمهر سودنجان است وگفته شود
حاج خار بسته ترنجبین از وی حاصل میشود ونبات کشوث بروی پیچیده شود
ونبیذ از وی خار ادرو خوانند وعصاره وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد وثالیل
زائل کند وحل وی جهت بواسیر نجابت سود مند بود حالوما تشنجا راسند والو حلیسا
گویند وگفته شود حافظ النحل حافظ الاطفال مو داسم فوفو است وگفته شود
داو بیون نیز گویند خانق النمر فاشرا است وگفته شود حافر حمار الوحش
سم خرگور است چون بسوزانند وبیاشامند صرع را نافع بود وچون با زیت بیامیزند
وبر خنازیر طلا کنند تحلیل کند وداء الثعلب را نافع بود حافر البرذون سم استر است
چون بسوزانند صرع را سودمند بود وچون با زیت بیامیزند وبر داء الثعلب
وخنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر است چون از سم راست وی
نگینی سازند ومصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زائل شود ودیسقوریدوس
گوید سم طابی خرچون بسوزانند وبیاشامند جلو دور متواتر هر روز بوزن قطمارین
مصروع را نافع بود وچون با زیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند بگدازاند وبر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود وبر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زائل کند
حب النیل قرطم هندی است طبیعت آن گرم وخشک است در دوم وگویند در اول
وگویند در سوم وگویند سرد است نافع بود جهت برص وبهق سفید ومسهل خلطهای
غلیظ بود وسودا وبلغم وکرم ها وحب القرع وشربتی از دانگی ونیم تا نیم درهم بود با ادویه
دیگر وعرق النسا ونقرس را نافع بود وآنچه از تردد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد
مجموع براند وامعا را بشوید وقوت معده بدهد وسده جگر بگشاید وورم سپرز

و مسهل مرار اسود بود و وی کرب و غثیان آورد اولی آن بود که بروغن بادام
چرب کنند و هلیله با وی خلط کنند و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن
تخم حنظل و دانگی وزن آن محمودی بود **حب المساکین** بلابست و گفته شود
حب الضراط ماذریون است و گفته شود **حب القا** درق گویند و آن خندقوقی است
گفته شود **حبق** فودنج است و گفته شود **حب عزیز** حب الزلم است
و گفته شود **حب اللهو** حب الکاکنج است و گفته شود **حب حنکلا** حب السمنه است
و گفته شود **حب الوزن** لسان العصافیر است و گفته شود **حب السمنه**
حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر مغرسانیان آن را نقل خلیجه خوانند و پوست
وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول
و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آرد و منی زیادت کند و باه برانگیزد
و مقدار ده درم تا بکوبند در آب بمالند و صاف کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام
تیز با کنجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه گرداند چون سبب لاغری از سردی
و خشکی بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل
آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب محلب است
حب الزلم گویند بزر لحرشف است و در شیراز حب لحرشف مشهور است
حب الزلم بپارسی تخم کنگر گویند و آنچه محقق است آن تخمیست بلون هیل
و بعضی آن با پوست توان خایید و منبت وی در شهرزور بود و فلفل السودان
خوانند و بدین ماند گویند گرمست در سوم و تر است در اول و بعضی گویند
گرمست در دوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است

و در وی رطوبتی عرضی فضلی بود منی زیادت کند بغایت و تحریک شهوت جماع
بکند و بدن را فربه کند و قوت ذکر بدهد و تشریف گویند چون بخایند و بر کف ربی طلا کنند
زایل کند و وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی شقاقل **حب الخروع**
بپارسی تخم بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو و در باب خا در صفت خروع منافع وی گفته شود
حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر هیچ جای دیگر نبود و صاحب
منهاج سهو کرده است که آن هیوفارنقون است صفت هوفاریقون گفته شود در ها
و طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ورم رحم
که در سختی بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول و زهر جانوران
نافع بود و چون بیاشامند و گل بجوشانند و زن در آب آن نشیند رحم را بگشاید و
جالینوس گوید درد سر که از نزله بود سود دهد و درد معده و اوفس گوید برودت معده را
نافع بود و وی بر داء الثعلب و داء الحیه بروباند و بیخ منی را قوت دهد و درد بیضتین
گویند قوت معده بدهد و لیکن تنطع طعام باز دید کند و بر بلغمی که در معده بود زایل کند
و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن عود بلسان بود و گویند وزن آن و گویند
یکم وزن و نیم و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخه و ده یک آن بسباسه
حبن و حبین نیز گویند و آن دفلی است و گفته شود **حب حلوه** انیسون است
و گفته شد **حب الاثل** ثمر الاثل خوانند و کزمازق گویند و آن جزمازج است و گفته شود
حب الکاکنج جوز المرج خوانند و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود یک نوع را
بشیرازی عروس در پرده خوانند و یک نوع دیگر الجون گویند و بهترین آن

بزرگ سرخ کوهی بود و گویند بستانی و طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک است و
عیسی گوید سرد و خشک است در آخر درجهٔ اول تا دوم و گویند در سیوم مغص را نافع بود و بول
براند و ریش گرده و مثانه را نافع بود و ارسطاسیوس گوید صرع را نافع بود و اغما که عارض شود
در سر چون ذکل ازوی با دالی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو بار بدان
سعوط سازند یا سه بار زایل کند و فولس گوید چون یک جزو ازوی خشک کرده سحق کنند
با جزوی از شیح ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بگرده
چون بسیار مستعمل کنند بسبب شدت ادرار و مضرت در سر پدید آکند و مصلح وی گل ارمنی بود
و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود **حبة السودا** شونیز است و گفته شود
حب السفرجل بپارسی به دانه گویند بهترین آن بود که از به ترش گیرند و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم ملین بود بی قبض نافع بود جهت خشونت حلق و قصبهٔ شش
و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار در دوم از
مغز وی چون بکوبند با نبات و حب سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند
سرفهٔ گرم را سود مند بود و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی
بزر قطونا **حب الترشا** بزر الحماض است و گفته شد **حب الفقد** بزر فنجنکشت
است و گفته شد **حب القطن** خبسفوج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی
بزرگ مغز دار بود و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع بود جهت
بو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع نرم دارد و مقدار مستعمل از وی
هفت درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن حب نفشه بود و بدل آن تخم گندنا
بود **حب العرعر** ثمرة العرعر است و گفته شد **حب المنشم** حبیست معتاد

فلفلی و لون وی میان زردی و سرخی بود و بغایت املس و خوشبوی بود و زود شکن
و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم استرخاء معدهٔ سرد را بغایت مفید بود و قوت تمام بدهد
و منضم را یاری دهند و نشف رطوبات بکند و مقوی احشاء سرد بود و با عسل اعصاب را
نافع بود و باه را زیادت کند **حب الفلفل** بزر درخت بری است بپارسی تار دانه
دشتی خوانند و مغاث بیخ وی است و بمقدار نزدیک بلوبیا بود و طعم وی اندک تلخی
بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند گشن بود
قوت بدنها مرض بدهد و فربهی آورد و حب بنجید و عسل طبرزد اضافه کنند باه را زیادت
کند و بدیان گرده نیکو تر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند
هیضه آورد و معده را بگزد اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری
سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن ابهل بود و گویند بدل آن
بوزن آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندق کوچک بود
و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بدو نیمه بود بغایت سخت و لون
آن بزردی مایل بود و اندک عطریت در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در
سیوم دو مثقال ــــــ چون با میفختج بیاشامند و بقراط گوید یک مثقال نافع بود
جهت دشواری زادن و چکیدن بول و حیض براند و گزندگی جمیع جانوران را نافع
بود و فولس گوید تریاق جمیع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی
در خانه بیفشانند مگس نگریزد و وی سود مند بود جهت سپرز که از طحال بود چون
با راسن بیاشامند و درد سر که از سبب بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر ده ملعقه

سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجگر و حوالی
آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل وی حب محلب بود با مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار**
جلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت حب صنوبر صغار بود و از سیستان
خیزد و درخت وی را سوس خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم
و گویند معتدل است و در وی اندک حرارت هست و رطوبت و جالینوس گوید گرم و تر بود
سودمند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و عرق النسا و استرخا و تشنج را
پاک کند از خلطهای بد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و نیز زبان و سنگ مثانه بریزاند
و سودمند بود جهت زندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا کلکیس و نیز گویند چون
بکوبند و با عسل سرشته و هر روز بناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق
بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده کند و کلیه و مثانه از سنگ و رمل
پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول و ابن ماسویه گوید گرم است
در دوم و خشک است در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن
حب محلب مقشر بود بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید گویند و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز
تخم خربزه بود و گویند جوز هندی است و گویند قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود که آنرا بشیرازی
بحرک خوانند **حب الصنوبر الصغار** بپارسی تخم کاج گویند و آن بحجم مثلث
در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
منضج و محلل بود نافع بود جهت استرخاء و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات
فاسده و ریش بود خشک کند و قوت معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند
و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه با انجیر و فقع بود و مثانه و کلیه را قوت دهد و الا مضر بود

ببرد و معده را بگزد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح
گویند معده را در آب گرم خوب بپزند و با عسل بخورند و محرور مزاج با قند و بدل وی
حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار
حب صنوبر کبار بود **حب الراس** صاحب منهاج گوید میویزج است و سهو کرده است
و صاحب منهاج ماهیت آن دانسته گفته است که آن زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و اندکی
بود مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس خیزد و از کوهستان همدان و از آذربایجان و بر جوانب
و راس دو نوع است جبلی و بستانی این تخم جبلی است و از آن بستانی در باب را
در صفت راس گفته شود و این نوع که گفته شد قوتی عجیب دارد و از آفات نگاه دارد
چون بکوبند خرد و بدان سر بشویند و گل طلا کنند شپش را بکشد **حب القلت** ماش هندی است
و در قاف گفته شود صفت آن **حب العصفر** قرطم است و گفته شود **حب الآس** بپارسی
تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود و به رسیده تازه و طبیعت وی سرد و خشک بود
و قابض و بقراط گوید سرد و خشک است در دوم و گویند گرم است شکم ببندد و منع نفث دم کند
و سعال و احشا را قوت دهد و بول بسیار و نفث را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی سه درم
و صاحب تقویم گوید پنج درم را شایع اندرون را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب
چون با شراب بیامیزند و بیاشامند نافع بود و ریش مثانه را سودمند بود و خواه تر و خواه
خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند بر دبیلهای کهن و قروح زالکنی و چون
تر بود و بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد کنند تحلیل دهد و جرب و بواسیر و ورم مقعده
را نافع بود چون بدان طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و بر قطع وی طلا کنند با آب برص و قلاع
را نافع بود اسحق گوید بسیار خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی اوراق وی بود

یا نیم وزن آن سعتر و گویند بوزن آن **حب الرمان** بپارسی انار دانه گویند بهترین وی
ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود سلم ببندد
و منع مواد صفراوی کند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوت دهد و عصارهٔ
وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت الشقاق که در دهن بود و در معده
و در بینها بلیه کوفتست زیادت و درد گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود
حب الانبرباریس انبرباریس است و گفته شد **حب البان** دانه است بشکل
فستق اما پوست وی تنک بود و سهل شکن باشد و آنرا فستق الهاویه خوانند و در طعم وی
تلخی بود با قبض و بهترین وی بزرگ خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند تا آنست
در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بدهد و ثالیل و کلف و داءها
که بروی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و صلابت آن نرم کند چون
با آب سرکه ضماد کنند و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی بارزبانه است و دو مثقال بیعوض گویند
بدل وی بوزن وی فستق السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن آن و نیم وزن آن فستق سلیخه
و دو یک آن بسباسه **حب الملوك** ماهو دانه است و گفته شود **حب الفنا** عنب الثعلب
است و گفته شود **حب المحلب** بپارسی نیوندم خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح آنست در وی حرارت بود
و جلای قوی و بصری گوید گرمست در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول براند و حصی بگدازد
و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و ورم بکشد و وجع القولنج بیرون آورد و سدهٔ جگر و سپرز
بگشاید و نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را
سودمند بود و قولنج بگشاید و درد دماغ ازو ساکن کند و رطوبتی در سینه و شش بود پاک کند

و گویند مضر بود بدماغ لیکن والخشا و مصلح وی ربّ ریباج یا بود یا ریباس و بدل
وی گویند مغز باذام تلخ سفید کف بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین
وی تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود نافع بود جهت حرقهٔ صفراوی و جرب و حکه
و بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب
شیرین خورده باشد و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت تبهاء صفراوی
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفهٔ گرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند و
تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق گوید مضر است بمعده و مصلح
وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در اکثر ادویه کثیرا بود **حب الرشاد**
حرف است و بهترین وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشکست و سفیدا حرارت کمتر دارد
نسخ تر حر و مغص بلغمی را نافع بود چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند
و عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و بر وركل ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند
و بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف را گفته شود انشاالله
حب الخضرا ثمر درخت بطم است ببتر ازین گویند و آن دو نوع است یک نوع
را شاه بن گویند و یک نوع بن و شاه بن خرد تر بود و صمغ آن با پوست تولد خورد
و بهترین از سبز رنگ تازه بود طبیعت آن گرم و خشکست در سوم و گویند در چهارم و دیگر
وی قوی تر بود از حسکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذاء بد دهد و گرم مزاج
را زیان دارد و مسخن سینه و کبد بود و بول براند و شهوت مجامعت برانگیزد و چون با شراب
یا با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک کند و درد سپرز که از سردی بود
و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سودمند بود خوردن و اذا رو عل قی

مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و حبوب وی چون
بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه چون سه روز وی چون خشک کنند
و کلو کنند و به بیزند و غلاف سازند موی را برویاند و دراز کند و فیلکوه کاند و صمغ وی در
منفعت مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع بود و دهن را بخوشاند
و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب منهاج گوید
مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خمیره بنفشه بود و در باب ابدال
آورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز بنفشه و نیم وزن آن مغز بادام
و گویند بوزن آن حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته شد حب الکمثری
بپارسی دانه امرود گویند و بهترین آن نو دل بود که بزر وی مانند بود اسحق گوید گرم و خشک است
نافع بود جهت درد و تپش و مقدار از چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بکبد و مصلح وی
عناب بود یا بزر قطونا حب الزبیب بپارسی دانه مویز گویند طبیعت وی سرد بود در
اول و خشک بود در دوم و شکم را ببندد و مقدار ماخوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود
بامعا و مصلح وی کثیرا بود حب بحستان حب قاقله است و گفته شود حباری
علو فش خوانند و بپارسی جغد گویند و بترکی تزنا و آن نوعی از کلنک است و گوشت
وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی تری است و در وی غلظت بود و صاحب
منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظت ریاح را ساکن کند و
مضر بود بمفاصل و قولنج و دیر هضم بود و مصلح وی آن بود که با زیت و سرکه و دارچینی
بپزند بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل مربا خورند پس وی چون با اندکی نمک و سنبل گویند
و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و بردارند چون نوع حب از آن تاب

نیم گرم یا شامند یا تشاذرب را بغایت نافع بود و کل پوست اندرون سنگدان
وی خشک کنند و سحق کنند و با اندکی نمک اندرانی سحق کنند بلیسان و در چشم کشند
در ابتدای نزول آب مع دو انگی ترکیب بود و کل دل وی در خرقه بندند و بر کسی که فرزند
خوابی بسیار بیند خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی باشد چون بر کسی
بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد و تا آن با خود داشته باشد عود نکند و این
بخاصیتی که در وی است این عمل میکند و خون وی ربو و عسر النفس را نافع بود و گوشت
وی گویند بغایت گرم و خشک است و اول آن بود که با آب و نمک بپزند و بعد از آن روغن بادام
بر وی ریزند و کل جهت سرد مزاج بود روغن گردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان
و مرق آن مریض را نافع بود جبق القنا مرزنجوش است و در اذان القار گفته شد
جبق الراعی برنجاسف است و گفته شد جبق البقر بابونج است و گفته شد
جبق الفیل جبق القنا نیز خوانند و آن مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش گویند
جبق قرنفلی نرنجشک است و برنجشک نیز گویند بپارسی و فعل بستانی خوانند
گفته شود در فا جبق ترنجانی باذرنجبویه است و گفته شد جبق الماء فودنج نهری است
و جبق التمساح نیز خوانند و در فا گفته شود انواع فودنج جبق نبطی حاحم است
و گفته شود و آن نوعی از فودنج بستانی است جبق صعتری و جبق کرمانی شاهسفرم
است و گفته شود جبق خراسانی تعلق بخراسانی است و گویند جبق الشیوخ
و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرواست و در میم انواع آن گفته شود حرثوما بسریانی
نعناع است و گفته شود حجر التیس باذ زهر است و برا تریاق فاروق طبیعی خوانند
و آن مانند بلوط بود دراز و کله بین مریا شده و بر ذبولید طبقات دارد و در میان

آن جریست گویا مغز نیست وان چوب مخلصه با دارویی بود ولون حجر التیس
اغبر بود سیاهی که بسرخی زند وآنچ نیک باشد چون باشیر بر سنگ بسایند سرخ
رنگ شود وآنچ بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند سبز رنگ شود وان لرزشکم نیز
کوچی گیرند ودر شیردان وی مصاحب مفرد آورده است که از طرف خراسان حاصل
می شود واین خلافست بعیر لرزشتا نگاه در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود وگویند
غذای آن گوسفند مار باشد ومخلصه وسبب آن این سنگ در شکم وی پیدا شود
وبدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند وگویند در زهره وی باشد واین خلاف
آنچ محقق است در شیردان وی بود ووی بغایت عزیز بود وباطراف برند وگویند
چون بسایند سرخ رنگ وسبز رنگ وزرد رنگ می باشد واین دیگرها بسودن معلوم نشود
ولون آن حجر بسیاهی زند سرخی آمیز نیکوتر بود ودر شام مانند این سنگ سازند
از ذلک دایا مشغل وفق تواند که امتحان وی آنست که سوزن را با آتش
سرخ کنند وبر وی نهند که مصنوع است. چون سوزن در وی فرو دود دودی سیاه
از وی بر آید واگر حجر التیس بود دودی زرد که کل سوزن را زرد کند وچون وی را
باب رازیانه بسایند وبر زندگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند واز مردن ایمن شود
وسودمند بود بهمه زندگی جانوران وسمها نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن
وطلا کردن بغایت مفید ونافع بود وجهت ضعف دل وبدن وقوت باه بغایت نافع
بود وتریاقی جهت گزندگی جانوران ودفع سمها دوازده جو وجهت ضعف دل
وقوت اعضا شربتی دانگی بود وهر کس سه روز بخورد ایمن باشند از همه آفتها
وزهرها ومحروری مزاج را این سخت مضر بود بسبب آنک وی بخاصیت عمل مثل بطبیعت

وطبیعت وی بغایت گرم بود **حجر الحیه** دو نوع است یک نوع حجر بود معدنی
ویک نوع حیوانی بود وآنرا از مار افعی گیرند وآنرا بادزهر وبادزهر ماری خوانند
آنچ از مار گیرند مانند دستجیی بود در قفای افعی بود ودر همه افعی نبود وچون از
گوشت جدا کنند نرم بود اثر هوا بوی رسد ببندد مانند حجر النمر وخطوط بر وی بود
ومولف گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامه سیاه بمالند سفید کند وخلاف آن
بمالند سیاه نشود وسفیدی بماند وان نوع که حجر بود لون ان زرد وسیاه رنگ
وخاکستری رنگ بود وشکل بلی بزرگ مربع بود واز یک مثقال تا دو مثقال بود
وزیادت تر بود ومولف گوید امتحان وی آنست که چون درمیان آب بیندازند
در صحن چینی بحرکت آید ودوان گردد وهر دو نوع بگزندگی مار نافع بود خوردن وباخود
داشتن وبر موضع زخم نهادن وهر دو نوع بر سر زخم بچسبند **حجر هندی** نوعی
از سنگ است بپارسی سنگ خوانند خونی خوانند خون که از مقعد آید قطع کند وبواسیر
را سود دهد وچون بپایها مانند گزندگی عقرب را نافع بود **حجر البلور** سنگ بلور
چون بر لب بندند که در خواب نترسند دیگر نترسند **حجر حلبی** خماهان است وصندل
حدیدی خوانند وآن دو نوع بود نر وماده وصنعت آن در خماهان گفته شود
حجر الرحا بپارسی سنگ آسیاب خوانند خشک بود چون گرم کنند وسرکه بروی
ریزند بخار آن منع حرز رفتن کند وورمهای گرم **حجر الدیک** سنگیست در شکم خروس یابند
وبعضی ارباب قلادی بود وگوشتی بود وبلون آبگینه شفاف بود نزدیک ببلور آب نشوید
وآن آب بلبی دهند رسیدن تشنه باشند سود دهد وغم واندوه برد **حجر المثانه**
سنگیست در مثانه آدمی باز دید می شود گویند شکل مثانه بر بزرگان وجالینوس

مثل اینست و گویند سنگ کوه بوده است و گویند چون سحق کنند و در چشم کشند سپیدی
زایل کند حجر النار حجر الاصم خوانند و حجر الزنا د گویند و آن انواع است سپید
و سیاه و سرخ بود و لطیف وی سرد بود بغایت خشک ارسطاطالیس گوید که زن دشخوار
زاید در خرقه بسته بر ران زن نهند سهل زاید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند
مانند غبار و بر خایه پاشند خشک کند و پاک کند و همچنین بر هر ریشی دشخوار
و بر دملها باشند و بر هر عضوی که بود بحال صحت آورد و بر ابادیث سنگ آتش
گویند حجر الحمام سنگیست که در گلخن حمام حاصل می شود چون در ابتدا بر سرطان
ضماد کنند نافع بود و ذلیل کرده اند و بهترین معالجه سرطان است در رحم بعد انشوع اینست
حجر البقر و در مصر خرزة البقر خوانند و آن حاوزحج و گاوزهره خوانند و در
میان زهره گاو بود و گویند در شتر دان گاو هندستانی می باشد و آن مانند بادزهر است
در عمل و بلون هم بادزهر ماند اما آنچه در زهره گاو بود سپید می باشد آن مانند
زرده تخم مرغ بود پخته و بهترین آن آنها اند زد اخوانند چون سحق کنند و با آب بعضی
از بقول طلا کنند بر جرب و علت نافع بود و در شیر و چون مقدار عدسی سعوط سازند
با آب بیخ سلق جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و چون سحق کنند و با شراب بسرشند
و بر موضعی که سپیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد لکن بسبب آن از علت داء الثعلب
و برص بود باشند الا موی سپید سیاه نگردد و ولف گوید بغایت کم بود و بادهاء
سرد را سودمند بود طلا کردن و خوردن حجر اللبنی غالاقیطیطش خوانند یعنی
حجر لبنی و این اسم بدان سبب بر وی نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر از وی
بیرون آید و لون خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره وی

در حقه قلعی کنند مدتها که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند
شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود
و در ابتدا ورم چشم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونت قرحه را نافع بود
حجر عسلی سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و نفع شادنه
بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالاتی حجر مشقق سنگیست بلون
زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفرانی رنگ بود و زود ریزیده شود
و تشکافته و تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود الا اندکی ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق
و عسلی در قوت مانند یکدیگر اند الا عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست
و حجر مشقق چون بشیر زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونة
قرحه و سوزش چشم و بهترین مداوات این زحمتها است که گفته شد حجر قبطی سنگیست مصری
بغایت سخت و زود در آب حل شود و گازران مصر قماش بدان شویند و جامها و در موم
روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهت
نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برگیرد
نافع بود جهت خون رفتن رحم و لون این سنگ سبز بود و تیره رنگ بود حجر الیهود سنگ جهود
خوانند و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک بجای کلی تر بود و خطوط بسیار
بر وی بود و این [illegible] حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز
بود و گرد نیز بود بهترین زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنگ کرده و مثانه
با آب ترب و جهت ریگ مثانه همین سبیل و لا با آب بول تیز لعوق کنند همین عمل کند
و عسر البول را نافع بود لکن مضعف معده بود و موافق وی نبود و اشتها ببرد و اصلح گویند

مفرّاست بسیر ومصلح وی عسل است و هرمس حلیم کوید حجر بهو حی جمیز با خون خفّاش
سحق کند و در چشم کشند جز شرنج ریخته باشد برویاند و وی ابرو همین سبیل جمیز دی
مالد وجالینوس کوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود ومصلح آن تخم کرفس
بود و فولس کوید خون منقعد قطع کند **حجر الیشب** حجر الیشف خوانند واهل
مشرق ابوقلمون خوانند ویونانی اسطرنوس ومعنی آن کوکبی بود ونوعی از وی
طرمینون خوانند وآن جز زرد رنگ بود وبهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت
وجالینوس کوید که قلاده از وی بسازند وبر دهان معده بود و در کوفن اندازد معده
و وی را نافع بود ودیسقوریدوس کوید که بدان بستن جهت دشتوادی ناذن و بر باز و
بستن جهت تعوید نافع بود **حجر الرخام** طین قیمولیا است وگفته شود **حجر الدم**
شاذنج است وگفته شود **حجر ارمنی** دو نوع است یک نوع لاجوردی بود ویک نوع
سرخ بود بغایت وچون دست بروی مالی نبد ادی جرب است وطبیعت آن گرم وخشک است
در اول مسهل سودا بود مسهل قوی تر از حجر لاجوردی ومعده را بد بود وچون
مغسول بود قی وغثیان نیاورد ولاجورد مغسول نبود مقوی ومغثی بود ممنوح ومقوی دل
بود مغسول وی بخاصیتی که دروی است بدنها از خلط سوداپاک کند ودوح را
از دود سوداوی ودفع بلغم بکند واحشا را پاک کند اما معده را بد بود ومصلح
وی انیسون بود یا سلیخه ومقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود وبدل وی
جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن ونیم حجر لاجورد بود **حجر النمر** مهره است
از بلغ ماده حاصل می شود و در باب نون در صفت نزد کفته شود **حجر الخطاطیف**
دیسقوریدوس کوید بچه خستین پرستو چون بلیه در آشیانه وسلم و پرستان

دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ بود ویکی بر رنگها للوان و در پوست ایل یا پوست
گوساله ببندند ببش از آنک خاک بوی رسند وبر بازوی مصروع ببندند وگفته اند
بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل کند ومجرّبست **حجر الموی وحجر الروشنانی**
هر دو مرقشیثا است وگفته شود وارنشدنین کویند **حجر اللازورد** لاجورد است
وگفته شود **حجر المغناطیس** پارسی سنگ آهن ربا کویند وچون بسوزد اثمد مانند شاذنه
بود در عمل ومنفعت وبهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود و هیچ خلطی در وی نبود
وجذب آهن بقوّت کند هر چند زیادت تر بد باید نیکوتر بود وجالینوس کوید گرم
وخشک بود بغایت ولکن بیرون حبث الحدید در شکم مانع باشد چون با شراب
بیاشامد جذب آن کند وبصحبت خود بیرون آورد ومسهل کیموس غلیظ بود ی ذ
ومقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود وگویند چون در دست گیرند
درد دست وپایها وتشنج یابس آنها که از خوانند ساکن کند ولکن در حلق زده
از تیغی زهرداد بود باشد سود مند بود بغایت وبحال صحت باز آورد ومغناطیس جمیز
بوی تنبیه بوی رسد سست شود در ربودن آهن وچون جمیز کوسفند بابزر انداز انند
تیز کند **حجر الاحمر** شلیشت بلون بسد کویند بودن ذالی کشته بود واز جمله
سموم قتاله است ماند بیش وکویند نوعی از الماس است **حجر مشوی** کلس است
وگفته شود **حجر تبریزی** بسد است وگفته شد **حجر النسر** حجر العقابست
وحجر البسر نیز خوانند وان آکتمکت است وگفته شد **حجر الطور** حجر الام است
وگفته شد **حجر البهت** حجر النسر است وگفته شد **حجر القمر** بزاق القمر و زبد البحر
خوانند وافروسا لینن خوانند یعنی زبد القمر ویونانی سالینطس خوانند

واوروسابیض ازبهران خوانند که بشت در اوردن او یابند در بلاد عرب وان سنکی سفید
شفاف سبک بود وجون بسایند ومصروع دمند نافع بود وکلا از درختی بیاورند که برنخ دهد
برآورکفه ولکن بر مصروع بندند شفا یابند وزنان بعوض تعویذ با خود نکاه دارند حجر جلینی
دیسقوریدوس کوید این سنک سبز باشد وصاحب منهاج کوید بزردی زند وجالینوس
کوید مانند یشب بود وجون بسایند مانند شیر ازوی بیرون آید وزبان انعابیت بکرد
ومنفعت وی آنست که بثلوری وورم چشم ودرد آن وقرحه ان زایل کند وباخته
وذایل بدیع وجلای تمام بدهد ومولف کوید با دیگر انرا سنک باسم خوانند حجر الاسفنج
سنکیست که درمیان اسفنج می باشد وحصاة الاسفنج کویند ودیسقوریدوس ورازی
کویند جون با شراب بیاشامند سنک مثانه بریزاند وجالینوس کوید سنک را نمی بریزاند
ذوق آن نداند که ازان مثانه بریزاند حجر اغاطس سنکیست جون بسایند
مانند خون بود بلون وبا شیر زنان حجر در چشم حکانند ورم ان وبسیاری آب کدن
را نافع بود حجر اعرابی سنکیست مانند عاج وجون سحق کنند وبر وضعی باشند که
خون روانه بود باز بندد وکلا ضماد کنند شاید وجون بسوزانند وسنون سازند دندانرا
جلا دهد بادیگی شکل سنک خوانند وبشیرازی سنک زخم حجر العاج حجر اعرابی است
ولغت شد حجر الکوکب سنکیست بغایت سفید ودر ساحل بحر مند یابند وساحل بحر
سند نیز باشد ومهره ازوی حکاکان وخراطان سازند ازعاج سفیدتر بود وخوبتر
ولطیفتر وی سرخ شکل بود در آخر درجه دوم واهل هند وسند ازوی نکین سازند
وزنان که زنند ومتفق اند که خاصیت این سنک آنست که دفع سحر ودفع چشم زخم میکند
ودود دشمنان ظفر یابند وکلا نلبی آزان با خود دارند دروغ از قبل اکلس نکویند

ومرلس که وبرانیل دوست دارد وباد شاهان هند وسند ازوی ظرفها سازند وآزان
اکل وشرب کنند ومدعی ایشان آنست که در هر صحنی که آن بود حظ فقشد بود
ودفع وشافی زباد بود واهل هند وسند مهرها ازان درین کشند وکویند که جوب
دراز میکند ومهره وی مانند مروارید بزرک براق بود وجون سحق کنند ودر چشم کشند
سفیدی که در چشم بود خواه قدیم وخواه جدید ببرد وکل سنون سازند دندانرا بغایت
سفید کند وجلای تمام بدهد حجر اسیوس اسیوس است ولغت شد حجر القیشور
حجر الشعر کویند وقیشور نیز کویند ودر قاف لغت شوخ حجر الحوت مانند سنکی بود
ودر سر ماهی بیابند مقام دماغ وی وسفید وسخت بود حجر بیاشامند سنک کرده بریزاند
حجر شفاف قیشور است ولغت شوخ حجر اغیطوس حجر اغاطیس خوانند
واز وادی شام آیند وآن وادی را در قدیم اغاخوانندی واین زمان وادی جهنم
کویند وجون بر آتش نهند بوی سروی سوخته کند ولون وی سیاه بود وبوی قبح کند
وسبک بود وصفها بر روی یکی یکی بود وقوت وی در غایت یبوست بود بخور وی صاحب
مؤده که کوید مصروع را صرع آورد وصاحب منهاج کوید بخور وی مصروع را نافع بود
واختناق رحم را سود دهد وکویند کان ازوی بلا برند وبا ادویه دیکر جهت نقرس
ضماد کنند سود دهد وجراحتهای عظیم کوشت برویاند ونافع بود حجر السطریط
حجر الشطریط کویند وآن سنک برمرا است ودر همه صفت برمر کفت شوخ حجر الکلب
شریف کوید در خواص واین حجر بست نوع از سنکی هست که جون سنک بوی اندازند
بدندان بکیرند وکاه دارد ودر وی شی عمل عجب میکند جون خواهد بایسم اکلس هفت سنک برکیرند
ویکی یک بان سک می اندازند بعد از ان دو سنک ازان برکیرند ودر آب اندازند وازان

آب بخوذ دانکس دهد ودر شمی جیزی عجب مشاهده کنند و کویند که در برج لبوتر اندازند
مجموع بکریزند وکلا در شراب اندازند وجماعتی آن بیاشامند بجنک وعربده وبدمستی در
میان ایشان پدید اتیوذ جحر الروشنائی حجر النور است وکفته شد حجر البرام
بپارسی سنک برام خوانند وتربیه بدان سنک آب دهند جون بر سنک زنند قطرا او از کنند
ودر سنک مانند کل فرو رود ولکن این سنک سحق کنند وسنون سازند دندان از اغایت سفید
کند این حجر خزفی سنکیست در مصر سیاه باشند ومانند خزف بوذ زود از هم بشکافد
وصفها بدیکدیکر بوذ وبجای قیشور مستعمل کنند در ستردن موی وجون دو درم از وی حل کنند
وبا شراب بیاشامند قطع خون حیض کند وجون با عسل خلط کنند وبر ورم پستان نهند
وبر ریشهای پلید ورم پستان ساکن کند ودر ریشها را بصلاح آورد وبغایت غایت
خشک بوذ حجر الافروج وحجر افروجی کویند وآن از بلاد روم خیزد وسبک بوذ وبر روی
آب بایستد ومجفف بوذ وقبضی در وی باشند جون حل کنند وبیاشامند کزندکی
عقرب را نافع بوذ حجر آلاماکند سنکیست کلفش کزان افزار بدان تیز کنند نافع بوذ
جهت ورم لهاة وریش ان بغایت نیکو بوذ ولهاة بپارسی ملازه خوانند حجل کبج است
بپارسی کبک کویند ودر قاف کفته شوذ حدق بادنجان است وکفته شد حدید بپارسی
آهن کویند وان سه نوع است شابورقان ونرم آهن وفولاد مصنوع وبولاد معدنی بوذ
مصنوع بوذ وبولاد طبیعی معدنی شابورقان است وشابرقان نیز کویند وآن
بولاذ نر است وبولاد مصنوع از نرم آهن کیرند وزنجار آنرا زعفران الحدید خوانند
قابض بوذ والحال منفعت ان در باب ز کفته شوذ وخبث الحدید ضعیف تر از زنجار آن
بوذ وصفت خبث الحدید در خا کفته شوذ وصفة توبال ان در بات تا کفته شد

وآهن سرخ کرده که در آب اندازند با شراب وبیاشامند شکم ببندد ودر شب اوذه
وورم سپرز وهیضه واسترخاء معده وسلس البول ودرد مقعده را نافع بوذ وباه را
قوت دهد خاصه آبی که آهنکران آهن تافته در وی می اندازند وآنرا دو هر خوانند
وماء الحدید کویند وبکویند که سک دیوانه بغایت کالف مفید بوذ وقتی که اندازند
وبرادهٔ آهن جون در شرابی اندازند مجموع زهرها بخوذ کشد وان شراب جون بخورند
زبان ند هد وبرادهٔ آهن جون بخورند درد شکم سخت وخشکی دهن ودر دست آورد
ومداوای آن بشیر تازه با بعضی ادویهٔ مسهله قوی کنند بعد از آن مسله ورو غن
بیاشامند وروغن بنفشه وروغن کل وسرکه بر شکم لند ومقدار یک درم مغناطیس بخورند
وامراق دسمه وروغن کاو ودر خواص ادویه اند که برادهٔ آهن ترکیبی نبندند در خواب
دندان خاید دیکر نخاید حدج حنظل نارسیده بوذ که هنوز سبز باشند خداة
مرغیست که بشیرازی کوکور کویند کوشت وی زبانی خورده عفونة در بدن پیدا کند
وخون وی جون با اندک مشک وکلاب خلط کنند وبیاشامند ربو وضیق النفس
را نافع بوذ وجون پرهای وی بسوزانند وخاکستر آن با آب بیاشامند نقرس
را نافع بوذ وزهرهٔ وی در سایه خشک کنند وجون خواهند که استعمال کنند باب
حل کنند وکسی را که جانوران موذی زخم باشند مانند عقرب وافعی دکر کزندکان
ولکن زخم از طرف راست بوذ سه میل از آن در چشم چپ کشند واکر از طرف چپ بوذ
در چشم راست کشند بغایت نافع بوذ واز مردن خلاص یابد وبفرمان خدای تعالی
حرمل ابن سمجون کوید دو نوع است سرخ وسفید نوع سفید حرمل عربی خوانند
وبیونانی مولی وبپارسی صندل دانج وورق آن مانند ورق بید بوذ کوجک تر

وگل وی مانند گل یاسمین سفید بود مطلق و خوش بوی باشد و بسریانی بسباسا خوانند
و نوع سرخ حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند گویند و بشیرازی بنونه و سپندان اسفند نیز گویند
و مولف گوید که این نوعی از سذاب کوهی است و طبیعت حرمل گرم و خشک است در سیوم
گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ
و زهره کلنگ و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوت باصره بدهد و گلی بخورند حرمل
با ادویه قابضات دود دیم حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا
و وجع ورک چون نطول کنند آب آن سوده منی بود و سپید قی مش از بلغم لزج پاک کند
و بادی که در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی دماغ و بدن لکن سدر و صداع
آورد و مغثی بود و مسکر و مصلح وی صاحب منهاج گوید بعد از آن ایوب فاکهه ترش خورند
و صاحب تقویم گوید مصلح وی قرنفل و دارصینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج
و لقوه و تشنج سدی و علة کهنه و تنها نرم مسهل مرار سوده و بلغم لزج بود و حیض
و بول براند و نقیع وی سودا را ببرد نفع و تحلیل کند و خون سوداوی صاف کند و طبیعت
نرم دارد چنانکه گویند مستی دهد مانند مستی خمر بود و مجهول گوید لونرا صافی کند
و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت و ابن وافد گوید سوده منی بود
جهت عاشقان بیداری که دارند و گویند که دو دانه شب پیاپی مرشب یک مثقال و نیم
سفوف سازند تا سوده عرق النسا را نافع بود و این مجربست و دیسقوریدوس گوید
درد پایها و رانها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و بدل آن بوزن
آن قردمانا یا تخم سذاب بود یا حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی … خوانند هیچ وی
مانند بلبوس بود چون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند بخود برگیرد … رحم

بکشاید **حرسف** علوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواع است و طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و تر بود تا درجه دوم و مسیح گوید گرم و تر بود در اول و گویند
سرد است و گویند گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون بر داء الثعلب طلا کنند موی
برویاند و گل موم روغنی سازند که آب کنگر بخورد آن داده باشند و بر برش که بر روی پیدا
شود بمالند زایل کند و … و در جای صلب چون زبان طلا کنند زود تحلیل دهد
و بول براند و در بیخ روده سوده دهند و بلغم بیرون آورد و گل … آب کنگر … شیش
را ببندد و خارش سر زایل کند و چون بخورند … را تحلیل دهند و چون پر سو … آتش
ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و ادرار
گویند با … رازیانه قی … و تنها نرا تسخین کند و گند بغل زایل کند و با ادرار بول
آن تن برون آورد بخاصیتی که در وی است و مصلح وی آنست که در پختن مهرا کنند
و توابل و ابازیر لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند
مولد سودا بود و مضر بود ببلغم و مصلح وی روغن بود و صاحب تقویم گوید مغثی بود
مصدع و مصلح وی مصطکی بود با سلیخه **حزاثنا** خردل بری است و گفته شود **حرض**
اشنان است و گفته شد **حریر** ابریشم است و گفته شد **حرز الشیاطین** اطریلال است
و گفته شد **حرف** حب الرشاد گویند و بسریانی … و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندان
گویند و ترتیزک و تخم … خوانند و بیونانی قرداموس و حرف ابیض اسپید سپید
خوانند و خردل سفید گویند و حرف بابلی نزد ما بلاسفیس خوانند و حرف دو نوع است
یک نوع ورق آن با سفاناخ خوانند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود
و تخم یک نوع سرخ رنگ بود از آن سفید اسفید سفید و خردل سفید و حرف سفید گویند

وحرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود
در سیم و گویند در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و وی سده را زود نگاه دارد و خوردن
و طلا کردن با آب آن شستن ورم بلغمی دمل را نافع بود و جهت عرق النسا خوردن
و ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن با عسل طلا کردن و دندان را
شهد به بو نیب و استرخاء جمیع اعضا نافع بود خوردن وی و چون بر گزیدگی جانوران ضماد کنند
نافع بود و جهه بلسته و ببید انه نفوق البته اشامیدن و بخور بر زقن و چون دود کنند زندگان
بگریزند و حب بیش تشنه و قوبا با آب و گل با لبن نافع بود و چون نیم درم سحق کنند
و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و باد را که در
روده باشد بشکند و بر پازگاه تشلم بنهند و زحیر را نافع بود خاصه سحق ناکرده و
سرد کرده را نافع بود و بر بازنا که تشلم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند
و سعوط سازند بوص را نافع بود و چون بامرک بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با
عسل بیامیزند و لعوق کنند سرفه را که از خلط غلیظ بود سود دهد و صحیحین درد پهلوها
که سده آن از خلط غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا کنند یا با صابون
نمش را زائل کند و بیشتره را بجای اول آورد و چون بر زنگل عقرب ضماد کنند نافع بود
و ورق آن چون خشک کنند بقوت تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود بسبب
رطوبتی مائیه که در ویست و وی معده را بد بود و سینه را مضر بود و جهه ببید انه مصلح وی
صاحب منهاج گوید سکنجبین است و صاحب تقویم گوید مصلح وی بادام و بنفشه نیکو بود بگلاب و بدل
وی خردل و تخم تره تیزک بود یا تخم جرجیر و خردل خردوش مانند سوسیا داست
و طبع آن نزدیک است بطبع وی و به یونانی آنرا سالامندرا خوانند و از جمله سموم قاتله بود

خوردن آن و مهراریس در خواص آورده است که دل حردون چون در خرقه بپا بندند
و بر صاحب ربع بندند البته شفا یابند و جالینوس گوید خون وی چون در چشم کشند اوتیخی
بیرون آید و دیسقوریدوس گوید سرگین حردون و عظایه چون زنان بر روی مالند بشره را
بغایت نیکو و صافی کند و مانند صیقل بود و بهترین شکل وی سفید بود و سبک
مانند نشاسته بسپیدی و تبیس ازی آنرا سرگین مانزک خوانند حربا خامالاون
خوانند یونانی و بپارسی آفتاب پرست گویند و کراسوینی گویند و خون وی چون
طلا کنند بر موی که در چشم می باشد بعد آن آنکه برکنده باشند دیگر نروید و گوشت وی
سم قاتل بود مانند وزغه و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت
ندهد و دوا اینست بر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی که
افراسیج خورده باشد و در صفت افراسیج گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه وی
خورده باشد آنکه در حال سرگین باز در شراب بدهند و قی پاک کنند و بعد از آن بروغن گاو بمالند
و سر وی بنمک تکمید کنند و انجیر خشک و عسل و خطمیا یا رومی بدهند تا بخورد
خرنوب طلع است و گفته شود حرقفان بیع الفار است و در هفتار گویند و آن
نسل است و گفته شود خرف الماء سیسنبرون است و قوه امینی خوانند ازبرکه
بطعم قوه اموص بود و آن حرف است ولیکن نباتیست که در آب روید مانند قرن اللعین
چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود در سیوم و ورق
وی پخته و خام خوردن بول براند و اگر بر ثئور لبنیه بشب ضماد کنند و بروث بشکند
و ازالة کند خرجوان خرجل خوانند و آن ملحی است که بال ندارد و بهترین بود
چون بلبند و پخته تملسوده کنند و خشک کرده بیش از پیاشامند زنگل عقرب را

نعابت نافع بود و باید که کهن نبود حزا وحزاء نیز خوانند وان زوفا است
و دنبا روید و حلیفه نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی اذان بری جوف گویند
نوعی از سذاب بری است بیشتر ازین آنرا کوحز گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی خراج را نافع بود و
گزندگی جانوران را سودمند بود خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بزرقوا بود
بیشتر ازین آنرا مرکا زرونی خوانند و در زا گفته شود اما حزا درد چشم آورد و قاطع
منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنجبویه بود و بدل وی سذاب
حزا بستانی ورق آن مانند ورق کرفس و جز دو لون ازین جنس چیزی مانند
وطعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم
نزدیک بتخم کرفس بود [illegible] و در جامه بحسفه بیشتر ازین آنرا دوسنک خوانند بادها
بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی از حرارت کمتر بود و غذا هضم کند و خمار
زایل کند و [illegible] سده بگشاید و مسخن [illegible] بود و مسمن و مثانه و مجاری بول
پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبت آن پاک کند و جهت
نواسیر هیچ ادویه و دوایی از آن بهتر نبود خوردن و ضماد کردن و کل ادمان اکل
آن کند از بواسیر باشد. خربزبل بیخیست از طرف شام و بیت المقدس
می آورند و سفیدی تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی مایل بود و در آن ادویه نافع بود جهت
گزندگی عقرب و جهت گزندگی مار از یک درم تا یک مثقال با شراب یا شاهسفرم یا ماء العسل
یا بشراب بغایت نافع بود و [illegible] نیز گویند و گفته شود در میم. حزاز الصخر
زهر الحجارست بپارسی گل سنگ گویند و آن چیزیست بر مثال طحلب بر روی سنگ

پیدا می شود و حزاز از بهر آن میگویند که [illegible] حزاز آن قوباست زایل میکند
و صحت می بخشد و طبیعت آن سرد و خشک است بر ورمهای گرم طلا کردن نافع بود
و اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و بدنفی با ضماد کردن بغایت نافع بود
و ورم زبان و پستان را سودمند بود. حسک تسلو هنج و شکر هنج گویند بشیرازی خار
سه‌کوهک گویند و بپارسی خارحسک و باصفهانی هروا و در مغرب حمص الامیر خوانند
و بری بود و بستانی بود بهترین وی بستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است
باعتدال و خشک است در اول و گویند گرمست در اول و گویند معتدلست در گرمی
و سردی و [illegible] گویند گرم و خشک است در دوم منضج و ملین بود و بر ورمهای گرم ضماد آن
نافع بود و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند و عصاره
وی در داروهای چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ
کرده و مثانه بریزاند و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و دو درم از حسک برگ جهت گزندگی
افعی چون بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند جهت
دفع ادویه قاتله نافع بود و طبخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند بکشد و گویند
مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد. [illegible] حشیشة الزجاج بپارسی
جام آبگینه خوانند رازی گوید قابض بود مع رطوبة مسکن اورام بلغمی بود و عصاره
آن بواسیر را زایل کند و سوختگی را نافع بود و عصاره آن با اسفیداج بر حمره
و نمله طلا کردن نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و غرغره بعصاره آن کردن
ورم لوزتین را نافع بود و در موم روغن کردن جهت نقرس نافع بود و بسیار وی
محرورین مزاج را صداع آورد و مصلح وی نبات و خشخاش بود. حشیشة البرص

آطريلال است و گفته شد حشيشة الطحال و حشيشه دوديه نيز گويند و آن
اسقولوفندريون است و گفته شد حشيش الغافت غافث است و گفته شود
حشيش بزرقطونا بپارسی ورق نيكو گويند و در قونيه نزديك بلستين ترنوف بهترين
وی آنست كه تر بود و طبيعت وی سرد و تر بود حرارت بنشاند و بر ورمهای دم طلا كردن
سود دهد و عصاره تر وی جهت نفث دم نافع بود خشخيل تشاقل است و
اشتاقل نيز گويند و گفته شد حصا الاسفنج حجر الاسفنج است و گفته شد حصرم
بپارسی غوره گويند و بلغت ترکی كك گجب و گجم خوانند و طبيعت وی سرد است در اول
و خشك است در دوم و گويند سرد است در دوم و خشك است در سوم و چنين گويند سرد است
در اول و خشك است در سوم جهت دفع صفرا و التهاب نافع بود و حرارت تسكين دهد و معده
و جگر را نافع بود اما مولد رياح و مغص بود و تشنگی بنشاند و مصلح آن گلنگبين بود
و صاحب تقويم گويد مضر بود با لات منی و مصلح آن انيسون و عسل بود و بدل آن
ريباس يا حماض اترج بود حضّ ورس است و گفته شود حضض بشيرازی
هلل گويند و آن انواع است مكی و هندی و مشهدی بهترين آن جنس و مهام كی بود
و جنسی هندی و نوعی هست كه در شيراز از ورق روناس تركيب سازند و در بيابان
شيراز آنرا هلل مشكك خوانند و آن مستعمل اهل آنجا است كيلان طبيعت حضض
مكی معتدل است در گرمی و سردی و خشك بود در دوم و گويند سرد است در اول
و در هندی تحليل و قبض كمتر از مكی بود و صاحب مفردات گويد كه هندی اقوی بود
در همه حالات و حضض هندی عصاره فيلزهرج است و مكی عصاره
نباتيست كلی و گويند مصنوع است نافع بود جهت مجموع نزف الدم چه از روده

و چه خون كه از دهان آيد بغايت نافع و مجموع ورمهای خبيثه و گلو و دبيلهای دهن
و دبر و گوش را نافع بود و در چشم كشيدن روشنی بيفزايد و با ديگر زايل كند
و شقاق مقعده و سحج را و التهاب مفيد بود ماليدن و خوردن و حقنه كردن اسهال
كهن و ريش روده را سود مند بود و چون بدان غرغره كنند خناق را زايل كند و چون زنان
بخود برگيرند قطع سيلان رطوبات از رحم بكند و نفث دم و سرفه چون با آب بياشامند
سود مند بود و حضض هندی جهت گزندگی سگ ديوانه طلا كردن و آشاميدن نافعست
سود دهد و بثورهای سياه و درد سپرز ضماد كردن و خوردن نافع بود و بدل آن فوفل
آن فليزهرج است يا فوفل و صندل مساوی و صاحب تقويم گويد سپرز را
غليظ كند و مصلح آن حماما و مصطكی بود و مقدار شربتی نيم درم بود حفاء بردی
است و گفته شد حلبه و نيز خوانند بپارسی شمليز گويند و طبيعت آن
گرمست در آخر درجه اول و خشكست در اول و گويند گرمست در دوم و خشكست
در اول و از رطوبتی فضلی خالی نبود و گويند گرم و خشك بود در دوم منضج و ملين بود
و آرد وی ورمهای بلغمی صلب را از درون و بيرون تحليل دهد و سينه و شش و حلق را نرم
دارد و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و باه را زياده كند و بادها بشكند و بلغم را از
سينه بيرون آورد و بواسير را سود مند بود و آرد وی با نطرون بر سپرز ضماد كنند نافع
بود و گلهای پيش از طعام با مری بخورند ثقل براند و چون با عسل بياشامند ثقل براند
و خلطهای بد كه در روده بود و چون پخته بود غذا اشتها دهد و آواز صافی كند و چون
سر را بدان بشويند حزاز را زايل كند و لعاب وی با روغن گل شقاق سرد را نافع بود و سوختگی
آتش و آرد وی دملها را نرم كند و در طلا كردن با ادويه جهت كلف بغايت سود دهد

وچون طبیخ آن بیاشامند حیض براند وحشیش وی چون بخورند درد پشت وجگر
وسپرز ومثانه وچکیدن بول ودرد رحم که از سردی بود سود مند وصاحب تقویم گوید
محلل قوی اشتین بود ومصلح آن روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدفست
ودرصفت ودع وشنج وصدف گفته شود انواع آن حلتیت صمغ محروث است
ومحروث را انجدان خوانند ودافنه خوانند وحلتیت را بپارسی انگزد خوانند
وبهندی هنگ وبشیرازی انگشت گند وآن دو نوع است منتن وطیب ومنتن
سخن تر بود وبهتر وطبیعت آن گرمست در اول درجه چهارم وخشکست در
دوم وبهترین آن سرخ رنگ صافی بود وچون بگذارند لون آن بسپیدی زند وآنچه
مغشوش بود سبز رنگ بود وآنچه بوی تیز دارد منتن خوانند وآنچه بوی آن تیزی
کمتر دارد طیب خوانند وچون با عسل بیامیزند ودر چشم کشند روشنائی بیفزاید
ودر ابتداء نزول کشیدن ایمن باشند از نزول آب وتب ربع را بغایت مفید بود
وباد قالنج وخون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد وبداء الثعلب با سرکه
طلا کردن نافع بود وثالیل مسماری وغددها چون با موم وروغن خلط کنند وبمالند نافع بود
وبا سرکه بدقوبا طلا کردن بغایت نافع بود وچون با آب بگدازند وبیاشامند حلق را
صافی کند وبا انجیر خشک بخورند نافع بود ومقوی باه بود وچون با سرکه غرغره کنند
علق را از حلق بیرون آورد وبر زخم سگ دیوانه نهادن یا با سیر یا با حنظیانا
آشامیدن بغایت سود دهد وچون با زیت بگدازند وبر گزندگی عقرب وزنبور مالند
سود مند بود وگر با شراب وفلفل وسذاب بیاشامند گزان را نافع بود وچون با
سکنجبین بیاشامند بیشتر در اندرون بسته بود بگدازد وصرع را بغایت مفید بود

ودفع زهرها حیوانات بکند وزخم تیر وتیغ زهر دار ومقدار شربتی مثقال مستعمل بود
وبول وحیض براند وبچه بیفکند وگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد
وگر با روغن زنبق در شبت کنند وچند روز بگذارند وبعد از آن در قضیب مالند
زن ومرد لذتی عجب یابند وگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند وبریزاند وگر نیم درم
آزوی آب لسان الحمل حل کنند وبا ادویه ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی
قوی تر باشد وقطع اسهال ... از رطوبت بود وخلطهای لزج بکند وگر نیم درم از وی
ونیم درم سکبینج بیاشامند وبدان ادمان کنند فالج ولقوه را بغایت سود مند
بود ودرد مفاصل سرد وبواسیر ومغص را نافع بود وحب القرع را بکشد ومضر بود بجگر ومعده
واسحق گوید مصلح آن انیسون است وصاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا بود با قند
وبدل آن محروث بعد از آنکه با بچی تساند چند جوش وصاف کنند بوزن آن بود
حلیفه زوفا است وحزاین گویند وگفته شد جلاب گلابست وگویند را عید
وصفت هر دو گفته شود حلم قرداست بپارسی میمون گویند وبشیرازی کبی وگفته
شود در قاف حلیمو بیخ حماض بری است ودرصفت حماض گفته شود بعد ازین حلق الشعر
نوره است وگفته شود حلمل وحلاصل بلبوس است وگفته شد جلیب سورنجان
هندی است وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم وگویند در سوم نافع بود جهت نقرس
ودرد مفاصل ودرد زانوها ودر انها ومقوی بدن بود ومسهل بلغم وخلطهای غلیظ
بود وحب القرع وکرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند ومصلح آن کاسنی وکتیرا بود
حاما اماموس واموس گویند بپشت ایفی ما طلی گویند وطبیعت آن گرم وخشکست
در دوم وگویند در سوم وآن دو نوع است یک نوع مشهور است بپشت ازین ما هلوحی اند

دنوعی دیگر مانند پرسیاوشان است چوب وی زردی بود بسرخی مایل بود وبرگ
آن سبز بود وخرد وگل وی زرد بود وکوچک ونبات وی مقدار یک وجب بود وبهترین
آن دمیجی رنگ بود ارمنی وخوش بوی منضج ورمها گرم بود وچون بر پیشانی ضماد کنند
درد سر زایل کند وچون با بادروج بکوبند وبر لدغ عقرب ضماد کنند سود دهد وورم چشم که
از گرمی بود وورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت سودمند بود ودرد رحم چون
فرزجه ازوی بخود برگیرند ودر طبیخ آن نشینند سود دهد ونقرس را نافع بود وکبدی که وی
با جگر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع بود وسدهٔ جگر بگشاید وبول براند
ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود لیکن مصدع بود ومنوم ومسکر وازجملهٔ مسکرات بود
وصاحب تقویم گوید مصلح آن صندل وگلاب بود واسحق گوید مضر بود بمعده ومصلح آن
تخم کرفس بود وبنادوقی گوید بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن
آن چوب قرنفل گویند بدل آن بوزن آن زنجبیل حمر تمر هندی است وگفته شد
حماض الاترج در صفت اترج گفته شد حماض بری بود وبستانی بود وبری را سلق
بری خوانند وآن نیست جبلی بود که در حال ... وزمین سست بود وآنرا بیونانی
طوطاق اغریون گویند وبشیرازی بیخ آنرا حلیمو خوانند ودر نقرس ودرد مفاصل
طلا کردن بغایت نافع بود وسدهٔ صفراوی را سودمند بود وبستانی بشیرازی
ترشینه سک خوانند مانند کاشنی بود ورق آن ودر وی حموضتی بود ورطوبة فضل
بلغم وبهترین بستانی بود تر وطبیعت آن سرد وخشک بود در دویم وتخم از سرد بود
در اول ودر وی قبضی بود ودر باب با در صفت بزور گفته شد ولکن تخم وی بیش از
آن زیان عقرب بیاشامند وعقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد وورق آن چون بپزند

تسکین براند وچون بپزند وبا زیت بریان کنند ولسان خشک وانگل زیره واب انار داند
بروی ریزند تسکین بنهد وغیب برویان که سحج از دوی ومن صفرا بود نافع بود
وتشنگی بنشاند وقطع قی بکند وغثیان صفراوی ساکن کند وخمار دفع کند
وآرزوی گل خوردن ببرد وبلوند لدغ عقرب نافع بود وچون با شراب بپزند وبدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وچون با شراب بپزند وبر خنازیر ضماد
کنند ودر مطرکه در بن گوش بود سود دهد وگل با سرکه بپزند وبر سپرز ضماد کنند
بغایت نافع بود وچون بوجب مانده صحت یابد ولکن بیخ وی در کلف بنهند خنازیر
دفع کند وچون سحق کنند ووزن نخود برگیرند قطع سیلان رطوبت کند از رحم بکند ولکن با
شراب بپزند وبیاشامند یرقان زایل کند وسنگ مثانه بریزاند وحیض براند ولایب منقال
بیخ وی بلوبنس وبادر سپید بسرشتند ویلیسنه سحج را واسهال دموی بغایت مفید بود
حماض الماء در آب روید وورق آن بسلق ماند بود نزدیک بورق کاشنی
وساق وی کوتاه بود وبو سرودی تخم سیاه رنگ بود بسرخی زند وطعم وی مانند
طعم حماض بود تسکین براند چون بخته بخورند وتخم وی چون سحق کنند وبا شراب
بیاشامند عسر بول ونفس را خوش دارد ونوحش زایل کند وخفقان گرم را نافع
سود دهد وغثیان دفع کند ومقعده مسترخی بصلاح آورد وچون بپزند وبر اعضا مالند خارش
زایل کند وتخم آن وورق آن چون بخایند درد دندان ساکن کند وبن دندان محکم دارد
وکلادمان اکل آن کند یرقان زایل کند حماض الارنب اکشوث است وگفته شد
حماض البقر حماض بری است وگفته شد حماض بغری حماض بری است وگفته شد
حمر الارض امعاء الارض گویند وآن خراطین است وگفته شود حمص الامیر حسک است

و گویند حمص به پارسی نخود گویند سپید و سرخ و سیاه و گرسنی بود و بری بود و بستانی
بود و بری گرم تر بود و اندکی تلخ زند و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه قوت تر بود در افعال
و بهترین آن سپید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند خشک است
در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه بر انگیزاند و حیض براند و منفخ بود
و لون نیکو و صافی گرداند و درد پشت را سود مند بود و نقش برد و ورمهای گرم را سود
دهد و روغن آن قوبا را زایل کند و اوردان رنجهای بلغمی و سرطان و خارش بد را
نافع بود و نقیع وی درد دندان و ورم بن دندان را سود مند بود و آواز صافی کند و غذای
تن بیشتر زیادت از همه حبوب چون از آرد وی و نبیذ حسابی سازند و طبیخ نخود سیاه
سنگ کلیه بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیادت کند و فالج و مرضهای سرد و در مفاصل
که از رطوبت بود نافع بود و باه را زیادت کند بغایتی تا حدی که جماع بر آن
مشکل کا و وتیر و اسب نر چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان
زیادت شود و سنگ کلیه بگشاید و چون بسیار خوی سیاه شد بکشد و باید که ناشتا نخورند
و صبر کنند تا نیم روز گرم گشته و گلاب بر خوابانند و همچنان آن حمام کنند و آب آن
ناشتا خورند با نشا انعاظ تمام آورد و تقصیب را قوت دهد و در نخود سه خاصیت موجود است
که مجامعت کنان محتاج باین سه خصلت بود اول آنکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم آنکه
کثیر الغذا بود سوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود و هر غذای که از وی جهت تقویت باه
خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخود است و زرده تخم مرغ نیم برشت
الا نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه بجهت بهق و ازده
و جذام را نافع بود و گزندگی جانوران و ادویه‌ها کشتن بود و اول آن بود که میان دو طعام

خورند و مضرت وی کم شود و خشخاش و جرم نخود ثقیل بود بمعده و مصلح وی معجون
گل بود. حمیرا ابو خلسا گویند و آن شنجار است و در حل الکامه گویند و گفته شد در
الف. حمحم بلغت اهل شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده
و صاحب منهاج گوید حمحم خمخم است آن نبات خبازی است و صنف بری و گفته شود
حمض حرض خوانند و آن اشنان است و گفته شود. حماط نوعی از جمیز است و گفته
شد در جیم. حاحم صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند تبسا ن آفوزست و صاحب
جامع گوید از قول اسحق عمران که حبق بستانی است و در شام حبق نبطی گویند
و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم حبق بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نیکو بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود
و زکام سرد را نافع بود و مسیح گوید گرم تر و خشک تر از شاهسپرم بود و غیر او گوید
مقوی دل بود و تخم وی بریان کنند با روغن گل و آب سرد جهت اسهال کهن نافع
بود. و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند سرد و خشک بود در اول حرارت معده
و جگر ساکن کند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا با سکنجبین و معده و جگر
از اخلاط بد پاک کند و بسیار وی تشنه را ... بود و مصلح وی قند و حماما بود
حمام به پارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است و رطب بسیار
گوشت وی لقوه را نیکو بود و منی بیفزاید و خون و فالج و لقوه و خدر و استرخای بدن
را نافع بود و شریف گوید چون بچه کبوتر زنده میان پر کاوی مجوع بکشند و پاک کنند و بر موضع
گزیدگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سرگین وی همچنان با بر بپوشانند و سحق کنند
و در چشم کشند تا ... و شب کوری ببرد و در خواص ابن زهر آمده است در

خانه که کبوتر بود از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در
وی هست و دیسقوریدس گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود در چشم
کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ بود
بکند و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با آب غوره
و کشنیز یا سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم خیارین

حمار اهلی صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید
از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون با زیت بر شقاقی که از
سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را
سودمند بود و گوشت وی و جگر چون بپزند و در طبیخ آن بنشینند کزازی که از
خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود
و بول وی درد گرده را سودمند بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون
بر کودک بندند که نترسند دیگر نترسد و گویند چون کسی گوشت وی بخورد کودک دعد که
زنبور وی را نگزند و در خواص آورده اند که کسی را که عقرب زده باشد و اژگونه
بر خر نشیند درد زایل کند و اگر در گوش وی گوید که عقرب مرا بگزید درد زایل شود
و اگر پوست پیشانی وی پاره مصروع با خود نگاه دارد تا یک سال تمام و چون سال نو شود
باز پوست پیشانی نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود
البته و در خواص این نیز آورده اند که چون خر صرع کسی را عظیم ناخوش می آید

حمار وحشی بپارسی خر گور گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر بر چشم وی کردن
حدة چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است و جالینوس گوید

گوشت وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود
پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بگدازند جهت درد
پشت و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی
ما ابدان سودمند بود و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق
آن بناشتا منند و گوشت حب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ سودمند بود
و گوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطء خروج ثقل پدید آید اولی آن بود که
از پی آن جوارشات مسهله چون شهریاران و تمری بخورند و امثال آن

حنظل علقم خوانند و تخم وی هبید خوانند و بعربی کبست و بشیرازی کوست خوانند و بطالبی
خربزه و بلفظی دیگر خربزه روباه خوانند و نوع ماده سفید و سست و زود شکن
باشد چندانکه سفید تر بود بهتر بود و پوست وی باید که زرد بود که سبز بود
آنچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آن
بعربی دو حنظل بود و بهترین وی ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد
و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در دوم و یوحنا گوید گرم و خشکست
در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا
و نقرس سرد را بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و تخم وی مسهل بلغم غلیظ
بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مره اسود و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید
و درد پی و صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سودمند بود.
خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند افسنتین و افتیمون و نمک هندی و صبر اسقوطری
و ایارج فیقرا و حنظل و اگر در طبیخ حقنه کنند منجان درست از دو درم تا چهار درم ثلاثینی

قولنج را بگشاید و مرّه سودا خام بیرون آورد و شحم آن تربتی نیم درم نوبه با عسل و بادوه
دانگ و نیم بود و بابونه بغایت سعت نکند و اصلاح آن بکتیرا کنند و بیخ وی سود مند بود
گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کند اعرابی که عقرب جهاد موضع
وی بگزید و دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در خیته جهت لیبی که قی بیخ
داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بیخ برگیرند بچه بگشید و اسحق
بن عمران گوید چون بگیرند حنظل و سر آن برگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق
پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل در آتش نهند تا چند جوش بزند بعد از آن برگیرند
و بر موی مالند سیاه کند و در ملا نکند که زود سفید کند و مسیح دمشقی گوید اصل وی جهت
بجوشانند جهت استسقا بغایت نافع بود و گزندگی افعی و حنظل باید که در زمانی گرم و سرما
سرد مستعمل نکنند که اسهال دموی آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن کتیرا بود و مصطکی
و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند بوزن آن و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ
وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ و نیم آن قند. **حنا** بهترین
آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده باشند و طبیعت آن گرمست باعتدال
و گویند معتدلست در گرمی و سردی و عیسی گوید سردست در اول و خشکست در دوم
طبیخ وی سود مند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی
استخوان و ریش دهن و در همها جهت خناق کنند و نیم مثقال حنا با پیاز مانند
قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون لیبی را ابتداء آبله کنند حنا آب
بسرشند و بر کف پای وی نهند ایمن باشند از آنکه در چشم بر آید و این مجربست
و صحیح و اگر تخم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت سودمند

بود و در خواص ابن زهر آورده است که چون حنا بعسله بسرشند و بر ناخن نهند
و بدان ادمان کنند نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب کنند بسبب آماس بول وی
سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند و مصلح آن کتیرا بود. **حندقوقی** بستانی
آنرا قوتو گویند و بپارسی دیو اسپست گویند و بری بود و بستانی بود و حندقوقا بری
را درق و جاقا خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس خوانند و معنی آن حندقوقا
بری بود و از آن بستانی طریفلن خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند در سیم
کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سود مند بود و درد اثنتین و عصان
بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را سود دهد
و استسقا و بول و حیض براند و روغن وی جهت بادها که در اعضا بود و اگر طفل
دیر بحرکت آید چون بر وی بمالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن بنشینند همین
عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و گلاب وی بر گزندگی عقرب دیوند ساکن کند
در حال و چون بر عضوی سالم ببندند لذع و وجع پدید آید و چون بعصاره وی
سعوط کنند صداع آورد و حندقوقی خناق آورد و درد حلق و مداوای آن بکشنیز
و کاهو و کافتنی کنند. **حنا الغول** شبح راست و ابو خلسا خوانند و گفته شد
خناق ریش حزاز الصخراست و گفته شد. **حنا مجنون** وسمه است و گفته شود
حنطه رومیه خندروس خوانند و خا لاون نیز گویند و گفته شود. **حوک** باذروج است
و گفته شد. **جوز هندی** مریخ است و گفته شود. **جوز رومی** اکروفس
خوانند و توز خوانند و آن درختی است که پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود

در درجهٔ سوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیف‌تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف‌تر از صمغ وی بود و آزاسرو خوانند و ورق وی چون با سرکه بکوبند و بر بواسیر ضماد کنند بغایت سودمند بود و ثمر وی چون با سرکه بپزند مصروع را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و ثمر وی منع آبستنی میکند و شیخ الرئیس گوید که وی لطیف است و سخت تلخ است و یک مثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طهر با سرکه سود مند بود جهت آبستنی **حوامر** و حمر نیز گویند و آن تمر هندی است و گفته شد **حواری** آرد گندم سفید خوب بیخته بود **حوجم** ورد احمر است و گفته شد **خوبانی** و **حوات** این هردو اسم طرخون است و گفته شد **حومانه** بعربی گویند و به سریانی طربلن و گفته شد **حو اسفناد** بستان افروز است و گفته شد **جیسر** مار است و انواع آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود که از گوشت افعی سازند و صفت وی و منفعت آن در مرکبات گفته شود انشاء الله **حیاة الموتی** قطران است و گفته شد **حی العالم** آبدون خوانند و معنی آبدون الحی ابداً یعنی همیشه زنده و مرز و ورق آن بیفتد و همیشه سبز باشد و بیشتر بهار نیز خوانند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم آنست و این هردو خلافست آنچه محقق است نوعی از دیباجین است ، و ترین بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و دو بستو ریدوس گوید سه نوع است یک نوع کوچک خود رو بود در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق بسیار بدان بود و قبضه یک وجب بود و گل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بد رازی یک ذراع بود و بستبری انگشت بود

و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سیم و خشک است در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهت ورمها گرم و جگر و سینهٔ گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند و در بیت طی ببلیی و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت نافع بود و آب وی مقدار بیست درم با شامند سودمند بود جهت سنگ که در جگر و زهر باشد و مسهل صفرا بود و هم جهت زندگی بغایت نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت استطلاق و دبیش بود نافع بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبه مزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سود مند بود و فولس گوید که دو درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حلق دم را ساکن کند و صغر او قوم بدن بدهن و دیسقوریدوس گوید نوع سیوم بقله حمقا بربیه خوانند و بعضی طیلاقون خوانند و اهل روم بلبوا خوانند و این نوع میان سنگستانها روید و طبیعت وی گرم بود و مقرح جلد بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی طین ارمنی بود **حیصل** حلق است و گفته شد والسلام

باب **الخاء** **خانق النمر**

صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذیب و یسمی قاتل النمر و الذیب و هی حشیشة و در صفت قاتل الذیب گوید قوته کقوة خانق النمر و هو شجرة بس بدین تقدیر این دو اسم و ماهیة آن یکی شود با آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند خناقشان بگیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که دیر از وی تر میکشد و این نوعی از ما ذریون است بتحقیق اگر بعضی گویند استعمال آنست

وبعضی گویند حریق سیاه است و این هردو قول خلاف است و آنرا اقونیطن
گویند وطبیعت آن گرم و خشک است در چهارم خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند
و در قوت مانند خانق النمر بود الا مخصوص است بگرگ و برا زود تر میکشد
همچنانک خانق النمر مخصوص است به پلنگ خانق الذئب مخصوص است بگرگ
و آن بیخی حریق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه سیوم
و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب
هم خوانند و در عمل همان فعل میکند بکلب زیاده تر الا سگ را زود تر میکشد
و وی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا
اداراق و گفته شد خاتم الملک سا داوران است و گفته شود خامالاون
صاحب جامع گوید حربا است و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون سیاه است
و صاحب جامع گوید خامالا اسم مازریون است و آنکه گفته اند که اسد الارض
مازریون است سهو کرده اند اسد الارض حربا است و گفته شد و خامالا اسم مازریون است
و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران
که اسد الارض خامالاون مالس است که آن مازریون سیاه است پس بتقدیر قول
صاحب منهاج معتبر تر بود و خامالیون و کمالیون نیز گویند خامالاون لوقس
یعنی لوقس یونانی سفید بود و بعضی انتخیص گویند و بعد بری ادادا در الف
گفته شد انتخیص ابیض و اسود خامالاون مالس ادادا اسود است و آن خمالیون
و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد خامالا یونانی یعنی زیتون
الارض و آن مازریون است و گفته شود انواع آن خامالیون و خامالاون

نیز گویند و آن دو نوع است بزرگ آن عروق الصفر خوانند و کوچک آن
مامیران و معنی خالیدون و یونانی دوا الخطاطیف بود و بدان سبب این اسم بوی
نهاده اند که پرستوک چون بچه وی در آشیانه نابینا شود مادرش برود و شاخ مامیران
بیاورد و در آشیانه بنهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان حق تعالی و این از خواص است
فتبارک الله احسن الخالقین خامالاون خط دومیه است و گفته شد حمالاوین
کاکل خوانند و در خند روس طبیعت و منفعت وی گفته شود خامامیلن بابونه است
و گفته شد خامانیطس معنی آن یونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس است
و گفته شود خامادریوس خامادریون نیز گویند و معنی آن یونانی بلوط الارض بود
و آن کمادریوس است و گفته شود خاما اقطی معنی آن یونانی خمان الارض بود
و آن خمان کوچک است و اقطی خمان بزرگ و گفته شود خاولنجان خسرودارو
گویند و آن خولنجان است و گفته شود خامشیه تسیطرح است و گفته شود انواع
آن در ترتیب خبه بزر الحمض است و شیرازی سنگ خوانند و باصفهانی
خاکشی و شیرازی سواروز و تبریزی مرانسوه و نیکوترین آن سرخ طویل رنگ بود
خرد تر و طبیعت آن گرم و تر بود شیری را سود مند و حصبه و اصحاب سودا
و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و لوز اکلوکه اند خبازی پارسی
خروه خوانند و شیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا
بستانی است و ملوکیه بری و نوعی از ملوخیا تعلقه الهی دیه خوانند و ملوکیه گویند
و آن خطمی است و بری لطیف تر و خشک تر از بستانی بود و طبیعت وی سرد
و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند تلیین دهد و سست

ومعتدل بود وقولس گوید گرم وخشکست واین قولی دوراست وچون بر
زبدکی زنبور ونحل ضماد کنند نیکو بود وقثی که خام بود وورق وی نافع بود
بازیتون بر سوختگی آتش وچون چون بروی طلا کنند وطبیخ وی چون نان دراز
نشیند صلابت رحم نرم کند ومقعد وورق وی چون با بیخ وی بجوشانند
نافع بود جهت زهرها وادویهای کشنده وبرگ زیلا ضماد کنند نافع بود
وبول براند وتخم وی چون خلط کنند با تخم خندقوقا بری وباشراب بیاشامند درد قضیب
ساکن کند وچون ورق وی بپزند ودر دمامیل نهند وورمهای که بقیاح بشکافد
بود بگشاید وماده بیرون آورد وبدان جهت که اندکی رود. ومعده ورحم سودمند
بود وآنچه بستانی بود معده را بد بود وچون تر بود شیافه را نافع بود وتخم وی جهت
خشونتی که در سینه وقصبه وشش حادث شود سودمند بود وگلو بریزد با روغن
وضماد کنند بر ورمها که در مثانه وگرده حادث شوند سود دهد واگر ضماد کنند بر ورمهای
گرم ساکن کند ووی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود وخشونت سینه وبول براند
وشکم وورق وی چون بخایند مع جان خام وبا اندکی نمک ضماد کنند بر ناصور که
در چشم بود پاک کند وگوشت برویاند وچون ضماد کنند با کلیز بر سر دنبی که سبب
آن از تری بود وسبوسه سودمند بود وچون بر زنبیل عقرب ضماد کنند خاصه
چون با زیت بود وگل وی نافع بود جهت قرحه که ومثانه آشامیدن وضماد کنند
وقضبان وی نافع بود جهت روده ومثانه وشکم نرم دارد ونوعی از خبازی بری بود
که مسهل چون خام بود تا حدی که کالباشد چون بپاید خبز بهترین آن بود
که از گندمی که آفت نارسیده پاک وفربه صلب بود ونان سپید حواری دشخوار از شکم

بیرون آید ونفخ در وی زیادت بود وقولنج ریاح بود وسده جگر وسنگ گرده تولد
وشکم ببندد ونان خشکار دیرتر غلیظ کند وخونی که ازوی حاصل شود میل بسیاهی
داشته باشد ونان حواری بد تر ازو کند ونانی که نخاله بسیار داشته باشد زود
از شکم بیرون آید وغذا اندک دهد وآنچه نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود ونان
فطیر نفخ در وی زیادت بود از آنچه خمیر داشته باشد ونان خشکار کهن شکم ببندد
ونان نرم خشکار چون با آب تر کنند ونمک وبرق با کهن ضماد کنند زایل کند وشکم نرم دارد
واصحاب قولنج را سود دهد وغذا اندک دهد ومجففتر از انواع نانها بود که از گندم
پزند وچرب وحکه وبواسیر تولد کند ومصلح وی ادهان وحلاوات والبان بود وبهترین
نان سپید بود وغذا بیشتر دهد ودیر هضم شود سبب اندکی نخاله در وی معتدل بود
وبد تر افتد کند وشکم ببندد وسده پیدا کند واول آن بود که نمک وخمیر تمام داشته باشد
وبا اسفیدباج وطباهجات شور خورند وبعد ازوی حواری وگندم وی میان سپید
وخشکار بود ومتوسط بود در کثرت غذا وقلت آن وسرعت هضم وبطء آن
ونزدیک بسمید بود در بیشترین احوال وشکم ببندد واصحاب کد را سودمند
بود ومعده قوی گرم ودیر هضم شود وقولنج ریاح ونفخ بود وسده وسنگ گرده حادث
کند ومصلح وی زنجبیل واطریفل بود وبعد از آن ماء العسل خوردن وبحمام
رفتن وخواب دراز کردن مناسب بود نان فرنی تر بود ودیر هضم شود ومزاجهای
خشک را سود دهد ومصلح وی چیزهای شیرین بود نان قطایف شکم ببندد وتولد
خلط غلیظ بود ومصلح وی شربت بود نان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید
خوب پزند وطبیعت آن سرد وخشک بود غذا اندک دهد وشکم ببندد ودیر

هضم شود ومصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه
وبه پزند وطبیعت آن سرد وخشک بود شکم ببندد وغذا اندک دهد وبد بود مصلح
وی چیزهای چرب بود خبز الغراب اقحوان است وگفته شد خبز القرود
لوف است وگفته شود خبز المشایخ بخودریم است وگفته شد خبث الحدید بپارسی
ریم آهن گویند وتشبیه ازی ریم آهن وقوی تر از همه خبثها بود واورا فیخبوش
خوانند وبهترین وی بولادی املس پارهای کوچک شکل بود که بروی خشونت نبود
وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود ومحلل ورمهای
گرم وسود مند بود جهت خشونت جفن ومقوی معده بود چون با شراب کهن
بیاشامند وخون بواسیر قطع کند ومنع آبستنی بکند وچون بخود برگیرند بر نشیم
بازه خون رفتن باز دارد وقطع سلس البول بکند وسبل را محکم دارد طلا کردن
وچون بیاشامند جهت شب کوری در بستان بسته شود سود دهد ومقدار درمکی
مستعمل بود وخبث الحدید بقوت مانند زنجار الحدید بود وچون با سکنجبین
بیاشامند منع مضرت دوای کشنده بود بکند مانند مازریون واز خوردن
خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن برادة الحدید وعلاج وی
همچنان کنند که کسی که برادة خورده باشند واول آن بود که مدبر کنند صفت آن
بگیرند خبث الحدید وسحق کنند ودر سرکه انگوری خیسانند چهار شبانروز بعد
از آن خشک کنند وسحق کنند وبا روغن بادام بریان کنند بعد از آن مستعمل کنند
ومنفعت وی آنست که بادها را زایل کند وورم سپرز را تحلیل دهد ومعده وجگر
وسپرز تر واعضایی که محتاج تجفیف بود وقبض وتقطیر بول وقرحه امعا

ومثانه بغایت نافع بود وبدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود وبدل
غیر مدبر خرف بود خبث الفضه ثقل نقره بود وبهترین آن بود که سبز رنگ بود
قابض بود بغایت ودروی جذب وتجفیف بود جرب وسعفه وریش مثانه را
نافع بود وچون در مرهم کنند منع خون از ناصور وبواسیر بکند خبث النحاس در قوت
نزدیکست بخبث الحدید ومس سوخته الا ضعیف تر از مس سوخته بود خبث
الرصاص قوت وی مانند رصاص محرق بود وطبیعت آن سرد وخشک بود نافع بود
جهت ریش چشم وبدل آن اسفیداج رصاص بود ختروق افسنتین است وگفته شد
ختم الملک خواتیم الملک گویند وآن طین مختوم است وگفته شود خثا البقر
زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند
وچون بسوزانند وبه سوراخ بینی نهند باسرکه خون رفتن باز دارد ومجموع
زهرها را نافع بود چون بخورند وگرم بر بدن نهند ورها کنند تا خشک شود بعد
از آن برگیرند ودیگر تازه بنهند چند نوبت وچون بر پای منقرس نهند با خاکستر
وزیت سود دهد وبرگ زندگی زنبور ونحل بغایت نافع بود ومستسقی را بدان
طلا کردن سود مند بود وبهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد وچون خشک
کنند وبسوزانند ومستسقی بیاشامند بغایت غایت نافع بود وگلاذن بدان
بخود کند زادن بروی آسان کند وبچه مرده بیندازد وگرم بکشد ودر خواص
ابن زهر آورده است که چون ثالیل بدین قطع کند خدروق عنکبوتست وگفته
شود خناع الرجال بزر البنج است وگفته شد خرء البیض اسفند اسفید است
وگفته شد خرء الحمام جوز جندم است وگفته شد خریق خلر است وگفته شود

خروع بپارسی بیدانجیر خوانند و بشیرازی کنتو و بهترین آن بحری بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم و خشک است
در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید
تریاق ازوی ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید شربتی یا نخود حب بود و
اعصاب را نافع بود و مر صلابت که بود چون ضماد کنند یا با شامه نرم کند اند
و سی حب ازوی سفید کوبند چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبت
مائی بود و قی آرد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند
و ضماد کنند بر ورمهاء بلغمی و ورمهاء گرم که در چشم بود سود دهد و چون بخاید و خام
و نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه
و مصلح وی کثیرا بود خراطین زغاد کرم گویند و آن امعاء الارض است و حمر الارض
نیز خوانند و آن کرم سرخ بود که در زمین نمناک باشد در شیب گل و طبیعت آن گرم
و خشک بود و خشکی وی در درجهٔ سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد
کنند و سه روز رها کنند بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی
جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب بیاشامند بول براند و یرقان را نافع بود
و سنگ کرده بریزاند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود
و در بند کردن قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بسوزند و خشک کنند و سحق کنند
و با روغن نجید طلا کنند خریع عصفر است و گفته شود و صاحب مفرد گوید نوعیست
از حرشف است که بزبان بربری تا نغبت خوانند خرنوب نبطی خروب گویند
و خرنوب الشوک و قضم قریش نیز گویند بپارسی کور خوانند و اهل شام منقل

گویند و بعضی ینبوت گویند و گفته شود خرنوب شامی بپارسی کور نیز گویند و بشیرازی
کرکازوی و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد
و خشک و خشکی وی در دوم بود و گویند که متی در اول تسکین بلغم باوجود تبرید
و معده را بکزد و ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند و جالینوس
گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و منهضم نشود و چون خشک بود شکم
ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده بود و تا بیل رابذان بمالند
محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل ازوی پنج درم بود و روفس گوید غذاء بدن
بدهد و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و اریباسوس گوید سودمند بود جهت
اسهال بافراط و قوت بدن بدهد و امعاء را پاک کند از اخلاط بلغمی فاسد
اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لعاب به دانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید
فانید دفع ضرر وی کم کند و گویند مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب کانوفی
سوراخ بود بوزن آن و گویند طرا ثیث و گویند قرظ بوزن آن خرنوب هندی
خیار چنبر است و گفته شود خرنوب مصری شجره سنط است و آن خرنوب نبطی بود
و گویند قرظ است و گفته شود خردل بهترین آن بستانی بود تازه فربه سرخ رنگ
و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی آنست
که چون در عسل آلوده اندازند بحالهٔ خود بماند و نگردد و چون بکوبند و بر دماغ
دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب بعین
سبیل خاصه بری و بر عرق النسا و درد سپرز و سر درد که مزمن باشد چون خواهند
که جذب آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن ضماد کنند سود دهد و از بخور وی

لند کان بکار برند و خوردن وی قطع بلغم بکند و جمند با عسل یا با موم گداخته بازیت
بیامیزند و بر دبی مالند روی را پاک کند و درد و ورمهاء مزمن و خنازیر را تحلیل دهد
نهایت جون با کبریت و سکنجبین بر وی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن نهایت
سودمند بود و مولف گوید که کسی قوبا داشته باشد هیچ چیز ابلغ نشود کلیرد
خردل کوفته و قتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پارهٔ بر انگشت پیچد و بر
قوبا مالد چندانک خون آلوده شود بعد از ان خردل کوفته بر آن بمالد زرداب بسیار
ازوی روانه شود و صحت یابد و این مجربست ورازی گوید که کسی درد دندان
دایم داشته باشد که بی ورم بود جون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب بیند
وجون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت زحمت لیثرغس
نهایت نافع بود و سدهٔ مصفاة بگشاید و در داروهای حقنه جهت تبکوری
سود دهد خاصه جون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و جون با بوره که
بانتراب بیاشامند کرم بکشد و گل آب وی در گوش باز دارند بجانند در دسا کن کند
وسیرز بگداز اند و با خناق رحم سودمند بود و باه را زیاد کند و تبهاء کهنه زایل کند
ومقدار مستعمل ازوی دو مثقال بود و خردل بری خلیظ بود ازوی حاصل شود
و ترکی آنرا قچی خوانند و مضر معطش باشد و درد سر آورند و مضر بود بلغاغ و مصلح وی
آن بود که با بادام و شکر بر بریان کنند و باید که در خوردن نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند
وصاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن
حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن تخم شلغم خردل بری بلسان است
و گفته شود خردل فارسی نوعی از حرف است آنرا اسفند اسپید خوانند

وخردل سپید گویند و گفته شد در الف خرد جبروج خوانند و آن حجازی است
و گفته شد خرفوع بزبان اهل دمشق خردل فارسی است که ذکر شد خربق ابیض
بیخی است که پوست وی مستعمل است و بیخ کبر مانند و کیا هش بلسان الحمل مانند
و درازی ساق وی جهار انگشت بود و مجوف بود و طعم از خربق سیاه تلخ تر بود
و از بیخ وی دبیبهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی هست که آن دنیه
ندارد و املس بود و نهایت صلب بود و بهترین آن بود که سپید بود و زود متفتت
شود و لعاب داشته باشد و در حال زبان بگزد بعد از آن بگزد سخت و طبیعت
آن گرم و خشکست در وسط درجه سوم و قولی گویند گرم و خشکست در دوم
فالج و صرع و درد مفاصل را سودمند بود و متقی بلغم و اخلاط سرد بود
و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و جون زنان بخود برگیرند
حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و وی در
تبیا فات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنایی چشم بیفزاید و اولی
آن بود که یک رطل ازوی پاره کنند و در سه رطل آب باران خوابانند سه روز
بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صافی کنند و خربق بیند ازند و دو رطل
عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و جون بقوام اشربه
رسد فرو گیرند و شربتی ازوی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و اینکه کسی
که بیاشامد و گر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطس باشد و سرفه بیدا
کند و اگر سحق کرده بیاشامد خطر بود و تشنج و گزاز بیدا کند و قی آورد و بفوق
و خناق باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل ازوی

نبح تسی بود و لیکن بی خورد. باشد بد ازوی چون مرغ بخورد. بمیرد و صاحب تقویم گوید
مصلح وی دوغ ترش است و جلاب بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوای
کسی که خربق خورده باشد بر قی مرغ کند و لیکن آن یا شامند نشاید که معده وی
خالی بود و از خواص وی آنست که چون با سویق و عسل بسرشند و موش بخورد
بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی جوز القی بود یا ماهیزهرج **خربق اسود**
حرارت وی زیادت از حرارت ابیض بود و ورق وی به ورق خیار ماند اما شکافته
تر بود و سیاه تر و ساق وی کوتاه تر بود و گل وی سفید بود اندکی بسرخی مایل بود
و تخم وی مانند خسک دانه بود و بیخ وی سیاه بود و ریشها داشته باشد و برگ وی بود
و پوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای خشک روید و چون وی را بشکنی از
اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود
و بسیار تلخ بود و اندرون آن مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون
وی اندک دیسه با رنگ داشته باشد و آن را خانق الذئب خوانند و رجل الغراب
خوانند و ما لینوذیون و ما لیقوس نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم
گوشت مرده بخورد و با سرکه در بهق طلا کردن نافع بود و وسواس و مالیخولیا را
نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت یا روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند
نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و نخود
کردن همین عمل کند و گلا نزدیک درخت انگور برویند کلا از آن انگور شراب سازند
مسهل بود و چون در دارو چینی شسته کنند قوت با صرع بدهند و دفع سودا بکند از جمیع بدن
و مسهل صفرا و بلغم نیز بود و صفرا غلیظ مستفرغ کند زیادت از سقمونیا و در

علتهای مزمن که محتاج بداروی مسهل بود مانند ماننیا و صداع و شقیقه
بغایت نافع بود و مره صفرا و مره سودا بدراند باسانی و شربت ازوی نیم درم
بود تا نیم مثقال با فوذنج و صعتر و ادویها ملطف گرم که معده را سود دهد
و بعضی در سکنجبین خیسانند یا شراب تیز شیرین بعد از آن بجلاب برند
یا بمرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود الا مضر بود بکبد و اسهال
بسیار و با تشنج خناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی
در استعمال کردن دوقو و کثیرا و قطراسالیون و سعتر بود و بدل وی نیم وزن آن
کندش و نیم وزن آن ماهیزهرج و گویند بدل آن کندش است و پوست بیخ کبر
مساوی و گویند بدل آن نیم وزن آن مازریون است و چهار دانگ وزن آن اغاریقون
و گویند بدل آن بکیلج است **خرء الدیک و الدجاج** سرگین خروس و مرغ. بود
مجموع سرگینها مسخن و مجفف بود و مصلح قولنج بود چون با شراب یا با سرکه بیاشامند
و تریاق قطر خانق با عسل و چون بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم
آورد و سرگین خروس جمع سحق کنند و زهره سگ دیوانه نهند سود دهد **خرء الفار**
سرگین موش بود گرم بود بداء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون
با سرکه بود و گل با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند و گل ازوی شیاف سازند
و کودکان بخورند بر کرم شکم بدارند و چون بپزند و در آن بنشینند عسر البول را
نافع بود و گل در چشم کشند سپیدی ببرد و مرغ بر روباهند و رطوبت قرنیه پاک کند
خرء الضفادع طحلب است و گفته شود **خرء بط** بطخ است و گفته شد **خراتمان**
نبات است بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند

سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیکست بسنبل
و در طعم وی اندک حلاوتی بود **خرفه** بقلة الحمقا است و گفته شد **خرناس** مرماحوز است
و گفته شود **خرکوش** لسان الحمل است و گفته شود **خرطال** هرطمان گویند و هرطمان
و گفته شود **خرفع** ثمر عشر است و گفته شود **خرفطان** بنق ماست و گفته شد
خرنیان جند بید ستر است و گفته شد **خرف** لطیف ترین خرفها خرف سرطانی
بحری بود و طبیعت خرف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه خرف تنور
و خرف سرطان خشک چون سحق کنند و با سیم جنبان تخم تربیزه کوفته بهق و کلف
و نمش زایل کند و مرهمی که از آن بسازند جراحتها را بصلاح آورد و جرب و قروحها
بغایت سودمند و خرف تنور بنقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن
بهق با وجرب و حکه و سعفه و حصف سودمند بود و خرف غضار سخیف دندانرا
جلا دهد و خرف مضر بود باعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه بود و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود **خزامی** خیری بری است بشیراز اروانه گویند
و طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج را
نافع بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند هر بوی کند که باشد زایل کند
و مسخن رحم بود و مجفف رطوباتی که از آن روان بود و رحم را پاک کند و نیکو
و چون زن فرزجه از وی بخود برگیرد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی و این مجربست
و چون سحق کنند و با ارد بسرشند و بر خراجات ضماد کنند تحلیل دهد
خشف جوز است و گفته شد **خسک** بپارسی کاکونیه و بری بود و بستانی
بود بهترین وی بستانی بود تازه بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم

و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی
که از وی متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی
داشته باشد و جهت ابردش نافع بود و آنچه ناشسته بود در وی نفخ کمتر بود
و آنچه شسته بود نفاخیت در وی زیادت بود و اگر در میانه شراب بدان شغل
کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه اشتها تمام
باز دید کند و یرقانرا نافع بود و جهت ورمهای گرم و در حمره طلا کردن و بر وی
ضماد کردن سودمند و بیخوابی زایل کند خوردن خام خوردن و خوردن پخته و قطع سیلان
منی بکند و در درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سودمند و تخم وی چون بیاشامند
سودمند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و گاهو بری
لبن وی در قوت مانند لبن خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی
و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مائی بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع
بود چون بیاشامند و گاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد
و حواس را تیره کند و مصلح آن هلیله مربا بود و اول آن بود که بجنب قوقا یا تنعیه کنند
و آب رازیانه در چشم میچکانند و گاهو مضر بود بباه و مصلح وی زرنب و نعناع
بود **خس الحمار** شنجار است و هو فلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شد
خسرو دارو خولنجان است و گفته شود **خشخاش** سفید بستانی بود
و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم
و عیسی گوید سرد و خشکست در دوم سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله
سینه و رطوبات معده و نفث دم و مادهای تیز که فرود آید از سر و با عسل

بنی زیادت کند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند
و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار
از وی مرض ششی بود و مصلح آن مصطکی و سکنجبین بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود
بشش و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن
بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون در آب بجوشانند
تا به نیمه باز آید نافع بود جهت حکه معلول و لیکن در شکم وی خلط غلیظ بود **خشخاش اسود**
صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مصری
بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک است در سیوم و گویند در چهارم
و گویند تر است در چهارم خاصیت کل وی آنست که دیشطای چشم مواشی زایل
کند و خشخاش سیاه چون بکوبند و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان
رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین
ضماد کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروها چشم استعمال کنند سودمند بود
و جهت حرارت جگر بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و دیسقوریدوس
گوید چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند
و بنشینند تا عرق فرود آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر
صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از حرارت آفتاب بغایت سود دهد
و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بسرفه و ششی و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید
مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود **خشخاش زبدی** میقن افودویس خوانند و معنی
آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سفید بود

و بعضی اطبا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل
بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک ببلهنگ بود **خشخاش متون** خشخاش بحری
خوانند و غلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین سبب وی را متون خوانند و نبات وی
در کنار دریاها روید برنگ برص طلا کنند با تیز نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند
با آب تا بنیمه باز آید و طبخ آن بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر که از خلط
غلیظ بود **خشخاش بحری** خشخاش متون است گفته شد **خشکنجبین** عسلی
خشک است که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون در میان حجر و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم و خشکی وی زیادت از عسل بود و فعل وی اقوی بود و نفاذ عسل در
همه حالتی و بدل وی بوزن آن عسل و نیم وزن آن کز انگبین و گویند بدل وی نیم وزن عسل
خشکل مثل است و گفته شود **خشکار** آردی بود که نخاله از وی نا رفته باشد
حب الشونیز سیاه دانه است و گفته شود **خصیه** بهترین آن خایه خروس بود
فربه و بعضی خصیه جنس حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک
بود و غذای نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیادت کند و وی دشخوار هضم بود
خاصه که از حیوانی پیر بود و مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و نمک سعتر بود **خصی الثعلب**
بهترین وی شیرین فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج
و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع را برانگیزاند و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود عظیم
و قایم مقام استنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال
بود و صاحب مفردات ترنق ده مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند
بری است و صاحب مفردات که ابن بیطار است در جامع آورده است که آن نخ است

ودر اینجا قول صاحب جامع معتبر است وبدل آن بوزن آن بوزیدان است ووزن
آن تخم تریزه وگویند بوزن آن تخم جرجیر وبوزن آن بوزیدان ونیم وزن آن تخم انجره
وگویند بوزن آن تخم اسبست ودو وزن آن تخم جرجیر وصاحب تقویم گوید تخم
معده را موافق نبود ومصلح آن عصاره لسان الحمل وشکر بود خصی الکلب بهمنست
مانند خصی الثعلب وآن دو نوع بود کوچک وبزرگ ومانند بلبوس بود وتبصل اما مذاری
مایل بود وان زوجی بر فوق زوجی بود یکی فربه بود ویکی لاغر است وگویند نوع بزرگ
چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد واز نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد
وطبیعت وی گرم وتر بود ودر نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل ورمهای بلغمی بود
وریشها بلید خوردن را نافع بود وقلاع را سود مند بود ونمله وناصور وگویند چون تر
بخورند باه را زیاده کند وچون خشک بخورند قطع شهوت بکند وجالینوس گوید که نوع
بزرگ بخورند باه را زیاده کند وکلا نوع کوچک بخورند منع آن کند برخلاف یکدیگر ودوی
منعش تشنج ومسینه بود ومصلح آن صمغ عربی وخشخاش سیاه بود خصی هرمس جلبوت
وگفته شد وبیونانی لسورسطس خوانند خصی العجاجیل خایه گوساله چون خشک کنند
وبکوبند وبیاشامند نعوظ تمام آورد ومقوی باه بود خصی الابل چون خشک کنند
وبا شراب بیاشامند نافع بود جهت زندگی افعی خصیة البحر جند بیدستر است
وگفته شد خضف خربزه نارسیده بود بتر ازی هو کیلکوش خطاف نفست
مقل است وگویند مقل مکی است وگفته شود خطمی بهترین سفید سپید است و گل وی
سفید بود وآنچه بستانی بود بوره الزوان خوانند وبری را تخم الملوخ خوانند وبیونانی
آلیا وگل وبرا کثیر المنفعه خوانند وطبیعت وی سرد وتر بود وگویند کم نوع باعتدال

ودروی تلیین بود وانضاج وارخا وتحلیل وبر بهق طلا کردن با سرکه سود مند بود
وقتی که در آفتاب نشینند وورمهای ظاهر نرم کند وانچه در بن گوش بود وخنازیر
ودبیلات وورم پستان که از گرمی بود وورم مقعده وهمچنین از گرمی بود وورم مفاصل
با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود وعرق النسا را سود مند بود وزیت وطبیخ بیخ وی
چون بیاشامند سود مند بود جهت عسر البول وقرحه امعا وسنگ کرده ومثانه ...
خام غلیظ وعرق النسا وزحیر خاص چون با شراب پخته باشند وچون با پیه بط
یا مرغابی بکوبند وصمغ البطم وزن نخود برگیرد جهت ورم رحم وانضمام آن بغایت
سود مند بود وطبیخ وی نشا همین عمل کند وبیخ وی چون با سرکه بجوشانند وبدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند وتخم آن خواه خشک وخواه تر چون بکوبند وبا سرکه
بر بهق مالند زایل کند وچون خطمی بجوشانند وطبیخ وی بر زنبور گزیدگی مالند سود مند بود
وچون با زیت وسرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت زنبور گزیدگان کند ودیسقوریدوس
گوید مجبر اعضای منکسر بود ومقوی آن وسه درم از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند
وخون حیض فرود آورد وبول براند وجهت اخلاط سوداوی بغایت مفید بود وصداع
وشقیقه را ضماد کردن نافع بود وبا آرد جو وعسل بر ذات الجنب ضماد کردن
سود مند بود وگل وورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر زنبور گزیدگان نافع بود وبر
سوختگی آتش همچنین وخطمی جهت سرفه گرم سود مند بود خاصه چون آب گرم لعاب وی
بگیرند وبا قند بیاشامند وورق وی در ضمادات ذات الجنب وریه سود مند بود وپوست بیخ وی
چون با آب بپزند مفاصل واعضای صلب نرم گرداند وورق وی خشخاش کند وگویند دندان
سر وریش بشوینه بکوبند وپال وتخم وی یک جزو آرد اشنه از ان خلط دو جزو با سرکه بسرشند

و بر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود
و جون بیاشامند و مولف گوید بیخ خطمی کوهی جهة نقرس ضماد کردن با گلاب
بغایت مفید بود و جهت سرفهٔ صفراوی بغایت مفید بود با نبات سفوف ساختن یا
بگلاب دم خوردن و آن نوعی از خطمیاست و اسحق گوید مضر است بنشش و مصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و احشا و مصلح آن عصارهٔ زرشک است
و بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است خطر و سم است
و گفته شود خطاف بادبیچه پرستوک خوانند و طبیعت دماغ وی و خاکستر وی گویند
سرد و خشک باشند احشا را زیان مند بود و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود دیسقوریدوس
گوید جون بگیرند بچهٔ نخستین وی قبل ... ما را فزونی بود و شکم وی بشکافند و سنگ پاره در
شکم وی بود یکی یک رنگ بود و یکی مختلف رنگ از هر رنگی جون در پوست گوساله بندند یا پوست
گوسفند گویند یا گاو کوهی پیش از آنکه خاک بروی نشیند و بر بازوی مصروع بندند
یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنائی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند
و خاکستر وی در چشم کشند با صمغ را قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود
و اگر با عسل بسرشتند و سرکه و کسی که جرب داشته باشد بمالد و اندامها بر اعضا در حمام طلا کنند
و بنشینند تا با عرق فرود آید بعد از آن آب برزند بغایت نافع بود و اگر بملسوع کنند
و خشک کنند دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی جون با عسل در چشم
کشند در ابتداء نزول آب بغایت سودمند بود و چشم وی جون سحق کنند بروغن زنبق
و بر ناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود و این نیز در خواص آورده است
جون بگیرند سر دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و با آتش بسوزانند و در شراب اندازند

هر کس که آن شراب بخورد مست نشود و جون وی حجر کرده زنی دهند خیالک
نزاند شهوت وی زایل کند و تبق و تبخ از یشن گوید سرگین وی حجر در
چشم کشند سفیدی برد و مجربست و ارسطاطالیس در منافع اعضای حیوانات
گوید زهرهٔ پرستوک جون دندان سقوط کند جوی سرد ببیش که سفید شده باشد
سیاه که و دندان نرمه سیاه کند پس جون خواهند سقوط کردن دهن را از
شیر تر نه کنند تا دندان سیاه نگردد و سرگین وی حمن ... با میزند و بر موی سیاه
طلا کنند بی هنگام سفید شود خطبان جنطان است و گفته شد خفاش
وطواط خوانند بادبیچه شب پره گویند و بشب از وی موش کور و تعریف گوید
جون بگیرند و بر زهار کودکان بیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و جون در
روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه جون چند نوبت
مکرر کنند و گویند جون بپزند و مرق آن بیاشامند شکم براند و درد و دل سوزد دهند
و خاکستر وی روشنائی چشم زیاده کند و این نیز در خواص آورده است که
جون سر وی در ظرفی مسین یا آهنین با روغن زنبق بپزند جنانکه مهرا شود
و صافی کنند و روغن بردارند بر نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و ورم در احشا و دبیله
بغایت نافع بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید زهره وی در فرج زن مالند
در حال بزاید و این مجربست و اگر دماغ وی در شیب پای بمالند با دابرا ...
و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب جکانند بول براند و اگر طبیخ وی
در آب زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج را بغایت مفید بود و دماغ وی
جون بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زیادت که در چشم بود زایل کند

وسركين وي چون برقي با طلا كنند سود دهد و دماغ وي با آب پياز در چشم كشند نافع
سود مند بود جهت نزول آب وكر سر وي در شب جامه خواب نهان كنند وكسي كه
بدان خسبد را بيدار نشود ابن تخواب نرود وخواب بروي شوريده شود وكر دل وي چنين كنند
همين عمل كند وكر سر وي در برج كبوتر نهان كنند مرغ كبوتر بود از انجا نروند والفت
كيرند وكر در سوراخ موش نهند همه موشان بكريزند از انجا **خنچ** خردل برى است
ودر لام درصفت لبسان كفته شود **خلال مأموني** از خراست وكفته شد **خلاف**
بپارسي بيد كويند وخلاف بلخي بهراج است وكفته شد وخلاف نوع از صفصاف است
وصمغ وي از ورق بيرون آيد وبهترين پيدان بود كه در كنار چشمها رسته باشند
وطبيعت وي سرد وخشك بود وثمر وي وورق وي هر دو قابض باشند ليكن اكثر بكذرند
ودر وي تجفيفي بود وخاكستر وي بغايت تجفيف بود در بستن خون چون بروي ضماد كنند
ترنكوه (?) وصمغ وورق وي بغايت جلا دهنده بود وخاكستر وي با سركه بر ثاليل ونمله
ضماد كنند نافع بود وورم پستان ودبيلها وغلبه حرارت كه در ورم كرم بود وشيري
وآبله چون بآب آن در حمام بشويند بغايت نافع بود وآب وي صداع را زايل كند
وآب ورق وي بغايت نيكو بود جهت ماده كه از كوش كشوده بود ودوانه باشند
وثمر وي بر ضرس كه بر صدفه زده باشند نهادن نيكو بود وقطع خون رفتن بكند وصمغ وي
جهت ضعف بصر سود مند بود وآب وي جهت سنج جكر نافع بود ويرقان ومقدار
مستعمل از آب وي بيست درم بود واسحق كويد مضر است بشراسيف ومصلح وي
كلاب بود **خلبان** قند است يوناني وكفته شود **خل** بپارسي سركه كويند ووي
مركب بود از دو جوهر متخلف كرم وسرد وسردي وي غالب بود از كرمي وبهترين وي

خمري بود وطبيعت وي سرد وخشك بود در سوم وكويند سرد است در اول
وخشك است در سيوم معده كرم را نيكو بود واشتها باز دهد وقطع خون رفتن از
هر عضو كه باشد بكند چون بپاشند وبا آن عضو كه از وي خون روانه بود بدان بشويند
ويا بريزند ويا در انجا نشينند قطع خون بكند وچون بر سر نهند دردسر را نافع بود
وخوردن وي هضم را قوت دهد واشتهاء طعام باز دهد وصفراوي مزاج را نافع
بود وبدان مضمضه كردن دندانرا محكم كند خاصه چون با شب يماني بود وبن دندان
محكم كند خاصه چون با كلاب نيم كرم مضمضه كنند وچون صوف نا شسته بدان تر كنند
يا اسفنج وبر جراحات نهند منع ورمها بكند ودبيلها كه در بدن پيدا شود از حرب وغله (?)
وجرب تر وسوختكي آتش وقوبا وبواسير وداحس چون با بعضي ادويه
موافق اين زخمها استعمال كنند بغايت نافع بود ودر نشكها بلبيب وخوردن
چون دايم بسركه بشويند زايل كند وچون پشم نا شسته بدان تر كنند وبا روغن كل بر سر
نهند درد سر كه از حرارت آفتاب بود زايل كند وبجاي ادويه استسقا را تحليل دهد وكراني
كوش وكرمي كه در كوش بود بيرون آورد وطنين زايل كند وكر در كوش چكانند
كرم آن بكشد وبر كزندكي جانوران بر موضع زخم كرم كرده وقتي كه بدن سرد كشته باشد
بسبب سم آن وكر بدن كرم كشته باشد سرد بدان موضع نهند بغايت سود
دهد وجهت دفع مضرت ادويه كشنده كرم كرده بپاشند خاصه مضرت افيون
وشوكران وخانق النمر وشير كه بسته بود وخون در شكم وچون با نمك بپاشند
نافع بود جهت دفع مضرت قطر كشنده وچون بدان غرغره كنند قطع سيلان فضول
از حلق بكند وخناق وبهاة را سود مند بود وعلتي كه در حلق چسپيده باشد

بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و بلغم خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را
نافع بود و معده را دباغت کند و ماده تب دفع کند چون بروی بریزند و جهت درد دندان
که از گرمی و سردی بود سود دهد و آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود
بسبب تلطیف که در وی است و این خاصیت در وی است و در غیر وی نیست و سرکه
که از انگور نحس گیرند با نمک سود مند بود جهت زخم سگ دیوانه الا سرکه مضر بود
بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و ادمان
خوردن وی لاغر کند یا باستسقا انجامد و چون با آب و قند ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام و شکر بود. خل العنصل بپارسی سرکه
عنصل خوانند سود مند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه
کنند بن دندان محکم کند و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد بناشتا دو درم
از وی بناشتا بخورند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه کسی را که در وی
بود و چون بناشتا بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندان را محکم کند و آواز صافی
کند و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و مصروع را
سود مند بود و کسی که مزاج سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند و اختناق
رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود و لون را صافی کند خاصه در
زنان ناقهه و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم
هر روز قدری می افزاید صنعت آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبی
پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن یک من از وی در
هشت من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول

سرطان تا آخر اسد و الا ضرور بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگی تا عنصل
مهرا شود و در گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل در پانزده من سرکه بخیسانند و
کنند و در آفتاب نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند الا آنچه دوماه در
آفتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت وی زیادت بود. خلال سیابت
بلغه وادی القرن و بلغة اهل مدینه سدی خوانند و وی سبز بود در اندرون
طلعه و وی صالح تر از تلخ بود و آنچه رسیده بود مسهل طبع و آنچه نارسیده ممسک بود
خراطین بپارسی موشخو لود [خوانند] و بتیر از انگشت بود و آن جانوریست که در
نشیب زمین باشد و کرمی دراز است و بیخ نباتات و اشجار خورد و در نشیب پیدا
کند تا پشت باشد و بطلب وی بیاید و گاه گاه از سوراخ بیرون می آید و اگر خواهند
که وی را بگیرند پیاز یا گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی را بگیرند و وی از جمله سموم
قتاله است و ابن زهر در خواص آورده است خونی که در گوش وی بود چون بر
خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر زایل کند و کلکسری بسوزانند و با قطاط
سحق کنند و کسی را که پی گسسته بود در بینی وی دمند گنده بینی ببرد و کسی که تب
ربع دارد چون بر وی بندند شفا یابد و مهراریس گویند دماغ وی چون بروغن گل بجوشانند
و بر برص و بهق و ثقل با طلا کنند شفا یابند و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون طلا کنند
زایل کند. خلر جلبان خوانند و خرق گویند و آن چیست نزدیک بکرسنه و در
یزد و نواحی کرمان و تونیان و ولایت لرستان بسیار خورند و نان پزند و همچنان
تنها مانند عدس و باقلا پزند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان ناپخته خورند الا
دوار آورد و زبان آن قوم که خورند بیشتر از ابی شق و طبیعت از هر دو خشک است

وغذا اندک دهد و خونی بد ازوی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و بغایت
نفاخ بود و چون طبخ وی بعسل یا شامند خلطهای بد از امعا براند و حیض براند و محلّل
و ملیّن فضول سینه بود و اگر گاو بخورد مانند گرسنه بود در منفعت فربهی و نوعی از
وی هست که ازوی بزرگتر بود و آن نخته تا بخورد و وی را بسیله خوانند و آن نوع بتّی بود
و چون زنان کوبند شیرستان بیفزاید **خمر** ماء العنب است و مدام و راح و مُل
و صهبا و طلا و عُقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب گویند و می
گویند و بشیرازی سیکی خوانند و بهترین آن بود که رنگ آن معتدل بود و لون آن
زرد بود و خوش بوی بود بی آنک ادویه در وی کنند و متوسط میان قوی و ضعیف و آنرا
ریحانی خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم الّا آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار
هضم شود لیکن گوشت زیادت کند و آنچه سپید بود و رقیق غذا کمتر دهد و محروری
مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد الّا شراب سرخ متوسط بود
میان سیاه و سپید و قوت وی میانه بود در هر دو حالت الّا آنچه شیرین بود غلیظ بود
و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند الّا مثانه و کلیه را موافق بود الّا آنچه در وی قبضی بود
در وی ادرار بول زیادت بود و مصدّع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی
موافقت اتصال غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه لین بود مضرّ وی
باعصاب ملت بود و ادرار بول کمتر کند و آنچ کهن بود مضر بود باعصاب و حواس الّا
لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سپید بول براند الّا مصدع بود و اگر
بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود باد انگیز بود و دشخوار هضم شود و بول براند
بهترین آن بود که یک نوبت شده در اول سودمند بود جهت شهوت کلبی و رمد بلغمی و غشی

و شعاع آن دهد بود و هضم را نیکو کند و چون بملن تشنگی نشاند که اند و بول براند و طبع
نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضر عقل بود و سپرز ضعیف و جگر ضعیف و مبطل باه
بود و شهوت غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و ربو و ضعف بصر و اعصاب و صرع
و سکته و مرگ مفاجات آورد و اگر ناشتا خورند بعد از بخوری و گاه رهان بشق خناق
آورد و التهاب و اوجاع و مداوای وی بقصد یا بقی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کند
رب غوره یا تخم کرفس تنقل کنند و غذا اکثر خورند و فالوده قندی خورند و نیلوفر بویند
و اگر محروری مزاج بود تنقل بانار مز کند و سیب ترش و کامو و جاد و طلع و غذا
کشکاب خوردن آش غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی
بشراب اترج یا ریباس کنند **زبیب** تری و خشکی وی بقدر ملن بود در قلت و کثرت
و دانه وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوّت متضادّ بود
مرکب زیرا که سردی وی از جهت حموضت بود و گرمی وی از جهت عفونت و گرمی
طبعی از جهت نمک وارد و در وی قوّت جلا بود و جذب مادّه بلغمی بکند از
عمق بدن بظاهر آن و محلّل بود و منضج سده و ورمها بود خاصه دمامیل چون با نمک
بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجعی یا ورمی که در ستیب پای بود نافع بود و چون
معتدل بود در آب خو بسابند و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و نیم جو
زعفران و دانگی قند در قند اربعی درم از آن آب حل کنند یا شامند تسکین خمار
بکند و تشنگی بنشاند و چون خبیر در آب حل کنند و دانگی و نیم وزن آن روغن بنفشه
با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و جبر
در آب حل کنند و ابان حسابه سازند و قطره چند در گلو بدان چکانند و بیاشامند

قطع اسهال بکند. خمل سورنجان است گفته شد. خمان دو نوع است بزرگ و کوچک
خمان کوچک، بیونانی خاما اقطی گویند و بطینیه نیز گفته‌اند و گفته شد و در باب با
در صفت ثمران که آنرا بلمجو اند هم گفته شد و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته
شود و قوت سرد و مجفف بود و مدمل و محلل تحلیلی معتدل و قوت خاما اقطی
مبرد بود و مسهل رطوبت مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون
بپزند مانند تره‌ها دشتی مسهل بلغم بود و تخم و ساق وی چون تازه بود و بجوشانند همین
عمل کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورد دستی دهد سود دهد
و گلو کیبی را که افعی زده باشند بیاشامند بغایت نافع بود و گر با آب بپزند و زن در آن
نشیند صلابت رحم نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند
همین عمل کند و چون بروی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با بست جو
بیامیزند و بر ورم نرم ضماد کنند و سوختگی آتش و کزند سگ دیوانه بغایت نافع بود
و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود. خمخم حمم است و گفته شد در جا
خمسه اوراق. بخمست و گفته شد و در باب دال در ذو خمسة اوراق گفته شود
خماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر
و ماده آنچه نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک آن زرد بود
مانند ترنج و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و حمرت آن پاک بود و گر با آب بسایند
محک آن چون زنجفر بود سرخ بغایت و طبیعت سرد و سرد بود و آن نوع از آهن است
بپارسی خماهن گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و حمره بیضه مرغ سود مند بود
و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دهند در درد مهاه

دموی وصف اوی خاصه نوع ماده که تبرید و تسکین در وی زیاده بود از محک نوع نر
خندریلی نوعی از کاسنی بری بود الّا بغایت تلخ بود و آنرا بعضید خوانند
و ورق وی بکاسنی صحرائی ماند و ثمر وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لکن قدری
کوچکتر بود و بر وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلائی و قوت وی
مانند کاسنی بستانی بود الّا بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده
بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مرّ بیامیزند و در خرقه پیچند بمقدار زیتونی و زن
بخود برگیرد حیض براند و گر نبات وی منجان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند قرص سازند
چون با آب بکذارند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند سود مند بود و صمغ وی
موی زیادتی که در چشم بود زائل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و بیشی در وی
برند و رطوبتی که بر آن جسفیده شود در بن موی زیادتی که در چشم بود جسفانند موی
زیاده زائل کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون
با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند
باد سبل که در چشم بود زائل کند و شفا دهد و گر دو درم از وی با خمر بیاشامند یا بر
موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و گر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند
و لبن وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند خندروس خالاون گویند و آن حنطه
رومی خوانند بپارسی کاکل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و نضج و غذای وی
سرد تر از غذای گندم بود و کمتر الّا غذائی نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد
و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند
و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحه امعا خنثی بروانق خوانند و بزبان

بربری بتقلیلس وورق وی مانند ورق کندنا باشد وساق وی املس بود
وآنرا اینارینعن هم خوانند وبدین سرخی مایل وسفید بود وبیخ وی دراز بود وگل وی شکل
بطرنقیۀ بیخ بلوط وحریف بود وگفته‌اند در اصل الخنثی وطبیعت آن گرم وخشک است
وگویند سرد وتر ودیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند بول وحیض براند وچون دو درم
ازوی با شراب بیاشامند نافع بود جهت درد پهلوها وسرفه وبیخ وی چون بسوزانند
وخاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از آنکه بصوف بمالند موضع آن
مالیده باشند واگر مجوف کنند وروغن زیت در آنجا کنند وبر آتش نهند تا بجوشد وبر ساق
گرم مانند بمالند نافع بود وبر سوختگی آتش همین سبیل واگر آن روغن در گوش
چکانند درد گوش زایل کند واگر آب وی ببرند وگل ورق وی وگل وبیخ آن بر موضع گزندگی
جانوران ضماد کنند سودمند بود خاصه چون با شراب بیامیزند وگل وبیخ وی با دردی
شراب بجوشانند وبر دملها وزخمهای بلغمی ورنشیا بند وورمها که در پستان پیدا شود
وورم خصیه ضماد کنند نافع بود وچون با سویق بیامیزند سودمند بود جهت ورمهاء
گرم در ابتداء آن ضماد کنند وگلاب وی بگیرند ودر گوش مخالف چکانند درد دندان
زایل کند وگل بیخ سفید در آفتاب بخرقه بایند بمالند بکنف وان بیخ طلا کنند بغایت
سودمند بود وگل تمر وبیخ وگل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزندگی
عقرب وسلم براند وبیخ وی چون برقوبا طلا کنند زایل کند وگل با زیت بجوشانند ودر گوش
مخالف چکانند درد دندان ساکن کند وگل سحق کنند با عسل وبر شکم مستسقی ضماد
کنند نافع بود وساق وی چون تر بود بپزند وبا سرکه وزیت بخورند یرقان را بغایت
نافع بود واستسقا را نیز هم نافع بود بسیار دیدنی مراد آورد ومصلح وی آب ترنجی

بود با عود **خنفسا** بپارسی غرول تیکن خوانند وگل با زیت بجوشانند
ودر گوش چکانند در حال درد ساکن کند وهمچنین گل سحق کنند ودر خواص
ابن زهر آورده است که خنفسی چون در شیب گل کنند مرده شود وچون باز در شیب
سرگین کنند زنده شود وگل سرها خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع
پیدا شود ومتفرق نشوند وشریف گوید که مغز وی بادام کنند ومثل بدان فرو برند
وآن رطوبت در چشم کشند توقع باصره بدهد وتاریکی زایل کند وگل با زیت بجوشانند
ودر گوش چکانند وبدان ادمان کنند گرانی گوش زایل کند وچون با زیت بپزند
چندانکه قوت با ذاو غن دهد واز آن روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند
بود تمام وگل بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند وگل خنفسا را نیز گویند که
بر موضع گزندگی عقرب نهند درد زایل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ
وسطبر وگران بود وآن بیخ است که باز ازوی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت
بچه کردن وآنرا در خانه باز یابند ووی از زمین نیان خیزد وز مین نیان آب برابد است
کی آنرا نیابند الا در خانه باز از آن کبیر وبشوبند وباز بپزند آنرا خود دارو خوانند
وبترکی آنرا قوعات خوانند وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم وگویند معده را
نیکی بود ودرد قولنج زایل کند ودرد گرده را نافع بود وباه را زیادت کند وبوی
دهان خوش کند وطعام را هضم کند وعرق النسا را سودمند بود وبول براند
چون لسردی کند وقشا نبود وصرع را وصداع که از سردی بود وسرطان
وخنازیر ودردها بلغمی ووسواس داوی بند را نافع بود وبادها بشکند وبلغمی مزاج را نافع
بود ورطوبتی که در معده بود نشف کند ونحول منی کند وهیجان آن وگلا فیری

در دهان گیرند نغوط آورد و صاحب جامع گوید یک درم از وی جهت عطش کند و بوس
جماع را تیز کند و افشره و نباتش بیاشامیدن در قوت باه بغایت سودمند بود و مجرب
و از خواص وی آنست که در هر دیگ پاره‌ای که بود ملس گرداند آن کفه و جهت معده و جگر
سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضر است بدل و مصلح وی کشنا
بود و با چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید مضر است بحجاب و سینه و مصلح وی صندل
و طباشیر بود و بدل وی قرنفل بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی چینی بود
گوید بدل آن قرنفل بود خولان حضض است و گفته شد خوخ بپارسی شفتالو گویند
و بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود فان نوع را
الوخو اند و از معده زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسبیده بود
غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است در آخر درجه دوم و گویند در آخر
درجه اول ملین بود و در وی قبض بود آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه
عفص بود قابض بود و لکن خشک کند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بود
بجوشانند و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان فضول از معده بکند و کم بکند الا خشک وی
دیر هضم شود و آنچه تر بود در سینه اشتها طعام باز دید کند و کرم شکم بکشد مزاج را
باه زیادت کند و بناشتا خوردن وی سودمند بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی
چون فساد زود افتد و لذیذتر از وی بود الا غذای وی غلیظتر از غذای وی بود
و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اول آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل
مربا خورد یا عسل یا شراب ریحانی الا ورق وی را بکوبند و آب وی بیاشامند
حب القرع دفع کند خوخ اقرع گویند ساذج هندی است و گفته شود خوخ دلبو است

قاقله است و لیکن هیل بوا است آن قاقله کوچک است و گفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است و گفته شد خردهنج سم الحمار است
بشیرازی خرزهره گویند و بتازی خرزهره و آن دفلی است و گفته شود خوص
ورق مقل است و نخل نارگیل و امثال آن خوانند خاتم الملک و ختم الملک
طین مختوم است و گفته شود خبشفوج حب القطن است و گفته شد
خیار قثد خوانند بشیرازی خیار بادرنگ و صاحب منهاج گوید لطیفتر
از خیار زه بود و سردتر و در وی اندکی قبض بود و اسحق بن عمران گوید سردتر
و ثقیلتر و غلیظتر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود
جهت التهاب معده و بول براند و تشنگی بنشاند و مردم احشاء محروری بود و آب
وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل و نیم مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل
صفرا و اصف بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود که
تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و موافق جگر و معده گرم بود و
غافقی گوید لب وی لطیفتر از لب خیار زه بود الا جرم خیار دیر هضم شود و بغایت
سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و خاصه و مصلح وی عسل بود
با میویز یا جوارشی کمونی و گفته اند در وی بود الا آنچه بسیار پرورند بغایت
سرد بود حرارت بنشاند الا در معده دیر بماند و اول آنکه بعد از طعامهای غلیظ
نخورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیدباج
خورند و پوست وی خشک کف مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشواری
زادن بروی آسان کند خیارشنبر بپارسی و هندی خیار چنبر خوانند و هندی

وکابلی و مصری بود بهترین وی هندی بود که ستبر و سیاه رنگ بود و رسیده و ملوس وی
براق بود و پوست وی تنک بود و بهترین آن بود که در زمانی که خواهند مستعمل کنند
در لحظه از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و تری
و گویند گرمست و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود
که در احشا باشد خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و با آب کشنیز تر و لعاب
بزر قطونا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب
و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک کند و چون با تمر هندی
بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت
بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد جگر گرم
بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت
و اذیت بود تا حدی که کودکان از آن بستن بخورند هیچ زیان ندهد بلک مصلح وی بود
فراذن بروی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و ثقل نرم کند و سینه و قولنج
بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا با پنجاه درم بود و اسهال وی بتقویم جاذبه
بود و گویند بلزوجه و بمرتبه امعا و وی ضعیف بود اول آن بود که پیش از استعمال
بروغن بادام چرب کنند یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح
وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن
مصطکی و انیسون است و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است
و سه وزن آن مویز بی دانه فقد ری تربد **خیری** انواعست یک نوع خیری سیاه است
و آنرا خیری خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری مبردینی خوانند

وصفت زرک خوانند و یک نوع سفید است و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن
خزاما است و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که با دشتی
خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیر خوانند و طبیعت وی گرم بود
و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود
از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی
زیادت بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشینند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود بسبب حرارتی که در وی
هست و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند
حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود مند بود و اگر با عسل تخم
بر گیرند بچه زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد لکن بیخ وی در قوت مانند ایشان بود
لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمین نزدیک بود و برگ وی چون خشک کنند با سرکه بر
سپرز سخت شده ضماد کنند نافع بود و گویند از آن نقرس را و ورمی که در مفاصل
پدید آید و بغایت صلب بود چون ضماد کنند سود مند بود و طبیخ وی بسرکه
درد دندان را سود دهد و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعده و انگشتانرا
نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند خیری سیاه که آنرا بشیرازی
خطایی خوانند طبیعت وی معتدل بود سود مند بود جهت بادی که در سر بود
و بعضی از نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است و منفعت
آن بسیار است اما در انواع دیگر خیری چندان منفعتی که مشهور بود نیست
تا آنرا یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید نوعی

مصدع بود ومصلح آن روغن گل وسرکه بود خیدوج خبازی است بادیی خرو گویند وقدیم الملکنین خوانند ودر خبازی گفته شد خیز بوا هیل بوا خوانند وهال بوا گویند وبهترین آن تازه فربه تیز بوی بود ودارچینی گویند در قوت مانند قرنفل بود ولطیف تر از قاقله بزرگ بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم معده وجگر سرد را سودمند بود وجهت معده نیکوتر از قاقله بود وقی ببندد وغذا را هضم کند وابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند واشتهاء طعام باز دید کند ونافع بود جهت وجعهاء سرد خاصه در دماغ وقوت سر بدید پیدا وپاسو گویند جهت بهق ... در همه بدن بود بغایت سودمند بود چون یک جزو از وی ویک جزو نرکس ویک جزو تخم ترتیزه کوفته وبیخته با عسل سرشته وطلا کنند وگویند مضر بود باحشاء محروری ومصلح آن شیر تخم خرفه وسکنجبین بود ودوا بهندی الاجی خوانند خیز رازیدی آس بری است وگفته شد صفت آس بلکه در الف وصفت آس بری که از امورد اسعرم خوانند در میم گفته شود انشاالله تعالی

باب الدال

داغ دبر ج الراس است وگفته شد داخ ابروج داغ اوونک نیز گویند بتبرازی انجلک خوانند وازکوه گیلویه که از ولایت پارس است از انجا خیزد ودر هیچ موضع دیگر نبود وطبیعت وی گرمست ومعتدل بود در تری وخشکی منی بیفزاید وشهوت جماع برانگیزد دادی حبیت مانند جو باریکتر ودرازتر وبطعم تلخ بوذ وطبیعت وی گرم وخشکست در دوم وگویند سرد است وبوخا گویند گرمست در اول وخشکست تا دوم وبهترین وی سرخ رنگ بود گومی خوشبوی تازه ودوی قابض بود وبیند خنازیر را از ترتیبی نگاه دارد وملین

صلابات بود وشکم ببندد وورم مقعد را سودمند بود بغایت واسترخاء آن چون در طبیخ وی نشیند وگل دو درم از وی بکوبند وبر بثور جرب کنند وسفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود ودفع زهرها بکند وگل در طبیخ وی نشیند مقعد ورحم که بیرون آمده باشند باز جای خود روذ وصحت یابد وگل بعسل سرشته ولعق کنند زحمهاء بزرگ وکوچک بکشد وبسیار خوردن وی کشنده بود ومداوای وی اسهال وشیرتازه وچیزهای چرب بود وصاحب تقویم گوید سدد آورد وبواسیر ودواء ومصلح آن خیره بنفشه بود یا هلیله نقیع وبدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن باذام ونیم وزن آن اهیل الا اکر در آبستنی نشاید که اهل مستعمل کنند داذی رومی هوفاریقون است وگفته شود دارشیشعان قد ول خوانند وبزبان بربری ازوبی وبلغتی دیگر اشتلاوس وآن درخت ستبر خار ناک است ودر پوست وی حرافتی ودر در گل وی حدتی ودر چوب وی عفوصتی بود وبعضی گویند بیخ سنبل هندی است وگویند چوب سنبل رومی است واین خلافست آنچه محقق است پوست وی مانند قرفه بود بشکل الا ستبری چنانکه از وی ستبر تر بود وسرخ تر مانند خون وبهترین آن بود که گران وزن بود وآنچه بسرخی زند وچون پوستش باز کنی بلون خون بود وخوشبوی وستبر بود ودر طعم وی اندکی تلخی باشد ونوعی از دارشیشعان بود که املس باشد ونابان وبغایت تلخ بود وسفید رنگ بود وبوی نداشته باشد وطبیعت وی گرمست در اول وخشکست در دوم وگویند سرد است محلل ریاح بود ومصلح عفونت وقطع خون بکند وشکم ببندد چون طبخ وی یاشامند وچون بشراب بپزند وبدان مضمضه کنند قلاع دهان را زایل کند وریش بد که در دهن باشد ودندان از انگاه دارد واسترخا

عصب بغایت نافع بود و کل در ادویه فرزجه کنند بچه بیفکند ازد و عسر البول را سودمند
بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم
و سودمند جهت نفخ معده و چون سحق کنند و بروغن خیری بسرشند و در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و بسرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کرده اند
و جالینوس گوید عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک
کرده اند و اسحق گوید مضر است بجگر و اصلاح وی بد و قو کند و صاحب تقویم گوید
مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بدیعوذس گوید
در سودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن زراوند و نیم
وزن آن درونج و شابور گوید بدل آن زرنباد است **دارفلفل** جالینوس گوید
بهار فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی
آنست که سنگین بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند خشک است
در دوم و گویند تر است در اول محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان
جگر بز بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد
و باه را زیادت کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران خوردن و با
روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج
و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج
را نافع بود و فولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت را زیادت کند و مراد از دو ماحس
گوید نافع بود جهت زهرها کشنده و گزندگی افعی و صرع را نیز مفید بود و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و صدع و صاحب منهاج گوید مصلح وی

صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن
بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد **دارصینی** بهترین
وی سیلانی بود خوش بوی و سرخ رنگ و تیز طعم که در طعم وی تیزی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارصینی در غایت
لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی و کحل کردن
تاریکی چشم زایل کند و مقوی قلب بود و در وی تریاقیت هست و چون با مصطکی
بپزند و آب آن بیاشامند فواق زایل کند و دارصینی نفوذ تمام آورد و هضم طعام بکند
و درد معده که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سینه را
پاک کند و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را سودمند بود و درد رحم را
بارده و تخم مرغ سودمند بود و زهرها که کشنده را نافع بود و گزندگی عقرب را با انجیر ضماد کنند
بغایت سودمند بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند سود دهد و چون با عسل
بر کلف بمالند زایل کند و سرفه کهن را سودمند بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود
و اولی آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوت وی
تا پنجاه سال بماند و بقراط گوید قوت انسان را نگاه دارد چندانکه در حلقوم باشد
و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول بد پاک کند و نسیان
ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سرگوش را نافع بود
و مسام را قوت دهد و همه تبها را نافع بود و فولس گوید لقوه را نافع بود و استرخاء عضله
و روفس گوید یرقان را نافع بود و صرع و وجع سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی

جبن سفت بود وبدل وی پوست پسته بوزن آن ونیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب
گویند بدل آن دو وزن آن کبابه بود ونیز ذوق گویند بدل وی بوزن وی خولنجان
بود وگویند بدل وی دو وزن وی ابهل بود ودرغن دارصینی رعشه را بغایت نافع بود
دارمک نوعی از مرواست وگفته شود در مهم انواع آن دار برنیان تخم است
وگفته شد دارومی سولان است وگفته شود دبق اقسوس خوانند وان چیست
بشکل ازدشک ودانه مورد وعطاران تبراز وبرا میویزج عسل خوانند وچون بشکنند
عسلی نرم بغایت چسبنده درآن درون وی بود وبهترین وی تازه املس بود که لوز اندرون
وی براق بود ولون بیرون وی سیاه که بسرخی زند وطبیعت وی گرم وخشک است در سیوم
گویند در دوم ودروی رطوبتی فضلی بود عفونت نضیج واستی گویند گرم وتر بود ومحلل وملین
بود وچون با زرنیخ برناخن تباه شده نهند قلع کند وبر ورمهای سرد وبر شری بلغمی ضماد
کنند نافع بود وچون با راتینج وموم خلط کنند اجزا مساوی وبر ورم بن گوش نهند
وجوع ورمها را نافع بود وکلار با کندر بیامیزند وبر دشتهای کهن نهند زایل کند وکلار با نوره
بر سپرز نهند بگدازاند وبلغم وعرق النسا ونقرس را نافع بود وچون بخم در حمام ازوی مستعمل
کنند وجذب رطوبات غلیظ از عمق بدن بکند وفولس گوید خلطها را در اعضا بگدازاند
وقوت اعضا بدهد ورطوبت زایل کند وفوفوریوس گوید محلل اخلاط فاسد بود که
در درکها جمع شده باشد لکن مضر بود بقلب واز خوردن وی قواق در شکم پیدا کند
ومغص آورد ودوار واول آن بود که آب وعسل قی کند وحقنه کنند وسکنجبین بیاشامند
گویند مصلح وی با کتیرا وگاوزبان بود وبدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود ودر تحلیل
ورمهای صلب جمادر کنگ وزن آن جوز سرو ونیم وزن آن ابهل دبس بار بی

دوشاب خرمای گویند وبهترین آن بصری بود که آنرا سیلان خوانند وان آتش
ندیده باشد وآنچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند وطبیعت آن گرم وتر بود
کلف زایل کند چون با قسط ونمک بدان بمالند وطبع نرم دارد وغذا دهد لیکن
خلط غلیظ وخونی عکر ازوی متولد شود ومصلح وی بادام وخشخاش بود وبعد از آن
سکنجبین ساده یا مغز کاهو خورند دبا قرع است وگفته شود دباب بیسبزات وگفته شود
دبوداد دیودارو دیودار گویند وگفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند ومرغ
خانگی گویند وطبیعت وی معتدل بود درگرمی دماغ را زیاده کند وعقل بیفزاید
ودماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از جهت دماغ روانه بود بکند وآواز
صافی کند وگزندگی جانوران بلبل را نافع بود وچون بشکافند وهمچنان گرم بر موضع گزندگی
جانوران نهند وزهر زهران بدل کند بغایت سودمند بود ومنع سرایت سم بکند ومرغ
غذا ناقهان بود ونشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوند ریاضت ولد واول
آن بود که بعد از تناول وی سکنجبین بخورد ودماغ وی منی زیاده کند ودماغ را بیفزاید
وتبریک گویند چون جوانمرغ فربه با مسکه بپزند چندانکه بخته شود ولیکن را که سرفه
خشک بود بی خون چون بخورد زایل کند واگر مرغ بخشک دانه فربه کنند دوازده روز
بعد از آن بکشند وپیه وی بیرون آورند ومجذوم در اعضای خود بمالند بغایت
سودمند بود واگر کلیسی که ماهیچه لیا سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت
نافع بود خاصه چون سه نوبت بیایی طلا کنند وچون مرق مرغ پیه دار بیاشامند
کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود هفت روز در هر روز یک مرغ
با نان حواری بخورد لون وی بحال صحت رود وبغایت کامل نافع بود دج دوفیر گویند

فاضلتر مرغ بری بود و بعد از وی تیهو و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین
و فرخ الحمام و ورشان و فواخت و طبیعت آن گرم و خشک است دجر لوبیا است
و گفته شود دخن بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم و آن نوعی از جاورس است
و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در سیوم و گویند زمستان شکم ببندد و بول
براند و غذا اندک دهد و لابنبیتان بزند خنثیل فی ملت شود و غذا بسیار دهد
لکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال که از
صفرا بود بکند و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و شاید بدل وی
آن برنج است دخان بپارسی دود گویند و مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک
تحلیل نادری بود و قوی‌ترین دخانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه
بعد از آن مر بعد از آن کندر و دخان کندر ادویه چشم درد چشم استعمال کنند
که در وی قرحه بود آن قرحه را پاک کند و گوشت برویاند و در کحلها مستعمل
کنند جهت منع موی زیادتی که در چشم می‌روید و دخان بط سودمند بود جهت رطوبتی
که در چشم بود یعنی اشک دویدن بود و دخان قواری گرم بود قطع سبل بکند و دق شبانی
چشم بپرانید دراج گوشت وی معتدلتر از گوشت تیهو بود و فاخته و فاضلتر
و لطیفتر و خشکتر از گوشت تذرو بود و حرارت کند منی را زیادت کند و شکم ببندد
و دماغ و فهم را زیادت کند و مصلح نافع آن بود و دراج را بشیرازی کبک خوانند
دراقن و دراقن نیز گویند بلغت اهل شام خوخ است و گفته شود دردی الخمر
بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل اورام بود
و کلف و نمش را زایل کند و آثارهای کرمانند عدس بر روی پدید آید چون بسایند

و با اشنان خلط کنند و هر روز روی را بدان بشویند روی را پاک کند و جلا
دهد دردی الخل دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر باشد دردی
کوزه نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و سبک
مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و مسمن و مجفف گوشت زیادت
که در ریشها بود بخورد و با راتینج بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با
روغن مصطکی یا راتینج بیامیزند و بر موی مالند و بگذارند ... کنند موی را سیاه کند
و آنچه نشسته بود آماس دمامیل و ریشها ازان بزند و با یکی خشم زایل کند و آنچه
سوخته بود با مورد نان برشکم و معده ضماد کنند محکم که اند و منع سیلان رطوبات
از اندامها بکند و چون ضماد کنند بر شیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند
و بر ورم پستان ضماد کنند نافع بود و گل بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن
وجع آماس گرم بود درونج صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی و رومی و بهترین
آن رومی بود و آنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنک بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید
در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم
و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادها را بشکند و زندان جانوران زهردار را
نافع بود و درد رحم که از سردی بود سودمند و خفقان که از سردی بود زایل
کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف کند و تحلیل دهد و بر
زندان عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کنند و سنجاب خوردن نافع بود بغایت
و تقویت دل بدهد و مفرح بود و تریاق سم زهرها بود و مقوی دل و اول آن بود
که با شراب سیب ممزوج کنند تا سخت نه بی کلفت شود و جهت خفقان بادی که افتد

کافور خلط کنند بغایت نافع بود وخاصیت وی باقی بماند ولیکن وی بشکند
واین نیز در خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون
در آنجا نبود وگر سوراخ ودیبای بوی نبود واز میان مردمان زن حامله بیاویزند
فرزند وی را نگاه دارد از همه آفتی ومحفوظ بماند وگر دشخوار زاید زایدن بروی
سهل شود وزود بزاید وگر بیاویزند بروی وسروی بر ریسمان بسته باشند ورن وی
سوراخ کرده باشند بدرازی این باشند از خوابهای بد واز ترسیدن در خواب
واین از خاص است وسفن اندلسی گویند مسخن دل ومعده وجگر بود وهضم طعام
بکند وسودمند بود جهت مالنخولیا ومعاجین تحلیل نفخ وتلطیف غلظ اخلاط فاسده
مستعمل از وی یک درم بود واسحق گوید دو درم ومیمون گوید مضر بود بسر ومصلح آن
دار بابه وقت بود ورازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها که در درم پیدا شود بوزن وی
زرنباد ودرونج وزن آن قرنفل ونشا بود گوید بدل وی عاقرقرحا بود وگویند بدل
وی دو وزن وی سورنجان بود **دروقیتون** از جمله محذرات بود ونبات وی بدرخت
زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود وورق وی باریک ورق زیتون بود الا دراز
تر بود وباریکتر وبغایت خشن بود وگل وی سفید بود وتخم وی کرسنه کوچک بود
بغایت صلب ولون وی مختلف بود وبیخ وی بدرازی یک گز بود وبستبری انگشت ودر
کوهها روید ودر طبیعت مانند بذر البنج ولفاح وخشخاش سیاه بود ومسکن بود
وگر زیاده در خورند کشنده بود وغثیان سخت وفواق ومغص آورد واسهال وفی حجر
وغش ومسبت وکشنده بود از چهار روز تا هفت روز ومداوای آنکس که آن
خورده باشند قی کنند تا معده را پاک کند وهمان معالجت در خوردن بنج البنج

گفته شود **درداد** شجر البق خوانند بتازی ودرخت بقه خوانند وبشیرازی
اسفیذدار وبسمرقندی گل ترم ودر صفاهان گنجکک ودر اندلس شجرة النشم ودر
بخارا لامشک وعرب نوعی از وی است وصفت عرب گفته شود لادروج درداد وی
قبض بود وجلای وپوست وی قابض تر وسرد تر از ورق وی بود وطبع اصل
وی چون پوست استخوان شکسته نطول کنند سود دهد وپوست شکوفه وی چون یک مثقال
با آب سرد بیاشامند با شراب مسهل بلغم بود وورق وی چون سحق کنند وبا سرکه
بر جرب ریش تر مالند سودمند بود وپوست وی چون بجراحات تازه
بصلاح آورند وگر بکوبند وبا سرکه بسرشتند وبر برص طلا کنند زایل کند وبیخ وی چون
بر آتش نهند وبسوزند رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند ودر گوش چکانند گرانی که از
رنجوری دراز حادث شده باشد زایل کند وعصاره ورق وی چون در گوش چکانند
نیم گرم ورم گوش را نافع بود وگر با عسل بیامیزند ودر چشم کشند تاریکی چشم زایل
کند ورطوبت ثمره وی چون بدو یه مانند جلای تمام دهد ومسیح گوید ورق وی
سرد وخشک بود در درجه اول **در** ثمرة العلیق است وگفته شود **دردوطارس**
دردوطارس نیز گویند ومعنی آن بلوطی بود یا سرخس بلوط وآن چیزیست بر درخت
بلوط کهن پیدا میشود مانند سرخس الا کوچکتر بود ودر وی حلاوتی بود
با اندکی تیزی وتلخی الا اصل وی با وجود تیزی وتلخی عفص بود وقابض بود
ومعفن ودر غایت حرارت بود چون بکوبند با بیخ هیچان وبر موی ضماد کنند
موی را بسترد وفالج ولقوه را سودمند بود **درداب** درشبوی است وگفته شود
درابیع گویند بعضی است وگویند نوعی از لبلاب است واین صحیح تر است

وصفت مردو لغت ترکی دستنبویه بلغة اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو
وآن نوعی از بطیخ کوچک است بوی بدین وی واما ن بدان بوئیدن دماغ را گرم کند
وسده وی بگشاید وبادی ردی بود بشکند وگوشت وی بطی الهضم بود وبوئیدن
وی سودمند بود وگر خشک کند ودوی را بدان بشویند پاک کند وجلا دهد
دفلی جبن است وان دو نوع بود بری ونهری وهر دو نوع را بتازی الحار خوانند بپارسی
بپارسی خرزهره وبیشتر ازین خرزهره وبهترین وی ببرگ بزرگ ورق بود وبغایت تلخ بود
وگل وی مانند گل سرخ بود برنگ وتخم وی صلب بود وطبیعت وی گرم وخشک است در سیوم
وگویند خشکی وی در دوم بود وگویند در اول وبغایت محلل بود وخاصیت وی آنست
که لاطبیخ وی در خانه بپاشند قتل براغیث وارضه بکند ووی محلل ورمهاء صلب بود
وحکه وجرب ودرد پشت وزانو ضماد کنند خاصه چون ورق وی بپزند ومانند مرهم
ورمهاء صلب نهند بکذ ازان وتحلیل دهد وآب ورق وی جمند بر جرب وحکه طلا کنند
سودمند بود وچون با شراب وسذاب بجوشانند وبیاشامند سودمند بود جهت گزیدگی
جانوران زهردار ومقدار مستعمل ازوی نیم درم بود ومفاصل را نافع بود وتفاح وی
وورق وی سم حیوانات بود از آدمی وسگ واسب وخر واشتر وغیره جمیع حیوانات
وآنچه ضعیف بود از حیوانات قتل بزودیش آرد دفلی در آب خوبیا سند
وازان آب اینها نرا دهند کشنده بود واندکی ازوی کرب آورد سخت وباد
در شکم پیدا کند وآبی که دفلی در وی رسته باشد بد بود وتفاح وی بغایت معطش
بود وورق وی چون با آب بپزند وبپالایند وبهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن
کنند وبجوشانند تا آب بسوزد وروغن بماند وبعد ازان تمن(؟) رطل موم سپید بر آن

روغن نهند مانند مرهم وآن مرهم بر جرب وحکه طلا کنند بغایت کامل مفید بود
وگل وورق وی خشک کنند وبکوبند وبر ریشها افشانند خشک گرداند ومداوای
کسی که دفلی خورده باشد آشامهای جرب وچنصها(؟) ولعاب بزرقطونا وروغن گل
وکتیرا وتمر شهریز(؟) عجب مفید بود وهمچنین انجیر بعسل وقند وحلاوها وجلاب
ورب عنب اضافه یعنی دوشاب انگوری اضافه چیزهای چرب نمیدید دقطامانون
مشکطرامشیع است وگفته شود دقاق الکندر در صفت کندر گفته شود
دلب بپارسی چنار گویند وبشیب ازین چنار پوست وی وجوز وی بغایت
خشک بود ودر درجهٔ اول سرد بود وچوب وی سرد وتر بود ورق وی چون تر بود
با شراب بپزند وبر چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد وورمهای بلغمی
وورمهاء گرم که در زانو باشد سود دهد وگل تیک بکوبند وبر ریشهای تر افشانند
خشک گرداند وسوختگی آتش را سود دهد وپوست وی چون با سرکه بپزند وبدان
مضمضه کنند نافع بود جهت درد دندان وسوختگی آتش وپوست وی جهت برص
نافع بود وطبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود وخاکستر وی ریشهای چرکن زایل
کند وتخم وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد
وچون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود وغباری که بر ورق وتمر وی نشسته باشد
بغایت مضر بود بحواس وشش وآواز وبا نیز که ببرد مانع اینها آن نخورند صاحب
تقویم گوید مصلح آن عود بود یا قرنفل دارچینی وجوز وی با پیه بر گزندگی جانوران
ضماد کنند نافع بود وپوست وی چون بسوزانند جلائی تمام دهد تا بخدیس(؟) که
برص را شفا دهد وچون ورق وی بخور کنند در خانه خفتنی بگریزد.

دلبوث نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوتاهتر بود و ساق وی مقدار یک ذرع بود و گل وی سرخ رنگ بود و برا سفو اغا ینون خوانند و بعضی ماخاریون خوانند و لسقیبون نیز گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر آنکه در شیب بود لاغر بود و بالائی فربه بود و در وی قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوخ خوانند و زنان بغداد جهت فربهی مستعمل کنند و جهة جلای روی بدان بشویند بغایت لونرا نیکو کند و در بغداد بسیار بود و از آن بها و بیخ بالائی چون زنان بخورند برکیرند حیض براند و چون با شراب بیاشامند شهوت جماع برانگیزاند و بیخ بیخی چون زنان بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خوبسایند و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از آن شراب بیاشامد بواسیر را خشک کند و این مجربست و کلا خشک کنند بیخ وی و هر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند **دلیک** ثمر گل است چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود مانند تخم سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی تیزی بود و در شام بعرف الدیک خوانند **دلینس** نوعی از صدف کوچک بود که مهجان خام نمکسود میخورند و در صاد گفته شود **دلق** صاحب منهاج گوید قرادی مانند سمور بود در همه حالها و لیکن زرد و لیکن تیزتر از سمور بود و سخنی تند و معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوان گرم و تر است **دلفین** ماهی بزرگست سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد و آنرا خنزیر البحر خوانند و در جرجان خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظل و شحم وی بیرون کرده باشند و در آن بجوشند

و در نوش چنانکه کرم بیرون شود و از آن نوع هست ذاتی کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلظ و دیر هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان وی چون بر کودک آویزند بترسد و چون پیه وی بخورند درد مفاصل را سود دهد **دماغ** بهترین مغزها مغز مرغ بود خاصه نوعی و بهترین مغز حیوانی بره و گوساله و تیخ الرئیس گوید مصلح کبی بود که ز هر جزو باشد یا ازنه و برا کزنه باشد و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خونی سرد لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند و مرطب امعا و کلیه بود و باه را زیاده کند لکن مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود و دیر هضم شود و بر معده مالیده شود و قی آورد و سنگ نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک والدجاجه** مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزیدن مار سود و نافع بود و چون نبشته شد بکرد آسیاب و مقدار با قلائی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه آن خون از جهت دماغ روانه بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سود مند بود **دماغ البط** مغز بط ورم مقعد را سود دهد **دماغ ابن عرس** مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب محرق و معفن بود **دماغ الخفاش** مغز شب پره با عسل چون در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنائی چشم بیفزاید و مغز وی تا زه چون بر کف پای مالند باه را برانگیزاند **دم الاخوین** شیان خوانند و ایدع و دم التنین و دم الثعبان با دیه خون سیاوشان گویند و بعربی قاطر الدم

خوانند و مولف گوید ان سه نوع است جلیده و خشبی و ترابی بهترین آن جلیده بود
صافی که قطعا چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک در اول قابض بود و خشکی وی
در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سوم بود و یوحنا گوید گرمست در اول و خشکست
تا دوم منفعت وی آنست که قوة معده و جگر بدهد و شقاق مقعد را و سیح امعا را
بغایت مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و وزن نیم درم از وی
بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند شکم ببندد و سیح را نافع بود و در داروها
جهت قوة چشم بدهند و جراحتهای تازه را سوده مفید بود و درفس گوید دنبیتها
و دملها و دانها را نافع بود چون بر آن افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها
که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و وی تشنگی را بند بود و مصلح وی صمغ عربی بود
با کثیرا و بدل وی در همه فعلی کاهو بود و ما عصاره کاهو و گوید خبی الحاد و مولف گوید
وی صمغ بقم بود و از جزیره سقوطره خیزد آنچه جلیده بود و ان دو نوع دیگر از هندوستان
خیزد از مواضع دیگر **دم** خون گرم و تر بود و گفته شود هر که بجای خود **دم الارنب**
بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند
و منفعت ورمها گرم بود بزودی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود
و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود **دم الایل**
خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون بریان کنند سود مند بود جهت سمها که بر پیکان
کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد
دم ابن عرس خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند **دم السلحفاة**
خون سنگ پشت آنچه بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد

دم الانسان خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آرد شملین بسرشند
و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه در ساق و ریشها
که آب از وی روانه بود بصلاح آورد **دم القراد** بپارسی خون کیک گویند جمع در
میان شراب کنند مستی زود آورد و این از خواص است **دم البقر** خون گاو ماده
چون بر جراحت ریزند خون ببندد **دم الحلم** دم قراد است که گفته شد منع موی
زیادت که در چشم باشد بکند وقتی که بکنند و بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود
از دم ضفدع **دم الحمام و الورشان و الشفنین و الدجاج** خون کبوتر و خون
ورشان که بپارسی کناد گویند و خون شفنین که بپارسی توتیاد خوانند و خون
مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند ان گرم بود جهت منع ورمها
که تولد کند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم
چکانیدن سود مند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و جهت فاخته و لیکن قطع
خون رفتن که از جهت دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاو نر چون تر بود از جمله
سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و موی و سرخی زبان و غثیان
سخت و کرب و اضطراب پدید آید و دندان خاییدن و خناق کشتن و گزاز آورد
و مداوای وی نخست و اسهال کند و قی در انجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد
از نخست و مسهل ادویه که نافع بود جهت فسردن خون مانند انجدان و بوره
و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انجمها در سرکه دهند و خاکستر سرو
و تخم کرنب و عصاره عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند غوزان
چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند

واگر خون وی منجان گرم بر ورمهاء صلب با سویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع
خون وزغ که بتازی بک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود منع موی رستن کند
وموی زیادت که در چشم باشد بکنند و بر موضع آن طلا کنند نروید خاصه خون
ضفدع سبز کوچک وچون بسوزند اندر خاکستر وی در بینی دمند خون رفتن باز دارد
وعلی بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او گوید که ضفدع
وخون وی چو بر دندان نهند بیفتد دندان واین مجربست دم الحرباء خون
آفتاب پرست آن نوعی از عظایه است منع موی زیادت در چشم بود چون
بکنند و بر موضع آن طلا کنند دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند برحال خود
نگاه دارد و نگذارد که بزرگ گردد دم الحایض گویند مسکن وجع نقرس بود
چون بروی حجامت وچون بر رحم بمالند نافع بود وچون زن بخورد بوی گیرد منع آبستنی
بکند دم الکلب الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود جهت زندگی وی وسم سهام
ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد ومنع موی زیادت در چشم بود بکند وجالینوس گوید
دروغست دم الذئب خون خرس چون گرم بر ورمها نهند زود پخته کند و ابن زهر
در خواص آورده است که خون خرس چون در چشم کشند بعد از آن که موی زیادت برکنده باشند
دیگر نروید و شریف گوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود دم الورل والحرذون
خون ایشان چون در چشم کشند قوت باصره بدهد وایشان نوعی از عظایه اند
صفت حردون گفته شد و ورل گفته شود دم البوم خون بوم سودمند بود جهت
ربو وهمچنین مرق وی و گوشت وی دم التیس خون نر بز بود که بتازی
تیس خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند جهت سنگ مثانه که اکنون

رنگ خواهد رفت دیگی سفالین بیاورند وحلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر
وازآن میانه بگیرند در دیگ ورها کنند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند
تا خشک شود واز غبار نگاه دارند ودر جایی نهند که نم نبود وچون خواهند که
استعمال کنند جهت سنگ گرده ومثانه نیم درم ازوی در کاسه شراب شیرین حل کنند
وبیاشامند یا در آب کرفس گویی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند
عجایب واین از جمله مجربات است وچون تر بود بر ورمهای گرم طلا کنند نفع دهد
دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود وچون
بریان کنند سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه چون با شراب بیاشامند
دم الجمل خون شتر گویند سودمند بود بخاصیت صرع را دم الغنم خون میش
چون بر ثآلیل ومسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود
مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود بطعم و فرق نتوانند
که کسی که آدمی خورده بود دم الدیک والدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهت
خونی که از غشای دماغ روان بود دم الحمار خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود
بکند دم الخرفان خون خرفان چون بیاشامند صرع را نافع بود نطرون
ابقر خوانند وطبیعت وی گرم وخشک بود و در قوت مانند نمک بود لیکن اقوی
بود ازوی چون سحق کنند و با سرکه بر جمله اعضا طلا کنند زایل کند وچون سحق
کنند و بر موی غلیظ نهند رقیق کند و نرم بپارسی شوره گویند دنک بتازی
باتو گویند و آن جوهر صینی است و جه حطائی خوانند و سلاطین نیز
گویند و آن سه نوع است چینی و هندی و مغربی چینی بهتر از قسمتی باشد

وسبزی بمقدار بندق انجیری بود ومیل بسرخی زند ونقطهٔ سیاه بر آن باشد وهندی
از حبی کوچکتر باشد واز سبزی بزرگتر ومغز آن میل بزردی زند وبعضی گویند
حب الملوک دند است واین خطا است وخلاف حب الملوک ماهی دانه است
گفته شود وطبیعت دند گرم وخشکست در چهارم وبهترین وی حبشی بود پس سبزی
پس هندی وشربتی از وی یک حبه ونیم بود تا دو حبه وگویند از دو دانگ تا نیم درم
مسهل رطوبات وسودا وبلغم خام که در مفاصل بود ونشاید که در تبهاء که مسبب
مستعمل کنند الا در تبهای سردسیر وطبیعتهای سرد ومصلح وی آن بود که پوست
وی باز کنند بکارد وباید که لب نزدیک وی بزنند که لب بپوست وی رسد
سرخ لب زایل شود وسفیدی ماند برص بنه اکفه مغز وی را بگیرند ودر اندرون
وی مانند زبان کنجشکی بود آن را بیندازند وبا قدری نشاسته وورق گل سرخ
وزعفران وکثیرا ورازیانه بکوبند وگر خواهند با ادویهٔ مسهله ممزوج کنند
با تربد وعصارهٔ غافث وعصارهٔ افسنتین ومانند آن که همان مزاج داشته باشند
ونباید که دند در ترکیبی که افیون وفرفیون باشد مستعمل کنند واگر با شیر خر
ومصطکی خورند هضم نشاید وبی سود مند بود جهت مرض سودا وبلغم ومسهل خلط
خام بود ودرد مفاصل را تحلیل دهد وسیاهی موی را نگاه دارد ودملها که زود
سفید کند وعیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد وباید که بعد از آن شربتی خورند
وغذا آب گوشت با آب سیب وغوره وقدری نبید بر آن افشانند وگلابی خورند
نشاید وکلاجوش ساختن از برنج وجو مقشر بروغن گل نافع بود دنقه زوان است
وشیلم نیز گویند گفته شود دواء الحیه جنطیانا است وگفته شد دوسر

زن خوانند وآن حشیشی است که در میان گندم روید بشیرازی تخم آن کگاس
خوانند وطبیعت آن گرمست در اول وخشکست در دوم وگویند سرد است
وبی طعم ودیر هضم بود که در ابتدا بغایت صلب بود وچون بود اء الثعلب ضماد کنند
سود دهد وچون با آرد جو عزب ضماد کنند سود مند بود وعزب نا صلوری بود که نزدیک
چشم نهند آبی شود در کنج چشم ودو درم از وی مسهل گرم بود ووی مضر بود بانثیین
ومصلح وی کثیرا بود وبهترین وی سیاه رنگ بود وعصاره که از حشیشش می گیرند
باید که با آرد جو آمیزند وخشک می کنند وبعد از آن استعمال کنند دوم درخت
مقل است ودر میم گفته شود دوقو تخم جزر بری است وبیخ آن شقاقل است
وگیاه وی خرس گیاه خوانند وگند گیاه نیز گویند وبغایت خرس وی را دوست دارد
وگویند دوقو تخم کرفس بری است وخلاف است وبیونانی دوقس خوانند ودوقس
غیر آنست بشیرازی بدران گویند وصفت آن در قاف در قوقالیس گفته شود
ودوقو اغریا ودوقو بری ودوایا اغریا نیز گویند ودر قوقالیس گفته شود صمغ
وبهترین دوقو تازه وتند رنگ بود وطبیعت آن گرمست در سوم وخشکست
در اول وگویند گرم وخشکست در دوم وبعضی گویند گرم است در سوم وخشک در دوم
مغص را ساکن کند وبول وحیض براند وسحج اطفال را نافع بود ومقدار شربتی
یک درم بود ومفتح سده بود وفضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک کند وسرفه که از
سبب آن بود زایل کند وگزندگی عقرب را نافع بود چون بزنند وآب آن بیاشامند
وبر موضع گزندگی بریزند وروفس گوید قوت صداع بدهد وهضم طعام بکند ومنی زیاده کند
وجالینوس گوید شهوت باه بر انگیزاند ونفخ قوی آورد وارباسوس گوید

استرخاء مفاصل را نافع بود وسنگ مثانه بریزاند وفولس گویند که بها وجب القرع
را کشد جو با شیح ارمنی یا با ترمس بیاشامند دووزن آن ود بیستو دیلوس گویند
مهیج شهوت جماع بود ومدر طمث وصاحب تقویم گوید وی مضعف مثانه بود ومصلح آن
تخم ورد بود یا بلوط وصاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه وشهوت جماع ببرد ومصلح آن
مصطکی بود دوال گویند طالیسفر است وگفته شود دوبا روج گویند
کاکنج است وگفته شود دود القرمز دود الصباغین خوانند وآن کرمی سرخ است
که در درخت بلوط یابند ووی صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون وجالینوس گوید
چون از درخت بگیرند وتر بود سرد وخشک بود در دوم وصفت وی ومنفعت وی
درباب قاف در قرمز گفته شود انشا الله دود الحریر بتازی کرم ابریشم گویند
چون بگیرند وخشک کنند وسحق کنند وسه درم از وی بوحسوی از آرد گندم
بود اضافه کنند وبیاشامند چند روز پیاپی لون روی را بغایت نیکو گرداند وبدن را
فربه کند واگر کسی از وی خشک کند ودر خرقه ارغوانی ببندند وبر محموم آویزند
بغایت سودمند بود دوغ مخیض بقر است وگفته شود دوقص بصل است
وگفته شد دودحوطی نوعی از سوسن بری است به یونانی کسیفیون گویند وآن
دلبوث است وگفته شد دود شجر الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوت مانند
دراریح بود در فعل همان عمل میکند وآن سبز رنگ بود وچون بکوبند وبر موضعی ضماد کنند
گوشت را بیاکند واگر برودی و دملی که محتاج شکافتن بود نهند بشکافد دوص
آبیست که از منافت در آن اندازند واز منقیات با بود دوالیمز یخ نزول است
ودرباب نون صفت نزول گفته شود دواء الخطاف خالدمیون است وگفته شد

دمغ صمغی سبز است بتازی دمانه گویند وآن دو نوع است کرمانی وقبطی
وبهترین آن قبطی شیرین بود وترشی وتیزی وی چنان امتحان کنند که وی را بباید
وبروی آینه کنند ورها کنند تا خشک شود که لا ابنه رنگ برآورد تلخ بود واگر
نه شیرین بود وطبیعت آن سرد وخشک است ودر طبیعت نزدیک بتوتیا بود
سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته وتوتیا هندی از هر
یک مساوی کوفته وبیخته بحدید مانند سرمه در چشم کشند ووی از جمله سمیات
بود واگر حل کنند وکسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند واگر کسی
زهر نخورده باشد وبخورد سم مهلک بود واگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند
درد ساکن کند واگر سحق کنند وقلبی با سرکه بلازانند وبر قوبا که از مرضهای سودا بود
بمالند زایل کند وسعفه که در سر وجمیع اعضا بود سودمند دهست درخت غاریات
وصفت آن گفته شود دهن الحل شیرج است بتازی روغن کنجد خوانند وشیرخشت
خوانند وروغن شیرج گویند بشیرازی روغن خوش خوانند ودر شین گفته شود
در شیرج صفت آن دهن الخلوق روغن زعفران است وصفت ادهان
در مقالت دهم در مرکبات گفته شود انشا الله تعالی دهن عسلی اومالی است
وگفته شد دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع
شعری نشتری از آهن ساخته اند زیر چوب وی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن
است برسد وترشح بنیاد کند ودوانه لطف وگویند پنبه حاصل میکنند وگویند
شبستط ساخته اند هر یک نخ منقال از آن بگیرند در شیشه هر یک که شق
کرده باشند بیاویزند وبهترین وی آن بود که تازه باشد وبوی وی قوی بود

وامتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند
و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند و حل کنند
مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم را بسوزند و خاکستر آن
بسرشند و در آب اندازند در بن آب نشیند و آنرا شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان
خوانند و بتحقیق آن روغن نیست بل صمغی است و آن موضع که بلسان از آنجا
خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و تخم آن را این
روغن سنت و آنرا حب بلسان خوانند و لغت شد وصفت عود گفته شود و حب
آن نفوع تر از عود آن بود و امتحان آن بکنند تا و حوال دور کنند و مولف گوید
این دو امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا و سوزن افروخته می شود
وغش آن بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته کنند
و بر این جهت آنکه چون کنند تا بدان چرب کنند و با آتش دارند بر افروزد و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافت وی از حب و عود زیادت بود
و در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و سردی رحم را
سود دارد و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیفکند و چون
بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر
و افیون و کسی که قطر خورده باشند و زندگی جانوران و چون دو دانگ از وی
با آبی که نانخواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند نعانب سود مند بود و سنگ
گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف گوید جهت رعشه مزمن نعانب
نافع بود و مجرب و بدل آن بوزن آن دهن حادی با نیم وزن آن روغن نابوکیل

و دانگی و نیم از زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن
آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود و کسی
دیگر در صیدنه گوید بدل آن دو وزن از زیت خالص بود و گویند حب بلسان
چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن
کادی است که در و مرنخته باشند **دیودار** دیبدار گویند و معنی دیو دار شجر الجن
است و آن نوعی از ابهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان
وی مانند عیدان رزنباد بود و شیر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطس
بود و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه پوست وی در سیوم بود استرخا عصب
و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود
و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ وی
نشستن استرخا مقعده را نافع بود و دیودارین گویند **دیواسبت** جند فوقوا است
و گفته شد **دیاریوه** حزا است و گفته شد **دیوبا فوبیطس** اصل اللوف است
و گفته شد **دیاند** بسریانی بزر الکشوث است و گفته شد **دیاقودا** شراب خشخاش
است که با پوست پزند **دیغروجاس** دیغروجاس گویند و دیر جاس هم خوانند
و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جاهی بیرون می آورند
و آن نوعی از طین است لکن بصلابت سنگ بود چون با آفتاب خشک کنند
و نوعی دیگر تفلی است که از مس می گیرند چون نحاس گداخته و آب بر وی ریزند
چون از بوطه بیرون آورند در نشیب آن بایستد و نوع سوم مرقشیثا است که بسوزانند
مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم وی و قوت وی

مركّب بود وقبض وي زيادت از حرارت بود وبغايت مجفّف بود سودمند بود جهت
ريش كه در دهن بود چون تنها مستعمل كنند وكلا با عسل لعق كرفته بود جهت خناق
سودمند بود وجهت مردبيتي كه در دبر وعانه بود ودهن بغايت نافع بود وكوشت
زيادت نخورد وديسطاي بدكه دربدن بود وچون با صمغ البطم بيامزند يا در
روغن كنند واستعمال كنند باصلاح آورد وچون با سركه سحق كنند وبر حلقه طلا كنند
زايل كند وچون سحق كنند وبر موي غليظ افشانند رقيق ونرم كرداند ديك بپارسي
خروس كويند خصيه وي زود هضم شود وكوشت وي كرم وخشك بود وبقراط كويد مرق
وي رعشه ودرد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبث وبسفايج وبياد بپزند
وصاحب منهاج كويد با شبث شطا بپزند تا دو ثلث آب بماند وان مرق بياشامند ومرق
خروس پير ربو را سودمند بود وچون بسفايج وشبث اضافه كنند قولنج را سودمند بود
وبا خشك دانه مسهل بلغم بود وچون با چيزهاء قابض بپزند سحج را نافع بود وچون
با شير بپزند قرحه مثانه را نافع بود وچون بشكافند بعد از آنك كشته باشند وكويند
چون زنده بود وبر زخم افعي ومار ودد نهند بغايت نافع بود وپوست درون
سنكدان وي بود پوستي سبك زرد اند ازند كه خشك كنند وسحق كنند وبا شراب
بياشامند درد معده را بغايت نيكو بود ومؤلف كويد با نبات قندي سحق كنند وسفوف
سازند صبح عمل كنند ومجربست دنيا نوس آن اخس الكلب خوانند وجرامقه
نيز كويند وشط الرايع نيز كويند وان نوعي از خاراست بشيرازي وبرباطي سك خوانند
وساق وي دراز بود خارناك وورق وي مانند ورق خيار است وخارناك بود
ومعني دنيا فوس عطشان بود وحب شكل كفه لون آن سفيد كفه

وچون بشكافند درميان وي دانه ها كوچك بود طبيعت وي وبيخ وي خشك بود
در دوم بيخ وي چون با شراب بجوشانند وبكوبند تا بقوام مرهم شوند وبر مقعد
ضماد كنند شقاق را زايل كند وكل با آب صابونه نهند سود دهد وكل وي خواه خشك
وخواه تر اما تر نيكوتر بود چون بكوبند ودر خرقه پاك كنند وسر خرقه ببندند ودرميان
شير نهند وبمالند چند آنك هيچ درخرقه نماند وآن شير بر شيري ديگر كنند مجموع يكباره
كف وببندند واكر در آب بمالند همچنان كه گفته شد وسه بار در روز ناشتا بياشامند
سپل را دفع كند وچون بجوشانند وبخورند مسهل بود وبول براند وكل جوشانيده ضماد
كنند بر موضعي كه قطع خواهند كه منع حس بكند ديك برديك بتازي اري مركه بوش
علي خوانند آكله را سودمند بود ومردبيتي كه عفن شده باشد وكوشت زيادت نخورد
وبواسير را قطع كند وبوي كند آن برد ووي از جمله سمّيات بود والسلام

باب الذال ذاقي الاسكندراني معني آن بيوناني

غار الاسكندراني بود وديسقوريدوس كويد ورق آن از ورق مورد بزركتر
بود ونرمتر وبغايت سپيد بود وتخم وي درميان ورق بود بمقدار نخودي ودر
كوهستانها رويد وبيخ وي مانند بيخ مورد بري بود وليكن بزركتر وخوش بوي بود
وچون بيخ وي بكيرند بمقدار ششدرم وبا طلا بياشامند سودمند بود جهت دشخواري
زادن وچكيدن بكنند وجهت كسي كه بجاي كميز خون ازوي آيد وجالينوس كويد
طبيعت وي بغايت كرم بود ودر طعم وي تلخي بود ومجربست با آنك حيض وبول براند
واما خاماذافي معني آن غار الارض بود ديسقوريدوس كويد ورق وي مانند
ورق غار بود ولون وي سبز بود وقضبان وي مانند يك زانوند وتمر وي ... بود

وسرخ رنگ پوسته . بو دوق ودرق وی چون نیک بکوبند وضماد کنند صداع را ساکن
کرداند و التهاب معده وچون با شراب بیاشامند مغص را ساکن کرداند و عطش را
وی چون با شراب بیاشامند بول وحیض براند وچون زنان بعوز جه کنند وبخور بدکیرد
همین فعل کند وجالینوس کوید قوّه وی مانند قوت دافنی الاسکندرانی بود وعبدالله
بن صالح کوید فرق میان دافنی الاسکندرانی وغار دافنی آنست که ورق دافنی الاسکندرانی
اوّل پهن بود وبا قضبان بود وغار دافنی ورق وی کوچکتر بود واز قضبان جدا بود
وباقی همه مانند یکدیگر باشند داقونیداس بیونانی یعنی مانند غار خاصه وزوفی
وانچه محقق است نوعی از مازریون است که ورق آن پهن بود ومازریون کویند
و بربری ادادا کویند ولغة شنو نشستعال کهن وی بد بود ذبل جلد سلحفاه
هندی بود وکویند بحری چون بسوزانند وخاکستر وی بسفیده تخم مرغ بسرشند
وطلا کنند بر شقاق کعبین وانکشتان سودمند بود وجهت شقاقی که زنان را
در تن دیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود ذباب ابن زهر کوید مکس الوان
بود هر حیوانی را مکسی معین بود شتر وکاو وشیر وسک وامثال آن واصل آن
کرم بود ومکس آدمی از سرکین حاصل می شود واصل ایشان کرمی کوچک بود که از
بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد وان کرم از مکس شود وزنبور
وهمو کوید چون بکیرند مکسی بزرک وسر وی بیندازند وبه بدن وی شعیره که در چشم
باشد حل کنند حل سخت زایل کند وکل مکس بکیرند وبا زرده تخم مرغ سحق کنند بیک
وضماد کنند بر چشمی که کوشت سرخ در اندرون وی جسفیده باشد وبیونانی کرماسیس
خوانند در ساعت ساکن کند وکل حل کنند بر داء الثعلب حل سخت داء الثعلب را

زایل کند واگر بر زنندکی زنبور بمالند سخت درد ساکن کند ودیسقوریدوس کوید
بر زنندکی عقرب وزنبور ونحل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع کزندکی
بغایت نافع بود واین بخاصیت است وچون وی را بسوزانند وبا عسل بر داء الثعلب
وداء الحیه طلا کنند موی برویاند وخاکستر وی سرد وخشک بود ذراریح حیوانیست
از مکس بزرکتر بقد زنبور سرخ لکن باریکتر بود وبغایت سرخ رنگ ونقط سیاه
بر آن وان سم قاتل است ومولف کوید در حوالی همدان وکره وکرهرود وان
نواحی بسیار باشند هر یک بقد ادر نبوری بزرک وبر نبات شترم نشسته باشند
وغذاء ایشان شترم بود ودر صحرا باشند در آن صحراها وچون خواهند که استعمال کنند
در کوزه نو کنند وسر آن بکتان پاره بکیرند وو اسکونه بر سر دیکی که سرکه در آن جوشند
نهند تا بخار سرکه با ایشان رسد وخفاقشان بکیرد بعد از آن مستعمل کنند بهترین
وی ذهبی رنگ بود وطبیعت وی بغایت کرم بود و خشک وکویند کرم وخشک
بود در سوم وچون بزنا لیلیت طلا کنند قلع کند واگر بدهن روغن کنند برص
ناخن زایل کند وناخن تباه شده بیند ازد بزودی وبر برص و بهق با سرکه طلا که
نافع بود وبا خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند وورم سرطانی که اذانه
چون با زیت بجوشند تا غلیظ شود وبدان طلا کنند وبر جرب وقوبا طلا کردن
نافع بود واندکی از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول
بود وکویند اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند وکل زنندکی عقرب
بوی حل کنند نافع بود وکل در روغن کنند ویک هفته در آفتاب بنهند وبعد از ان قطره در
کوش چکانند درد کوش زایل کند وگر بزند در روغن وی محلل وجهای بلغمی صلب بود

و هو کسی که یک درم از وی بخورد گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب
و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه ماند و بول ببندد و بعد از آن خون و گوشت بعوض
بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و سوزش
حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران
یا نفت و سه طسوج از وی قرحه ماننده پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سبل ماننده
بریزاند و اگر خواهند که در مداوای مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود
مانند کتیرا و مداوای کسی که از وی خورده باشد قی و حقنه و شیر تازه آشامیدن
و لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای چرب و بیض نیم برشت کنند
و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند طینوث
است و گویند تخم درخت صنوبر است ذرة جاورس هندی است و شیرازی ذرت خوانند
و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد
و خشک است و مجفف قطع اسهال کند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد که ابدان را خفاف
پیدا کند ذلق حندقوقا است و گفته شد درق الخطاطیف بپارسی برگ پرستو گل
خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند ذوفلس قطراسالیون است
و گفته شود ذرنب نوعی از سذاب بری است و بوی بد دارد و گل وی زردی
خوش رنگ بود چون بکوبند ورق آن و بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع
و درد جگر سودمند بود ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و کوهها روید و قضبان
وی مجوف بود و بعضی مایل بود و صلب بود و برگ وی نزدیک به ورق بود مانند
ورق اذخر باریک تر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی

صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
سرد و خشک بود در دوم قابض بود خصوص اغصان وی و مجفف بود
بغایت لذع و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون بروی ضماد کنند
باصلاح آورد و الحاج عصب بود و فتق را نافع بود و قرحه امعا و مجموع انواع
شکم رفتن چون با آب بیاشامند سودمند بود و عصاره وی رعاف را
نافع بود و بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده
و جگر و استسقا را نافع است سودمند بود و وی نوعی از لحیة التیس است
و بسیار مستعمل کنند مرض اعصاب بود و مصلح وی جنبه بنفشه بود ذنب الفار
لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی
بذنب موش ماند ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع پنجنگشت است
و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید قطعاً فلونغیر پنجنگشت است و در این
باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسة اقسام و ذو خمسة اجنحه
نیز گویند و در باب با در صفت پنجنگشت گفته شد و در باب الف در صفت
الق و جنبه اسم دیگر که دارد هم گفته شد ذو ثلاث حبات زعرور است
و گفته شود ذو ثلاث شوکات شکاعی است و گفته شود ذو ثلاث ورقات این اسم
بر چند چیز واقع است بر جنبه قوقا و برخی لحیة التعلب و بر فصفصه و بر حوجانه
و هر یک در باب خود گفته شد ذو ثلاثة الوان و ذو ثلاثة اوراق نیز خوانند
و آن طریفلن است و طریفولیون هم گویند و گفته شود ذهب
بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و فولس گوید گرم و لطیف بود

نافع بود جهت درد دل وخفقان وتقویت آن ودر ادویه داء الثعلب وداء الحیه
طلا کنند نافع بود وسحاله وی در دهن کرفتن کند دهن زایل کند ودر چشم کشیدن
قوت باصره بدهد وروشنایی بیفزاید کامیل زرین مربا بدان در چشم کشند بغایت
نافع بود وسحاله وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت
مفید بود ومحلول وی لطیف تر بود واقوی تر از سحاله وصاحب منهاج کوید مقدار
مستعمل از وی قیراطی بود وکویند مضر است بمثانه ومصلح وی کتیرا است وعسل
وصاحب تقویم کوید مضر بود بمثانه وآلات بول ومصلح ان جلاب بود وشاهبلوط
وتریاقی از وی داکی بود ودیسقوریدوس کوید سودمند بود جهت خفقان دل واندوه
وغم ووبایی که در دل بود وعشق وفزع که از شدت سودا بود وخاصیت وی آنست که نافع است
عظیم درد دل را وفولس کوید بدن را فربه کند وسر کوش را نافع بود وجذام را بغایت
سودمند بود چون سحاله وی در ضمادات مستعمل کنند وعرق النسا ونقرس وفالج را
نافع بود چون با ادویه بیاشامند مثل بسفایج وکمادریوس وسودمند بود همه دردهای
سوداوی ومقوی اعضاء اصلی بود ودر خواص آورده اند که اکر کوش بسوزن زرین
سوراخ کنند دیکر فراهم نشود واکر پاره زر خالص که در دهن آویزند تیز نشود وصرع
که می کند ومجربست وکسی را که داحس داشته باشد وداحس بیشتر از چوبی در د[ست]
خوانند انکشتری زر در انکشت کند درد ساکن کند ومجربست وهم در خواص آورده اند
که اکر نیم دانک زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند واکر صد جسم دکر که با شد یک
رطل در اندازند غوص نکند ذیب بپارسی کرک کویند سروی چون در برج کبوتر
بیاویزند همه حیوان موذی که آن برج کبوتر است البته ودماغ وی چون بکدازند با آب سداب

ودوغن زیت ودر جسد مالند نافع بود جهت صرع علتی ظاهر وباطن که در بدن باشد
از سردی واکر چشم وی بر کودک بندند نترسد واکر زکی دفن کنند نزدیک دهی هیچ
کرک نزدیک آن ده نکردد واکر سرکین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی کرک
خورده باشند وبر خاصره صاحب قولنج نهند قولنج بکشاید واین مجربست وسرکین وی جمع
بر ران صاحب قولنج نبندند بر بسیاری که از پشم کسی بستی بود که بعضی از وی کرک خورده
باشد بغایت نافع بود واکر بعوض پشم غوچ در پوست ایل بندند واز ران وی بیاویزند
همین عمل کند واکر انبوبی کوچک از عرق بسازند وانبوب پیشتر از وی مستریح خوانند
وبانکه دو لوسته داشته باشند ومقعد ازبا قلاد دردی کند وصاحب وجع از خود
بیاویزد نافع بود ومجرب مجربست بغایت وبکرات امتحان کرده وکویند چون سرکین
خشک وی سحق کنند ودر انبوب کنند ودر حلق صاحب خناق باشند که سبب آن
رطوبت بود نافع بود واین نیز در خواص آورده است که کرک خال بخورند وبجای بخور دودالاوقی
که بخورد شود همچنانکه سک وهمه حیوانات بضیف ایشان از عضله وعصب بود
بعبد از روباه وکرک که از استخوان بود واکر ذنب وی در جایی که علفخوار کاو بود
بیاویزند مادام که آن آویخته باشد کلک کاو کرسنه بود قطعا که آن نکوف واکر در موضعی
سرکین آن بخود کنند خوشان انجا یکه جمع شوند واکر زن بدس بوکی نیاشد هرز
آبستن نشود واکر حنیفه راست وی بکوبند با زیت وپاره صوف بدان بیالایند
وزن بخود بر کیرد شهوه وی منقطع شود واکر زهره وی بوزن دانکی با عسل یا با شراب
بیاشامند نیمها که زایل کند وچشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند وجمیع سباع
وزانکه کصوی بکزند واز دار زنان ودزدان ایمن باشند واین از خواص است

وشیخ الرئیس گوید زهره وی منع تشنج کند و از بکند وریشهای عجب خاصه که از سردی
بود وچون سعوط کنند بدان نزلهای سخت را نافع بود ودر خواص ابن زهر آورده است
چون گرد سمی را بگیرد واز وی چند اشتند آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق گیرد
ویبه فی داء الثعلب وداء الحیه را سودمند بود چون بدان بمالند وجاحظ گوید
اگر آدمی خون کلوف بود وگرگ بوی خون تشنود قصد وی کند کلا چه سلاح تمام داشته باشند
ودر شجاعت وپهلوانی نظیر نداشته باشند تا بحدی حرب وی کند که بخورد وهم گویند
که سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند واگر نکاح نامه بپوست
بعضی ازوی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا در میان زن وشوهر موافقت نباشد
البته وپوست وی وچشمهای وی چون جمع کنند وآدمی با خود دارد بر
خصم غالب آید ومحبوب خلایق گردد والله اعلم والحکم والصواب

باب الرا مع الیا
ریوند گویند

وصاحب گوید بیخ ریباس است بهترین آن چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران
بود وچون بشکنند اندرون وی بطرنقه لون گاو بود وآنرا ریوند چینی خوانند وباید
که سیاهی بزرگ بود مانند سم اسب وباید که قطعا سوراخ در وی نبود وطبیعت آن
گرم است وگویند معتدلست ومسیح گوید گرمست در سوم وخشکست در اول وگویند گرم
وخشکست در دوم چون سحق کنند با سرکه وبر کلف بمالند زایل کند وچون بیاشامند
بادها را نافع بود وضعف معده ودرد کبد ومثانه ورحم ودرد جگر ومغص وورم سپرز
وعرق النسا ونفث دم که از سینه بود وربو وفتق وفواق وخفقان وقرحه امعا
واسهال وتبهاء دایم وسموم گزندگی جانوران وتنقیه ازوی از نیم درم بود

تا دو درم وگویند از یک تا یک درم وکلف با سرکه بدقوبا طلا کنند زایل کند وچون با آب
ضماد کنند بر ورمهای گرم مزمن بلند از اثر وجالینوس گوید سودمند بود درد جگر
وسپرز را وسده جگر وامعا بگشاید وخاصیت وی در جگر ودفع آن کلفه مزمن تنقیه باشد
وورم وصلابت آن وقوت جگر زیادت کند همه چیزها بدهد وارپاسیوس گوید نافع بود
باسهال که از ضعف معده بود وشیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهت
فتق که در عضله حادث شود ودرد آن وامتداد آن نافع بود ومجهول گوید چون طلا کنند
میان هر دو شانه خوف انزال ببرد ونسخه اندلسی گوید مقوی اعضا باطن بود وسده
بگشاید ورطوبتهای فاسد که در اندرون تحلیل کند وطبیعت پاک کند از بلغم لزج وخلط خام
واستسقا را سود دهد وسنگ گرده ومثانه بریزاند وبغایت نافع بود جهت درد مثانه
وبول براند وانواع اسهال که از سده باشد ما سازگار وجگر را از رطوبت بسیار بود
سود دهد وچون با صبر بود فعل وی اقوی بود وهمچنین با هلیله کابلی جهت تنقیه
دماغ تنقیه تام بود وذهن را نیکو کند وصداع بلغمی زایل کند وکل ارمنی گوید
با کهن با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود وسودمند بود خوره باد وخورانیدن
بجد رو فالج وعلتها که از سردی دماغ بود ونافع بود جهت قولنج بلغمی ودر اطلاق
طبیعت وتحلیل ریاح بکند وتب ربع وتب صفراوی را نافع بود وروفس گوید بدن را
پاک کند از همه حرارتها وورمهای گرم را سودمند بود ودرد جگر وسپرز وبوخا گوید
ورم معده را ودرد پشت وجگر را نافع بود وبو ابس وفا صود که در مقعد بود چون
سحق کنند بر آن باشند خاصه با انزروت وگویند مضر بود بشش ومصلح وی
صمغ عربی بود وبدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ

وسنبل ورازی گویند بدل آن در ضعف جگر ومعده یک فنون وثیم آن وزن کل بیخ
وبیخ یک وزن آن سنبل رازیانج نادکیل است ولغت شوفی رازیانج بدی بود
وبستانی بود بستانی را ماراتون خوانند وبری را اقوماراتون بهترین آن بستانی بود
تازه وبری گرم وخشک بود در سیوم وبستانی در دوم وبری را بشیراری خرللی
خوانند وبستانی ورق وی گرم بود در اول وتخم وی وبیخ وی گرم بود در سیوم
وبقراط گوید گرم بود در دوم وخشک بود در اول سده بگشاید وروشنائی چشم
بیفزاید خاصه ضمغ وی وسوده مند بود جهت نزول آب چشم ودر نزدیک فروفد آمدن
آب ورازیانه چون بخورند تپ زایل کند وتخم وی همین عمل کند چون بیاشامند
یا با جو بپزند وکل طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران نافع بود وطبیخ وی
حیض براند وبول وحلل ریاح بود وچون با آب سرد بیاشامند در تهار غثیان
والتهاب معده ساکن کند وبیخ وی چون بکوبند وبا عسل بیامیزند وبر گزندگی
سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت وآب رازیانه چون خشک کنند ودر کحلها
کنند جهت روشنائی چشم نافع بود وآب رازیانه چون بجوشانند دو سه جوش
وکف وی بگیرند وبا عسل وسلیخ در چشم کشند یا بی سلیخ منع نزول آب کند
وروشنائی بیفزاید وبیخ وی در معالجه از تخم وورق اقوی بود ومسیح گوید سده جگر
وسپرز بگشاید وبری نیک بود وقضیب بریزاند وتعقد البول را نافع بود وتنها
مرض وتقریب گوید از قول فلقه بنظر از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدای که آفتاب بحمل آید
تا آنکه ببرج سرطان رسد فقد اومن بیان نمایند در سیاق این سه ماه که گفته شد

قطعا مریض نشود البته وکلیه بسبب طبیعی برسد وحواس وی بصحت باشد تا
آن زمان که بمیرد وشیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود وغذا بد دهد وسودمند
بود جهت تبطاء مرض واسحق بن عمران گوید رازیانج دانج معده بود وبیخ وی
خشک بود سده تمامه وکبد بگشاید وباد بابشکند ودرد پهلوها وسینه که تولد
شده کند یا دیا جی غلیظ نافع بود ومسخن معده بود ورطوبت آن بزداید
ودیمقراطیس گوید گزندگان تیجم رازیانه تجرا کند تا چشم ایشان قوت کیرد
وافعی ومار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند وچشم ایشان ضعیف
شده باشد چشم خود بدان بمالند جهت روشنائی وتقویت آن فسبحان الذی
الهمها هدا ولم تشدها الیه ورازیانه محروری مضر بود وصلاح آن
صندل وکافور بود وبدل رازیانه تخم کرفس بود لکن بری وی اقوی بود وسنگ کرده
بریزاند وبرقان اشفا دهد وبول وحیض براند وشکم ببندد وطبیخ وی با شراب
گزندگی جانوران نافع بود وبر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سودمند بود رازیانج شامی
انیسون است ولغت شد ورازیانج رومی نیز گویند راسن وبا زنجبیل شامی
خوانند وبلغت اهل اندلس خباج خوانند وکلوح نیز خوانند وآن دو نوعست
یک نوع بستانی بود وآن فلیوش است ولغت شوفی ویک نوع دیگر بری است
وآن نه بر شکل فلیکوش بود وبیخ آن ابری اند خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است
در دوم وگویند در سیوم ودر وی رطوبتی فضلی بود وبهترین آن بود که بیشتر تازه بود
سودمند بود جهت دردهای سرد وعرق النسا ودرد مفاصل که از رطوبت بود چون
با روغن بپزند وبدان طلا کنند وکلا در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط

غلیظ لزج که در سینه و شش بود اثری تمام بدهد و چون طبخ وی با شاه سفرم بول و حیض
براند و قولنج را مرا کند با شراب بغایت معده را نیکو بود و مرتب چنان کنند که
اول خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از آن در آب سرد خو بسایند پس از آن در شراب بنهند
و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت سده الطحال و درد ها که از سردی بود و مفرح دل بود
و مقوی آن و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را بدانگیزاند و سودمند بود
جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت
تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید زنان را
را نافع بود خاصه مصری آن مقدار دو درهم و لعوق وی سرفه و عسر النفس را سود دهد
و قی که با غسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه
گوید کلف زن در شیب خود دود کنند ترک حیض کند و کلف گویند و با عسل بسرشند
و کلف مقعد ... با شاه سفرم اعضاء متالم بود که سبب آن از سردی بود
و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و منی کم
کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه نطول کنند
و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی و عناب بود و گویند ... و بدل وی
ابهل بود **رامک** مرکبست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب
با عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض و لطیف بود
وصفت وی در قرابادین گفته شود **راطینج** یونانی است علما را بدین نام خوانند
راتیانج راتیانج و رتیانج و رخینه و سینه ... گویند و آن صمغ صنوبر است
و آن سه نوع بود یک نوع سایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ...

و نوع سوم صلب بود بعد از آنک با آتش پخته باشند و آن را قلفونیا گویند و شیرازی
زنجاری خوانند بهترین وی آن بود که سفید بود و اندکی زردی زند و بوی
آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک است و غلبی گوید گرمست در سیوم
و خشکست در اول و مجفف و محلل بود گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج
ام بود و ریشها را با صلاح آورد با کتان و عروق و امثال آن و وی منضج اعصاب
بود و مصلح وی موم روغن با ابجی العالم بود و بدل آن علک البطم است و قند
و گویند بدل آن نفت کهن **رازقی** صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است
و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است و دیگر گویند رازقی کتان است
و هم گویند روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گویند روغن بزر کتان است
و گویند روغن سوسن سفید روغن رازقی است و مولف گوید رازقی گل زنبق است
و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق
یاسمین سفید است و هر دو خلاف است الا آنکه گویند که زنبق نوعی از سوسن
سفید است دور نباشد **راس الفار** سر موش خشک کنند و بسوزند و بکوبند
نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خرگوش
چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **رانا**
بیونانی ... است و گفته شود **ریتا** مولف گوید ماهی کوچک است که از
طرف هرموز می آورند و در گرمسیر و برا ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیابه سازند و همچنان
خشک نیز می خورند و طبیعت وی گرم تر از ارباب بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود
لیکن تشنگی آورد و مصلح وی ... بود **ربرق** عنب الثعلب است

وگفته شود رب السوس عصارهٔ سوس است و درعین نعت شود در صفت عصارات
دبل نوعی از افسنتین است کبلی کوهی بود و گفته شد صفت افسنتین رتبه بندق
هندی است و گفته شد دیبلا مولف گوید جوابیست مانند عنکبوت و در بزد
و آن نواحی بسیار بود و آنرا خابه کبرک گویند و بتازی دلمه و ترکی بابی و از جملهٔ
زندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی فالیجین خوانند
و نافع بود گزندگی ریتلا و آن نبات را هم ریتلا خوانند و در فا گفته شود رجل الجراد
تبیخ الزبیر گویند بقلهٔ است قایم مقام بقلهٔ یمانی بود و سوم منه بود جهت سل
و طبیخ وی نافع بود جهت تپ ربع و نسای مطبقه و مسیح گوید زرنب است و مولف
گوید بتحقیق زرنب است و آنرا سرو ترکستانی خوانند و گفته شود رجل الغراب
در شام رجل الزاغ خوانند و از جملهٔ حشایش بود بشکل پای کلاغ و حب بریزد
نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و بولس گوید اصل وی جهت
قولنج رانیز دفع کند منفرق (?) [illegible] و درد پشت و دران و زانوها را نافع است
نافع بود و الم اصل وی گرم بود در آخر درجهٔ اول و خشک بود در اول درجهٔ دوم
و شربتی از وی جهت قولنج چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته
و گل در جمیع جهة مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در مفاصل
[illegible] علل سوء [illegible] منقی رجل الجامد [illegible] است و گفته شد در الف
در صفت ابوحلسا رجله بقلهٔ الحمقا است و گفته شد رجل العقاب و رجل العقعق
و رجل الزرزور رجل الغرابست که گفته شد و در مصر آطریلال یا رجل الغراب خوانند
و گفته شد در صفت هرد و رجل الفروج رجل الفلوس گویند و آن فاقلی است و گفته شود

رخبین نوعی از مصل است بشیرازی قره قروط خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم معدهٔ گرم را ایکی (?) بود و خلط بد از وی حاصل شود
و اگر شافه از وی بخود بر گیرند شکم براند رخمه مرغیست که وی را مردار خوار خوانند
و دو برا خوانند و بشیرازی خرخره (?) گویند زهرهٔ وی چون در گوش مخالف چکانند
با روغن بنفشه یا در شقیقهٔ جانب مخالف بمالند درد گوش و شقیقه زایل کند
و گوشت وی کانه (?) اسقاط کند یا در گوش ایشان چکانند جهت مادری که بود کانه ابی ذ
و اگر زهرهٔ وی با گلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر سرگین وی در تبیب زن
بخور کنند بچه بنهد ازوی و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد
و زهرهٔ وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور و ما لیدن نافع بود و تریف (?) گوید هی
چون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هفت نوبت در شب کسی
که بر زبان بسته بود گشاده کند باذن الله تعالی و چون پری از بال راست وی
بگیرند و در میان پای زن آبستن نهند سهل بنهد باذن الله تعالی و در خواص
ابن زهر آورده است پر وی چون بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند و سرگین
وی بسرکه حل کنند و در برص بمالند لون آن متغیر شود و سودمند بود و جگر وی خشک
بریان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد یا شاید
هر روز سه نوبت سه روز چنین کنند بپای صحت یابد انشا الله تعالی و پوست زرد که
در اندرون شکدان وی بود چون خشک کنند و سحق کنند و با شراب یا شامند
سودمند بود جهت هرتیقی که باشد و اگر سر وی بر دیگ [illegible] زایل باد [illegible] آسان
بزاید رخام نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و سرخ و زرد (?) و سبز

و زروری بود بهترین وی سپید بود و تیز بود گویند طبیعت آن سرد و خشک است سه روز
هر روز یک مثقال سحق کرده مانند هبا بعسل سرشته و بخورند منع دمها بکند
که بر اعضا از هیجان خون پدید آمده و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی
روان بود پاشند قطع خون بکند و بطلا آورند و منع تو دم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی
با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود بعد از آن
بیرون آورند و در آب و نمک اندازند آن آهن نرم بود و کل اندازند جایی که تواریخ بر آن نقش
کرده باشند بر سر قبرها بنا شد و سحق کنند و کسی که عاشق بود با اسم معشوق بیاشامد
معشوق را فراموش کند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در
اول سود مند بود جهت سعفه و داء الثعلب **رشاد** حرف است که گفته شد بپارسی
سپندان گویند و ترهٔ تیزک گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف که ریحها را بکشد
و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند
و بدل آن بود که محرور درخ با کاشنی و کاهو خورد **رصاص قلعی** بپارسی ارزیز خوانند و بتازی
قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق
آن و اسفیداج آن لطافت در وی زیادت بود و تلیین و تحلیل و صفت حرق آن
در باب الف در صفت آباد که آن اسرب سوخته است گفته شد و اسرب رصاص
اسود بود و سردی وی زیادت از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر هم خوانند
و کلّر صحیفه کنند بسازند از اسرب و بر عانه بندند با کمرگاه منع احتلام بکند و کل نیز صحیفه بر
نقره که بر عصب پیدا شود و بنهند زایل کند و هر مالکه پدید آمده در ابتدا مثل حبا ذل جرب روی
بنهد بکند از آن و ورمهای منعقد که با ریش بود و بواسیر و ورمها قضیب و ذرها و دستان

و در شیشه مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن
گل یا روغن به یا روغن حصرم چون بیی اضافه کنند و آن صحیفه بدان روغن
حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن چون بیاشامند همان علت حادث شود
که از خوردن مرداسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و معا و نفخ در ایشان
و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود
و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبث و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا
اسفیدباج و نشاسته خلاص وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود
و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند رصاص بشراب با زیت نافع بود جهت ورمهای گرم
و ابن زهر در خواص آورده است که با رصاص در دیگ اندازند هر چند که آتش
در زیر آن بر افروزند گوشتی که در آن دیگ بود قطعاً پخته نگردد و هر کس انگشتری رصاص
در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و گر رصاص در روغن بمالند تا زنگ بر آورد و بعد از آن
آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه گوید کل طوق از رصاص
در درخت کنند ثمر دار بود ثمر وی نیفتد مع و قدوی زیادت کند **رطب** گرم بود در دوم
و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از طبری بود و منبه حلاوت وی زیادت بود
حرارت زیادت بود و اسحق گوید گرم و تر است در دوم و غذای وی زیادت از غذای تمر بود
و بهترین آن جنی بود و هیرون و بعد از آن زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند
مانند انجیر تر و مثال انجیر و خشک همچنین خرما و رطب بود و رطب جهت سرد مزاجان بود
و منی بیفزاید و طبع نرم دارد نزد مزاج را و رطب و خرما مفسد دندان و گوشت بن دندان
بود و مضر بود بحنجره و آواز و خون که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود.

ومصدع بود و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند و بعد
از آن مغز کاهو با خیار دبکی یا سکنجبین خورند رطبه فصفصه است و چون خشک شود
قت گویند و علف گویند بتازی اسپست خوانند و در فا گفته شود رعی الابل سعانی
گویند و آن خشبتی است دانه وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت
آن گرمست در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید گرمست در اول و خشکست در دوم
و لطیف و شتر چون بوی چرا کند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران نفع دارد بود
وطبخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران
سودمند بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی مضر بود باحشا و اعصاب و مصلح وی
قرفه بود یا سنبل الطیب رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون نیز گویند
وان جنسیست تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند برنگ
عدس منقش بود صلب و بطعم عدس اندکی تیزتر و طبیعت وی گرم و خشک بود
و کبوتر وی را دوست دارد و کا و مسک نیز خوانند و کاو نیز بغایت دوست دارد و مبهج
مانند وی کاو را فربه کند و دیو مشکل نیز خوانند و گویند نوعی از کرسنه است و یوسف
گوید محقق کرسنه است و در کاف گفته شود رعاد حیوانی دریائی است و دیسقوریدوس
گوید ماهی دریائی است مخدر بود چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد
صداع ساکن کند و چون بخورد بر کسی که مقعدش بیرون می آید تسکین یابد و کذلک زیت
بجوشانند و آن زیت در مفاصل مالند درد مفاصل ساکن کند رعی الجمال گویند
رعی الابل است و گفته شد رغث جلبان است و گفته شد رعیدا دانه است
در میان گندم می باشد و آنرا از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن آن و شیرازی

آنرا هر خوانند و بتازی جر رغوة القمر بزاق القمر است و زبد القمر نیز گویند
و آن حجر القمر است و گفته شد رغوة الحجامین اسفنج است و گفته شد رغوة الملح
زبد الملح گویند و قوه وی زیاده از قوه ملح بود و محلل و ملطف بود رغوة الملح در غایت
حرارت و حراقه بود و باشد که بسوزاند رق سلحفاة بحری است و گویند سلحفاة
بری و گفته شود در سین رقاقس گویند جنت آفریدا است و بعضی گویند لعبه
بربری است و بعضی گویند خصی الثعلب است و صفت مرکب در باب حور گفته شده است
رقون حنا است و گفته شد رقعا سرخس است و گفته شود رقعه مرداروئی
که جب کسر کند آنرا رقعه خوانند مثل انجبار و بتومه و خاما افطس و رقعه خاص
اسم نجی است سنح رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشکست چون بکوبند و لب مستعمل
از آن در دو بیضه نیم برشت سه روز پیاپی بخورند هر روز این مقدار موافق بود
دق و خصوص که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم باید داشتن
جبری سکبین رقاع یمانی بخورا یعنی مانند آلو سروی شکافته بود و مثلث شکل
بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشکست منقی بلغم و رطوبات
معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمان حلو انار شیرین بهترین آن
بزرگترین رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود و سرد بود در اول درجه اول
و تر بود در آخر آن و گویند گرم بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و طبع
بود و دانه وی با عسل درد گوش را نافع و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده
را جلا دهد و خفقان اسود منفعت بود و موافق صلح بود و دول را نافع و عصاره وی
جمع در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند توتیای بهتر آید

وجند آنک کهن کهنه بهتر بود ودانهٔ وی بذ بود نفخ ورياح در معده پيدا کند وگويند
مصلح وی انار ترش ودارنی گويند اندکی نفخ دارد وکژ باشد که نغوظ آورد ومحتاج
باصلاح نيست از بهر آنک نفخ وی زود بگذرد وگل وی چون بسوزند جراحت را
سود مند بود **رمان حامض** انار ترش بهترين آن بزرگ آبدار بود وانواع انار
غذاء اندک دهد وقابض بود وقابض ترين اجزاء وی گل وی بود وانار ترش سرد
وخشک بود در دوم وگويند معتدل بود در تری وخشکی صفرا بشکند ومنع سيلان
فضول بکند از احشا ودانهٔ وی با عسل قلاع را نافع بود وعصارهٔ وی ناخنه را
سود دهد ودانهٔ وی چون در آب باران خيسانند منع نفث دم بکند ووی خفقان را
سود دهد وجلا دل بدهد والتهاب معده را نافع بود وجگر گرم را سود دهد
وتبها را وسويق وی مصلح است ازوی زنان آبستن بود ودروی ادرار بول زياده بود
نرشکين وسويق وی جهت اسهال صفراوی سود مند بود وقوت معده بدهد
وجگر گرم را وآب وی با پيه جو درد دل را ساکن کند وانار بستان نارترش قريب
پوست ازوی جدا کنند ودر هاون سنگين نهند وگويند ميجان با پيه خود بفشارند
نيم رطل با پيه ده درم شکر طبيعت براند وقبض ومرة صفرا براند ومعده را
قوة دهد وشراب وی ورب وی خمار را سود مند بود وتشنگی بنشاند وغثيان
قی باز دارد خاصه متنعنع وی وبسيار خوردن شهوت را مضر بود وانار دانه خشک
ترش شکم ببندد وصاحب تقويم گويد انار ترش مضر بود سينه وآواز وصاحب
منهاج گويد دانهٔ وی بد بود وهضمش حلق وسينه ومضر بود بمعا ومعده ومصلح آن
حلوای عسلی یا قند بود ومربه پران با شند ابل آن بود که زنجبيل پرورده یا ترنج

پرورده خورند **رمان السعالی** خشخاش است وگفته شد **رمان الانهار** نوعی از
هوفاريقون است وگفته شود در باب ها ودر دمشق انرا روسامين خوانند
رمان البر درختی است که بدرخت انار ماند کوچک تر وحب فلفل دانه وبيت
ومغات بيخ وی است وصفت حب فلفل گفته شد ومغات گفته شود **رماد** بپارسی
خاکستر گويند مجموع مجفف باشند **رماد المازريون** جلا دهنده بود ومعفن ودرد سپلی
چشم بيفزايد **رماد خشب البلوط** خاکستر چوب بلوط قابض بود خون ببندد
وچون بحب بپزند وسه درم زهره با مرله بناشتا دو درم با شراب سيب پياشامند
سود مند بود جهت بلغم معده ودرين زحمت بغايت نافع بود **رماد حطب الکرم**
خاکستر چوب رز بهترين آن بود که از درخت پير بود وطبيعت آن سرد وخشک بود
وگويند گرم بود ريش رود را نافع بود مقدار نيم درم وگويند مضر بود بشش ومصلح آن
کتيرا بود وچون با سرکه ضماد کنند بر زندگی جانوران وسگ ديوانه سود مند بود واگر
سحق کنند ودر خرقه کنند وبر بواسير ضماد کنند وچون سرد شود ديگر بدل آن گرم بنهند
پيابی وبدان ادمان کنند بغايت سود مند بود وچون با نطرون وسرکه ضماد کنند
نافع بود جهت گوشت زيادت که در پوست خصيه پيدا شود وچون با زيت وسرکه
يا پيه کهن ضماد کنند جهت شدخ عضله واسترخاء مفاصل وتعقد اعصاب
رماد قصب خاکستر نی بهترين آن نبطی بود وطبيعت آن سرد وخشک بود
وگويند گرم وخشک بود در سيوم سده که در مراره بود بگشايد مقدار دانگی وگويند
مضر بود بشش ومصلح آن کثيرا بود با قند **رماد عش الخطاطيف** خاکستر
آشيانهٔ پرستوک بهترين آن بود که آشيانه در موضعی ساخته باشند که بسيار هوا بود

وصفت سوختن انجبار بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش
تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند طبیعت آن سرد
و خشک بود نافع بود جهت دشنو اری دادن مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش
و مصلح آن سکنجبین بود **رماد السرطانات** صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی
چنان بود که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن
و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و صاحب جامع
گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان
زنده در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند **رماد**
تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا و فی کرتر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند
با بمانند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رنف** بهراج است و گفته شد
رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و صفت
آس گفته شد و صفت غار گفته شود **روبین** بهترین سرها آن بود که از حیوانی
معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ بود غذای بسیار دهد
و منی بیفزاید و مصلح اصحاب گلا بود و سرتشن چون بپزند و بمرق آن حقنه کنند
امعا سفل ترکند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو کند و باه را زیاده کند چون در وی
از اول حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی
آن بود که با دارچینی خورند و بعد از آن مصطکی بخایند و سر گوسفند ترتر از سر بز بود
و سر بز ترتر از سر آهو بود بدین قیاس و فی الجمله غذائی بود که از کل سخت نیکو داشته

باشد و غذاء بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد و چون هضم بروی مستولی شود
و باه را زیادت کند و سر ضعیف را کار آن کند و لیکن معده وی ضعیف بود
نشاید که خورد که قولنج آورد و قولنج بغایت سخت و گوشت زبان بسیار تر بود
و گوشت خدین غذاء بسیار تر دهد و چشم چرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ
سرد و تر بود و زبان با نان خورند و چشم نیز با نمک و زیاده خورند و گوشت خدین
و بن گوش بسرکه و صعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که پوستها و غضروفها
چند آنکه امکان بود بخورند و کل آرزو و غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ
در صفت دماغ گفته شد **اما** سرها ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزانند
جهت شقاق که در مقعد و ملاقی ورم کرده و ورم صلب و مانند آن نافع بود
و سر سردین نمکسود چون بسوزند و بر گزندگی عقرب طلی کنند سود دهد بغایت **رواس**
جرجیر الماء است و گفته شد **روسختج** راسخت گویند و آن نحاس محرق است بپارسی
مس سوخته بود و لیکن بپارسی روی سوخته گویند و بهترین آن مصری بود
و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض و مجفف و ملطّف بود مسهل آب زرد بود
و در خضابات موی استعمال کنند و در بیشتها بکار که اند و بصلاح آورد و چشم را
جلا دهد و گوشت زیادت بخورد و در پیشانی بد که در بدن بود منع کند
روبیان اربیان است و گفته شد صفت آن و اهل مصر قریدس خوانند و اهل
اندلس قمرون و ابن زهر در خواص آورده است که چون بکوبند با نخود سیاه
و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند چون خشک کنند و سحق کنند
با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود با اعتدال

مني را زيادت كند و تخم نرم دارد و بصري گويند بيش از آنكه غلبسوق كنند باه را زياده
كند وغذاي صالح دهد و چون نمكسود كنند با گوشت كهنه مولد سودا و حكه بود
ودراز گويند دشخوار هضم بود و معده را بد بود و اول آن بود كه صلاح آن بسركه و مري
و كرويا كنند و بعد از آن جوارشن عود يا جوارشن سفرجل مسهل خورند و اگر
محرور غليظ بود از عقب آن رب انار منعنع خورد و گلاجبين با خورند تشاير كه
بسركه خورند بعد از آنكه نيك پخته كنند با روغن گاوان و زرده تخم مرغ و پياز
و كندنا قليه سازند و تناول كنند مسخن گرده ورحم بود و باه را زيادت كند روث الحمار
الاهلي سرگين خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سيلان خون بكند خاصه چون
با سركه بياميزند و اگر سرگين تازه بيفشارند و آن آب در بيني كنند رعاف زايل كند
و همچنين چون سرگين بر روي افشانند و بو بينيد همين عمل كند و چون تر بود و نقشانه
وآب آن پاشامند سنگ گرده بريزاند و سرگين اسب نيز همين عمل كند و سرگين خر
كه در علف جو بود جهت سنگ كند و با شراب پاشامند جهت زخم عقرب
عظيم نافع بود روث البرذون سرگين استر چون دود كنند در شيب زن بچه
مرده و مشيمه بيندازد روبا عنب الثعلب است و گفته شد روهني بيشاري ادره
خوانند طبيعت وي گرم و تر بود و غليظ و مصلح وي عسل بود با دوشاب و در صفت
سمسم گفته شود منفعت آن ريح الفار حرقمان گويند و آن سم الفارات و زراب
الهالك نيز خوانند و آن شك است و در شين گفته شود رهقان در لغت
بعضي عرب زعفران خوانند و گفته شود رتيانج راتينج است و گفته شد ريباس
پارسي ريواج گويند و قوة وي مانند حماض اترج و غوره بود و بهترين وي فارسي بود

تماخهاي درختي آبدار طبيعت آن سرد و خشك است در دوم حرارت بنشاند و مستي
باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون دوم را نافع بود و جز عصاره وي در چشم كشند
دو تشاي بيفزايد و وي اسهال صفراوي و حصبه و جدري را سودمند بود
و بواسير را نافع بود و غثيان ساكن و قوة احشا بدهد و معده و جگر گرم و آب وي
با آرد جو بر حمره و نمله طلا كنند سود دهد و صاحب منهاج گويد مضر بود بسينه و قولنج
و مصلح وي اترج مربا بود و صاحب تقويم گويد مجفف اعصاب بود و مقطع باه
و مصلح وي شراب عود يا انيسون بود و بدل وي حماض اترج است يا غوره ريه
پارسي شش گويند صاحب منهاج گويد گرم و تر بود و سهل انهضام و طبيعت
ببندد و غذاي وي اندك بود و ميل به بلغم داشته باشد و مضر بود باصحاب كبد
و بقراط گويد مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گويد خشك بود و دشخوار هضم
و اصلاح وي چنان كنند كه بسركه و كرويا بجوشانند و بعد از آن بريان كنند
و بهترين ششها شش بره و گوسفند گوجي بود و شش بره خر بريان كنند زنك
و رطوبتي كه از وي روانه بود بگيرند و بر ثاليل خشك كه بر اعضا رسته باشد طلا كنند
و بعد از آن ادمان كنند البته زايل كند و هم اين رطوبت بر قوبا خشك مالند نرم كند اند
و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وي حب الاس و سكر بود رية الثعلب
شش روباه چون با سركه عنصل بخورند ربو و ضيق النفس را سود دهد رية الخنزير
و رية الحمل شش خوك و شتر چون بسوزانند و خاكستر آن بر بيچه حادث شود
در پاي بسبب موزه نافع بود و گلنسوخته همچنان گرم بر آن نهند نافع بود و شش خرس
همين عمل كند و منع تورم آن نيز بكند و خاكستر شش خوك چون بر جرب تر افشانند

سود مند بود ربه الحمار الوحش تشش فرکور جمع خشک کند وبلو بند وپا شامند
سود مند بود ضیق النفس وسرفه را ربه البحر قلومن بلابسوس آن چیزیست
که در ساحل دریا یابند مانند آبگینه جون تر بود وجون سحق کنند وبر نقرس ضماد کنند
نافع بود وتشقاق که در دست وپای می باشد بسبب سرما بر آن ضماد کنند بغایت
نافع بود ریحان وریحان الملک وضیمران هم کویند بپارسی شاهسفرم خوانند
بو اسیر را نافع بود ودر شبی باد کرده شود ریحان سلیمن حسوم وجامی سلیمن
نیز کویند ونبات وی در کوهستان فارس واصفهان بود مانند شبث تر وورق وی
مانند ورق خطمی بود وقماع وی کوجک بود ومانند لبلاب بر درخت بپیچد شود
دوی مجفف ولطیف بود بانسکی بو حرم طلاکه ز سود دهد وبرودتهای بلغمی
طلا کنند وبر نقرس وبو اسیر صبن سپیل وجهت لقوه بغایت مفید بود
وبر زندکی عقرب طلا کنند بغایت نافع بود وجون زن با روغن کل بخور بر کیرد
جهت درد رحم بغایت نیکو بود واین ماسو بد کویند طبیعت وی کرم بود وبو اسیر
ظاهر وباطن را سود مند بود بغایت وبسیار ازوی صداع آورد ومصلح آن روغن
بنفشه وکافور بود وبدل آن مرزنکوش است وکویند بدل ان نیم وزن ان شیح است
ونیم وزن آن عنب الثعلب ریحان داود وریحان دارو نیز خوانند
وان اذان الفار است وکفته شد ریحان الکافور وکافور بهودی وشجر الکافور
نیز خوانند وبپارسی سوسن خوانند وآن نوعی از درخت است ونبات وی
بیشتر در خراسان بود وکل وی مانند کل خزاما بود وورق وی مانند ورق کاشنجی
صحابی بود وکل وی دو ورق وی بوی کافور کنند فونی جون ببویند یا در دست مالند

خواه خشک وخواه تر وطبیعت ان کرم وخشک است در دوم وبوییدن بسیار وی وادمان
بدان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکشد وجون ادمان بدان نماید اخلاط
غلیظ که در سر باشد تحلیل کند وبوییدن وی سرد مزاج را سود مند بود وکرم مزاج
ریحان شراب صرف است خوش بوی رمسعت سعد است وکفته شود
ربتاتج صاحب منهاج کوید شکلی است مانند سرطان وطبیعت آن سرد وتر است
در دوم نشف رطوبات چشم بکند وجلا دهد وروشنائی بیفزاید ومؤلف کوید آن
نوعی از سرطان بحری است ودر صفت سرطان کفته شود ریش شترنج کویند
پر مرغیست جون بسوزند وخاکستر آن بر جراحت افشانند خشک کند وبر جاهای
نزول باری دهد بود در قی ودر علاج بینی شکسته ومنافع پر هر مرغی
در موضع خود با منفعت آن کفته شود انشا الله تعالی وحده للعین

باب الزاج انواع است سفید وسرخ
وسبز وزرد زاج سفید قلقدیس خوانند وشوغاد کویند وبیونانی خلقنیس
وزاج سرخ سوری خوانند وزاج سبز قلقنت وقلقند خوانند وقلقطار زاج زرد است
بپارسی زاج شتر دندان خوانند وبهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ زنجی
وجون در دست بمالند زود ریزه شود وپاک بود وکهنه نباشد ونوعی دیکر
از زاج سوری هست بپارسی زاج لشکران کویند وبیونانی مالیطریا وملیطریا
نیز کویند وجالینوس کوید قلقطار جون کهنه شود زاج شود ووی معتدلترین
زاجات بود ومحرق وی الطف محرقات بود وزاج احمر واخضر واصفر
در قوة مانند یکدیکر اند لیکن اختلاف در غلظ ولطافت است لطیف ترین

سپیذ است واقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ و قلقطار جنس الاسود اوسطها بوذ
متوسط است میان غلظ ولطافت و زاجی دیگر هست که بیونانی مسیق گویند
و بهترین آن قبرسی بوذ که لون آن مانند زر بوذ و طبیعت قلقطار گرم و خشک بوذ
در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض بوذ و محرق خشک کند
احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و مدّه آن سودمند بوذ
خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و قلقطار بگردانند و در گوش نهند و آکله که
در دندان و بینی و دهن بوذ و ریش آن خاصه سوری سودمند بوذ و خوردن آن
مجفف شش بوذ تا بحدّی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پدید آید
تا بحدّی که بسل کشد و مداوای وی با شبت یا نمر و مسله و قی و مانند آن کنند
و باقی منفعت هر یک در باب خوذ گفته شوذ انشا الله تعالی زاج در تخلیت
که آنرا مران خوانند و گفته شوذ زاووق زیبق است و گفته شوذ زبیب
بپارسی میویز گویند و هر تمری که خشک شوذ زبیب خوانند الا خرما که وبرا تمر الرطب
خوانند و زبیب نحو انند و زبیب عنجر خوانند و بهترین آن خراسانی بوذ
بکدل شیرین گوشت وی گرم و تر بوذ در اول و دانه وی سرد و خشک بوذ
در اول و جالینوس گوید سرد بوذ در اول و خشک بوذ در دوم و با دانه خوردن
درد معده را نیکو بوذ و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی کلیه و مثانه را نافع
بوذ و بادی دفع بوذ در ادویه مسهل چون ده درم ازوی اضافه کنند
و چون بی دانه بوذ ستکم بدارند و آن نوع که لاغر بوذ و قابض حرارت وی لطیف بوذ
و معده را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرور دم بوذ و مصلح وی خیار سبز بوذ و گویند

شبرتخم تورک و اسحق گوید حلق دم بنشاند و قول اول اصح است و گوید مضر بوذ
بگرده و مصلح وی عناب بوذ و میویز بدن را فربه کند و وجع معده و اذیّه نرساند
الا مگر محروری مزاج و مصلح وی سکنجبین بوذ یا از فواکه ترش چیزی بر سر
آن خورد و بسقوریدوس گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبه شش بوذ
و سوذمند بوذ جهت سرفه و کلک گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس
و بیض بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون با مویز با آرد باقلا
و کمون و ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شوذ در انثیین بغایت سوذ دهد
و چون خلط کنند سبخ کوه با شراب و ضماد کنند بر همه پدید آید اشوغ در پوست
مثل جدری و ریشها شهدیه و عفونات که در مفاصل بوذ و سرطانات و چون
ضماد کنند با جاوشیر بر نقرس نافع بوذ و چون بر ناخنی که جنبد جنبانی زوذ
قلع کند و میویز غذای زیادتر از انگور دهد و جلا میویز کمتر از جلا انجیر خشک
بوذ و اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بوذ غیر از آنک میویز موافق تر از
انجیر خشک بوذ بمعده و بدل آن کشمش است زبیب الجبل میویزج است و گفته
شوذ و صاحب جامع گوید حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد
و صفت میویزج گفته شوذ و تیس ازی میویز کل خوانند زبد البحر بپارسی کف دریا گویند
و آن پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج و تیره بوذ و سطبر و بوی وی مانند بوی ماهی بوذ
و در ساحل دریا بسیار یابند و نوع دوم بشکل ناخن چشم بوذ یا اسفنج و بسیار
تجویف بوذ و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بوذ و سیوم بشکل کرم بوذ و وبرا میلیسیون
خوانند بتیس ازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف چرکن مانند بسیار تجویف

سبک و صلف گوینده آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و ویرا
هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی
بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب
را نافع بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب
طلا کنند موی برویاند و غبار وی جرب و حکه و قوبا و بهق و برص و کلف که در جلد پیدا شود
جهت آن سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال کنند و بثرها را صاف کند
و کلف بسیار و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود زایل کند و نوع سوم که گفته شد
عسر البول و سنگ گرده و مثانه را سودمند بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را
سودمند بود و حیض براند و باقی انواع آن منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان
باشند و جلای دندان بدهند و موی بر داء الثعلب برویانند چون با نمک با شراب
طلا کنند و انواع زبد البحر موی بسترد و برویانند و یک نوع هست سفید بود و طبیعت
وی گرم بود و تر و خشک در دوم جلای چشم بدهد و با ادویه که غایت بود سفیدی که
در چشم بود زایل کند البته و قلع آن بکند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی
تا دو دانگ بود و مضر بود بشش و مصلح آن کتیرا بود و گویند مضر بود بشش و حواس
و مصلح وی روغن گاو بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و اگر خواهند که
ویرا بسوزانند در دیگ گل ناپخته نهند و سر وی بنهند و شکاف آن بگیرند
و در تنور میان آتش نهند پس چون پخته گشت بیرون آورند و برداشند از دیگ و بوقت
حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیما معمول کنند
زبد البحر یونانی آذارافیون و اندفی و ادافیس نیز گویند و بسریانی

عافورا و آن کف بود که در جمع میشود و در دریا مانند نخ بود و در میان نی و گیاه یابند
و لون وی مانند حجر اسفنج بود و بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت
وی در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند باید که ادویه با وی خلط کنند
که کسر حدت وی بکنند و قوت وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون تنها بباید استعمال
لیکن از جهت اندرون احتراز واجب دانند سبب شدت قوت که در وی است
و دیسقوریدوس گوید جهت جرب و بثر سیاه و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن
بغایت سود دهد و فی الجمله دوایی حاد بود و نقل مزاج بدن که عارض شود
در اعضا باز مزاجی نیک کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید جشم را جلا
دهد و ورم پستان ساکن کند چون کوفته با سرکه طلا کنند زبد القمر جوالقمر است
و گفته شد زبد بپارسی مسکه گویند و بشیرازی مشک بهترین آن تازه بود که از شیر
میش گیرند و طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری وی زیادت بود منضج محلل و اگر
بر بدن طلا کنند بدن نازک کند و غذای وی بد بود و جراحات اعصاب
را سودمند بود و ورم بن گوش و ابتیتن و دهن و اگر بر لثه کودکان بمالند
سودمند بود جهت زود رستن دندان و ورمها که در دهن بود نضج
دهد و چون با عسل خلط کرده لعوق کنند سودمند بود جهت خونی که از شش
حاصل شود و ذات الجنب را و ورم شش را بغایت نافع بود و بدان حقنه
کنند و ورمهای صلب حاد که در رحم و امعا و انثیین باشد سود دهد و ریش روده
و اگر با ادویه بود که نافع جراحتهایی بود که در اعصاب و حجاب دماغ و فم مثانه
باز دید آید سود دهد و در بسط یاگل که انس و گوشت آن برویاند و دفع زهرها کند

و چون بر زیر بینی افعی مالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه
چون با سکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و تشنج را بغایت نافع بود و منع خون
و ماده بکند چون با نزد درهم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مغثی
و مرخی معده بود و مصلح وی چیزهای قابض بود و گویند مصلح وی فانید قندی بود و نافع
بود جهت خشونت حلق و قصبه الریه و سرفه خشک و خشن چون بدان مالند سودمند بود
و حرقة مثانه را مفرد نافع بود و با پیه [illegible] تازه بود و در بعضی ادویه
بدل ربّ بود و در بعضی بدل شحم و دخان وی یعنی دوده وی چون بگیرند از چراغ
مانند دوده روغن بزد بدان طرفه در ادویه چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبض اندک
در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک کند و زود بکمال صحت آورد
زباد نوعی از طیبست و آن عرقیست که از میان دو پای جانوری گیرند بشکل گربه
سروی کوچک بود و آن را زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود
در رطوبت و یبوست و بوییدن آن و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه و زکام را نافع بود
و [illegible] قیراط در درهم شرابی که مفرح بود بکند از زنی و یا بیاشامند خفقان زایل کند
و ضعف دل را و در این عمل بغایت کمال بود و کلانی دشوار زاید کم درهم با یک درهم
زعفران در مرق مرغ فربه کنند و بیاشامند زاییدن بروی آسان کند زبل بپارسی
سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها
خاصه انسان و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و هر یک مفصل گفته شود زبل الاطفال
آنچه اول از طفلان بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند با همچندان ورق ماهیثا
و همچندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز

و بهترین زبل طفلان آن بود که از طفل گیرند که محفوظ باشد از تخلیط بعسل سرشته
و بدان تحنک کنند خناق و ذبحه نافع بود و یا در حلق دمند همین عمل کند و همچنین
کسی که تورم حلق پیدا آمده باشد و نزدیک مرگ بود و انتباج بمقصد باشد از خناق
سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت
کمال نافع بود و مجرب و باید که غذای کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که بنمک
خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی
و غذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند
تا وقت حاجت و همچنین کل غذای وی گوشت مرغ و دراج پخته بآب بود سودمند
بود و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه دارند و الا نگاه ندارند
در فعل و قلة نتن مانند زبل کلان بود و زبل اطفال بودنترین تریاق لبی باشد
که بیطانی زعفران بوی زده باشند و زبل انسان چون خشک کنند و با شراب و با عسل
بیاشامند سودمند بود جهت نهشهای داب و گزندگی جانوران و ادویها کشنده
تلف کننده و بر قانرا نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عقبه
پاشند زایل کند زبل العلق سرگین علق چون بیاشامند مصروع را سودمند بود
زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند زبل الجرذون و الورل
سرگین عضایه لون را نیکو کند از طلا کنند زبل الخطاف سرگین پرستوک
سپیدی چشم زایل کند زبل الکلاب بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان
خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهنه و تحنک بدان کردن
خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن با شیر سودمند بود خاصه

چون دوسنطاریا بود و جهت قولنج بدان حقنه کنند با آب گرم نافع بود
ود بستقو دبد وس کوبند سرگین سگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب
شان که کلب خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند با آب شکم ببندد و سرگین
سگی که استخوان خورده باشد آنچه سفید بود و خشک و گنده نبود آن را خشک کنند
و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق
کنند با ادویه که نافع بود بدین زحمت و اگر با ادویه محلّل بود خلط کنند
ورمها بکند از آن **زبل الذئب** بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند
و سفید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ
استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجرّب و سفید و اگر نزدیک خاصه
بیاویزد همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند
بر بسمانی که از پشم گیتی بعضی ازوی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را
زبل الذراریر بهترین آن بود که از زر زردی گیرند که برنج خورده باشد
قوبا و بهق و کلف را سود دهد **زبل العصافیر** سرگین گنجشک پاک کننده
و زایل کننده کلف از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل
طلا کنند زایل کنند و ثالیل بیشتر ازوی گوک خوانند **زبل الرخمه** سرگین مردارخوار
چون دود کنند در شب زن بچه بیفکند و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند
گرانی گوش زایل کند **زبل الحمام** سرگین کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود
و سودمند بود هر مرضی سرد که باشد و با آرد جو چون بیامیزند محلّل بود و چون با سرکه
بیامیزند خنازیر را سودمند بود خاصه چون بزرکتان کوفته با وی اضافه کنند

و چون با عسل و بزرکتان خلط کنند ورمهای صلب منفجر کند و خشکریشه
که حادث شود از آتش یا دبیلی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را
سود دهد و اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایت گرم بود و سرگین
کبوتر صحرائی و کوهی حدّت وی سخت تر بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند
خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد
که احتیاج بسخونة بود و قوبا و درد مفاصل و ضعف و درد شکم و درد گرده را نافع بود
و چون با آرد جو بیامیزند و در آب بزنند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دبیل
و خنازیر و ورمهای صلب بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و با آب
بزنند و اندکی قطران اضافه کنند و باهم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر برص
نهند کتان با آن و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند و دیگر باره تازه بنهند
سودمند بود و چندان این عمل بکنند که زایل گردد انشاء الله تعالی و اگر با آب بپزند
و کسی را که عسر البول بود در آن نشیند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه
طلا کنند نافع بود چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر
با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم ازوی با سه درم دارچینی
بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر شود
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتری
که بزرکتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و این مجرّبست و سرگین کبوتر
در حقنه قولنج نافع بود **زبل الفیل** چون زن به پشم با آن بخود برگیرد هرگز
آبستن نشود و اگر بخود کنند صاحب تب کهن را نافع بود **زبل الدجاج** سرگین مرغ

کل دوده کنند سود مند بود جهت درد دندان و موافق کبی بود ٫ فطر کشنده و
أدویهاء کشنده خورده باشند و گل با سرکه بیاشامند خناق را عظیم نافع بود و گل با شراب
یا با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و مجربست **زبرجد** نوعی از زمرد است و طبیعت
آن سرد است در دوم و خشکست در اول با ضمّ را قوّت دهد و دیگر منافع در صفت
زمرد گفته شود **زبد القوارير** مسحقونیا است و گفته شود **زحموك** كشوث است
و گفته شود **زجاج** یا ربی آبگینه گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشکست
در دوم موی برویاند چون با روغن زیبق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود
و سفیدی چشم زایل کند و دو ثنائی بنفزاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود
و آنچه سوخته بود سحق کرده نیک کرده وقتا نه بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر
غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی
آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا نزدیک گداختن پس بیرون آورده و در
آب قلی اندازند بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند و گویند سوختن وی چنان بود که سحق
کنند و بر روی صفحه آهنین کنند که بر آن کشفه بود و آتش نرم در شیب وی کنند
مقدار یک ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل کنند
زدوار جدوار است و گفته شد **زرنباد** بزبان هندی کچور خوانند و بزبان
أهل مکه عرق الکافور و وی بیخیست که از وی بوی کافور آید چون تازه بود
و بلفظ دیگر سطوار خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکار دارند کنند
و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره کرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم تا سوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در اندام

و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند و قی
بنشاند و وزن درم از آن جا تو را نرا سود دهد تا بحدی که نزدیک جدوار بود و شکم بنشاند
و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت قوّت قبض و تلطیف و از ادویه تریاقات کبار
بود و مقوی روح بود که در جمله باشند و مسهل سودا بود شربتی از وی یک درم
باشد و بول براند و سود مند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد
فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافعها مانند درونج بود و معده تر را خشک
کند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان کنند درد دندان را نافع بود و نکهت
دارد و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از تخم بود و خواه که از سبب غذا و این زهر
در خواص آورده است چون تر بود و بکوبند و در شیب پای بمالند هر علتی که در سر بود
زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بگریزد و باز
[illegible] و للصاحب داء الفیل طلا کنند در خفی به که بسیار نیکو گویند موافق
بود و [illegible] چون درست بدل ازوی چون سوراخ کنند و بیاویزند در حقوی کسی که
شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه از علت طبیعی بود بحال صحت باز آورد و
انتشار حاصل شود و بیقو ربدوس گوید نافع بود جهت تر حر کودکان و عرق النسا
و نقرس و فالج و جرب [illegible] کان را سه درم با عسل بسرشند و طلا کنند جذب
آن زایل کند و جالینوس گوید درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع
سبب آن از رطوبت باشد چون با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید
بسیار خوردن مضر بود بدل و مصلح آن فونج بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی گوید در مداوای زنبق جانوران

وبادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانگ وزن آن طرخشقوق
بری و نیم وزن آن دانهٔ اترج و گویند بدل آن شیطرج و راسن است **زرنب**
گویند درخت اترج است و مولف گوید درختیست در ولایت کازرون بسیار
باشد حاصد در بشاوور و ورق وی مانند ورق زیتون بود و گل وی مانند قیصی
آبی زرین بود و در وقت انگور بشکفد و ورق وی خشک سبز بود گویند و عصارهٔ
و عصارهٔ آن بیاشامند تا بنجیج عرق النسا و عسر البول و ظلمت را نافع
بود و خون بسته از مثانه بیرون آورد و گزندگی جانور را از اسود منه بود و وی
مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس و بلوط بود و بدل وی بوزن آن قنطوریون
بادکلیست و بوزن آن تخم خیارزه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم
وزن آن زعفران است **زراوند مدحرج** زراوند مدور خوانند و معروف بود
تمامی و وی ماده بود بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی کچور گویند و زرنباد نیز
هم کچور خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و بجانب فربه باشد و
طبیعت آن گرمست در آخر دوم تا اول سوم و خشکست در دوم و گویند گرمست
در دوم و خشکست در سیوم و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهت
ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون در دوم از وی بیاشامند و نافع بود
جهت گزندگی جانوران و ادویهٔ کشنده و جذب سل و شوک و سهام بکند
چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندان را جلا دهد
و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و تقویت سمع بدهد و ریشهای بد را پاک کند اند
گوشت برویاند و چرک گوشت پاک کند و ورم سپرز و وجع عضله و درد پهلو

چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه
که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند
و درد گردن و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود
و صاحب منهاج گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید
مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و گلاب بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال
تا دو درم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن بیاسه و نیم وزن آن قسط
و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل بود و گویند بدل آن
زراوند طویل راسن است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن آن ریوند چینی
شجرهٔ رستم خوانند و لسطلوخیا و لسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مستعار
و مستعران نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و در قطولبطس گویند و وی نر بود
و بهترین آن تا نیم رنگ زراوند مدحرج و شیرین بود از آنکه تند شیرین تر و طبیعت
آن گرمست در سیوم و خشکست در دوم گوشت برویاند چنانکه صرع و گلدار آشامید
بجانب سود دهد و لون را صاف کند و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود
و ریشهای ترعفن شده با صلاح آورد و دندان و بن آن پاک کند از طونتی
که در آن بود و گلک کوفته بسرشند بیک و طلا کنند بر سپرز بجانب سود دهد
و گلاب با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی عقرب و همه جانوران و ادویهٔ قتاله
بجانب سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند نفسا را پاک کند از فضول بسته
که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و گل فرزجه از وی
بسازند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و درم قراند و حب القرع بکشد و گلاب با روغن

بربدن طلا کنند تبش بکشد وجهت تبها نافع بود ومعده را سود دهد وجهت با ابرسا
وعسل یا تباشیر مانند ریشهای عمیق را هموار کند وبصلاح آورد واسحق گوید
مضر است بجگر ومصلح وی عسل بود وبدل آن شطرج است وگویند بوزن آن
زرنباد ونیم وزن آن فلفل ودو دانگ آن بسفایج وگویند نیم وزن آن فلفل
ونیم وزن آن زرنباد ودوازی گویند بدل آن درونج ازدیاد وتحلیل آنچه در شکم وسینه بود
بوزن آن زرنباد ونیم وزن آن ازدو نست زرشک و زرنک ابنزبار بیس است وگفته شد
زرنیخ الوان آن انواع است زرد وسرخ وسبز وتیره ودیبج وسفید بهترین آن
زرد بود مانند طلق زرد براق وبوی کریه ازوی آید وبپارسی زرنیخ بدخشی خوانند
طبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم سوزنده بود ودر وی قبض معفن بود ولداع
گوشت زیادت بخورد در ریشها ووی بسترد وبا پیه بر جراحت نهند سود دهد
وجرب وسعفه واگر با زفت بر موضعی که چون مرده بود بسبب حتی طلا کنند نافع بود
وبا زیت جهت تبش وبا روغن گل جهت بواسیر وگل در سوم روغن کنند خاصه
زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش بینی ودهن والکله که در وی بود وخوزی گوید
زرنیخ سه نوع است زرد وسرخ وسفید نوع سفید کشنده بود وزرد بر موضعی که حجز
مرده بود بسبب حتی جهت طلا کنند آثار آن ببرد ونوع سرخ در قلقنون نیکوتر بود
وانتهی بر عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند ودر میان زیت کنند مرهمی که در آن
افتد بهتر بود ونوع سرخ چون سحق کنند وبعصاره نیخ تر بسرشند وبر شیب نعل
طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده باشند هرگز دیگر نروید ودیسقوریدوس گوید
فوق زرنیخ سرخ مانند فوق زرنیخ زرد بود وچون با راتینج یا میزه داء الثعلب

زایل کند وزرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد ومصلح وی آن بود که بعد از وی
برنج وخستق طلا کنند وزرنیخ مصعد کشنده بود واز خوردن وی ممازع عارض شود
که از خوردن تشنگ که آن سم الفار است واکبر ان آنرا زرنیخ سفید خوانند
ومداوای کسی که زرنیخ مصعد خورده باشد قی با آب گرم وروغن کند بعد از آن
آب گرم وجلاب وروغن کنجد با روغن بادام وطبیخ برنج ومرقهای چرب
مانند آب گوشت از مرغ بروغن بادام وشیر تازه ولعابات دهند ورازی
گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود وصاحب تقویم گوید زرنیخ معفن
اخلاط بود ومصلح وی هلیله زرد بود ومقدار ماخوذ ازوی نیم درم بود وتشی بر
لون زرنیخ خاین بود که کسی نو کوزی بستانند وبر سر آتش نهند وزرنیخ در آن کنند
ودایم تحریک میدهند تا آن زمان که لون آن تغیر کند وبریان شود بعد از آن
فرو برند وسرد کرده اند وسحق کنند وبوقت حاجت استعمال کنند زرنب رجل الجراد
خوانند واین اسم را بدان نهاده اند که مشابه آن است وبهندی تترج خوانند
وبپارسی سرو ترکستانی گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در آخر دوم بغایت
مفرح ومقوی دل بود مانند زرنباد وبسبب عطریتی که در وی هست ولطیفی وقبضی
تقویت وتفریح زیادت تر دهد وچون روغن گل با آب ورد سعوط کنند
درد سر که از سردی بود سود دهد واز تری نیز ودر فوق مانند سلیخه بود وگفته اند
ومعده سرد را وجگر ضعیف را سود مند بود ولادماع اعصاب را نافع بود مجموع
عصبهاء بدن ومحلل بادها بود که در مجموع بدن پیدا شود وتسلم نبدد ومصلح وی
جلاب بیم گرم بود وبدل وی دارصینی بود وگویند سلیخه وکباده وگویند بدل آن

جبل است و گویند نوعی جوز بوا است لیکن لطیف‌تر از وست **زرنک**
و زرد گل آب حنق است وصفت آن در باب عین در عصفر گفته شود **زربرا**
نغله مبارکه است بزبان سریانی و گفته شد **زر قورت** رجل الغراب است
گفته شد **زرنبلج** ریباس است و گفته شد **زرقون** سلیقون گویند وان اسرنج است
و در سین صفت سرنج گفته شود **زراقد** حیوانیست که بپارسی کاو پلنگ خوانند
و در خواص حیوانات صفت وی گفته آید گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیزد
زرند گل نباتیست که در کوهستان جوزجان می باشد و بشیرازی
انزا اسوک گویند و جهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند **زعفران**
جادی خوانند و جساد و ریهقان و کرکم و شعور الصفا لبد و خلوق و بهترین
آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیز بوی بود و از ولایت فارس از کوه
بلکوبه خیزد آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود
به بیلکندی و بعد از آن رود آوری و زعفران فرنکی که آن مشهور بمصری بود
بیشتر قلب بود و طبیعت زعفران گرمست در دوم و خشکست در اول و قولس
گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود
و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و لون انبکو کند و چشم را جلا دهد
قابلی زایل کند و آب رفتن وی باز دارد چون با شیر زنان در چشم کشند و چون
با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند جهت درد اندرونی نافع بود
و ضمادات ازوی چون مستعمل کنند درد رحم و مقعده را نیکو بود و وی مقوی
دل بود و مفرح و منوم و باه را بر انگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون

با زرده تخم مرغ زنی که دشخوار زاید بیاشامند مقدار دو درم در ساعت باد نهد
واین مجربست و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب
بیاشامند بغایت مستی زیادت کند و تفریح بخشد تا بحدی که گاه باشد که از
غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود بسبب عفوصة که دارد و مقوی
معده و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوت نشت بدهد و درد گردن و کلیتین
را نافع بود و مقوی دماغ بود و تمامت کلف را پاک کند و سبزی را نجات شود دهد
و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بی خوابی را نافع بود که بسبب آن بلغمی شود
بود و درد مهای گرم که در بن گوش باشند و هم چون بدان طلا کنند نافع بود
و گل با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها در جمیع بدن بکند و در دست از سردی بود
و تشقیق را سودمند بود و اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و تیزی
ازوی از نیم درم بود تا یک درم و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی انیسون بود
و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج
گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال ازوی با آب بیاشامند کشنده بود
تبزیج و مسهل گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتها طعام ببرد و مغثی بود و در
خواص ادویه آمده که در خانه که زعفران بود سام ابرص در انجا نبود و رازی گوید
بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اترج و دو دانگ و نیم آن سنبل و نیم یک
آن قشور سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن قسط و دو ثلث آن قشور
سلیخه بود و گویند بدل آن دو وزن آن خلط و ثلث وزن آن بوغ **زعرور جبلی**
تفاح بری خوانند و کج بز گویند و ادویها و قوت دارد جات هم خوانند و درخت

دیدا کلک خوانند و زعرور بشیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا هلیطیون خوانند
است و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود بعد ازین
اما نوع زرد طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود قابض تر از سنجد
معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول نه بندد و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد
و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذاء بدن بدهد و مقوی
و مسمن بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود لیکن مصدع و مرخی
معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در مداوات سه درم مستعمل
بود و مصدع بود و قولنج آورد و کرم رانده بود و مصلح وی انیسون بود و اولی
آن بود که بغایت رسیده بود **زعرور بستانی** مثلث عجم خوانند بشیرازی
کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن از سرد و خشک بود
گویند تر مولد بلغم بود و معده و کرم راند بود و مصلح وی رازیانه بود **زعفران
الحدید** صدأ الحدیدست و زنجار الحدید هم گویند بشیرازی زنگ آهن
خوانند و آن از آهن گیرند صنعه آن بستانند سونش آهن و از ابر روی صحیفه کنند
و نم کنند بآب و بنهند تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده باشد دیگر باره نم کنند و بنهند
تا خشک گردد و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن
بسیار است این یک نوع که آسان تر بود گفته شد و طبیعت وی قابض بود
و سرد و چون کهنه شود گرم و خشک بود در دوم و چون زن بخورد برگیرد قطع
خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی بکند و چون با سرکه یا مریز و سرمه
و بر بثرها بپیدا اند سود مند بود و جهت داخس که بر ناخن برآید که آنرا بشیرازی

خوی درد خوانند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد در مقعده
سودمند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس نهند ایضا نافع بود و موی
بر داء الثعلب برویاند **زغبر** موی سپید است و در میم گفته شود صفت
انواع موی **زفت رومی** سه نوع است بری و بحری و جبلی و بهترین آن
براق صافی بود بالماس و طبیعت آن گرم و خشک بود عرق النسا را سود مند
بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد و درد رانها و زانوها را نافع بود
و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بر کنند و مقدار
یک درم تا دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن
کتیرا بود و بدل آن جاوشیر است و علک البطم و گویند بدل آن قطران است
زفت یابس زفت تر است که خشک میشود بطبیعت خود و از ابو سفاس
خوانند و بیشتر از ینبوت و ارز گیرند و ینبوت خرنوب است و ارز صنوبر نر است
که بر نمی دهد و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک است در دوم
و جالینوس گوید گرمست در سیوم و وی خشک تر از زفت رطب بود قی با
را نافع بود و در نسطای فاسد از رطوبت با کرده اند و در نیشهای سگ و گوشت
در نیشها برویاند و مفتح و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا
کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود **زفت رطب** زفت تر است و آن
روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیر است و از ینبوت و غیر آن از انواع
صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی قسا لاون خوانند و آن
چنان گیرند که زفت در یختن بر بالای وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که بدان

متصاعد شود چون بسیار کفک آن صوف را بفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق
نهند تا بچکد و آن را روغن نفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند
موی برویاند و گل بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و بوض ناخن
برد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زائل کند و چون با شکر بخورند سینه
را پاک کند و گل بر ریش چارپایان و جرب ایشان نیز طلا کنند سود دهد
و کلاجیه نویسد بر هر عضوی که خواهند طلا کنند فربه کند و بر تشقق پای طلا
کنند سودمند بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و تبرید کند چون نفت در
ختنه کنند زندگی ها و عقرب را نافع بود و جمیع بیان سرترا شیکهای علق
فرو برده باشند و بدان روغن یا قطران حرب کند علق بیرون آید از حلق
و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی تا ده درم و با عسل بیاشامند
تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کنند سود دهد و دود وی قرحه چشم بدو باند
و ریش از زایل کند و در قوت مانند دخان کند رود زیبق بزبان اندلسی
غابیت گفته شود زاج بپارسی زاگ خوانند و جلقی نیز خوانند و آن
سبکتر از لون زنج و قطایف بود و زود تر هضم شود و سرفه تر را سودمند بود
و رطوبت سینه و نفث و مولد سنگ نه بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین
خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند لیکن راه مجاری جگر فتح کند بود
زمرد ارسطاطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر
از مغرب مین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک است و خاصیت وی آنست
که چون بیاشامند بوزن هشت جو از زندگی جانوران زهردار و سمهای

کشنده خلاص یابند و موی نریزد و بیست رها نکند و صحت یابند و گلاذمی
که وزن تیبی سازند با نگین و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند چون تیس از آن
رحمت نگاه داشته باشند و چون با کودکان خرد یا وزنان خاصه در زمان
که بر ایشان از صرع ایمن باشند و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون رفتن
و اسهال جز بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید نیز چون حل کنند
بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد
فایق اندازد آب از چشم وی روانه شود و اگر گوشه کور شود خلافست
و چون سحق کنند و با ادویه جهت ضعف استعمال کنند بغایت نافع بود و دوام
نظر بر آن کردن تیزی چشم زایل کند زنج مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی
جرج گویند و ترغیب گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف
دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تا بکل حدت و بیش کوری زایل
کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند زنجبیل تمر صینی
بود که لون آن بزردی مایل بود و طبیعت آن گرمست در آخر سیوم و خشکست
در دوم و ابن ماسویه گوید گرمست در آخر سوم و تر است در اول سودمند بود
جهت سده که در جگر پدید آید از سردی و تری و مجامعت را قوت دهد و محلل
ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید
فالج و لقوه و اعصاب را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون بعسل بسرشند
و با ادویهای قوی بیاشامند و قولنج گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر را سود دهد
و سده دماغ و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و دیوجانس گوید زهما بلغمی و ریح امعا را

نافع بود و درد سر و تشقیف که از سردی بود جون سحق کنند و با روغن خیری بر صدغین
طلا کنند نافع بود و جون دو درم از وی با قند یا آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
و در جشم کشیدن و خوردن تاریکی جشم زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبة
از نواحی سر و حلق بیرون آورد و زهرداران را نافع بود و تری معده را
نشف کند و منی بیفزاید و [illegible] سودا بیرون آورد و مقدار دو درم مستعمل بود
و اسحق گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی دار فلفل بود
یا فلفل سپید و گویند بدل وی [illegible] وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن عاقر قرحا و نیم
زنجبیل الکلاب فلفل الماء ورق وی مانند ورق بید بود الا بغایت نرم بود و قضبان وی
سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را بکشد
وطبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در اول و جون تر بود بکوبند با تخم وی
و بر کلف روی و نمش کهن طلا کنند زایل کند و کل بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل
زنجبیل العجم اشترغاز است و گفته شد زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است
و گفته شد زنبق جلبیت سپید که اندرون گل وی دو سه تا گل زرد باشد و قدان
شاخ که گل دارد یک زبانی و با درخت نیز باشد و بهر شاخی جهار پنج و شش تا و هفت
زیادت نیز گل بود و بوی عظیم خوش دارد و برگ بزین شاخ بود مانند برگ سوسن بود
و دراز تر و برگ اصل وی مانند برگ کاشنی بود لیکن سبز بود و صاحب جامع گوید
زنبق هو دهن الحل المربا بالیاسمین و غلط کرده است و صاحب منهاج
نزدیک تر گفته است که زنبق هو السوسن الابیض و مولف آنچه محقق بود گفت
و گفت که زنبق نوعی از سوسن است شاید و مولف گوید یا دق زنبق است

باقی مده اقوالها خلافست و خطا و طبیعت آن گرمست در اول و معتدلست در
تری و خشکی زنجار بپارسی زنگار خوانند و بیونانی قیطوس و معنی آن
مجرود بود و آن دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن معدنی که در معدن مس
حاصل شود و از ایونانی باسفا و لغش و معنی آن دوده بود و طبیعت وی گرم
و خشک است تا جهارم تیز بود و خوردنک نوشت صلب بود و جرب و برص
و بهق را سوده مند بود و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای بلید که در بدن بود
و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر بود و جون
در بینی دمند گند بینی زایل کند و ریش آن و با نیز دهن بر آب کنند تا گفان
بحلق نرسد و گرما ادویه که نافع بود جهت جشم بیامیزند ناخنه و سبل و سپیدی
جشم و جرب و سلاق زایل کنند و تیزی جشم زیادت کند و رطوبات آن خشک گرداند
نعانیت و ناصور که در مقعد بود جون با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد
و جون با عسل بسرشند یا با سرکه بپزند سودمند بود جهت ریشهای اعضاء
خشک مرطب مانند ریش دهن و اسنانها لثه و ریش بینی و گوش و ترها و سودمند بود
جهت غلظ اجفان جون با عسل در جشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و بداواء
وی بنیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود جون بیاشامند از بهر آنکه
جون بجگر رسد تفتیح کند و مضر بود بمعده از بهر آنک معده عصبی است و عضلی
و از خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند
و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات
و مرقهای جرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر

زنجفر باری زنجفر خوانند و آن دو نوع بود یکی مخلوق بود و مصنوع بود
آنچه مخلوق بود بیونانی مینیون خوانند و آن حجر الزیبق بود و آنچه مصنوع بود
بیونانی قیناباری گویند و آن قنبار بود و آن از گوگرد و زیبق سازند و آنچه
مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد و منجمد شود زنجفر و قوت
زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند تقویت شادنج و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و درو قوتی محلل بود و گویند گرم و خشکست در دوم و گوشت در ریشها برویاند
و مرهم در هم حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک در دوم جگر و معده
را نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و فولس گوید نافع بود دانهائی
که در سر و لب پدید آید و چون با اسفیداج رصاص بروغن گل بسرشند
و بدان طلا کنند بغایت کامل مفید بود و نافع و چون در مرهم کنند سوختگی آتش
را سود دهد و جراحتها با صلاح آورد و اگر در دور کنند بو آنکه نافع بود و بر ریشهای
عفن و در داروهای چشم استعمال کنند تقویت قدرت شادنج بود از بهر آنکه
قابض تر بود قدرت شادنه و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم قاتل بود چون
بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب
و شحمها و آنچه در مداوای زیبق گفته شد و گویند بدل آن مرداسنج است و گویند
تقویت شادنج است با اسفیداج زن دو سر است و گفته شد زوفا تخم خراست
و گفته شد در خاصیت آن کیفیت طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود
و گزندگی عقرب را نافع بود طمث و طلا را در و ممغص مفید بود و جرب و حکه
را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و تنفس را نافع بود چون با عسل لعوق کنند

بیاشامند و چون سحق کنند با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام حزاز را نافع بود
و شپش بکشد زوان شبلم است و گفته شود زوادوق زاووق است و گفته شد
زوفا یابس گیاهیست که برگ حنا ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهتر آن بود
که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفاء مصری و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و لطیف بخار طبخ وی چون با انجیر بود جهت دوی نفس
نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن گرداند و چون با آب و انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند
نافع بود جهت ورم شش که گرم و دبو و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد حلق
و سینه و دشواری نفس و دم گرفتن و حب القرع و کرم با عسل لعوق کنند همین
عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش رونده و عرق النسا
را سود مند بود و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه و درد پهلوها و ریاحها
و بیخ امعاء و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبخ وی با سکنجبین بیاشامند
مسهل کیموس غلیظ بود و گل با قردمانا یا ایرسا خلط کنند مسهل قوی
بود و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند و با شراب
جهت ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند
بخون مرده که در پیش چشم بود بگدازاند و چون با طبخ انجیر بیاشامند
خناق را نافع بود بغایت و لونرا نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند چند روز
متواتر استسقا و گزندگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم نهند
سود مند بود جهت نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید

مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل آن بوزن آن
پر سیاوشان و نیم وزن آن مرزنجوش **زوفا رطب** و سخیست که برد بنهای
میش ادمن جمع می شود بسبب گیاهی که شیر دارد وان از تبوعات بود چون بخورند
بسبب حدت و قوت ان شیر وسخ برد بنهء ایشان جمع می شود و باشد که روان بود
انرا بپزند و بقوام اورند و گویند که هرگاه که آن افعی را بخورد قوت طبیعت آن
دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود
و کسی گفته انرا زوفا تر خوانند و این نوع بغایت قوی بود و طبیعت زوفا تر گرمست
در سیوم و گویند در دوم و تراست در اول محلل اورام صلب بود و تسبذ چون
بر آن ضماد کنند و با بونه و انجیر بر سپرز ضماد کنند سود مند بود و استسقا را نافع بود
و جهة سردی جگر خوردن و طلا کردن سود مند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی
مثانه و رحم باشند و نافع بود جهة سردی ان و سردی کرده و چون با اکلیل الملک و مصطکی
بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه آسان بیرون آورد و چون با پیه مرغابی
بیامیزند ریش گوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و پیرامون آن سود مند بود
و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل
سرکه بود و مولف گوید آنچه مصنوع بود صنعت ان بطریق بنتهائی که در میان رازان
نوشته بود و حل آن در دیگ کنند و بجوشانند با قدری آب چربیهائی که بر سر آب آید
که گفته شد اسرد شود آنرا بردارند و استعمال کنند و گویند بدل آن مغز ساق گاو بود
زهر الحجر حزاز الصخر است و گفته شد **زبد** زیادت است و گفته شد **زبد الملح**
نباتیست در نیل مصر بر روی آب بود و در آبهاء ایستاده و نهرها نیز بود

در دمبهای شود نیز و بهترین آن زعفران رنگ بود که بغایت
منتن باشند و در طعم وی شوری و زنجیلی بود و محلل و ملطف بود و مصلح وی
بلبه بود و رشتهای خوردنی و رطوبتی که از گوشت آید و چون با آب و شراب
یا با تماشنه شلغم بر اندام کیلن معده را بد بود و چون با سکنجبین یا با تماشنه صرع را
نافع بود و فی الجمله در حدت و تلذیع مانند نمک بود **زنجار النحاس** آن چیزیست
که چون مس بگذارند و در کوزه ازد منی زوبیه و آب سرد آن بریزند تا به نمی
واجزاء مس جمع شود آن آب چون گرم شود یعنی گفته مانند نمک و آنرا زنجار
النحاس خوانند بهترین آن سفید بود و وی اکال و لذاع و قابض بود و گوشت
زیادتی بخورد و وی گفته شد ذالک چون سحق کنند و در گوش دمند قیح و مسهل
آب زرد بود و بواسیر را خشک کند و ورمها را تحلیل دهد و ریشهای بلید غفن
باصلاح آورد و چون با شراب بیامیزند ذالک کنند و چون با عسل بیامیزند
و بدان تحنک کنند ورم لهات بکند انداز ان **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت
معتدل بود و گویند در دوم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و ثقیل
بس بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه
غذاء زیادت تر از انواع زیتون دهد و طبیعت وی گرم و خشک بود
و زود تر در معده هضم شود و چون با استخوان ان بخورد کنند جهت ابو و مرضهای
تنش نافع بود لیکن خوردن وی بیخوابی آورد و صداع و خلط مو داوی
از وی متولد شود و اولی آن بود که در میانه غذا خورند و سرکه انرا بعضی تروی
مکلف و مقوی معده بود و لیشتهاء طعام بیاورد و مجامعت را زیادت کند

وقوت ذکر بدهد و نبیت را محکم دارد و لثه را پاک کند و شکاف لب و مقعده را نافع بود
و زیتون کوهی گرم و خشک بود و از اعتم خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده بود
سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت قوت اشتها بدهد
و معده خاصه بسرد بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکن پاک کند
و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت کند و قوت شهوه
غذا بدهد خاصه نمکسود الا دیر هضم شود و غذا بد دهد و چون در سرکه نهند
زود هضم شود و شکم بیشتر ببندد و غیر نمکسود اسحق کنند چون بر ورم آتش
وی پاشامند نافع بود جهت مرّهٔ صفرا و گویند مضرّ است و شش و گویند اصلاح
وی بعسل بود و عصارهٔ زیتون چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون ان باز دارد
و مغز استخوان وی جو با پیه و آرد بیامیزند و بر برص و ناخن نهند زایل کند و نمک آبی
که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانی که متحرک بود
محکم گرداند و آنچه تازه بود و بلون با قوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده
معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف‌تر از آن بود که در آب
تنها نهند زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه تیز بود از زیتون رسیده گیرند
طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان
رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند انرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن
سرد و خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون
بری گیرند مانند روغن گل بود در کارش حاتما و سودمند بود جهت جرب و تشتی
و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سپوسه سر زایل کند و کلف

و کلف مدروز در وی بمالند رها نکند و زود سپید کند و آنچه زیت تیر بود نقوع روغن
خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال و میل برطوبت داشته باشد و بس که
بشوید معتدل بود میان تری و خشکی و شستن چنان بود که در آب شیرین کنند
و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند بعد از ان استعمال کنند و جالینوس
گوید زیت رمست درد دم و کهن وی چون در چشم کشند تا دیک چشم زایل کند
و بر نقرس طلا کنند نافع بود و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا
بود و با جواب خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن و قی کردن کسی
زهر خورده را بکند و زیت انفاق زیت الاصحا گویند و بهترین آن تیز تازه بود
معده را نیکو بود و بن دندان و دندانها را محکم دارد چون در دهان نگاه دارند
و منع عرق بکند و چون در دیگی مسین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت
وی مانند حضض بود و مجموع زیتها منع سم بکند از بهر آنکه نفوذ در بدن نفوذ
کند و تلیین طبیعت بکند و جهت قولنج که سبب آن از ورم امعا بود با آنکه سدّه
عارض شود از رجیع یابس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن
کسی که در چشم وی باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس بود باشد
چون در چشم کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت
یک سال کهن شود و هرچند کهن‌تر فاضل‌تر بود و گاز که زندگی عقرب در محل
بمالند درد در حال ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن خروع است و گویند
روغن نخل و در ادویه قاله زبد البحر زیتا ثفل زیت است و یونانی امودغ خوانند
و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت و چون بپزند طبیعت آن گرم و خشک بود

در دوم و منفعت وی در باب عین در علم گفته شود زیت رکابی زیت انفاق است
واهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آورند از شام
واهل مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شد منفعت آن در زیت زیتون الحبش
وزیتون الطبه زیتون بری است و گفته شد زیت انواع زیتون
زیتون الارض مازریون است و گفته شود زیزفون نوعی از درخت غبیرا است
در دمشق که بر نمی دهد و گویند غبیرا است و صفت غبیرا در عین گفته شود زیت
السودان گویند زیت الهرجان است واهل مغرب الاقصی ارجان و ازقان
خوانند و درخت آن دو نوع است یک نوع بزرگ بود خاردار و ثمر آن مانند
بادام کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بیشتر ازین درخت و یرا ازجن خوانند
و یک نوع دیگر بادام کوهی است و بیشتر ازین بخرا گویند و بعضی لوز البربر خوانند
و گویند زیت سودان غیر زیت هرجان است و آن زیتیست که از بلاد
سودان آورند و نباتش گرم بود سود مند بود جهت درد پا و علتهای سرد
اما منفعت لوز البربر در صفت جلوز گفته شد زیز کتان است و گفته شود
زیز صرصر است و آن جانوریست کوچک مانند ملخ بیشتر ازین و یرا جرواسک
خوانند و بشب آواز کند و در صاد گفته شود منفعت آن زیت الهرجان در زیت
السودان گفته شد صفت آن زیبق بپارسی سیماب گویند و یرا نام بسیار است
بلغة اکسیر ابن الغبار القبیط الزمزم النحی الماء السحاب النود الزاووق
الروحانی عین الحیوان اللبن الحل الدهن الابق الغزال الروح الآفد
القیاد این مجموع بزبان اکسیران است و بیشتر ازین جیوه گویند و بهترین آن بود

که زنده بود و مستعمل نکرده باشند و نفایات جمله بود و گلاه در کرباس بایزم کنند
و بفشارند تا بیرون آید و اونک در کرباس بماند نباشد استعمال کرده باشند
وطبیعت زیبق گرم و محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و قابض
بود و مقتول وی جهت قتل شپش خصوصیتی دارد و قودان حیوانات همچنین
بکشد و قودان بیشتر این را کنه خوانند و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود
و خاک وی چون با طعامی بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه
طلا کنند نافع بود و دخان وی رنجهای بد پدید آرد مانند فالج و رعشه و کری
و عقل را زایل کند و چشم را نابینا کند و لون زرد کند و جستن اندامها پدید آرد
و بوی دهن و خشکی دماغ در موضعی که دود وی بر رود مار و عقرب و گزندگان طرید
و اگر کس بزید بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و گلا زیبق در گوش کسی ریزند
اختلاط عقل پدید کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میل
از رصاص در گوش می کنند تا زیبق بوی جسبد و بیرون آورند و آنچه مصعد
بود و نه مقتول چون بیاشامند در حال از ثقب بیرون آید و مضرت زیادت
نرساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج کسی که
مرداسنگ خورده باشد کنند و مؤلف گوید صنعة تصعید بسیار است این
یک نوع گفته شود تا ستانند زیبق و بیامیزند با نیم وزن آن اسرب با قلع و بسایند
با همچندان زاج سوخته و همچندان خشت پخته و بوزن مجموع نمک بریان کوهی
و همه را بر صلایه بسایند و آب حامض اترج بر آن می ریزند آهسته آهسته و می سایند
تا نفایات سود که بس آنرا بریان کنند و در شیشه بگل اندوده کنند با دیگی قرع

بکل اندوده وسرشته با آتش نرم بریان کنند دیگر بسایند یک روز مهم بحماض اترج
ودیگر بریان کنند با آتش نرم هفت نوبت چنین کنند بعد از آن بسایند و در
شیشهٔ بگل حکمت اندوده کنند و تصعید کنند سه نوبت تا سپید گردد مانند دانه مروارید
و آن سم قاتل مهلک بود نعوذ بالله من شره .

باب السین ساذج صاحب منهاج گوید هندی
بود و رومی بود هندی را ماهستان خوانند و مالابثرن و مالاثیرون نیز گویند
و آن ورقیست مانند ورق که کان و بر روی آب پیدا شود و بر ایشان بود مانند
عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و رنگ روی وی زرد ی مایل بود و رنگ روی
دیگر بسبزی و رایحهٔ وی قوی بود و آنچه لون آن سیاه بود بد بود و ثقیل بود و طبیعت
ساذج گرمست در دوم و گویند ترست و رازی گوید گرمست در سیوم و خشکست
در دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه بدارند از سوس ایمن باشند
و اگر در زیر زبان نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد
و درد جگر مزمن و درد سینه و روده را نافع بود و مقوی بدن بود و سمن و درد
معده و بادی که در روده متولد شود و دشواری زادن را نافع بود و مشیمه
محتبس را بیرون آورد چون ذرور کنند و با سرکه بر شکم طلا کنند و حیض
و شیر براند و مرهٔ سوداء سود مند بود و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند
و بوی بغل زایل کند و در قوت نزدیک بسنبل الطیب است الا از وی نرم تر بود
و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح
آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی

سنبل الطیب بود و کوسلیجه یا طالیسفر **ساذاوران** قیطار خوانند و معنی ساداوران
بپارسی سواد القضاه بود و ختم الملک نیز گویند بسبب آنکه از وی سیاهک داوران
گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ
که در اندرون بیخ درخت کهکان که مجوف شده باشد یابند و مولف گوید
آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند
و صاحب جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که
بسرخی مایل بود و طبیعت آن سردست در دوم و خشکست در سیوم و گویند گرمست
و خون را ببندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخود بر گرفتن خاصه چون سحق کنند
و نیم درم از وی با آب لسان الحمل یا تسامند هم خون ببندد و هم قطع اسهال
بکند و اگر بدین نیز ابسرشند و فرزجه سازند و بخود بر گیرند قطع خون زدن بکند
و قوت عروق رحم را و ردها را بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل یا شانه و چون
حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حل کنند در آب و زفت و دود سبز مقدار
دو مثقال و سه درم یا پنج درم روغن مورد اضافت کنند و ذنب موی خود را از آن
غلاف سازد و بر موی آب مورد که آن دروی حل کرده باشند تر کنند چندانکه
بخورد قوت موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که در وی است و اگر با شانه
مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک کند و اگر بر ورم خصیه و ذکر بسرکه خمر
طلا کنند نافع بود و بد بعود بس گویند بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن وی
گویند مضر بود بس و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ
آن بیخ بی **ساج** تشریف گویند درختیست در هندوستان و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود

وچوب وی صلب بود و سیاه وطبیعت آن سرد وخشک بود چون بسوزانند ودر
آب ماميثا اندازند وبعد از آن سحق کنند وبه پرند ودر چشم کشند قوت
حدقه بدهد وورم احشا را نافع بود وچون چوب وی حل کنند بآب سرد در سنگ وبمالند
برص صباغ کرم زایل کند وهمچنین بثورهای صفراوی ودموی مالیدن بلید ازاند
خاصه چون با آبی که طبیعت وی سرد بود واز ثمر وی دوغنی سازند که معروف بود
بدهن النساج وغش نافه مشک بدان کنند ودر آن غوص کنند وپنبه ابناشند
الا وزن آن زیادت کند وخاصه چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آید
ورده بنفخ که در وی است **ساذج** پرسیاوشان است وگفته شد **ساسالنت**
بد الاذخر است وگفته شد **سام ابرص** صوادلخوانند وصاحب جامع گوید وزغ است
وسهو لوه است وزغ سم مهلک است وسام ابرص موذی نیست وبشیرازی باترک
خوانند وباصفهانی مالولک وطبیعت آن گرم وخشک بود وبهترین آن بود که
در بستانها بود که زنگ از عقرب چون بشکافند وبر آن نهند درد ساکن کند وگویند
چون خشک کنند وبا زیت بیامیزند وطلا کنند موی بر سر طاس برویاند وبول وی
وخون وی فتق کودکان را نافع بود دهند چون بپزند ودر آن تسبید وهمچنین
بول وی وخون وی با قدری عسل در سوراخ قضیب کودکان چکانند نجات
فتق را سودمند بود وجگر وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند اما وجع
بگوید وبر موضع سهام نهند بیرون آورد **ساسالیوس** سساليوس است وسیسالیوس نیز گویند
وگفته شود **ساطل** شاطل گویند وشاتل نیز خوانند وگفته شود **سایرج** وسایرک
نیز گویند وآن لقاح است وگفته شود **ساطریون** سوفطیون است وگفته شود

شالاندرا نوعی از عضایات است وچهار پای دارد ودرکان نوشادر
بسیار بود ودنب وی کوتاه بود وان بزرگتر وبهتر از سام ابرص بود وگلو وی
باریک بود ولون وی ابلق بود از سیاه وزرد وگویند چون در آتش اندازند
نسوزد واکثر سر دنب آن سیاه بود وگویند که سنگ چون بروی زنند کارگر نشود
واز جمله سموم قتاله است مانند ذراریح ومعالجه وی مانند معالجه ذراریح بود
وعلامات کسی که آن خورده باشد درد معده سخت بود وورم شکم وکزاز و
احتباس بول وورم زبان وزایل شدن عقل ولون اندام سیاه گردد مانند
باذنجان ومنفعت وی در باب حاء حردون گفته شد **ساق البقر** چون بسوزانند
وبکوبند وبیاشامند نافع بود جهت تسلیم خون رفتن **سپستان** مخاط ومخیطا
گویند وبعضی سپستان اطباء الکلبه وبعربی دبق خوانند وبهترین آن نجربی
بود که تازه وفربه وصمغی بود وطبیعت آن معتدل بود وگویند سرد بود وگویند
گرم وتر بود نافع بود جهت سرفه که از گرمی وخشکی بود وسینه وحلق را نرم کند واثر
وسل بر اند وتشنگی بنشاند ومسهل سودا بود ومنقی بدن بود ومقوی آن وامعا
از اخلاط بد پاک کند اندر ادویه مسهله نیکو بود فعل وی وتنهاء کم سبب
وی حصن با صفرا بود وآنچه از بلغم شوره بود سود دهد ومقدار مستعمل از وی
بی عدد بود لیکن غذا اندک دهد ومولد بلغم بود وگویند مضر بود بجگر
ومصلح وی آب عناب بود **سبج** صاحب جامع گوید سنگیست سیاه براق که از
هندوستان آرند وصاحب منهاج گوید آن چیزیست یک سنگیست مانند
کهربا در جرم لیکن سیاه وبراق بود وگویند آن دو نوع است یک نوع از

درد بند فحاق آید وآن اینست که بمرور ایام معده مستلف وسبح می شود تا باثر شدت
هوا و یک نوع از جیلان آرند وآن کابلی بود بهترین آن زرنبدی بود ویارسی شبه
کوبند وشب زنگ کوبند وبتبتی ازی شوق کوبند وطبیعت آن سرد وخشک بود
وتربیف درخواص آورده است که مرکه آن باخود دارد از حشم بد ایمن بود وکلا از جهة
درد سر نیز سد یاوزنند درد سر زایل کند وجربست وارسطاطالیس کوید کسانی که
مس باشند ودر حشم ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مکسی یا همچون ابرچیزی
ما برحشم ایشان آید وجزکی کند آبست ازوی بساند ودر برابر نظر خود دارد ومنظور
نظر خود کند آن از حشم زایل کند واز نزول آب ایمن باشد ومرکه مهره ازوی
با خود دارد از علة آتش ایمن بود ومیل آن در حشم کشیدن روشنایی بیفزاید وقوة
باصره بدهد سبع الارض شعر الجن است وزبرق البیر نیز کوبند وآن پرسیاوشان است
وکفته شد سبع الشعرا کوبند افتیمون است وکفته شد سجلاط یاسمین است
وکفته شود سجیوس خلال ماموی کوبند وآن اذخر است وکفته شد سخبر
کرم وخشک بود مقوی معده نیز بود وسده جگر بکشاید تلطیف کند درد وی هست
وهضم طعام کند وبخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند وسده بکشاید
وباد ریاح بشکند ومصروع را نافع بود ومضر بود بمحروری غرلو ونب آورد سلیخ
بلغة اهل هند خلال است وکفته شد سدوس نیلج است وکفته شود سدر بارسی
کنار کوبند وآن دو نوع است یک نوع خار دارد ویک نوع نه آنچه خار دارد آنرا ضال کویند
وآنچه خار ندارد غبری خوانند ودبق کفته شود وبهترین آن بود که ورق آن سبز
وبهن بود وطبیعت آن کرم وخشکست دخان وی بغایت قابض بود وصاحب منهاج

کویند صمغ وی هر از زایل کند وحوب اسرخ کداند وملین ورم بود ومحلل واستحق
کوید دو درم ازوی مقوی امعا بود ومضر بود بسپرز ومصلح آن کثیرا بود سذاب
فیجن خوانند وپیغابن نیز کوبند وآن بستانی وبری وجبلی بود بهترین آن بستانی
بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد وطبیعت آنچه تیز بود کرم
وخشک بود در دوم وخشک آن کرم وخشک بود در سیوم وطبیعت بری در
درجه چهارم وکویند در سیوم وبستانی مقطع ومحلل اخلاط غلیظ لزج بود بهق
زایل کند وثآلیل وچون بخایند بوی سیر وپیاز قطع کند ومحلل ضا زیر بود چون بر آن
ضماد کنند وفالج وعرق النسا ودرد مفاصل خوردن وضماد کردن سودمند بود وجهت
صداع مزمن با سویق ضماد کردن نافع بود وبا سرکه ضماد کردن بر بینی جهة رعاف
ببندد وخوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک وکرکان دفع سموم قتاله بکند وموافق
ضرر جانوران بود وچون با شبت خشک بپزند وبیاشامند مغص را ساکن کند
وچون استعمال کنند چنانچه ذکر رفت در دفع سموم درد پهلو ودرد سینه ودشخواری
نفس وسرفه دو درم کرم که عارض شود در شش وعرق النسا ودرد مفاصل را نافع بود
وچون با زیت بپزند وبدان حقنه کنند نفخ معا که آنرا قولون کویند ونفخ رحم
ونفخ معا مستقیم را نافع بود وچون سحق کنند وبا عسل بسرشند وبر فرج
زنان تا مقعد بمالند سودمند بود درد رحم که از اختناق بود وچون با زیت
بجوشانند وبیاشامند کرم را بکشد وچون با عسل بود وعسل روشنایی زیادت کند
ودر حشم کشیدن همین سبیل وچون استعمال کنند بسرکه وروغن کل صداع را
سودمند بود وچون سحق کنند ودر بینی دمند خون باز دارد وچون با نطرون

بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد وبا انجیر استسقاء لحمی ضماد کنند
سود مند بود وچون ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم گرم در انثیین
عارض وچون با شبث وعسل بر قوبا نهند سود مند بود وعصارهٔ وی چون
در پوست اماس گرم کند ودر گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود وچون
با آب رازیانه وعسل بیامیزند ودر چشم کشند ضعیف چشم را نیکو بود وگل با سرکه
واسفیداج وروغن گل بر جرح ونمله وریشهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود وتخم وی گویند
فالج ورعشه وتشنج را نافع بود چون بخورند یک درم از وی بیاشامند وگل از آب
طبخ وی مقدار سکرجه با پنج درم عسل بیاشامند فواق را زائل کند ومجرب است
وگل بیاشامند یا ضماد کنند جهت گزیدن عقرب ومار ورتیلا وسگ دیوانه نبات
سود مند بود ووی دافع زهرها بود ودروقس گوید منع آبستنی کند وطری گوید تخم وی
چون بکوبند ویک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین نبات نافع بود
جهت فواق که از باد وسردی در سر معده پدید آید ونبات صرع وکابوس را سود مند بود
وچون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد وچون بپزند در زیت ودر مقعده تلیه
کنند عسر البول را نافع بود واسحق بن عمران گوید چون سحق کنند نبات وتخم
سذاب جبلی را وطلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند لکن کهن شده باشد
وعصارهٔ سذاب جبلی واصل وی با موم بیامیزند وبر موضع داء الثعلب نهند موی
برویاند ووجع معالجه نیکوتر از آن نبود وگل آب ورق بستانی اندرون بینی
کودکان طلا کنند سود مند بود جهت صرع کودکان که آنرا ام الصبیان خوانند
وسذاب منی را خشک کند ومقطع شهوت باه بود ومضر بود بچشم بسیار چون

وی ومصدع ومولد شقیقه بود ومصلح آن انیسون بود ومقدار مستعمل
از بستانی سه درم بود بزرگ نزاو کوچک تا ریا از قیراط تا دو قیراط وگویند
بدل بستانی نعناع وفوتنج بود وگویند سیسنبر وبری چون بکوبند وبر عضوی
ضماد کنند ورمی گرم حادث شود واز خوردن وی حرقت والتهاب سخت پیدا شود
ومداوای وی بعرق کنند وآنچه در مداوای ذفلی گفته شد سرمق سرمق سرخ بزرگ گویند
وآن قطف است وگفته شود سرقون اسرقون است ولون زنجفر سوخته است
وگفته شد صفت زنجفر سرخس جلداد ودو لبلاد ووجان وسعو لیلکان
گویند ویونانی بطارسس گویند وبلوطی دلبر فلجون وآن نر وماده بود
وقوت هر دو مانند یکدیگر بود وبهترین آن بود که بسیار وبزرگ بود وچون بشکنند اندرون
وی فستقی بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم گرم اندر دوم وکرمهای دراز
بکشد وبیرون آورد وجالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب
القرع را بکشد وبجمله بیرون آورد وزنان بکشد وچون بر جراحتهای تر نهند
خشک کند نیات وی ونیقوریدوس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند
حب القرع را بیرون آورد واول آن بود که پیش از آن سیر خشک بخورد واز سه درم
با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد وروفس گوید دبیس گوید وفتانه را نافع
بود وعرق النسا ونقرس ودرد مفاصل را سود مند بود چون با عسل بیاشامند
وصاحب منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود واین مقدار ادویهٔ که
قتالات دعد بود خلط کنند علت کند والا نکند وگویند مضر بود بکرده ومصلح وی
شیح ارمنی بود وگویند بدل وی تخم شبرم بود وگویند مصلح وی شاهبلوط است

وکنار سفید و بدل آن شیح ارمنی **سراد** خلال است و گفته شد **سرساد** بنگشت است
و گفته شد **سرطان نهری** بهترین خرچنگ جوی آن بود که بزرگ بود و در آبهای
شیرین باشد طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سودمند بود خصوص بشیر خر
و چون هضم شود غذا بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پایها که بسبب از
سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و بر گزندگی سگ دیوانه با کرم استعمال
کنند در غایت کمال سودمند بود و کلا با جنطیانا و گفته بود شاید که گذرک
جزو جنطیانا نا نیم جزو و خاکستر وی ده جزو که با عسل استعمال کنند همین عمل
کند و بر گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام
جاسیه بود چون بریانی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات چون
خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی جانوران و رتیلا و عقرب را سود دهد
و چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند قرحه شش را سودمند بود و چون بکوبند
با بادروج و بر گزندگی عقرب بنهند عقرب بمیرد و شریف گوید که بیاشامند بیرون سفید
اسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون بپزند با دار بابونج و کرفس
و حابی کنند و آب آن بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض بگشاید و گلیمخان
خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و وجع گلو سود
دهد و ساکن کند و گرگ چشم بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد
و بعضی گویند گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیادت کند و مسلول را سود دهد
و گویند چون با خبیص شعیر بپزند سودمند بود جهت ابتداء سل و از خشکی شند
و تشنج بود و شیخ الرئیس گوید و شیخ از هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی

آن بود که با ماش بپزند و نخود نیک و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود
و بدل سرطانات خشک بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید که بپزند سرطانات
بشبث و ملسوج بمرق آن غرغره کنند و گلابی سرطانات بیاویزند از درختی
میوه دار آن مجموع بیفتد بی علتی و گویند بسوزانند و طلا کنند بر پستان کسی
که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گوید صفت غسل وی چنان است که
پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد
از آن بپزند بماش یا جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنان است
که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند تا
سوخته گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعری عبور چون
آفتاب در اسد بود و قمر هشت شب گذشته بود **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ
دریائی بحری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف محرقات بود صفت سوختن
وی آنست که در کوزه نو کنند در گل حکمت گرفته و یک شبانروز در تنور نهند و بردارند
و آن سرد و خشک بود در سوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون کنند دندانها
جلا دهد و کلف و نمش زایل کند و در شیافهای چشم زایل کند و نشو رطوبات از طبقات
وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنائی بیفزاید
و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه ان و نوعی از سرطان هست
در دریای چین که چون از بحر بیرون می آورند و هوا بوی میرسد صلب گردد مانند سنگ
سرطان هندی سرد و تر بود و گویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیادت کند و سرطان
شیرازی کلنجک خوانند **سرحبوس** شبطیخ است و گفته شود **سراج القطرب** و سراج القطرب

نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن حزم است وآن نباتیست نزدیک بزوفا و مستعمل از وی
تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک است در دوم قابض بود
و قطع خون زنان بکند و ریش روده را سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع
گوید سراج القطرب یبروح الوقاد است و شجرة الصنم نیز گویند و هم گویند شجرة
سلیمان بن داود علیهما السلام است و گویند شجرة ذو القرنین الملک الاسکندر است
و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که ان اوافیقوس است که آن
حدق گویند و قول داری آورده است که آن نباتیست که بیونانی لوسیماخیوس گویند
و دیگر گفته است که آن را بیونانی لخنیس گویند و قول عافقی آورده است که آن نباتیست
که در میان کتان روید و شکوفه وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود
و قول شریف آورده است که نباتیست در شب مانند شعلهٔ آتش بود چون تر بود
و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که بیخ سرو در خانه
نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا بود چون برخاست بیخ سرو
را دید و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال های
مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است
وآن حزم است و صفت یبروح در یا گفته شود ان شاء الله تعالی **سرو** در طبع وی
حدتی و حرافتی و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
و خشک بود در دوم و گویند سرد است و ورق وی قابض و محلل بود چون خورند اطلاق کند
و چون بکوبند و با سرکه بپالایند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر حمره
و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بپالایند و بر مقعد نهند

مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی
آتش افشانند و مجموع ریشها افشانند و مجموع ریشهای تر سودمند بود و ورق
وی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بر فتق ضماد کنند
سود دهد و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و از آن علک وی در عین گفته شود
و بدل وی نیم وزن وی پوست انار بود و بوزن آن از روق سرخ **سروجبلی**
عرعر است و در عین گفته شود **سریخ** اسریخ گویند و آن اسفیداج سوخته بود
و قوت وی نزدیک بیست باشد بلکه قوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک
و قابض بود و چون با پیه یا آب لسان الحمل حقنه کنند قرحهٔ امعا را سود دهد
و گل با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت در جراحتها برویاند و پاک کند
از گوشت مرده و خون را باز دارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن
نافع بود **سیسالیوس** سیسالی گویند و ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و طرذیلیون
نیز گویند و آن انجدان رومی است و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود
لیکن دراز تر از وی بود اندکی و نعانب سفید بود آنچه رومی بود و بهترین
آن رومی بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوشبوی بود و صمغ آن حلتیت
طیب بود و تخم آن را کاشم خوانند و سیسالیوس هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم محلل و ملطف بود و دردهای اندرونی را ساکن کند و بلغم بشکند و اوراد
گویند چون چهارپایان با پیشانند نتایج ایشان زیادت شود و چون با شراب
بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و درد ثبت را سود دهد و مصروع را
نافع باشد مفید بود و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال

مرض را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل بیاشامند و لعوق کنند وی
معده را نیکو بود و مغص ریحی را نافع بود و سنگ بگشاید و زاییدن آسان کند
و حیض اناث را و عسر البول و اختناق رحم و درد کلیه و مثانه را نافع بود
و ریاح خاصه و حالبین سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید بود و گویند انجدان
طیب مثل آن و بسیار از وی مستعمل کردن مصدع جگر بود و مصلح وی اغصان
زرشک بود **سسطیغون** زوفا است و گفته شد **سسعد** عود بلسان است
و گفته شود **سطرونیون** گویند کندس است و مولف گوید آن نوع از کندس است
و آنرا آذربو گویند و گفته شد در الف و کلا از آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند
درد دندان را سودمند بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند و با
بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه
بکشد محلل و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بجرب ریش تنه نافع بود و وی محرک
عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد
تا بدهن و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک به درجه چهارم و بغایت معطش بود
و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی آنرا کلیم شوی و قصب
شوی خوانند و در صفت عرطنیثا بیر گفته شود و بشیرازی آنرا اجوب اشنان
گویند و بدل آن در الف گفته شد **طبوطس** نباتی آبی است و برانچ نیست
و بر روی آب پدید آید و ورق وی ماننده ورق باذ زنوبه بود کوچکتر و از نعناع بزرگتر
طبیعت وی سرد و تر بود و چون بیاشامند خونی که از لوح آید ببندد و چون با سرکه
ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و جرب و ورمهای بلغمی را نافع بود **سطراک**

سطراک نیز گویند و آن زد بادا است و گفته شد **سطاح** هر نباتی که بزمین گسترده
بود آنرا سطاح گویند همچون حرشا و امثال آن **سطرکا** اصطرک است و اسطرک
نیز گویند و گفته شد **سطاریون** و سطاریون گویند بپارسی بدابران خوانند
و آن گیاهیست طبیعت آن گرم و تر بود و ورم سرد بگدازد چون بکوبند و بدان
نهند و بدل آن نیز ذنب عقرب ضماد کردن سود دهد **سطاخیس** نباتیست
در کوهها و سنگلاخها و زمینهای خشک روید و مانند زوفا بود در از نرا از وی
و ورق وی کوچکتر از ورق زوفا بود و بسیار بود و خوش بوی و قضبان
وی بسیار بود و اصل وی بلی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق
زوفا زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم بول و حیض براند و بچه فاسد
کند و مشیمه بیرون آورد و مسهل سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی
را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بیخوابی زایل کند و گویند سل دیوانه را سود دهد
و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس بقاره خوانند **سطونس**
حلبا را است و گفته شد **سعد** انواع است بهترین آن کوفی بود و به خوشبوی
بستانی سفید و بعد از آن هندی کلر سفید بود و نابدی جنس سابی از وی خراشند
سفید و فربه بود و در شیراز یک نوع هست آنرا سعد رکل خوانند و در میان ریگ
و در میان گل زرد در کنار رودخانها بود و آن نوع کلان کوچک بود لکن بغایت اندرون
وی سفید و خوش بوی بود و آن نوع به از هندی بود که اندرون وی سفید نبود
و سعد را بترکی تبلاق خوانند و قوت همه سعد است طبیعت وی گرمست
در اول و خشکست در دوم و مسخن و مجفف بود بی آنکه بگزد و در وی قبضی بود

لونها نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند
و دبیلها که مشتعل بود عجایب سود دهد و در نیش دمیدن زایل کند و در بیش معلوم و سنگ
بریزاند و بول و حیض براند و کشد پیچی و دمش و قلاع و استرخاء لثه را بغایت
نافع بود و حفظ بیفزاید و مسخن معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه را کرد.
و سردی رحم و تبهاء کهن و بواسیر را عظیم نافع بود و دندان را سود دهد و اعصاب را
قوت دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با نفت بیامیزند دانها که برس
کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و در وی قوت مسهله
بود که دودهای دراز و حب القرع بیرون آورد چون بشراب بپزند و مقدار دو درم از آن
با شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با قند با صندل بیامیزند
و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد عوض نیم خون بود و بسیار
خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند
برنگ زعفران بود و چون برپوست لطوخ کنند در زمان موی بسترد سنغبب
سرخس است و گفته شد سغبین و صغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود
سفرجل بپارسی آبی گویند و به گویند و یونانی قودوسا میلا خوانند و بهترین
بندل رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجهٔ اول و گویند در سیوم و ترشی
وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض تر بود که ترش
و ترش بول براند و ترش مقوی و قابض بود و گل وی مسخن و سفرجل منع سیلان فضول
احشا بکند و عصارهٔ وی نافع بود جهت انتصاب نفس و ربو و منع نفث دم بکند
و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی فاضلتر

از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار وی
زیادت تر بود و ذو سنطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود
حرقة البول چون عصارهٔ وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر پس طعام خورند
شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر
پیش از طعام بود شکم ببندد و بطبیخ وی حقنه کردن تشقق مقعده و رحم را
سود مند بود و بو ببندد وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون
بسیار بخورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دشخوار هضم بود
و مصلح وی رطب العسل بود سپند اسفند خردل سپید است و گفته شد
سقادیکوس نوعی از پیاز بری است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود
و خام خورند و پخته خورند سقن بپارسی سلاق گویند و از عسل رطب بود
و بعربی دبس گویند و گفته شد سقولوفندریون اسقولوفندریون خوانند و گفته شد
در الف که منفعت وی اینجا گفته شود و یونانی اسقلینس گویند و سقلیبون
خوانند و ابیون نیز گویند و قطارنغا هم خوانند و مولف گوید بشیرازی زنگی
دارو خوانند و نباتی صخری بود مشابه به کزبرة البیر و طبیعت آن گرم است
در اول و خشک است در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل
بود و عظیم جهت سپرز نافع بود چون بسرکه بپزند یا سکنجبین و چهل روز بیاشامند
بیاشامند و فواق و یرقان را سود دهد چون سحق کنند و با شراب بیاشامند
و تقطیر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی
دو درم بود و د بسقولوفندریون گویند نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی

وصرع را نافع بود و فولس گوید صلابت سپرز و غلظ آن سودمند بود و با روغن
بنفشه سعوط کردن فالج ولقوه وسکته نافع بود و گویند چون از خود پا و بزنند
منع آبستنی کند و اگر با سبزه استر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده
و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کمادریوس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس

سقمونیا محموده گویند و آن عصاره گیاهیست که برگ آن بلبلاب ماند و درازی
نبات وی سه گز یا چهار گز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود
و بهترین آن بود صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم بود و چون در دست بمالند
خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود و انطاکی
بود و آنچه سیاه بود با زرع سخت بود و بسر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود
و تا در میان سیب و به مشوی نکنند نشاید استعمال کند و مولف گوید مشوی
کردن چنانست که یک به تا ... کند و به یا سیب خالی کند و در میان آن بنهند
و سر آن باز جای نهند و بخمیر محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آمیخته
بود نهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و در سایه خشک کنند
و بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و حرارت وی زیادت از یبوست بود برص و بهق و کلف طلا کردن
نافع بود و محلل خراجات بود چون با عسل بر آن طلا کنند و جهت درد سر کهنه
با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی
از تسوجی تا دو دانگ بود بر حسب مزاج و هوا و با ادویه از تسوجی تا دانگی بود

و بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سودمند و وی مضر بود باحشا و معده و جگر
و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود
که با کتیرا و انیسون و دوقو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند و وزن
آن و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اول امساک
کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال بافراط آورد و باشد که
بکشد و اگر زن بخود بر گیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید
یک جزو از وی با دو جزو زبد با شیر تازه بیاشامند با شتاب کرم بر دل و خون بیرون آورد
و مجربست اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و بکوبند و با آرد جو ضماد کنند
بر عرق النسا نافع بود و در طبیعت بیخ وی چون به مشیمه پاره زن بخود بر گیرد بچه بکشد
و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات نهند ابند بکند اذانی و چون
با سرکه بپزند و بر جرب ریش تنک بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن
عظیم نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشند بدوغ و سویق
تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید
گویند بدل وی خروع بود و گویند سه وزن آن و مولف گوید هیچ ادویه عمل
وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا خلاف امتحان کنند و قوت سقمونیا
تا سی سال باقی بود

تشاقل اشقاقل است و گفته شد

سقوردیون ثوم بری بود و آنرا اسقوردیون گویند و گفته شد و سقوردیون نیز گویند
و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و ملطف و مفتح بود جراحتهای
عظیم خبیثه را باصلاح آورد و فتح عظه را نیکو بود و باقی منفعت آن در شین گفته شود

سقنقور ورل مائی است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است
و آن چنانست که نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهد و بچه بر می آورد هرچه در آب افتد
نهنگ بود و آنچه در ریگ بجا افتد سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند
زیست و وی از نر و ماده نیز متولد شود و صاحب جامع گوید که گفته‌اند بیشتر در
جملهٔ زمستان بود در شدت سرما از آب بیرون آید و روی به بیابان نهد و صیاد
بدو رسد و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و هو نقل از ابن جمیع
که سقنقور در ریگ کنار نیل یابند بیشتر در صعید در ریگ و در آب نیل می‌بود و بدان
سبب ورل مائی خوانند و ورل از بهر آن خوانند که مانند ورل است و مائی از بهر آن خوانند
که در آب می‌بود و فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در نیل و نزدیک آن بود
و ورل در بیابانها و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورل
زردی که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود از
زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید
که نر سقنقور دو قضیب داشته باشد و ماده آن دو فرج و مؤلف گوید که سقنقور
دیدم نر که قضیب وی سرشتش دو شاخ بود اما بن آن یک بود و نزدیک آن دو خصیه دارد
مانند خصیهٔ خروس بمقدار آن بود و هم در موضع آن بود که از آن خروس و ماده وی
بالای پشت بیضه در ریگ دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید
و غذای وی در آب ماهی بود و در بیابان عظایات و غزلان و صاحب جامع گوید که
از اهل صعید شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسید
و عضوی از آن صیاد گزید طلب آب کند که اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشید

و در بول خود غلطید صیاد مرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب
رفت یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این
از خواص عجیبست و اختیار وی و اجود وی نر بود که در وقت بهار صید کرده باشند
در موسم هیجان انثیان و بهترین اعضای وی ناف و کلیه که آن و کلیه و بن ذنب
و پیه آن بود و گوشت که بر شانه بود جسم یک نوع و نمک وی بهترین آن بود
که از موازی ناف برگیرند که قوت ناف و کلیه و پیه با وی بود و نمک وی باید که
سیاهی بود که بسرخی مایل بود و بدرهم جشنیده بود و آنچه سفید و ریزان بود نمک
کهنه بود و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون نمک سود کنند و خشک کنند
حرارت وی زیادت شود و رطوبت کمتر و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم
و خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی
که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند
فعل وی اقوی بود از آنچه در مرکبات مستعمل کنند و شربتی از گوشت وی
یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج کسی که مستعمل کند و نمک وی و شربتی
وقت استعمال تا کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهند که بسحق
کنند و بر شراب کهنه صافی یا بماء العسل ناپخته یا نقیع زبیب بنوشند یا بر
سر زرده تخم مرغ جوان نیم برشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در اطعمه
با وی از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند که بر زرده
نیم برشت کنند نیز یا با تخم جرجیر سفوف بود ذکر آن این شغل را در انعاظ مفید بود
و سقنقور سودمند بود جهت مرضهای عصبانی سرد و کلیتین و اگر در جماع ضعیفی

وتقصیری بود و منی بیفزاید و قوت شهوت بدهد خاصه پیه لفه مي وگویند چون یک درم
با شراب بیاشامند از حوال لفه مي شهوت باه بجنبد بدانکه که ساق شقوق مکر چون مرق
عدس با عسل با تخم کاهو با آب بیاشامند ساق لفه و بدل وي جالینوس گوید
خصي الثعلب است و مولف گوید در ادویه باهی خصوصا لقمهای که سنگ مع ادویه
خصي الثعلب بی‌سند خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان
می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز هم می باشد الا این نوع عمل
مشهورست و گویند بدل وي خصي الثعلب است با خردل و مولف گوید اولی
آن بود که بدل وي در معاجین و تراکیب بوزن آن خصي الثعلب فربه و بوزن
آن قضیب گاو خشک جوان سود و نیم وزن آن تخم کرفس کنند سکر بپارسی
شکر گویند و در منهاج مراد شکر ابلوج است و بهترین وي آنست که سپید و شفاف
بود و از طرف هندوستان آورند و چین و آنرا قند خام خوانند طبیعت وي گرم است
در آخر اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و جمعی گفته میل بخشکی داشته باشد
و وي طین بود نافع بود معده بجلاء که در وي است و در جلا نیز دیگر عسل بود
و شکر سلیمانی تلیین در وي بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وي بیشتر بود
که در فانید و عسل طبرزد تلیین در وي بیشتر بود که در عسل نحل و تلیین وي کمتر از
تلیین عسل قصب بود و شکر مصلح ریاح بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل
طبیعت بود و مقوي معده و جگر بود و مفتح سدد جگر و مقدار شربت ازین ده درم باشد
و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منفعت قولنج بلغمی کند و طمث وي سود مند جهت بلغمی
که در معده بود الا آنکه تشنگی آورد و خون ردي آمیز از وي متولد شود و صفرا
بر انگیزد و مصلح وي انار مز بود و شریف گوید چون با روغن گاو یا گوسفند

***

بیاشامند احتباس بول را سود دهد و مجربست در زحمت جگر ده درم
از وي گداخته در بیست درم روغن گاو تازه بنیم گرم بیاشامند درد ناف
و اندرون سود دهد و دنانی که زاینده باشند پاک کند از نواد و مجربست
و باب گرم آشامیدن داد مان آن که دن سرفه زایل کند و آواز بگشاید و نزله
را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم کند و خشونت مثانه را زایل کند
و موافق بود محرور و مبرود را با عنابی که دارد و تحاج مصلح نبود و سدد بگشاید
بلغم را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام کند و سود مند بود جهت جرب جفون
چشم چون بپاره شکر حل کنند تا خون للوقع شود و اگر احتیاج بود دیگر
بار مکرر کنند و اگر در داروی چشم کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف
از وی بگیرند تسکین بنشاند و اول آن بود [illegible] که در طبیعت لینتی داشته باشد
و بیخ امعاء از بسیار خوردن وی حذر کنند و گویند بدل وی آب للوسیا است
و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن میویز خراسانی سکر العشر
صاحب منهاج گوید صمغیست که از درخت عشر بیرون می آید در موضع گل وی
که خشک لفه و جمع می شود آنرا سکر العشر خوانند و مولف گوید طلبست
که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع می شود همچون ترنجبین بام افتد
بر خاری ماند پاره نمک و در وی حلاوتی بود و اندک عفوصتی و سفید بود
و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید بپارسی تبغال خوانند
و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت داشته باشد و نیز دیگر بمزاج شکر بود
و وی لطیف تر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و جگر در شش کشند

سفیدی که در چشم بود زایل کند و دوختنی زیادت کند و تعریف کنند بسی روز
متواتر ازوی بیاشامند هر روز ده درم تا به آب نیم گرم بود و تنگی نفس را سود مند
بود و مجربست و با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش نبود
مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده و جگر را ولرد
و مثانه را نیکو بود **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند قنا بود و صاحب منهاج
گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیز بوی بود
و زود در آب حل شود و اصفهانی نیک بود و صاحب جامع گوید نیکوترین وی آن بود
که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود
میان رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
محلل و ملطف بود فالج را نافع بود و مسهل مایه بود که در وی کن باشد و قولنج
را نافع بود چون بیاشامند یا در حقنه کنند و اوجاع بولیس را سود دهد چون
نطل بیاشامند و سنگ گرده بگدازد از انثی و سردی که در معده بود و رحم و امعا را نافع بود
و حیض و بول براند و جنین بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر
گزیدن عقرب و مار طلا کنند سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سود دهد
و آنچه اصفهانی بود باه را زیادت کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج
محلل صداع بارد و ریح بود و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه
چون بگدازد او بخار زیر و صلابت مفاصل و سلعه بگدازد و ضماد کردن جذب
سلی و شوک بکند و دم لکزو داند و دمهای دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس
که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل بد سود دهد و سینه را پاک

کند ان بقوت و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن
از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و قنا گویند چشم
و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین داروهائی بود که جهت دفع نزول
آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازند و بر شبکره و برقی چشم بمالند
زایل کند و شربتی ازوی از یک درم تا یک مثقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج
یا مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علتهای سرد را سود دهد
و محروری مزاج را بغایت مضر بود و گل با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
و زهرهای کشنده نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود و صاحب
تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی
قنه سفید و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر
است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنه مسیجل
میشود بسکبینج **سک** اصلی وی صمغی بود و از عصاره املج بود و نوعی دیگر مرکب
بود از عفص و بلح مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی
نیکو و خوش بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی
احشا منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد چون بر شکم ضماد کنند و قوت
اعضا اندرونی بدهد و باه را زیادت کند و ستوه بخشاید و درد مفاصل را نیکو بود
و درد اعصاب و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد و مقدار شربتی درم مستعمل بود
و بوی بیخ وی سر را در دماغ را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از
مازو و رامک و قلفه و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل در ترکیبات

گفته شود صفت آن سلیخ جرجانی غیطوس است وغاغا طیبس هم گویند و گفته شد
سکی دغلاد وبتی رعلانین گویند ومعنی آن بسریانی کثیر الاصل بود وآن نسعایح
است و گفته شد سکبینج سنلسبویه است و سجبوبه نیز گویند وآن
بزر سیسبان خوانند وحب الفقد هم گویند و گفته شد مکرر صفت آن سلق
دو نوع است یک نوع بپارسی هم سلق خوانند ومشهور است وآنرا اسفی خوانند
ویک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند وبهترین آن سپید بود وطبیعت آن گرم و خشک است
در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول ودر وی قوتی بورقیه
بود وملطف ومحلل ومفتح بود و در سیاه قبضی بود و در سپید جلا وتحلیلی و کلف
و کلف وداء الثعلب وخزاز وثالیل را نافع بود چون آب وی طلا کنند وورق
وی پخته سوختگی آتش را نافع بود وبر قوبا باعسل طلا کنند نافع و اگر سر بآب وی
بمالند شپش بکشد و اگر آب وی در موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند
وریشهای بینی زایل کند وبر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و قوبا را سود دهد
بامری و توابل و درعشه را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی در بینی چکانند
وادمان کنند که سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود
فذالک کند که چون آب ورق وی بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند
بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد
و اصحاب نقرس ومفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی نیم درم غاریقون
حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و [illegible] لذع و کیموس
وی بد بود ومصلح وی سرکه بود و خردل واصل وی معده را بد بود و مغثی

ومصلح آن رب غوره یا شراب اترج بود سلق الماء جار النهر است و گفته شد
سلق بری سلق جبلی است و کرفس از جماض است و گفته شد در جای سلق جبلی
سلق بری است وآنرا بیشتر ازین حلیمو خوانند وان حلقاق است بپارسی ازاد دارو
خوانند و هلیون نیز گویند وطبیعت آن گرم و تر بود و بر نقرس ومفاصل ضماد کنند عظیم
نافع بود وجهت بلغمی با نبات سفوف ساختن بغایت مجرب بود و بر عضوها که
کوفته خورده باشد ضماد کنند یا گلاب بغایت مفید بود و صفت آن در باب جا [illegible] صفت
گفته شد سلت بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس و آن مانند گندم بی
بی پوست و در صفت شعیر گفته شود سلیخه قسیا خوانند پوست درختی است
که آن درخت را سلیخه خوانند اسم سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکو
ترین وی آنست که سرخ رنگ بود و ستبر بود و در طعم وی اندک تلخی بود و عفوصتی
تمام و چون بشکنند مانند ریوند لحم بود وقصبه وی دراز بود و سوراخهای تنگ و مانند
قرفه پیچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود گیسلا بود که بعلت سلیخه فروشند
و صفت آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه مست که لحمی بود بدار صینی
و آن نیکو بود وطبیعت سلیخه گرم و خشک است در درجه سوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی
اعضا وحیض بسته بگشاید و بول براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند تیزی
چشم زیادت کند و درد سینه وپهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سودمند
بود و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهت معده وجگر سود دهد و چون دود کنند
بدان رحم را پاک کند از رطوبات فاسد عفن و بوی او نیکو کند و چون غسل با [illegible]
و برطوبتهای بینی که در وی باشد ببندد اینها زایل کند و زکام افیونی را نافع بود

جون پاشا مند وجمیع ورمهای لثه که عارض شود در اندرون ودرد کوش را بغایت سود دهد
وسده بگشاید وبچهٔ زن مرده بیندازد ومشیمه بیرون آورد ومقدار مستعمل ازوی
یک درم بود وگویند مضرست بامعا ومصلح وی کثیرا بود ونیمچه سوده گویند بدل آن
نیم وزن آن دارچینی بود سلیط دهن است وگفته شد سلجم شلجم است وگفته شود
سلخ الحیة پوست مار بود وبلغت تبریزی آن پوست مار نر بود که لون آن سفید بود
دار بیاشوس گویند سرد وخشک بود وبغایت مجفف بود اگر بشراب بپزند ودر
گوش چکانند درد گوش را عظیم سود دهد واگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود
ودر داروهای چشم خلط کنند سود دهد خاصه چون خشک کنند وسحق کنند بعسل
یا بشراب ودر چشم کشند تیزی چشم زیادت کند واگر در سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند
درد دندان را عظیم سود دهد واگر با ورق کبر بپزند وبدان مضمضه کنند همین
عمل کند واگر بسوزانند وبر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند واگر مقدار یک درم
ازوی با سه خرما بسرشند وحبها کنند وبخورند تا یک ماه ازالت کنند واگر مقدار یک درم
پاره پاره کنند وبا دو درم آرد جو بسرشند ودر تنور آتش دفن کنند تا پخته شود وبخورد
صاحب بواسیر دهند خون ظاهری وخون باطنی بغایت سود دهد واگر در
زیت بپزند وازان موم روغنی سازند نافع بود جهت لبان ومقعد وچون در آتش
بخور کنند مار بگریزد از آن موضع وچون بر فرج زن حامله نهند آسان بزاید یا بچه
در شکم وی مرده باشد هر کدام که باشد بیندازد ومجربست وچون در زیت بجوشانند
ودر گوش چکانند درد گوش را که از سردی بود ودبیش آن وماده که ازوی روان بود سود
دهد واگر در زیت اندازند وچند روز در آفتاب [illegible] سود مند بود [illegible]

ورمها ودرنجها که در جفون پیدا شوند کحل کنند سلوی سمانی است وگفته شود
سلور جری خوانند وآن ماهی است در نیل مصر وصفت آن [illegible] در این
باب در صفت سمک گفته شود سلحفاة بپارسی سنگ پشت گویند وبشیرازی کاسه پشت
خون سنگ پشت دریایی چون با شاهدانه بشراب [illegible] خرگوش ومکون سود دهد
بود جهت زندگی جانوران وگزیدگی ضفدع اجامی [illegible] باشد وهر نوع که خورده
باشد وزهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود وچون لطوخ کنند
خناق را نافع بود وجهت ریشهایی که عارض شود در دهان کودکان که آن را قلاع
خوانند زایل کند وبیضه وی سرفهٔ بچگان را نافع بود وسنگ پشت دریایی را
اگر بسوزانند تا سفید گردد وبا روغن گاو سحق کنند وبر چیزی طلا کنند وبر سرطان
دبیش [illegible] نهند جراحت آن پاک گرداند وگوشت برویاند ودیگر عود نکند ومجموع [illegible]
وسوختگی آتش زایل کند وشریف گوید سنگ پشت سه نوع است بحری وبرّی
وبرّی وچون سنگ پشت بحری را بکشند وهر چه در شکم وی بود بیرون آورند
ودر [illegible] بسوزانند وخاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند وبا عسل بسرشند ومعلول
را بامداد وشبانگاه مقدار ملعقه بدهند وملعقه از معجون چهار مثقال باشد
واز ادویه دو درم ونیم سود مند بود ربو [illegible] وچون خون سنگ پشت بحری
با آرد جو وعسل بسرشند ومانند فلفل حبها سازند ومصروع ازان هر روز
بناشتا وهر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود وچون خون سنگ پشت در [illegible] مالند
درد مفاصل ونقرس را سود دهد خاصه چون بپای بمالند وچون پیه وی در تشنج
واز بمالند سود دهد وگوشت وی چون بخورند همین عمل کند وخون وی

صاحب تشنج چون بیاشامند همین عمل کند و چون با جندبیدستر حقنه کنند
تشنج را بغایت کامل مفید بود و چون سنگ پشت دریائی بسوزانند و خاکستر
آن با سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پا شفا بخشد
و ذابل کند و گویند چون سوخته وی بر دبیلی که جوشان بود نهند از جوش
ساکن شود و گویند چون بیاویزند بر سر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب
فلاحه گوید که در موضعی که کژدم بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و استلقا
بر زمین بدارند و دستها و پاهای وی بر هوا کنند و همچنان رها کنند دیگر کژدم
در آن موضع نیاید و ابن زهر گوید زهرهٔ وی چون حل کنند و بعسل کرده دو دانگ
باشند سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود جهت نزول آب و طاسجوبه گوید
سودمند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون بپزند با برگ کوکانی را
که فتق بود در آن آب نشینند سود دهد سلداقیون و ختیست بالای وی
اندمین مقدار کرنز برگ وی بود و گل سرخ دارد و بعد از آن باداکه عدد
کشنیزی و آن نبات با جبی جهت زندگی ماند و مجموع زندگان زهردار
سود دهد و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونة پاک کند و آواز را
نیکو بود سلاحه بول بزکوهی است که بهنگام تهیج بر سنگ کوه باشد و سنگ
سیاه شده باشد مانند قیر بود تنک و در ادویهٔ استعمال کنند که جذام را سود دهد
سلطه شود قطیه است و گفته شود سماق تمتم خوانند و طمطم گویند
و عرب سماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازهٔ سرخ بود و طبیعت آن
سرد بود در دویم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود

منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از خود بیاویزند همین عمل کند
و قوت ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه کند
و بدان احتقان کنند قرحهٔ امعا را سود دهد و خوردن و در آن نشستن و اگر
در گوش چکانند چرکی که از گوش روانه بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب
بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر همچنین
کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال
مزمن و قرحهٔ امعا داشته باشند و چون با آب ضماد کنند منع حمره و ورم از قحف
سر بکند و چون با عسل بیامیزند خشونة لخنا را نافع بود و قطع سیلان رطوبات
سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل کند چون با تخم چوب بلوط سحق کرده بر وی
نهند و نقیع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر
و صمغ وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی
بر وی ریزند تورم نکند و درازی گویند چون سماق بیشترای قابض بیاشامند
قطع اسهال و نزف دم از رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند
گل بندند در صوف رنگ سرخ و بر کسی که خون از وی روانه بود از موضع که بود
ببندند قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید اشتهای طعام باز دهد بخاصیتی که دارد
و طبیعت ببندد بعفوصتی که دارد و اسهال صفراوی مزمن شده باشد سود دهد
چون بخورند باید ان صبغ کنند و گل با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد
و گل بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم را قوت دهد
و چون در گلاب خوابانند و از آن گلاب در چشم کشند سودمند بود در ابتدا

درد چشم که از گرمی بود با مادّه و حدّت را قوّة دهد و سویق وی شکم ببندد
و معده را سود دهد و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید
که در چشم کشند از نقیع وی سلاق و سوزش چشم و خارش از زایل کند
و کرکیجی [?] قی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق
و کمون چون بکوبند جزوی بیش و با آب سرد یا شاه تذقی [?] باز دارد و سماق دباغ معده
بود و مقوی آن و تشنگی نشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و بیخ را سود دهد
و ذوسنطاریا را بدان حقنه کنند و سیلان رحم و بواسیر بغایت نافع
بود و ترتیب گویند که بریزند ده درم در هفتاد درم آب تا قوّة وی با آب دهد
بعد از آن خرقۂ پاک در آن آب فرو برند و بر جبهتی که جرب بود و آکله و سلاق تلمید [?]
کنند تنها نافع بود و مجرّب و چون بکوبند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از موضع
که باشد کند و اگر در چشم مجدور بچکانند چون سرخ شده باشد ایمن باشند از
آنکه آبله در چشم وی بر آید و چون که سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل
کند و ورق وی همچنین و چون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان ببندد
و چون ورق وی بپزند و عصارهٔ وی بگیرند چنانچه غلیظ بود قوّة اعضا بدهد و در
منع مادّه از چشمها بغایت کامل سود مند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل
و طلا کنند بر دنبهای بلیه هرچه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف
وی قضیب سود مند بود سلس البول که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود
بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود [سمسق] مرزنجوش است و در اداز الفاد [?]
گفته شد صفت آن [سمین] چیزی که نوشته نبلوتر [?] آن بود که از حیوان مستکمل

لبنه و طبیعت وی گرم و تر بود شکم براند و زود هضم شود و باه را زیادت کند و غذای بد
بود بلغمی مطفی طعام بود زود مستحیل شود بدخانی و مراری اولی آن بود که اندک
خورند بقدر آنکه لذّتی بدهد و مصلح وی لیمو نمک بود و زنجبیل و راسن محلل
[سمسم] بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ و سپید بود
و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان درجه اول
و تر است در آخر آن و گویند در دوم ملیّن بود و محلّل خون بسته بود و آن کبودی
که از ضرب حادث شود نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن
باشد و بر اعصاب ضماد کردن محلّل غلظ آن بود و بر ورمها و سوختگی آتش
ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و تجربه کرده اند از دوختن [?] نقش کرده
بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی آورد چون هضم شود در معده فربهی
آورد نیکو و حسا و لعوق وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی
که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقت و لذع بود
که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی
گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیادت کند و کزاز [?] را سود دهد و اگر
باید که آن بخورند قوّت باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود
و معده را بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد
و مولد خلطی غلیظ باشد و بطیء الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند
بریان کردن سبک و با عسل بخورند و جالینوس گوید بدل وی در تملیس
خاصه بزر کتان بود و کل وی همچنین خام بخورند و قدیمی وی بو سران [?]

پاشامند زود بلند کند ولابطح ورق وی موید اینشونشی نرم کند. ودراز کند
سموربیون سموبیون بیخ گویند وان زفس بری است وگفته شود صفت
انواع زفس در کاف سمقسمونا سمقسول است وگفته شد سمسم بری
جلجلنک است وگفته شد سماقیل سماق است وگفته شد سمنه درحا گفته شد
صفت جب آن سم الحمار دفل است وگفته شد سم الفار اهل عراق
تراب الهالک خوانند واهل اندلس رهج الفار گویند وان شک است
وگفته شود سم السمک ماهی زهره است وگفته شود سمن بپارسی روغن
گاو وگوسفند خوانند وفعل وی مانند زبد بود در انضاج وارخا وتلیین
اقوی بود ازوی وطبیعت وی گرم وتر بود در اول وحرارت وی بیشتر بود از زبد
وخوزی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند ودر جا نکند که بدل رسد ودادن وی نیز
شخصی را که افعی ورا بگزیده وروغن گاو کهن پاشامند همچ ضربون [illegible]
وروغن چند انک کهن تر [illegible] خاصیت وی زیادت کند وقوت جلای وی محکم
تر بود وشیخ الرئیس گوید منضج ومحلل بود وبیشتر فعل وی در بدنهای نیکو ومیانه بود
فراجهای محکم ومنضج ودمها بود خاصه ودمهای بن گوش وخاصه از آن گوذکان
وزنان وسینه را نرم دارد ومنضج فضول بود که در وی باشد خاصه با شکر وبادام
تلخ وسم تلم بندد وسم را برانند ووی تریاق زهرهای بود که خورده باشند
وشریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند تن [illegible] قرحهٔ امعا را نافع بود وچون
بر [illegible] نهند وضماد کنند بر قرحه وخشکریش زایل کند وگل بر [illegible] نهند وبر دهان جراحت
نهند [illegible] سر آن [illegible] منع گوشت رستن کند [illegible] جراحت فراخ

کرده اند وچون خنازیر روغن کهنه بسرشند وبر جرب کهنه طلا کنند زایل کند
وچون پاشامند ازوی مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال واین
مجرب است وچون بوزن جوی نخود برگیرند وبیش رحم را سود دهد وچون بر مقعد مالند
بواسیر را سود دهد وچون خلط کنند ده درم ازوی با شصت درم آب انار [illegible]
را نافع بود بغایت وچون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند وچون با [illegible]
بیامیزند وطلا کنند بر اضیانی که جرب داشته باشند سودمند بود وچون در چشم
کشند با آب یا آب عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم ودرد ان
ودرد گوشها را سودمند بود وچون نباتشا لعوق کنند سرفهٔ خشک را [illegible]
نافع بود واول آن بود که بیخ را علتی باطنی داشته باشند اجتناب نمایند
ازوی وچون روغن [illegible] طلا کنند هفت شب وبر آن خسبند [illegible] کرده اند وچیزی
وی زیادت کند وجلای تمام بدهد وزبد نیز همین عمل کند در طلا [illegible] سمنیون
سمند است وگفته شد [illegible] آن را اسمند خوانند سمن [illegible]
خوانند وآن ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند ودر صفت ورد گفته شود
سماروغ فطر است وگفته شود سمک بپارسی ماهی خوانند وبعضی بقیاس
بعضی گرم بود همچو [illegible] وماهی [illegible] ونیکوترین
ماهی صحوری? بود که پوست وی رقیق بود وفلوس وی کوچک [illegible] ومتوسط بود
در خردی وبزرگی وفربهی ولاغری [illegible] باشد ولذیذ بود
وفاضلترین انواع آن شبوط بود در فرات ودر دجله بغداد بسیار بود فاضلترین
جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود با ریگ وآبهای شیرین

و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود و افضل آنچه خورند جهة ترطیب
با سفیدباج بعد از آن مشوی بر طبق و آنچه با آتش بریان کرده باشند سبک‌تر بود
بر معده از آنچه در روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بروغن
بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی
سرد و تر بود در دوم باه را زیادت کند خاصه ماهی و بدنی را که عرق کند
فربه کند و مرق وی نافع بود جهة زخمهائی که خورده باشند و زندگی نیز و جز
دوام کنند بدان که زندگی مار شاخ داد و سگ دیوانه سود دهد و جوی که از آنرا
سلوخو اند و آن در نیل مصر بود و ویرا فصوص و دبش بود و طویل و املس
بود و سروی بد رازی مایل بود و دهن وی کشیده بود مانند خرطوم
و دیسقوریدوس ویرا سلورس خوانده است و وی فربه بود و تر و گوشت
وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان ویرا نخورند و بروم ویرا سوراس خوانند
و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد
و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند
از بیرون پیکان از بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی حقنه در آن
نشیند در ابتداء علة قرحه امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن
آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر بیخ آن کوفته
ضماد کنند بر نصول و زجاج از بدن بیرون آورد بتوقع جاذبه و خوردن وی
مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه نخورند غذائی فاسد بود و اگر ادمان خوردن
آن کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی بود و اگر آنکه

نمکسود کنند و بسرکه خورند که بقوة نمک قطع فضول وی بکند و بآلکه اینز و انواع
ماهی مولد بلغم مائی باشند و مرخی اعصاب و موافق نبود الا بمعده گرم و شکوی
آورد و مصلح آن شلثیا بود یا عسل بسیار که عسل ویرا گرم کند و لطیف و زود
بیرون آورد و جالینوس گوید دشخوار هضم شود و تسخ از خون او وی متولد شود
و چون ممتلی شود ممتلو از زوجات بود و بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود
و از آن بلغم مرضهای غلیظ از وی متولد شود و ماهی که سرد تنه باشد و در
موضعی نمناک نهاده باشند از خوردن وی ممان عارض شود که از خوردن قطر
و ماهی آنچه نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود
کرده باشند و اول آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند و بپزند
و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود سروی نافع بود جهت درد ملاز و شقاق
مقعد و سر ماهی شور که آن را اسماد بس گویند چون بسوزانند و بر زخم
سگ دیوانه و گزیدگی عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند
همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی
بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و سعتر و دوا معمول
کرده باشند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد
و معدهٔ بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب
و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهند بروغن کنجد
و روغن زیت بریان کنند و فلفل خرد کوفته بر آن افشانند و بخورند و بعد از آن زنجبیل
مربا و شراب صرف کهنه و آب نخود بخورند اندک تواند و اگر اتفاق افتد

تمدد در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب نخورد الا که روزی عظیم
قی کرده و تشنه باشند و لا تخورد و اتفاق نیفتد بعد از آن داروی مسهل بیاشامند
تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود بسیار و آن
سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب وی بخورند
بلغم را باز آید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و سمک
مملوح ممقور نیکوترین آن بود که نزدیک بود و وی نمکسود کنند و در سرکه نهند
و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود اشتها غذا را ببرد
و تشنگی کمتر از نمکسود کند و از آن زبان کند و وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی
مزاج و مصلح وی انبج مربا بود و سمک مسلوخ نیکوتر آن بود که بها زبا بود و آن آبش
سرکه است و اول آن بود که سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران بعد از آن
ماهی را اندر سرکه کنند و در آن اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود
و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی رها کنند چندانکه متغیر شود
و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت گل کم را نافع بود
و یرقان و تبهای صفراوی و باصره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمیلة
صیدا در شام سمیلة النزل خوانند تیریف گویند وی در چشمه بود
نزدیک بمدینه صیدا اندر میان شام و وی مانند دیلی کوچک بود و برادران نیاد
صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوان کرد الا در بهار و وقت هیجان ایشان بود
و بسیاری حرکت ایشان و نیکوترین تر بود و مادام که زنده باشد فرق نبود که
نر و ماده و چون مرده و خشک شود علامات وی تباه شود و چون صید کنند

نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم از وی سحق کنند
و بر سر شراب سفید کنند و بیاشامند و گاه در طعام کنند تسابه و بحسفید
شهوت مجامعت برانگیزد و نعوظ بنوزدی آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده
آن بود که نر آن سر کوچک و بدن دراز بود و این جمیع گویند در کتاب ارشاد
نیکوتر آن بود که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و نر آن مهیج باه بود زنان را
و بر سر بیضه نیم برشت کنند و بخورند سمانی تیریف گویند مرغیست که از دریا
خیزد و وی را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد شنود بمیرد
زهره وی چون لعوق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد
گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم کند انس
گویند این خاصیت در دل وی است و بس و این نیز گویند سرگین وی مطلق
سرگین نخل مانند نشطل نه بمزاج و در مزاج میان کلنگ و مرغ بود و فی بجوامع
کوچک تر دیک بود و لطیف تر از وی و میل گلوی داشته باشند و ملموس
نیکو دهد و خوش طعم بود نافع بود جهت تن درستان و ناقهان و گوشت وی
سنگ ریزه ابن و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که مخالیف
وی تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مفاصل سرد را سود دهد فتح الباس
گویند خوردن گوشت وی باشند که تمدد و تشنج پیدا کند چون خنق خورده باشند
بل که در جوهر وی این قوت هست و ظن آن بود که خنق خورده بود بمشاکلتی که
میان ایشان است و مصلح وی آن بود که سرکه و گشنیز بپزند و بیش از آن وی را
گوبنسک خوانند سمور جانوریست در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد

وسخونت وی زیادت از همه حیوان بیشتر بود و پوست وی زود تغیر نپذیرد از بهر آنکه
دباغت وی نه همچنان که همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک
بیکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را سود دهد
و غیر وی گوید پوشیدن سمور سینه و کوفه را نیکو بود سنا نیکوترین
وی حجازی بود که برگ وی بطریقه برگ مورد بود طبیعت وی گرم و خشک بود
در اول مسهل مره صفرا بود و مره سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند تا عمق
بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط مره
صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود
و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید سودمند بود
هیجان سودا را و مسهل آن بود مسهلی محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین
گوید از قول بولس که وی سودمند بود جهت وسواس سوداوی و تشقق که
در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه
و تبثر که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع
را سودمند بود و تعریف گوید چون با زیت انفاق بپزند و از آن بیاشامند
درد پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است
و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی جلاب زرد بود و در مطبوخ صالحتر بود
که مدقوق و وزن وی جز با خطمی یا مبرد و بابا سیا کند و وزن وی مستعمل کنند
سنبل صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب
هندی بود و سنبل العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و نون

کهنه شود و نیکوترین آن سوری بود تازه سنبل خوشبوی بهیجان سعد و اشقر بود
و خوشه وی کوتاه بود و مجفف زبان بود و بوی خوش می کرد قانون
در رنگ که چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از آن طرف سوریا است
و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود آنرا غنغیطس گویند و این اسم مشتق
از اسم نهری بحری است که بجانب کوه غنغیطس میرود و نیز دیگر آن
رویند و وی در قوت ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن
وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی منقی و محلل بود
و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند که در بیخ وی مانند گل خیری بود آن خاک
وی بکنند و آن خاک جهت شستن نیکو بود و خوشبوی و بعد از آن سنبل
مستعمل کنند و ذرور وی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده جنب بیاشامند
و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند
مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان و چون با آب سرد بیاشامند غثیان را
ساکن گرداند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد
قطع نزف بکند و رطوبات که روانه بود از زن بسیار خشک گرداند و چون بپزند در آب
و زن بکمید کند و در آن آب نشیند و رم رحم که حادث شده باشد و درد رحم زایل کند
و سینه و تپش را زایل گرداند و یرقان را نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوت
بدهد و مسخن انثیان بود و همه اعضا و لون انیکو گرداند و ضیق النفس و ابل
و استسقاء بلغمی را نافع سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی بازدارد

ومحلّل رياح بود له تولّد شود در معده وتقويت فعل قوّت ماسكه بود وبيرون بدن
مجموع وسدّه كه در سر بود بگشايد وبوي دهان خوش كند و درد سپرز را سود دهد
ومقدار ما خوذ ازوي يك درهم بود وگويند مضر بود بگرده ومصلح وي كتيرا بود وجالينوس
گويد بدل آن اذخر خوش بوي بود و دو وزن آن وگويند بدل وي ساذج بود
سنبل هندي صاحب منهاج گويد بهترين آن دار شيشعان است وخلاف است
سنبل هندي سنبل الطيب است وگفته شد و دار شيشعان پر جسم گفته شد در دال
سنبوت كمون است وگفته شود سنبل الكلب صاحب جامع گويد ثمر شجره دردار است
معروفست بالسنة العصافير وسهو كرده است دردار بپارسي اسفيدار گويند وبعربي
شجرة البق والسنة العصافير ثمر درخت زبان گنجشك است بپارسي آزاد درخت خوانند سنبل الكلب
بهار بري است سندروس صمغي زرد است مانند كهربا كه از درخت ترازوي بود
و دروي اندك تلخي بود وطبيعت وي صاحب منهاج گويد گرم وخشك بود در دوم ودروي
قبض بود وصاحب جامع گويد از قول ابن ماسويه كه گرم وخشك بود در اوّل خون را
ببندد وبواسير را سود دهد چون بياشامند وقطع فضول بلغم از معده وامعا بكند وكرمها
وحبّ القرع بكشد و سود مند بود جهت استرخاء عصب حادث شده از افراط
برودت ورطوبت ولطلا وكل روغن وي در رفا صدر بمالند خشك كرداند ودخان وي
بيني عمل كند خاصه در جراحتها كه در اسفل بود ونزله را نافع بود وكل خردكه بر جراحت
افشانند خشك گرداند وچون بيامیزند با روغن گل چندانكه غليظ شود وشقاق مزمن
كه در گوشت دست وپاي بود اشنه باشد بمالند بغايت نافع بود وخفقان ووسواس
ودبوسه از تري بود وبيرز واسهال مزمن را عظيم نافع بود وچون با ماء العسل بياشامند
حيض وبول براند وچون در جسم حجامت جلاي تمام بدهد عجب وچون بياشامند
خون از هر موضع كه باشد ببندد ودخان وي نزله وزكام را بغايت سود مند بود
وجهت درد دندان بغايت نافع بود ومعتدل تر از وي نبود دربن ومانند كهربا بود
در قوّت و در ربودن كاه و در وي قوّتي بود كه بدن را بغايت لاغر كند چون هر روز
ازوي قدري با سكنجبين بياشامند سندوقس سرنج است وگفته شد سنجفر
زنجفر است وگفته شد سنباذج ارسطاطاليس گويد طبع وي سرد بود در دوم
وخشك بود در سيوم ومعدن وي در جزاير درياي چين بود و در وي جلاي تمام بود
دندانها از چرك پاك كند و جلاي عجب بدهد وچون با آتش بسوزند وسحق كنند
وبر ريشها وبثرهاي عفن كه در از كشيده باشد وگوشت رسته بر آن كنند زايل كند
وسود مند بود جهت ليسترخاء لثه وتقا ثنان در جلا كلنها وطراتيها مستعمل كنند
سنجاب كرمي وي كمتر از سمور بود وگويند بقياس سردتر بود و پوشيدن وي
محرور مزاج را وجوانان را نيكو بود وكسي كه شرب دايم كند سندلان درخت بلوط است
نزديك اهل شام بر خلاف سنديان الارض كواسيون است وگفته شود
سندهان عود هندي است وطبيعت وي گرم و خشك است بغايت در سيوم
نقرس را سود دهد چون بياشامند وبر آن ضماد كنند سنور دروي ابخره
هندي بود گرم و خشك بود بغايت مسخن بود وقايم مقام فرو ثعلب بود
وشريف گويد چون وبرا بنهان بسوزند در ديگ گل درفته تا همچو خاكستر گردد
وبا سركه بيامیزند وطلا كنند بر مرغ وبر شقاق كه در ميان انگشتان دست وپاي افتد
از اندمال كند و غافقي گويد گوشت وي گرم و تر بود سود مند بود جهت درد بواسير

و منفعت کرده بود و درد پشت را نافع بود. سکلبوبه سکسنبویه است و گفته شد
سورنجان در مصر علبة خوانند و در عراق لعبه بربری و یونانی قلجیقن
خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی اقیمارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون
و بیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش
بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول درجهٔ سوم و خشک است در اول درجهٔ دوم
و بعضی گویند خشک است در سیوم و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که
مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و غدد و درد بدن
کند و نافع بود جهت جراحتهای کهنه و نقرس ضماد کنند درد ساکن شود در زمان
و لاکن بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب کند و وی تریاق جمیع مفاصل بود
و تمیمی گوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از
وی بروغن گوسفند کهنه بسرشتند و به پنبه پاره بخور بر کنند در مقعد دو شب
نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و درد مفاصل را لطوخ کنند با بعضی ادهان درد ساکن
کند و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول گوید سورنجان سفید باه را زیادت کند
و صاحب منهاج گوید خاصه باذنجیل و فوتنج و لون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اول آن بود که با کمون
و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلت گوید مسهل بلغم و خام بود و سودمند بود جهت
درد مفاصل و نقرس و مادهٔ که در ایشان بود بدراند و بکار کنند و تیزنیخ تمام از وی
یک مثقال بود با قند و باید از عفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم
شاید و اسحق گوید مضر بود با ریه و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کتیرا بود

با قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویهٔ مسهل بیامیزند
ادویهٔ مسهل را در معده بندد و آفتی عظیم پیدا کند و این هر دو نوع نشاید که
استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن
تربد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید و گویند در درد
مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن تفل البنفسج و گویند بدل
آن بوزیدان است و تربد. سوفطیون خصی الثعلب است و گفته شد
سوری نوعی از زاج است و گفته شد. سوسن ملک خوانند و بپارسی مهک خوانند
و جالینوس گوید منفعت در بیخ وی است و عصارهٔ آن گفته شود در عین و اصل
آن گفته شد در الف و طبیعت سوسن گرم و خشک است و گویند معتدل است
و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد کل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی زنجبیل سرخ بود و جهت
بوی نعل و عرق آن و آزار پای نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه
سوسن چهار نوع است یکی سفید و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود [illegible]
و یکی صحرائی بود و آن الوان دارد بود از ازرق و زرد و آنرا آسمانگونی خوانند
و بیخ وی را ایرسا خوانند و یکی زرد بود و آنرا خطائی خوانند و قد شاخ وی بغایت
بلند بود و سوسن بری بخود و بستانی بود نیکوترین آن آسمانگونی بود و طبیعت
آن گرمست در اول و معتدلست در خشکی در وی تحلیل و تلطیف بود و گویند معتدلست
و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیادت بود و جلاء و تنقیه و تلطیف و منش را سوده چند
و دوی را چون ببدان بشوید پاک کند و جهت نیش شدن و خشکریشات را

سود دهد و پیشانی فاضل ترین ادویه بود که جهت سرخشکی آب گرم استعمال کنند
و درد سینه و گزیدگی جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بوئیدن وی محلل فضلهای
دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون با آب و عسل بیاشامند و شربتی از وی مثقال
تا سه مثقال بود و بوئیدن وی مضر بود بدرد سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود
و شیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی نزدیک است بزعفران و حکم وی نزدیک است
بحکم آنکه گرمی در دوم و خشکی کمتر از آن بود و از ادویهای قلبی بود و تریاق دوم بود
سواد القضاة عفص است و گفته شد سواد الهند نوعی از سلیخه است که آنرا
سلیخة السواد خوانند و از ادویهٔ تریاق بود و صفت آن در سلیخه گفته شد سولان
شیخ الرئیس گوید دوائی رومی است گرم و خشک بود در چهارم پوست را بسوزانند و چون
یک حبه از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سواد الهند صاحب جامع
گوید کشت برکشت است و گفته شود سودانیات مرغیست بپارسی دارکوب گویند
و بیشتر اری دارکند و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاد کند و مضر بود
بلغم و گوشت وی حدتی بود از بهرآنک حشرات می خورند و بوی بد دارد
و وی بد بود خاصه چون لاغر بود سورنج نوعی از کف دریاست و در
موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و ماشی
زبد الملح و لطیف تر از نمک بود بسیار و ملطف و محلل بود سویق الشعیر
بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نفاخ وی
اندک بود و وی سردتر از پست گندم بود بسیار تسکین بدهد و چون با آب
انار ترش بنوشند یا سفوف کنند میخان تری صداع را خشک که اندر وی

سوداوی باز دارد و درد سر را سود دهد و غثیان ساکن کند و قی معده بدهد
و گلاب از وی حسو یا عصیده سازند یا قدری تبرید و غذای اطفال از آن کنند
بدن را ثبات نافع کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود سویق الحنطه نیکوتر
آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
و لونیه نرم است و چون نقوع کنند طبیعت وی سرد کند و چون بیاشامند حرارت
بنشانند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اول آن
بود که با آب گرم بشویند و قند اضافه می کنند سویق النبق بپارسی پست کنار
گویند معده را سود دهد و شکم ببندد سویق التفاح قی و غثیان ساکن کند
که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع
طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان سرد
و خشک بود مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتهای
طعام باز دید کند سویق الخرنوب والغبیرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی
سیسنبل گویند و نمام نیز گویند و نماما و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و وی شبیهست میان نعناع و باذرنجبویه و وی تیزی دارد
و تخم وی نیز مسخن بود و هر دو لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع بود
و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ کرده و مثانه را سود
دهد و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد
کنند درد سر را سودمند بود و بر گزندگی زنبور ضماد کنند سود دهد و چون با
شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن کند باقی منفعتها در باب نون گفته شود

وبدل وی در تحلیل و تلطیف باذروج بود **سیاب** بلغت وادی قرن حنظل است
وگفته شد گویند بلح است **سیارون** صاحب منهاج آورده است و رازی نیز
در حاوی چنین گفته است که سیارون خشب تنوب است و در وی مرارتی
وقبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در وی تحلیلی بود و طبیخ وی
معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس
وجالینوس روشن میشود که سیارون قلقاس است و میگویند زوفی نیست جلست
وجای بحث است **سیسبان** صاحب منهاج گوید حب الفقد است وگفته شد
سیا صبا است وگفته شود **سیبیا** ماهی است معروف در ناحیه بیت المقدس
وخزفی که در اندرون وی بود آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قاطه
خوانند وچون بپزند و حوصله وی بخورند دشخوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند
وسحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب را زایل کند و دندان را جلا دهد و لعاب
سیاه که از وی بیرون آید چون بر داء الثعلب بروبانند ومانند مداد سیاه بود و کتابت
کنند بدان توانند کرد **سیف الغراب** نوعی از سوسن است وآنرا دلبوث
خوانند وگفته شد **سیسنبرون** حرف الماء است وگفته شد **سیکران**
[illegible] بعربی بنج است وگفته شد **سیکران الحوت** ماهی زهرج است وگفته شود
سیر حرجیر الماء است وگفته اند قوة العین و نهق نیز گویند و وی
در آبهای ایستاده بود و عطریتی در وی بود و مسخن و محلل بود و حیض و بول
براند وسنگ گرده را نافع بود و برانند خوردن چون پخته بود و خوردن خام و ذوسنطاریا
را نافع بود و حولف گویند در آبهای روان نیز میباشد و باقی منفعت در آب

قاف در زرق للعین گفته شود یاسمین است وگفته شود

باب الشین

شاهلوج نوعی از
اجاص است و وی را بتازی للوکه گویند و از اجاص ابیض و اصفر خوانند و
شاهلوک گویند و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت
رسیده باشد و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود سبب غلظ و قلت رطوبت
وآنچه نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک که اشتهای طعام برد محروری را
نافع بود نه پیران وکلزنجبین در حال باید و مصطکی و کندر و فندق استعمال کنند
تا از معده بلند راند که آن بر معده آلوده شود و اسحق بن عمران گوید خمر ترش
بود سرد و خشک بود گرم مزاج را موافق بود و قطع تشنگی بکند و ساکن کند و جمله
ببرد و انجبار وی آن بود که صادق الحموضة بود و آنچه خفته بود نفع وی در انواع
سرد نافع بود منجا کز سکه در انواع آن مضر است و آب وی حیض براند و طبیخ خشک
وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهت تشنگی صفراوی و شکم براند
شاهنبیر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است بپارسی انجیر وزیری گویند
و در ناصفت تین گفته شد **شاهنرج** دیسقوریدوس آنرا قبیص خوانده است
وجالینوس وی را قاپنوس خوانده است و از ایونانی قاپنوس خوانند و معنی
آن دخانی بود و چنین در کتاب خود آنرا بیقسما خوانده است و لون وی
بود وی را ذرق الحمام خوانند و تعله الملک گویند بپارسی شاتره گویند
و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان
آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است

در سوم و گویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون بیاشامند جرب و حکه را نافع است
سوده بر بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دباغت آن و سدهٔ جگر بگشاید
و بول براند و مرهٔ محترقه و طبع نرم دارد و چون آب تروی بنجان خام بیاشامند خلطهای
سوخته و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم عفن بود همه را
نافع بود و این خاصیت در آب تروی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغداد
بود با قند یا آنکه بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم
و از جرم وی کوفته و بیخته تنها لیزنه درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود
از وی در فعل و گل بوزن آن هلیلهٔ زرد اضافت کنند تا باید و گل بسرکه پرورده
و کوفته قی را ساکن کند و غثیان زایل کند که سبب آن بلغم بود و معده و امعا
را از فضول محتبس پاک کند و شربت گویند گل خشک وی در آب خوشانند بعد از آن
سر و تن بدان بشویند شبش بکشد و زایل کند و چون نعمان وی بحنا بسرشند
و در حمام در اعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه
کنند بن دندان را سخت کند و حرارت دهان و زبان زایل کند و چون با آب
تازهٔ وی تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوت معده بدهد
و سدهٔ جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات تمر هندی نیم وزن آن
سنا مکی و چهار دانگ وزن آن هلیلهٔ زرد و گویند مضر است بسپرز و مصلح وی هلیله
زرد بود **شاه بلوط** قسطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشک وی
کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی
و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در وی اندک حرارتی بود و گویند گرم است

در اول و گویند سرد است در دوم و غذا اینست از حبوب دهد و در وی جلائی بود
و سموم را نافع بود و قی و اسهال که از رطوبات معده بود سود دهد و شماه
را نیکو بود و پاک کند از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون بجوشانند در آب تلخی آن
کمتر شود و طعم آن لذیذتر شود و با وجود این گویند قبض آورد و گویند مجربست در سهل
لکن بطی الهضم بود و غذا اوی نه محمود بود آدمی را و حمل را نافع بود و مصلح وی قند بود
و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خرنوب **شاه جبنی** گویند عصارهٔ بابونج است
جبنی و گویند تحقیق آنجا سحق میکنند و بسرکه سرشته و لوحی سازند
طبیعت وی سرد بود صداع گرم و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن **شاهسپرغم**
حبق کرمانی است و نیکوترین آن سغدی بود و آنرا شاهسپرغم کرمانی خوانند
و ریحان خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است
محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی ریزند و ببویند محروری فراج را نافع
بود و در ورق وی قبض لطیف بود و سدهٔ دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار
ممتلی کند و قلاع را نافع بود سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم
لزج پاک کند و بر داء الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب سرد بر کشند و ببویند
خواب آورد و گویند مصلح وی بنفشه بود و ماسرجویه گوید سودمند بود جهت حرارت
و سوختگی و صداع و خواب آورد **شاذنج** بپارسی شاذنه گویند و بعربی حجر الدم
خوانند و آن انواع است عدسی و جاورسی و هندی نیکوترین آن عدسی بود
دیگر جاورسی که آنرا ختجانی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس
بهتر بود و بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند حل نخرق و چون بشکنند

اندرون آن سرخ بود و درو سکن باشد و آنچ کوچکتر بود و کهتر و چون در آب نهند
سرخی وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و آنرا
شاذنه عملی خوانند و شاذنه خشخاش سنگی سرخ است و نقطها بر آن و شاذنه عدسی
حجری صلب است لب رنگ و شاذنه چون نشسته باشند گرمست در اول و خشکست
در دوم و آنچ نشسته بود سرد است در اول درجه دوم و نشستن وی چنان کنند
تا شاذنه خوب و پاکیزه و نیک سحق کنند و با آب در کاسه جمع کنند
و آب نیز سد می بریزد در کاسه دیگر و آنچ با آب روانه شده باشد نگاه دارد
و دیگر باره با آب سحق کند و چنان مکرر کند تا آنچ نشستنی بود با آب روانه شود
و ریگ بماند بعد از آن آن آبها بنهد تا شاذنه در بن آب بنشیند آب از وی
بریزد و شاذنه را خشک کرده اند و در وی قبضی سخت بود و تجفیف و جمز گوشت
زیادت افشاند کند از اندر رستهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون
با سفیده تخم مرغ بود و جهت خشونت اجفان و درد دم آن بغایت نافع بود
هم با سفیده تخم مرغ یا با آب [illegible] طلبه در وی نفث باشد و چون با شیر زنان
خلط کنند درد چشم و اشک را دوا بود و سعوط آن از سود دهد چون طلا کنند
و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود
و منع نفث زیادت بکند در دیتها و خون را قطع کند و بیند و صحت چشم نگاه دارد
و چون با آب انار بیاشامند نفث دم را نافع بود و جهت [illegible] باشد و با اقاقیا
بیامیزند و در چشم کشند ریشهای چشم را جرب از آن نافع بود و وی مضر بود بمعده
و احشا و مصلح وی عصاره شکر (?) بود و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود

و چهار دانگ آن توتیا و شابود گویند بدل وی حجر مغناطیس است و گویند چون
مغناطیس بسوزند شاذنج بود در عمل **شاهجانک و شابانج** و غابانک نیز گویند
و شابانک و جابانج هم گویند و ان منقح الکلاب است بپارسی افسون الکلاب گویند
و صاحب جامع گوید برنوف است و هم گویند تخم ابراهیم کوچک است و هم
از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی گوید حب شرم (?)
بری است مولف گوید این چند اقوال اختلاف است آنچ محقق است منقح الکلاب
نبتی است آن را آتش سنگ خوانند گرم و خشکست در دوم صرع را سود دهد و قطع
آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل بادهای شکم ایشان بود
و در جمیع قایم مقام مرزنجوش بود **شاطل** و شاتل نیز خوانند و آن دوایی هندی
است مانند کما خشک و گویند عود قیست خشن بر آن مانند بسفایج و بغداد
متعدد با قلادی (?) بود مولف گوید قول اول صحیح است که آن مانند کما خشک بود
و از هندوستان و ترکستان نیز آرند بشیرازی آنرا اوشنک خوانند تمیمی گوید
طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سوم مسهل کیموسات غلیظ بود و نافع
و لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت
غلیظ بود نافع باشد و گویند مسهل کیموسات محترقه بود و تریاق از وی نیم درم
بود با وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند **شاب رومی** فلفل سفید است و گویند
شاذانق شاهدانج است و شهدانج گویند و گفته شود **شبرم** نباتیست
در بستانها روید و گیاه دجوبها و اصولها و مولف گوید بشیرازی وی را گاو نطوسک (?)
گویند و گاو بنطومک نیز گویند بدان سبب که گاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند همچنین

بخورد هیچ مضرت نمی نویسند و بهترین وی سبک بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود
و بد ترین انواع آن باریک بود و صاحب منهاج گوید گرمست در اول درجه دوم
و خشکست در آخر سوم و جیش بن الحسن گوید گرمست در درجه سوم و خشکست
در آخر دوم و وی از جمله بتوعات بود ولیکن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید
لیکن وی قلع دندان میکند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح
وی چنان کنند که بستانند شیر آن و شبرم تا نوقه بیخان در آن خیسانند یکشبانروز
و بعد از آن رها کنند و در آن یک شبانروز دو نوبت یا سه نوبت شیر را تازه کنند
مصلح وی بود بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری تا نوقه یا بمیزند با ادویهای مسهل
که ملایم وی بود مانند انیسون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و هلیله پس اگر در این
ادویها در بعضی قبض بود بد نیست که بر خلاف حلق شبرم بود از بهر آنکه در بین
ادویها مر اجهای صالح است در نفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است
از بهر آنکه ملطف اند و حدت وی را زایل کنند و اگر در معالجه قولنج که بسبب آن ریاحی
غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کرده حب
سازند و اگر در معالجه اورام سنن و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر
بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده
خیسانند سه شبانروز بعد از آن خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی
و صبر و تربد و هلیله و بعد از آن دوائی نیکو بود ولیکن می نشاید که قطعا یا شامه
البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی با ادویها
که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بود بحسب قوت و صاحب جامع گوید ما بین چهار دانگ

تا دو دانگ بحسب قوت و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر بود
خاصه بمزاجهای گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق شعل منفعت کند اند
ولیکن وی دود هم کشنده بود و معالجه وی بمسکه و روغن گاو کنند و مولف گوید
که لیکن وی بر قوباء تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده
ولیکن مجموع بتوعات این خاصیت دارد و بدل وی مازریون است شبث
شبت از وی شود گوید بهترین آن بستانی بود که گل وی شکفته باشد سبز تر وی
میان درجه دوم تا سوم بود و حبیش گفته وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم
و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت
وی کمتر بود و رطوبت در وی بود انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود
تحلیل وی زیادت بود و شبث منضج ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن
محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیافته باشد و خواب آورد و چون شبث
بسوزانند گرم و خشک بود در سوم و خاکستر آن در نشط که عادت شدی در بثل و ذکر
و در بثورهای کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر بسته باشند ضماد کنند سود
دهد و مقعد ار ما خوذ از شبث نفع دهد بود بلغم لیخ که در معده بود و در دسینه و تشنش را
نافع بود و فواق امتلائی و مغص را نافع بود و بشر بانی و عصائی وی در گوش داخل
را سود دهد و رطوبت که در وی بود خشک کند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را
پاک کند و چون سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر مقعد مالند شکم آسان
براند و طبیخ وی درد پشت و باد ها را نافع بود لیکن مبخر سر بود و مخروری را وافق نبود
که بجهد بود و بخرند بعد از آن سکنجبین سازند یا شامند که مخروری بود و طبیخ جمله وی

درد کرده و مثانه چون لازم بود باد باحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان
خوردن وی مضعف چشم بود و مضر بود بعصب و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند
مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی دارچینی بود یا قرنفل و بدل وی تخم وی است
شب انواع است و لهذا زاج بلور خوانند از کوه فرو چکد و بعضی در مانند تیخ
آنچه از کوهپایه یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزردی مایل بود و قابض بود
و در وی حموضه بود نیکوترین انواع شب بود و انواع آن به یمانی مشهور بود
و دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است لیکن آنچه مستعمل است در صناعت طب
سه نوع است مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک بود
در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود نافع
چون با دردی سرکه بود نافع بود جهت نزف دم از هر موضعی که بود و چون با سرکه و عسل
مضمضه کنند دندانی متحرک را نافع بود محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل
گرداند و کل با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان ماده که از گوش
آید نافع بود و چون با ورق انگور یا ماء العسل جرب ریش تن را موافق بود
و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص ناخن و داحس و شقاق که از سرما بود
سود دهد و چون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند سود مند بود جهت زشتهای
بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بسر مالند سبوسه زایل کند
و چون با آب بمالند بثور شکسته و سوختگی آتش را سود دهد و برودتهای
لطوخ کردن نافع بود و در سپیدی بغل مالیدن کند بغل زایل کند و چون اندکی از وی
به پشم پاره بنم در رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منع آبستنی بکند

و بچه بیرون آورد و جهت ورم لثه و لهاة و نغانغ و فم و وجع اذن و وجع قرحها
و آتشین بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند
دارد و صافی کند و اندکی زنانی روند و گویند که چون شب در شیب جامه خواب کسی
که در خواب بانگ و فریاد کند نکند و خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود
و سفوف سخت بند آکند و باشد که بسل انجامد و مداوای وی بشیر تازه و قی و مسهله
کنند و بدل وی نمک تخ بود و نمک سیاه بوزن آن شب الاساکفه و شب العصفر
شب القلی است و در قاموس گفته شود شبطباط عصی الراعی است و گفته شود
سبوقه خمان بزرگست و گفته شد شبوط نوعی از ماهی است و در دجله بغداد
و ذوات بسیار بود و زهره وی در داروهای چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب
بیش در صفت سمک گفته شد شباب درخت ماهو دانه است و گفته شود شجرة حرم
آزاد درخت است و گفته شد شجرة الله ابهل هندی است بپارسی دیودار خوانند
و گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد شجرة البق در دارات و گفته شد
شجرة اکله شجرة الله است و گفته شد شجرة الجان درخت سرو است و گویند
درسبن و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه مار است شجرة بارد
لبلاب است و گفته شود شجرة رستم زراوند طویل است و گویند شجرة موسی
علیق الکلب است و گفته شود شجرة التنین نوف الکبر است و گفته شود
شجرة الخطاطیف عروق الصفر است و گفته شود شجرة الطحال صریمة الجدی است
و آن نباتیست که بر هر درختی که نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی از قثاء است
و گفته شود شجرة الضفادع کنبیلج است و گفته شود شجرة الدم شنجار است و گفته شود

شجرة ابرهیم غافقی گوید بنجنکشت است وبعضی گویند تشا هبانج است
وصاحب ملاحه گوید درخت بوم است که آن مغیلان است **شجرة الکف** اصابع
الصفر است وگفته شد **شجرة البهق** فابری است وگفته شود **شجرة ابی مالک**
در دمشق صابون القاق خوانند وآن نباتیست که در موضعهای نمناک روید ودر
میان نهرها ودر جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون است ومولف گوید آن
نوعی از کلیم شوی است وصفت کلیم شوی در باب الف در اصل العرطنیثا
گفته شد وبیخ آن مسهل مره سودا بود اسهال برفق سود مند بود جهت مجموع
زحمتها حتی الجذام **شجرة الدب** درخت زعرور است وباقی اقوالها دیگر که
گفته اند خلافست **شجرة الدبق** درخت سپستان است **شجرة البیس** طراغیون است
وگفته شود **شجرة البراغیث** طباق است وگفته شود **شجرة مریم** صاحب جامع اقوال
مخالف یکدیگر بسیار آورده است ومحقق نکرده وصاحب منهاج محقق گفته که آن
بخور مریم است وآن سه نوع بود یک نوع برنجی دهد ودو نوع بر مینهد وبیخ آن عرطنیثا
است وگفته شد صفت آن در بخور مریم **شجرة الغار** دهمست است وطبیعت آن
گرم وخشک بود در سیوم ومنفعت آن در غار گفته شود **شحم ورل** صاحب منهاج
گوید بهترین وی کوچک بود وگوشت وی گرم وخشک بود ودشوار هضم شود بطیئی که
دارد وغذائی بد بود وخونی گرم وخشک از وی متولد شود وروغن بسیار متفرق وی
گم کند وصاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود وکیموس وی محمود بود وزود هضم
شود وفراطیس روحانی گوید بدرستی که فاضلترین غذای اصحاب مالیخولیا بود وبپارسی ورل
در خوانند واز مرغان خوش آواز بود **شحم** نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه مستکمل گیرند

وطبیعت آن گرم وتر بود ومختلف بود بسبب حیوانی که از وی حاصل شود ورطوبة وی
کمتر از سمین بود از بهر آنک چون بگدازند زودتر از وی بسته گردد وگویند خاصیت
سود مند بود جهت خشونت حلق ولیکن مرخی ومغثی ومدخن بود ودفع مضرت وی
بلیمو ونمک وزنجبیل ودارسینی مخلل کنند **شحم البط** گرم تر از پیه مرغ بود وبغایت
لطیف بود چون بموم روغن سازند وبر روی بمالند روی را پاک کند وجلا دهد
شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط بود وپیه خروس میانه بود وپیه مرغ خشونت
زبان ودرد رحم را نافع بود **شحم الاوز** داء الثعلب را سود دهد وشقاق لب
وروی را نافع بود **شحم الارض** صاحب منهاج گوید قطن است وگفته شود وصاحب
جامع گوید خراطین است ومولف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند وآن
گفته شد **شحم الفیل** گرم بود چون در خود بمالند گزندگان بگریزند **شحم الابل** بغایت
گرم بود تشنج را سود دهد وچون لطوخ کنند گزندگان بگریزند **شحم الاسد** گرمترین
شحمها بود ورطوبة وی کمتر بود وخشکی وی زیادت بود وتقویة تر بود جهت تحلیل
اورام غلیظ صلب **شحم الحمار** نافع بود جهت اثرهایی که در پوست بود وسوختگی آتش
شحم الحمار الوحشی با روغن قسط درد پشت را سود دهد **شحم المعز** قابض ترین
شحمها بود وشحم تیس تحلیل در وی زیادت بود نافع بود جهت لذع معا وریش آن
وشحم عنز بقوت تر بود از شحم خنزیر از بهر آنک زود بسته شود وحقنه کردن بدان
ریش معائی قرحه را نافع بود وکسی که ذراریح خورده باشد بغایت نافع بود
شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان گیرند ورطوبت وی زیادت
از مجموع شحمها بود وفعل وی نزدیک بزیت بود لیکن تلیین وتنضیج در وی زیادت

بود که در زیت و گرمی آن کمتر از دیگر شحم بود و بیش بود نافع بود جهت درد ها و قرحه
امعا و ساکن کند انرا و نافع بود جهت زندگی جانوران و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم
بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند و قایم مقام وی بود در زخمها و وی
حرام بود و گویند بدل وی شحم کلب الما بود **شحم البقر** گرم و خشک تر از پیه
میش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم
العجل که بدل وی کمتر از شحم بقر بود **شحم الدب** لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد
و شقاق که از سرما بود نافع بود و جهت خلع و ثقل بعقده مزمن و برص سود مند بود
و تشریف گویند پیه وی چون در پوست انار کم کنند و با صمغ ان زیت بیامیزند بعد از ان
بر ابرو طلا کنند موی بسیار برویانند و چون بنا صور مانند ذالک کنند و کلیه وی سحق کنند
و بر مفاصل مقعد طلا کنند سود مند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی
نرم تا اعضا و بر ابجوزه اعصاب لطیف که اند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم
الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند
بعد از انکه موی زیاده بر کشیده باشند دیگر نروید و چون گداخته کنند و در گوش مالند
که زایل باشد از [illegible] آفتها ایمن باشند و حرزی عظیم بود و برا **شحم السمک البحری**
تیزی چشم را زیاد کند و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن **شحم الافعی**
گرم و تر بود و بیشتر اطبا متفق اند بر آنکه منع نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی
گوید منع موی زیادت در چشم بود بکند وقتی که بکشد و بعد از ان بمالند و اسحق گوید مقدار
دانگی از وی تا دو دانگ نفع ها و اندکیها را سود مند و مضر بود بدل و منع مضرت وی
نصف الغار میکند **شحم الثعلب** درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و بچکانند

در گوش بچکانند درد دندان را سود دهد و گویند چون پیه از نر و بر نقرس مانند زایل کند
و اگر طلا کنند بر خاری با جوی و در گوشه خانه رها کنند براغیث بر وی جمع شوند و بر گوشت
بیا ریزی کیک خوانند **شحم التمساح** جالینوس گوید که پیه وی چون بر زندگی [illegible] درد ساعت
درد زایل کند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آورند بعد از [illegible] قوت وی ضعیف شود
و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد **شحم المرج** حنظل بری است و گفته شد **شحار**
و شنیع قلی است و گفته شود در قاف **شربث** [illegible] **شری**
نوع حنظل است و در صفت حنظل گفته شد **شربین** درخت قطران است و از جنس
شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خار ناک بود و از دو نوع است
دراز و کوتاه و در پوست وی قبض بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سوم
و چون ورق وی بسرکه بپزند و بعد از ان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و ثمر وی
سرفه را سود مند بود و بول را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول براند
با فلفل استعمال کنند و وی شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی را که ارنب بحری
خورده باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند هیچ [illegible]
نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و لذاع بود و درد سر آورد و [illegible] و اصلاح
وی بعصاره لسان الحمل و جلاب کنند **شنشقاقل** اشقاقل است و گفته شد **شد**
شنبلیان [illegible] است و گفته شود **شنتره** فو است و گفته شد شی ذ
شطریه نوعی از سعتر است و ورق آن دراز بود و بستانی بود و بری بود [illegible] آنرا
مرزنجوش خوانند و در صفت صعتر منفعت آن گفته شود **شعور الثعالبه** زعفران است
و گفته شد **شعر الجن** و شعر الجبات و شعر الارض و شعر الجاد و شعر الغول و لحیه الجاد

وساق الاسود وسانقه وضفایر الجن وشعر الخنازیر وزبرة الییرابر جلد اسم سیاوشان نیست
وکرمابان وبرا کودسو خوانند وزنان تبراذ وبرا کیس بری خوانند **شعر الربر**
ثقاء صیغاست وکفته شود **شیعر رومی** خند روس است وکفته شد **شیعر** نوعی
ازوی بی پوست بود وآنرا سلت خوانند بپارسی جو برهنه کویند وفعل وی نزدیکست
بفعل جو با پوست ونیکوترین جوان بود که تازه وسفید وبزرگ دانه وفربه بود وطبیعت
وی سرد وخشک بود در اول کویند در دوم وخشکی وی بیشتر از باقلا ومقشر بود
باندک چیزی لکن در همه خصلتها مانند وی بود چون ازبرون استعمال کنند وچون خوشته
خورند فاضلتر از باقلا بود در وی تحلیل وجلا بود وغذای وی کمتر از غذای کندم بود
وبرکلف ذکر که طلا کنند سود دهد وبر جرب ریش تشنه با سرکه کرم که طلا کنند نافع بود
وبا سرکه وبه بر نقرس کرم طلا کنند خوب بود ومنع سیلان فضول از مفاصل بکند وآرد وی
با پوست خشخاش واکلیل الملک ضماد کنند بر ذات الجنب نافع بود وبا انجیر بپزند
تبهای بلغمی را نافع بود وچون مضمضه کنند وبا تب کرم کنند وبر وجعی که از حرارت بود
ضماد کنند ساکن کرداند وکلا بر ورمهای کرم همین عمل کند بکدازاند ووی باد انکیزد بود
منفض آورد واز بهران ویدا بی ساند وکویند مضر بود بمثانه ومصلح وی انیسون است
وآرد جو چون با انجیر بپزند وبر ورم بلغمی وورمهای کرم نهند بکدازاند وچون با راتینج
وزفت وسرکین کبوتر بیامیزند وبر ورمهای صلب نهند نفع دهد وچون با زفت تر
وموم وبول کودکان که محتلم نشده باشند وزیت بیامیزند وبرخنازیر نهند نفع دهد
وچون با عصارهٔ سرد بسرشند مانند کاهو وتوتک وآب دوبا ... تبک وضماد کنند
بر چشم ورم کرده ورمی که کرم بود ساکن کرداند وهمچنین طلا کنند بر همه ورمهای کرم

همچو حمره وحمره وفلغمونی وامثال آن وچون بسرکه بسرشند وبر پیشانی طلا کنند
درد سر کرم ساکن کرداند وهمچنین تنها یا با ادویهٔ موافق بود استعمال کنند قلاع را
زایل کند **شعر** جالینوس کوید موی را کل بسوزانند در قوه مانند شیم سوخته بود یعنی
کرم وخشک بود در سیوم وکل موی آدمی تر کنند بسرکه وبرزند کل سک دیوانه ضماد کنند
در ساعت درد زایل کند وکویند سحق کرده بسرکه تر کنند وضماد کنند بدان وکلا بشراب
صرف وزیت تر کنند وبر جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند وکل بدان دخان کنند خناق
رحم وسیلان آن سود دهد وموی سوخته چون سحق کنند بسرکه وبر ثبرها نهند زایل کند وچون
سحق کنند وباعسل بر قلاع که عارض شود در دهان کودکان بمالند بغایت کامل
نافع بود وچون سحق کنند با کندر وبر جراحتهایی که در سر پدید اشود افشانند نافع بود
خاصه با زیت وکل سحق کنند بعسل وبر جراحتها نهند زایل کند وچون سحق کنند موی
سوخته با مرداسنک وبر جبینی که جرب وحکهٔ سخت داشته باشد طلا کنند ساکن کرداند
وچون با روغن کل بیامیزند ودر کوش چکانند درد دندان ساکن کند وکل طلا کنند
بر سوختکی آتش سود مند بود وابن زهر کوید کل بیاویزند موی طفل تا پیش از آنکه
صلب شود بر کبکی نقرس داشته یا عقرب زده بود نافع بود ودرد ساکن کرداند وکل
موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد کرداند وآب مقطر وی چون برداء الثعلب مالند موی
برویاند وصفت سوختن وی چنان بود که یکی تور کنند ازوی وطبقی بر سر آن نهند
که سوراخ در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الجبار** شعر الجن است
وکفته شد **شنبلیج** ثمر اللصف است وآنرا قثاء الکبر خوانند وقثا کفته شد
شنشبین بری مرغیست که وبرا بیام خوانند وبپارسی بوتیمار صاحب منهاج کوید

بهتر است و بی بو چلب بود طبیعت وی گرم و خشک بود و خشک و بی تقوع بود مفلوج را
سود مند بود و بی خوابی آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و نشاید که از یک سال
گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود و اول آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند
بعد از آن بخورند و دو از یک بینی از اوناقیا نه انکو بود و ارسطو گوید خاصیتی
قوی دارد در قوت ماسکه و درین باب از کلک بالغ تر بود و ابن زهر گوید گوشت
بهام خنط راز یا قی کند و ذهن را تیز کند و قوت حواس بیفزاید سقنقور بحری
جانوری دریایی است بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش
و دم وی هم مانند وی و ذنب وی مانند ذنب موش بود و درین آن جانور بود
نقد از بینی و بدان بگزد و درد وی سخت پدید آید از زندگی وی و صاحب جامع گوید
در مدینه مالقه از بلاد اندلس وی را ابرق خوانند و تعریف گوید که از بی با مردی بول کند
در موضعی و در آن موضع خار بماند بحری دو برند اگر کسی بول کرده باشد سوزش تمام
و درد سخت پدید آید مادام که خار وی در آنجا در بود باشند و محمد ادریس
[illegible] گوید چون نهند در شب جامه خواب کسی خفته باشد مادام که آن بحال باشد
بخواب نرود تا آن برگیرند و اگر دفن کنند در بن درختی با در نشود و خشک گردد
و گر دفن کنند در خانه قومی تفرقه گردد آن قوم و اگر بسوزند و سحق کنند و آن خاکستر
بر دوش افشانند از یکدیگر بد آگه شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آنرا حوت الشر
خوانند شقایق النعمان شقر خوانند و یونانی ارامونی خوانند و بری بود
و بستانی بود و گل وی بزرگ بود بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق
آنرا از بون خوانند و گفته شد طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گفت [illegible]

گرم و خشک بود در اول و گویند گرمست در دوم و تر و علی بصری گوید گرم و خشک
بود در دوم و وی محلل و منضج و جلا و جذب در وی بود و گل گل شقایق
با پوست جز تر با مبزند و موی را بغایت سیاه کند و خضاب نیکو بود و گل در شب کنند
و در شب و بالای وی یک مثقال روغن سوخته بنهند و در سرگین ستور چهل روز دفن کنند
چون بیرون آورند در ساعت موی را خضاب کنند شقایق بغایت سیاه کند و عصاره وی
سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کحلهای مرکب با وی مرکب کنند قوت
چشم بدهند و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول آب
در ابتدا بکند و تیزی فی زیاده کند و قوت وی بدهند و گل یک رطل شقایق و نیم رطل
پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو هفته و موی را بدان
خضاب کنند سیاه کند و چون ظرفی آبگینه و در شیشه ان حبه در هم روغن سوخته
نهند و در بالای آن مبحین و سران بکنند و در سرگین دفن کنند سه هفته بعد از آن بیرون
آورند آبی سیاه غلیظ باشد موی را بوی شانه کنند سیاه کند بغایت و [illegible]
زنان بوی رنگ کنند خضابی نیکو عجایب بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز
متواتر هر روز یک درم با آب سرد بیاشامند از برص شفا یابند باذن الله تعالی و گوید بکرات
تجربه کرده و مجرب بوده و دیسقوریدوس گوید چون بیخ آن بکوبند و آب آن بگیرند و بدان
سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغم کند و چون بپزند بشراب و بر ورم
گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار قرحه که در وی بود زایل کند و [illegible] پاک
کند و چون زنان بخود برگیرند حیض براند و چون ورق و قضبان وی با خیسانش جو
بپزند و بخورند شیر براند و شقایق نافع بود جهت عشق و جرب [illegible]

تشاقل اشتاقل است وتشتاقل نیز گویند و گفته شد منفعت بعضی آن
در باب الف و اینجا نیز گفته شود تمام منفعت آن منصوری گوید مرباء وی قوی
گرم بود و مسخن معده وجگر بود منی را زیاد کند بسیار چون ادمان آن کنند و ابن
وافد گوید گرم وتر بود در اول ورطوبت وی بیشتر از حرارت بود بهیج جماع بود
وباه را زیاد کند و نعوظ آورد خاصه مربا بعسل وجالینوس گوید گرم وتر بود در
سیوم نیز بیفزاید وقوت باه بدهد وحیض فرود آورد ومقوی اعضاء بارد بود و
دیسقوریدوس گوید در ابتداء استسقا نافع بود ومقوی امعا بود وبدن ومنی بیفزاید
ونعوظ تمام آورد وفولس وارماسوس گویند مقوی صلب بود وذکر ومنی بیفزاید
ولذت زیادت کند وبچه فرود آورد واختناق رحم را نافع بود وگزیدن سگ دیوانه
وگزندگی سباع وگزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سودمند بود و مقدار
ماخوذ از وی دو درم بود وشیخ الرئیس گوید ظن آنست که سوخته وی لطیف بود
وتر طیب وی قوت در دوم زیادت کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان
بود وگویند بدل وی دارچینی و تخم گزر بود وبسیار خوردن وی مضر بود بتشنج ومصلح آن
بر سیاوشان با نبات بود که جلاب سازند **شقر** شقایق است وگفته شد
شقراق بواسیر وشقوق گویند بشیرازی کاسه شکنک گویند گرم بود ودر وی رطوبتی
قوی بود لکن محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی ودی دسم بود **شقردیون**
اشقر دیون خوانند وان اسقوردیون است وگفته شد منفعت بعضی در باب الف
وتمامی اینجا گفته شود وآن گرم تری بود وحافظ الاجساد وحافظ الموتی خوانند
ونعابیت گرم بود بول براند وچون تر بود بکوبند وچون خشک بود بزنند

بشراب و یا شامند گزندگی جانوران وادویهٔ کشنده را نافع بود وسینه را از بلغم
غلیظ پاک کند ومقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرحهٔ امعا وعسر البول ولذع
معده را نافع بود وچون با حرف وعسل ودر اینخ بیامیزند چون خشک بود ولعوق کنند
سرفهٔ مزمن را نافع بود وچون با سرکه بیامیزند وبر موضع نقرس نهند درد ساکن کند
واگر با آب ضماد کنند همچنین وچون زن بخود برگیرد حیض براند **شکرمج** شکوهج نیز گویند
وان حسک است وگفته شد **شکاعی** حشیشیست از قوت وطبیعت مانند باد آورد
ورنگ وی سبز بود وگلوی زرد وطبیعت وی گرم وخشک است در سیوم گویند
گرمست در اول وخشکست در دوم محلل لطیف بود بغایت وگویند جهت شب
جامه خواب کودکان نیز سودمند بود جهت آب رفتن دهان ایشان وبرفالج
طلا کنند وسعوط کنند وبا شراب آشامیدن نافع بود ورطوبت معده وباد که در
رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم بود وجالینوس گوید سودمند بود جهت مرض سودا
وبلغم ومقوی بدن بود و معده وامعا را پاک کند از فضلهای بد وجذام را نافع بود
وفولس گوید جذام وبرص وبهق را نافع بود چون با افتیمون رومی وعسل بیاشامند
وسمن بود وصاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی پنج درم بود وگوید مضر است بشش
ومصلح وی صمغ عربی بود فانافع بود جهت درد طحال وورم معده و... فی سیلان
رطوبت مزمن از رحم وخون رفتن از سینه وجمع سیلان رطوبات از بدن بکند وشیخ
الرئیس گوید سودمند بود جهت تنهای نهن خاصه صبیان را وموفق گوید بشیرازی
ازناخار ... خوانند ودی نباتی کوهی بود و در زمینی که سنگستان بود باشد وجهت
تب ربع وتب ... بجلاب خوردن بغایت نافع بود **شکوثا** اکشوثا است وگفته شد

شک تراب الهالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب رهج الفار گویند
و بعربی سم الفار خوانند و بشیرازی مرگ موش که نیز خوانند و صاحب منهاج گوید
گویند دو نوع است یک زرد است که از خراسان می آورند و گویند دو نوع است که در خراسان
در معدن نقره حاصل می شود و مولف گوید آنچه محقق است از طرف دریا می آورند
از فرنگ و بلغار و می گویند که کانی است و آسیابان وی را زرنیخ سفید خوانند و وی
سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسی که زیبق
مصعد خورده باشد و مشکل خلاص یابد از بهر آنکه بغایت مهلک است
و گله در میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه بنهند تا موش بخورد هر موش
که آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد چنانچه آن خانه از موش
پاک گردد و این مجربست **شلجم** و شلجم نیز گویند و آن لغت است پارسی
شلغم گویند بعربی بود و تتاری بود و طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول
غذای بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم کند و باه را برانگیزد و بول براند
و مسهل نبود و اشتهای طعام بیاورد چون بسرکه بپزند و خردل و مقوی معده بود
و آب وی بصر را سود مند بود و آن تخمی است که بیشتر آن را رطبه خوانند و وی
غلیظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بخورند و احساس نفخ در خود یابند
بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید بود **شل** اسحق بن عمران گوید شل
در هندوستان سفرجل هندی خوانند و آن ثمری مدور بود مانند زرد آلو و ذوق وی
مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و تر بود در اول ملطف کیموس
غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض

بادها را بشکند و در وی تحلیل عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس
و نیا ذوق گوید نافع بود زیادتی که عارض شود در رحم زنان و بچه را بیفکند داخل در
رحم و چون با عسل بنا نشیا استعمال کنند معده را پاک کند از قوت لعاب بدهند
و نشف رطوبات معده بکند و استسقا را نافع بود چون با مطبوخ افتیمون بیاشامند مقدار
مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب
تقویم گوید صداع آورد و مصلح آن خشخاش سیاه و کتیرا بود و صاحب منهاج سهو کرده است
که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بطرف صاحب جامع است
که او از شک تا شل سهو کرده است **شمع** بپارسی موم خوانند و دبیقوریدوس گویند
نیکوترین وی سرخ رنگ بود خوشبوی که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت
وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و مادهٔ مرهمهای سرد و گرم بود و در وی انضاج اندک
بود و ملین اعصاب بود و خشکریشها و خشونت سینه را نافع بود طلا کردن و با روغن
بنفشه لعوق کنند و منع شیر بستن در پستان زنان بکند چون در حب سازند بمقدار
جاورسی از وی بیاشامند و همین مقدار چون در حسایی از جاورس با برنج کنند و بخورند
قرحهٔ امعا را نافع بود و جذب سموم بکند و بیرون آرد پیکانها که از پیکان تیر دار بود
طلا کردن نافع بود بغایت و تشریف گویند چون با روغن سوسن یا روغن زنبق
بر روی طلا کنند لون را صافی و نیکو کند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق
رایحهٔ وی در زنان و با نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کند **شمرا**
مرزنجوش است صفت آن در اذان الفار گفته شد **شمار** رازیانج است نزد یک
اهل مصر و شام و گفته شد **شمشاد** بقس است و گفته شد **شمیر** شوتیز گویند

وان تا قلهٔ ضماد بود وگفته شود ثمام دستبو است وگفته شد شنجار بپارسی
شنگار گویند وان ابو خلسا است وگفته شد در الف وانقلابه گویند ورق وی
چون با شراب بیاشامند کرم شکم بکشد وورق وی بورق کاهو ماند الا خشن بود
وآن کاغذ بان تلخ است وگرهها سرخ سیاه دوین خاصه در کنار آن شنبله
تودری است وگفته شد شنبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید شنبلید تفاح
سورنجان است وصاحب منهاج گوید ورق سورنجان است وقول اول اصح است
که آن تفاح سورنجان است وبهترین آن سفید تازه بود وطبیعت آن گرم وخشک بود
وبوئیدن وی صداع سرد را سود دهد وبادهای غلیظ که در دماغ بود بگشاید وسده دماغ
وبینی بگشاید وچون اول باشد که هنوز آفتاب بر وی نرفته باشد شکفته وماند بهان تازه
شکفته بود بشکل ونقش وبوی تیز داشته باشد شنج نوع از حلزون است
بپارسی بگل خوانند وبتبری قصک خوانند وآن کوچک بود وبزرگ بود وصاحب
جامع گوید سنبر وبزرگ وبیضه بود ولون ظاهر آن زرد بود وباطن آن سفید وعطاران
تبریز آنرا توتیاء اکبر خوانند وآن ودع است ودرو گفته شد وبهترین شنج
تازه سفید املس بود وچون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند وصفت سوختن وی
چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که سرکین با وی سرشته باشند ودر تنور بی نهند که آتش
تافته بود تا بسوزد وعلامت سوخته وی آن بود که سفید گشته باشد والا سفید گشته باشد
دیگر در گل گیرند ودر آتش نهند یا در کوزهٔ کوزه گری کنند ودر گل گیرند ودر آتش نهند تا تمام سوخته
وسفید شود بعد از آن به آب سحق کنند وبشویند وخشک کنند ودیگر باره سحق کنند ومستعمل
کنند وطبیعت آن سرد وخشک بود وگویند که منفعت وی آنست که سپیدی که در چشم بود

زائل کند ونشف رطوبت از چشم بکند وآب رفتن باز دارد وجلای تمام بدهد
والا نسوخته در چشم کشند جلا زیادت بدهد والا سوخته در چشم کشند نشف رطوبت
بیشتر بکند وتجفیف در وی زیادت بود والا بعد از سوختن غسل کرده باشند
نشف بی لذع کند وسنون کردن دندان را جلا دهد ومسکن وجعها که گرم بود
مقدار شربتش درمی الا مضر بود به شش ومصلح وی عسل بود شنقاد شنجار است وگفته شد
شنان واشنان است وگفته شد شونیز شیبر است وحبة السوداء گویند
بپارسی سونیز گویند بهترین آن فربه بود طبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم قطع
بلغم بکند وجلا بدهد ومحلل ریاح ونفخ بود وورمهای بلغمی که نشف دهد وورمهای صلب
چون بکوبند وبا [illegible] که با گرم نشف باشند بسرشند وضماد کنند بگدازاند
وچون با سرکه وچوب صنوبر بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد وچون بکوبند
وبا آب تر کنند وبر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد والا با آب حنظل تر بسرشند
یا جوشانیده وبر ناف طلا کنند حب القرع را بیرون آورد محکم والا با آب [illegible] بسرشند
وطلا کنند کرمها مجموع بیرون آورد وچون سحق کنند بریان کرده در صره بندند ودائم
بویند زکام سرد را نافع بود والا سحق کنند وبا قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند
وسه قطره در گوش چکانند نافع بود جهت سردی وبادی وسده که در گوش بود والا
بریان کنند وبکوبند ودر زیت خیسانند وازان زیت سه قطره در بینی چکانند
یا جها زقطره زکامی را که عطسه بسیار آید سودمند بود والا بسوزانند وبا روغن سوسن
یا روغن حنا که هم در آن کرده باشند بیامیزند وبر کل طلا کنند چون بروید ودو [illegible]
[illegible] چون سعوط کنند فالج ولقوه را نافع بود وچون بکوبند وبپزند ومردوز مقداره

دو درم آب نیم درم بیاشامند زنگی ملک دیوانه را سود دهد وچون سحق کنند وبا سکنجبین
بیاشامند تب ربع نافع بود وکلا با سرکه بر بهق وبرص طلا کنند سودمند بود وکلا با عسل
وآب گرم بیاشامند سکسکه وشانه بر نیز اند وچون با عسل وروغن گاو سرشته کنند
سودمند بود جهت درد رحم ودرد کرده ودردی که نفسا را بود ودر زمان امساک خون
نفاس کند ودرد آن ساکن کند وچون سحق کنند با بول وبر ریشهای سر نهند
وبدان ادمان نمایند ریش را زایل کند وموی برویاند وچون در کحلها کنند ودر ابتدا
نزول آب نگسند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند وقلع ثالیل وجلا بهق
وبرص وجرب ریش تشنج بکند وبر پیشانی طلا کنند درد سر که از سردی بود سود
دهد وسنگ مصفاة بگشاید وچون یک شب در سرکه خیسانند وبا مرله سحق کنند وبدان
سعوط کنند ودرد سر کهن ولقوه را زایل کند وکلا ادمان خوردن می کنند چند روز
بول وتب وحیض براند وچون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود وچون
مقدار دو درم ازوی با آب بیاشامند زنگی زنبلا را سود دهد وچون در خانه دود کنند
زنگان بگریزند بخاصیة تبهای بلغمی وسوداوی را زایل کند وحب القرع را بکشد
از بیرون طلا کنند وچون روغن وی سعوط کنند سودمند بود فالج وکزاز وقطع تری
وسردی بکند که گرد جمع شود از ان افلاج حادث شود وچون سحق کنند با خون افعی
یا خون پرستوک وطلا کنند بر سفیدی که بر اعضای ظاهر باشد لون ان بگرداند
وچون بریان کنند با تیغ آهسته وبلوند وبکتان سرشته وطلا کنند بر ریشی
که در ساق پید آید شود بعد از انک ریش بسیار گشته باشد زایل کند وکمال صحت آورد
وچون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد وچون بخورند حیض براند وحمل وبچه بیفگند

وموی بیرون آورد ومشیمه بیندازد وتعریف نونه چون هفت دانه ازوی بتبرزمان
بخو بیاشامند یک ساعت وسعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد وچشمهاش
زرد شده باشد بغایت نافع بود وزود بکمال صحت آورد وزا که شبت تفتیح سده
گویند مضر بود بگرده ومصلح وی کثیرا بود وبدل اوی صمغ زیتون بود وبسیار خوردن ازوی
کشنده بود ونوعی ازوی هست خناق وغثیان آورد واول آن بود که قی کنند
وشیر بیاشامند ومداوای وی جز مداوای کسی کنند که کندش خورده باشد شواصرا
نوعی از بنجاسف است وآنرا مسک الجن خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است
درختهای تب کنند سودمند بود جهت عرق النسا واوجاع مفاصل بود از ان که
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود شوخط خوشه ارزن است شویلا بنجاسف است
وگفته شد شوع درخت بان است وصفت بان وحب آن گفته شد شوشمیر خیربوا
است وهیل بوا وهال بوا بهر گویند وآن قاقله صغار است وگفته شد
شوکة العداجین مشط الراعی است ویونانی دیبسافوس گویند وگفته شد
شوکة الدین علوست وگفته شود شوکة العلک انجبار است وگفته شد شوکة عربیه
شکاعا است وگفته شد شوکة قبطیه قرظ است وگفته شود شوکة شهبا بنبوت
است وگفته شود شوکة منتنه جنس گویند طباق است وگفته شود وطباق
خار زالنبت که آنرا شرکه خوانند شوکة بیضا باذاورد است وگفته شد شوکة مصریه
قبطیه است وگفته شد شوکران حفظ گویند ویونانی قونیون ومیقونیون
واریقون وطغسیقون ن بیخ گویند وآن طمانا است وگویند تخم بنج رومی است
ودیسقوریدوس گوید ساق آن مانند ساق رازیانه بود وورق آن مانند ورق خیار

گل وی سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و در وهن کونیز وزن
آن مانند ورق پیروزج زردی بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود
بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و مؤلف گوید این نوع کوچک است باریک و درشت
گوید و بهترین آن زردی بود که از ولایت ... آرند از توت خیزد و آزادوری نوعی ...
و تخم وی را شوکران خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم تا چهارم و کشنده بود
و گل عصاره وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد گردد
بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و در شیافها جهت درد چشم استعمال کنند
نافع بود و چون ضماد کنند بر حمره و نمله ساکن کند و گل و نبات وی مهیجان با ورق وی
و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرت احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب
سستی در وی پدید آید و چون بر پستان دختران ضماد کنند نگذارد که بزرگ گردد
و گل بر پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند و گل بر موضع زهار با وضعی که موی بود
طلا کنند منع موی رستن بکند و گل بر خصیه کودکان ضماد کنند نگذارد که بزرگ شود
و گل کبی گویند علامت وی آن بود که عقل ازوی زایل شود و چشم وی تاریک گردد
تا حدی که هیچ نبیند و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و در آخر کار تشنج اعصاب
آورد و خناق از تنگی قصبه شش و ضیق نفس که سبب ریاح و مضرت وی پیوست
بدل رسد تا حدی که بکشد و مداوای وی قی بود بعد از آن شراب صرف کنند و فلفل
پس شیر خر با افسنتین و فلفل و جند بیدستر و سداب با شراب و قردمانا و میعه
و فلفل و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت با روغن و مداوا
بزفیون نیز کنند و گل از تخم وی اندکی در شراب کنند بغایت منوم بود و بدل آن

دو وزن آن بزر البنج بود **شوغار** زاج سفید است و گفته شد **شوذانیق** سوذانیات
است و گفته شد و غذا اندک دهند و کیموس وی کم بود **شهدانج** بزر القنب است
و آن بری بود و بستانی بود و در قاف گفته شد **شیطرج** عصاب خوانند بزبان بربری
و بیونانی لیبدیون خوانند و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید
هندی بود یا بری و مؤلف گوید چند آنکه امتحان کرده شد بهتر از بادبیسی نیست در خط
ابله می‌نهند در اطلیه و هندی ابله نمی‌زنند پس محقق شد که حدت وی زیاد از هندی است
و این نوع نیکوتر است بدو وجه یکی آنکه تازه بود و دوم آنکه معتبر بود فی الجمله
طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم
تشنج للتریس گوید بر بهق سفید و برص و جرب و تقشر با سرکه طلا کنند بغایت
نافع بود و چون با اشتا منه درد مفاصل را سود دهد و بر پیرین طلا کنند بلند از اندام
و ورق وی چون بنک بکوبند و با بیخ راسن بر عرق النسا ضماد کنند و دانک و نیم
سائغی رها کنند نافع بود و بر پیرین نهادن سودمند بود و بر جرب ریش تر مالیدن
بغایت مفید بود و چون از خود بیا و بنهد درد دندان ساکن کند و مؤلف گوید که از خواص
وی آنست که اگر کسی را درد دندان کند شیطرج را در کف دست مخالف نهد و بر شیب
وی نهد درد دندان ساکن گرداند و این مجربست و مقدار مستعمل تریاق ازوی
یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل وی خوع
گویند بدل آن بیخ کبر است **شیح** پارسی درمنه گویند بهترین آن ارمنی بود
و آنرا درمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را افلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح بود

ومقطع ودروی قبضی بود دون قبض افسنتین وچون بسوزانند وخاکستر آن با روغن
بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود ومنع آکله بکند وعسر النفس را سود دهد وکرمها
وحب القرع را بکشد وبول وحیض براند وجهت زهر گزیدن عقرب ورتیلا وزهرها سودمند بود
مقدار دو مثقال ـــ وچون بسوزانند وبر ریشی که تر باشد یا بر موضع ریشی
که نو بسته باشد طلا کنند موی برویاند ووی مضر بود باعصاب ومصدع بود ومعده را
زیان دهد ومصلح وی ترمس بود وگویند مصلح وی شراب ریحانی بود با شراب اترج
وبدل آن در قالات دو دبرنک کابلی بود ودر علتهای دیگر غبار سنگ بدل وی کنند
شیلم زوان است وبهترین وی آن بود که ادکن وفربه بود وطبیعت وی گرم بود
در سیوم وگویند در اول وگویند در دوم ووی لطیف ومحلل بود وجلا دهد با گوگرد بر
بهق طلا کنند سود دهد ومحلل ورم خنازیر بود با بذر کتان وبا سرکین کبوتر بروی نهند
سوراخ کند وبا گندم بر قوبا وریش [illegible] دود کنند نافع بود وبخور کردن بدان آبستنی را
یاری دهد خاصه چون با سویق ومرو وزعفران وکندر بود وچون [illegible] بسرشند وبر
عضوی نهند که پیکان یا خار باشد بیرون آورد ووی مسکر ومسدد بود وشیرازی سیلک
خوانند وگل در میان گندم بود آن نان بغایت سدد وسکر آورد وبدل آن حب قوقی بود
وگل در میان شراب خوب بیاشند وبیاشامند بغایت منوم بود ومستی وخواب گران آورد
وروغن جهت [illegible] از روغن گندم نیکوتر بود وچون [illegible] مانند خوابی معتدل
آورد ورازی گوید بدل آن [illegible] است شیرج دهن الحل است بپارسی روغن کنجد گویند
وشیرج گویند وطبیعت وی گرم وتر بود سودمند بود جهت سعال وخشونت سودا وی
خوردن وطلا کردن وچون [illegible] در روی [illegible] موی را نکو دارد [illegible] ووی

با آب مویز حله دموی وبلغمی را از الک [illegible] وضیق النفس را نافع بود ومعدل طبیعت
بود وسموم را نافع بود وخشونت حلق وسینه را سود دهد وسبوس [illegible]
درطع کند ودروی غلیظ بود ومعده را بد بود ومرخی وی بود وگال خورند که غلظ وی
اندک شود مصلح وی آن بود که بریان کنند وبعضی گویند که سوداوی را هیچ نفع نکند شبیه
العجوز اشنه است وگفته شد شیان دم الاخوین است وگفته شد شیرزق شیرزق
نیز گویند صاحب جامع گوید ترکی خفاش است وگویند شیر اوست ومولف گوید آنچه
محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش وشیر مرغ که مردمان
با فواه گویند شیرزق است وطبیعت آن گرم وخشک است بغایت گرم منفعت وی آنست
که سنگ مثانه بریزاند وناخنه وسفیدی که در چشم بود چون در چشم کشند زائل کند شیرابه
خشخاش است وگفته شد شبنم تو نیز است وگفته شد شیخ حبشی فلفل سیاه است
وگفته شود شیخ البحر حیوانی دریائیست که صورتی بی ماند کوساله بود وگویند روز
شنبه البته از دریا بیرون نیاید شیاف خوزی پوست درخت [illegible] است وگفته شد
شیراملج املج چون در شیر خر بیاشند آنرا شیراملج خوانند وقبض وی کمتر از املج بود
ونیکوترین آن بود که چند روز در شیر خر بیاشند وطبیعت آن سرد وخشک بود در سوم وگویند
گرم وتر بود بلغم لزج را پاک کند وقوت شهوت بدهد وقطع قی بکند وآب دهن اندر دهان
باز دارد وحرارت خون را بنشاند ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود وگویند مضر بود
بمثانه ومصلح وی شیر تازه وعسل بود شیراز بپارسی ریچال خوانند شیرخشت صمغی است
زرد رنگ که از هندوستان می آورند وطبیعت آن گرم وخشک بود مسهل صفرا وسودا بود
وبلغم وخلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد ومادهاء فاسد وتریاقی از وی دانگی تا نیم درم بود

شیرخشک پارسی شیرخشت گویند و طبیعت وی گرم بود باعتدال و فعل وی اقوی
بود از ترنجبین و مانند وی و منبت وی آن بود که شفاف بود مانند صمغ والله اعلم

باب الصاد

صابون گرم و خشک بود در
درجه دوم و مفرح اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود چون شیافه ازوی بکنند
برگیرند و در ... دهند و تشریف گویند. چون در میان خرقه صوف نهند و حرارت
دقی با رازیان بمالند محکم و دانه بکند و اگر با ... ان نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه
و جرب ریش تنه را نافع بود و اگر با ... ان حنا بیامیزند و برزانو طلا کنند درد زانو
ساکن کند و اگر بر ... طلا کنند زود زایل کند و مجربست و چون بجوشانند با روغن
گل و بر ریش سر نهند که آن طلا کنند پیاپی چند نوبت خشک کند و زایل کند و چون
طلا کنند بر ریش سر ... و سعفه زود زایل کند بعد از آن باب گرم بشویند ... دعا
بهتر گردد و چون دو درم ازوی با ... سلیقون که آن زنجفر محرق است
و ... نوره آب دهند بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه نشسته باشند
یک ساعت ... موی را سیاه کند و تغیری تمام پدید آید و تشریف گویند نعابت
مجربست و اگر سر را بدان بشویند در حمام ... و سر را پاک کند از سبوسه
و گویند که با ادویه بسرشند بجهت نمش و بهق مناسب بود و فعل وی زیادت کند
و بهق ... را زایل کند و چون بر اورام بلغمی ... ازو نفع ... تنها یا با ادویه موافق بود
نفع دهد و ... و چون بسرشند با ادویه که کشاینده اورام بود مانند حرف و ...
... و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی که اند و گویند سر را چون بدان بشویند موی را جعد
که اند و ... طلا ... بگشاید و آب ... بود ... بخورد ... بود

و مداوای وی بنی باب گرم کند و روغن ... بعد از آن آب گوشت ... بروغن ...
صابون القاق شیخ ابن ... گفته شد صاب گویند قثاء الحمار است و گویند
بتحقیق نوعی از یتوعاتست صان ... الصغیرات است و گفته شد صاحیه جزر است
و گفته شد صباد تمر هندی است و گفته شد صبی گویند عصاره شبا است و گویند
شبا است و گویند عصاره زرد رنگست طبیعت آن سرد ... گرم را نافع بود صبر نوع است
سقوطری و عربی و سمجانی بهترین آن سقوطری بود و سقوطره جزیره است نزدیک
ساحل یمن و آن جزیره ... فرسنگست و اهل آن جزیره ... اند و ساحران محکم
و اصل ایشان از یونان است اسکندر ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد
جهت ساختن صبر و زنان ایشان مجموع ساحره باشند تا بحدی که اگر شخصی با کسی ...
داشته باشند که آن شخص حاضر بود و الا شخص وی در ضمیر خود دارد و قدحی پر آب
پیش خود بنهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پدید آید بعد از آن
آن قدح ... دل و ... که آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر ندید
در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه می کنند در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری
آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی ... مر بود و براق بود نزدیک بصمغ
عربی و چون در دست بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفرانی بود و ازوی بوی روغن
گوسفند آید و قطعا ... در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و بعضی خوانند
و وی میانه بود و سمجانی بد بود و آنرا ... خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود
در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سوم و جالینوس گوید خشکی وی در سوم
بود و گرمی در اول جهت ... از همه دوای بود منفعتر بود و در ... منشط ...

خاصه درد کرده و دبر چون بآب بپزند از آن و طلا کنند و همچنین سود مند بود جهت
ورمهاییکه در دهان و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع
ماده بکند و آنچه جمع شده باشد بگدازد از آن و مسخن معده بود و دماغ از وی ذایل بگشاید و مسهل
صفرا بود و رطوبة و بلغم لزج و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید با وجود آنکه مضر بود
بجگر و ریش چشم و جرب آن ورد و سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک کرده اند
و سود مند بود جهت ابتدای نزول آب و سرو معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد
پاک کرده اند و عروق و اعصاب را از اوساخ پاک کرده اند و ذهن صاف کند و جیلش بن الحسن
گوید نشاید که صبر در سرکه پرورده و [illegible] مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که کار در
سواء [illegible] مستعمل کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آورد از بهر آنکه مرضی عروق
پیرامون مقعد بود پس اول آن ملتبا نید دخول [illegible] کف و صبر [illegible] اورد
وقوه وی در طبقات معده یک دو روز باقی ماند و سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند
بخاری لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ از فضول و بلغم که جمع شده باشد پاک کرده اند
و بخاری که از معده متصاعد شود پس قوت با صبر بدینها بدان سبب که چون متصاعد شود
پس از وی جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کرده اند روشنائی چشم
زیادت کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین مسهله و صبر جهت نوشته باشند
زیادت استعمال کنند و چون مغسول کنند قوت دوایی بسیار نقصان کند و از طبیعت
دوایی بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع چنین آورده است که بگیرند صبر سقوطری
یک رطل و سحق کنند و بمنخل صفیق بیزند بعد از آن افسنتین ربع رطل و از ادویه های این
مصطکی و قصب [illegible] و دارصینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون از هر یک ده درم ابن

داروها را در دو رطل آب تیز بپزند تا به نیمه باز آید و فرو گیرند و در دست بمالند و صاف کنند
و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آب بر آن ریزند و بشویند و در ظرف کنند تا آن
آب از صبر صاف شود دیگر بار در هاون کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی
نماند الا کاخال کف بعد از آن آب از وی بریزند و صبر باقی ماند پس درم زعفران
با وی بیامیزند و بر دارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی ما بین
یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهنه شود سیاه کفه و شکسته می زود [illegible]
ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و آنچه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی
مغسول ما بین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و کل با ادویه بود
شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر بود
بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود و منصوری گوید
شربتی از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمجانی سیاه بد بود و [illegible]
تنها مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقعد از بهر آنکه خشک بود در درجه سوم است
و مقعد عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود چون بر آن بکند [illegible] خشکی
مضر بود بعصب و تدبیر وی چنانکه چون با آب کند [illegible] سحق کنند و طلا کنند جهت نوبت
[illegible] از مقعد رسیده باشد نیک آید و گویند نیکوترین معالجه این نوع جهت بود
و مجرب و باید که صبر بنیک از روغن گل که در ظرف اسرب یا قلعی حل کرده باشند
از پی آن و گل را در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کند
وجه آنکه [illegible] حل کنند و بر حمره و شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود
و در نفع معده بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود

صحناة بپارسی ماهیابه گویند وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم وگویند گرم بود
در اول وخشک بود در دوم وآنرا از ماهی سازند که آنرا ماهی آشنه خوانند در
گرمسیرات وخلط بد ازوی حاصل شود ونشف رطوبت معده بکند ووجع ورک
بلغمی را نافع بود وگند دهان که از فساد معده بود زایل کند وقطع بلغم بکند وجرب وحکه
آورد وتشنگی وصداع ومصلح وی سرکا بود **صدف** بهترین آن سفید باشد که در آب
شیرین بود وطبیعت آن خشک بود وصدف فیروقس وصدف فرفرا ناسوخته
نشانند که استعمال کنند از بهر آنک بغایت صلب بود وچون بسوزانند قوت وی در غایت
تخفیف بود واولی آن بود که بغایت سحق کنند واین را بپارسی [illegible] که
جوهر وی حجری بود پس جهت تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث
از بهر آنک مجفف بود بغیر لذع وچون با سرکه بسرشند وعسل یا شراب نافع بود
جهت جراحتهای متعفن خبیث وگوشت صدف بری چون سحق کنند وطلا کنند بدن را
خشک گرداند بقوت وصدف جذب سل وعظام بکند ومسکن وجع نقرس ومفاصل
بود چون ضماد کنند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند ووی مسکن وجع معده بود
وچون بو بپزند ضماد کنند ورها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود وچون زن بخورد
بوکرد حیض براند وگوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه ومر صدف
کوچک تنکم براند وبدان بخورد که اهل اختناق رحم را نافع بود ومشیمه بیرون آورد
وصدف سوخته در تحلیل وجلا دندان ودر کحلهای چشم مستعمل کنند ودر ریش چشم
را نافع بود وغلظ اجفان زایل کند وچون طلا کنند بر موضعی که زیادتی در چشم بود
بعد از آن که برکنده باشند کیل نروید وسوختگی آتش را سفید دهد ودر دیه را نافع بود

ومقدار مستعمل ازوی مثقالی بود واز آب وی سه درهم وصدف سوخته بهق را
زایل کند ودر شیافها داخل کنند واسحق گوید خوردن وی مضر بود بمثانه ومصلح وی
عسل بود وبدل وی وزع **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در ساحل دریای
قلزم بسیار باشد ودر بحر حجاز نیز می باشد چون در ترتیب خود دو کنند بواسیر را
سود دهد وبلید ازوی وچون بسوزانند وبعسل بسرشند قطع ثالیل بکند وقروح را
سود دهد وشکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد ووی
بی گره بود ولون وی فرفیری بود که بسیار سرخ بود ودر قلزم بگاید معروف بود
صدأ الحدید زعفران الحدید است وگفته شد **صرة الجدی** تنج الطحال
است وگفته شد **صرو** شوکران است وگفته شد **صرایه** گندم است که زرد خواهد شد
صرب صمغ است وگفته شد **صبرا** باذروج است وگفته شد **صرصر** نیز گویند
وآن حیوانی است کوچک مانند ملخی کوچک که بشب آواز کند وبپارسی چرواسک خوانند
دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند وبخورند درد مثانه را سود دهد وجالینوس گوید
بعد از آن که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یک عدد یا یک دانه فلفل بخورد وشربتی
سه عدد ازین حیوان بود یا پنج عدد یا هفت عدد یا مثل وی فلفل در وقت هیجان
درد وصعوبت آن وصاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند ودر گوش چکانند درد گوش
ساکن کند **صرفان** اعراب را صرفان گویند ونوعی از خرمای سرخ فربه هست وآنرا ام صرفان
گویند وبپارسی ملتوم گویند ودر نسخه گفته شد **صعتر** بپارسی اوشه گویند وبیونانی
اوریغانس وآن دو نوع است دراز ورق وگرد ورق وبری را ندغ گویند ودر قوت
مانند حاشا بود ودراز ورق اقوی بود از گرد ورق وقلوترین آن کوچک ورق بری بود

وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم ملطف ومحلل بود درد دو گوش را نافع بود
ودرد دندان که از سردی وباد بود چون بخایند ساکن کند وطبیخ وی چون با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد وچون با میبختج بیاشامند دفع مضرت
شوکران وافیون بکند وچون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جبسین بکند وچون
با خیارزه بخورند نیکو بود جهت گزندگی عصاله وجهت معده وجگر وخایه سود مند بود وگر
با روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد وگر با سرکه بیاشامند طحول را نافع بود
وحیض وبول براند وگر طبیخ وی بیاشامند کرم براند وفضول مراری بیرون آورد وگر با
عسل لعوق کنند ودم ملازمت کند دم را نافع بود وخوردن وی غثیان را وخایه را نافع بود
وچون بپزند وآب وی بیاشامند دم بگشاید وحب القرع را بیرون کند واشتهای طعام باز دهد کند
وبادها را تحلیل دهد وقادری چشم وسبلو دی که از رطوبت حادث شود زایل کند ومقدار شم استعمال
مستعمل بود وروغن وی سینه وشش را سود مند بود وگر با سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند
بلذ ازاند وخوردن وی هضم طعام بکند ومعده وامعا از بلغم غلیظ پاک کند وغذاهای غلیظ
لطیف کند وسردی معده وجگر را سود دهد وسده بگشاید وچون قضیب وی با عناب
بپزند وآب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق کند واین خاصیت وی عجب است.
وگر با انجیر خشک بخورند عرق بر انگیزد ونوع دیگر کو کنه فقاح وی مسهل [illegible] سودا
بود وبلغم وشربتی یک مثقال با عسل وسرکه بود وصعتر قولنج ودرد چشم [illegible] را نافع بود
وچون با عسل وشکر بپزند وشربت یک مثقال بخورند وبدان خشنه جهت دفع نزول
آب بخایند مفید بود واز نزول ایمن باشند ونوع دیگر کو کنه وچون بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود وگر ضماد کنند بر موضع گزندگی همچنین نافع بود وچون صعتر نزدیک

بنعول که مضعف چشم بود [illegible] نهند ضرر آن زایل کند ونوعی از صعتر بستانی هست که
آنرا [illegible] کارند آن ضعیف تر از بری بود در قوت وفعل ودر تبریز بسیار کارند وآنرا
مرزه خوانند وصعتر مضر بود بادبیه ومصلح وی [illegible] اکوری بود صغین سغبین
نیز گویند وآن سکبینج است وگفته شد صعصاف خلاف است وگفته شد صفیه
درخت ابهل است وآن عرعر بود وگفته شود صفراغون مرغیست آنرا طرغلودیس گویند
وگفته شود صقر مرغیست گنجشک را صید کند وبپارسی باشه خوانند وبه بربری تاتینا
گویند وابو عمان نیز خوانند وگوشت وی گرم وخشک بود وچون بپزند وخشک کنند
وسحق کنند ودو درم از وی بیاشامند با آب سرد تا سه روز دفع سرد ودبو را نافع
بود ووزن وی نافع بود جهت ابتدا نزول آب چون در چشم کشند وچون با [illegible] بدهند و
سرکین وی چون در کلف مالند زود زایل کند صلون خرنوب نبطی است وثمر وی در
مصر حب الکل خوانند واما غورس نیز گویند وصفت خرنوب گفته شد ودر نبوت
نیز گفته شود صلصل بپارسی علة خوانند وآن عقعق است وگفته شود صموغ
جالینوس گوید مجموع صمغها گرم وخشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود وصمغ
بیشتر از دو گویند وبپارسی زد گویند صمغ عربی بهترین صمغها بود ونیکوتر آن
بود که صافی بود وچوب اندک داشته باشد وسفید وشفاف بود وچون در آب نهند
زود بگذارد طبیعت آن معتدل بود وگویند گرم بود وگویند سرد وخشک بود ودروی
قبضی بود وجفافی با غداد سرد گرم را نافع بود وآواز را صاف کند وقوت معده
بدهد واسهال صفراوی را نافع بود ومقدار ما خوذ از وی دو مثقال بود وخشونت
سینه وحلق وقصبه شش را نافع بود وصمغ ادویه بشکند واسحق گوید مضرات بسفل

ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن صمغ بادام وحب الآس وگویند مصلح آن شراب صندل وگلاب است
صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که سپید باشد واز درخت جوان گرفته باشند وطبیعت
وی مایل بسردی بود وگویند گرم وتر بود وصمغ بادام شیرین درد حلق وسرفه وتب دق را
نافع بود وفربهی آورد وصمغ بادام تلخ قابض ومسخن بود وچون بیاشامند نفث دم را
نافع بود وکلف با سرکه بیامیزند وبر قوبا که بر ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زایل کند وچون
با شراب ممزوج کنند وبیاشامند سرفه کهن را نافع بود وسنگ گرده بریزاند وگویند صمغ
بادام مضر بود بسپرز ومصلح آن قند وخشخاش بود وبدل آن صمغ عربی وکتیرا صمغ الاجاص
بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن گیرند ودردی گرم وخشک بود وگویند گرم وتر بود
درد شش وسینه را نافع بود وچون با شراب بیاشامند سنگ گرده ومثانه بریزاند وچون
با سرکه بیامیزند وبر قوبا کودکان بمالند زایل کند وجراحتها را بصلاح آورد وچون در چشم
کشند روشنائی زیادت کند وچون در سرکه حل کنند وبر تبرها مانند حزاز وقوبا وجصف
طلا کنند سودمند بود واسحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح وی قند بود صمغ السماق
چون در دندان گیرند درد ساکن کند وجراحتها را نافع بود وکحل در تیافات کنند
روشنائی چشم زیادت کند صمغ المحروث حلتیت است وگفته شد صمغ الداذیثا
نیکوترین آن بود که صاف باشد وبسرخی مایل بود ودر غایت حدت وحرافت بود وتلخی تمام
داشته باشد ومولف گوید آنرا بشیرازی آدوک خوانند وانضرود تنبا نکان
خیزد ودر هیچ جای دیگر نبود ملطف بود جهت بادها غلیظ که در معده وامعا بود سودمند
بود وبلغمی که در معده بود لطیف کند وبادها زایل کند ودر قوت گویند مانند حلتیت بود
ومولف گوید جهت درد دندان از استعمال کرد معتقد ادیبم درد نافع بود که سبب

آن از تلخ بود صمغ السذاب گرمست در سوم وخشکست در دوم بادها را تسکین دهد وگرمها
صلب بگدازاند ودرد چشم را نافع بود چون بر آن افشانند وخنازیر که در حلق وزیر بغل
بود بگدازاند وچون مقدار اوقیه سعوط کنند وبدل آن دو وزن آن حلتیت است صمغ
الخطمی سرد وتر بود تشنگی ساکن کند وتشنگی ... ونافع بود جهت ترشح صفراوی
صمغ الجوز الرومی کهربا است وگفته شود صمغ الطرثوث اشق است که گفته شد
در الف صمغ القتاد کتیرا است وگفته شود صمغ السذاب البری رانفیا است وگفته شد
صمغ الکمثری گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت کهن گیرند وطبیعت آن
گرم وتر بود درد شش ودیبهای آن سودمند بود ومقدار مستعمل از وی دو مثقال بود
وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن گل ارمنی بود صمغ البطم علک است بپارسی بناست
گویند وبیشتر ازین کندر خوانند وطبیعت آن گرم بود ومحلل وملطف بود ودر
خواص ومنفعت نزدیک بمصطکی بود صمغ السرو گرم وخشک بود ودر قوت مانند
صمغ سذاب وصمغ صنوبر بود وچون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک کند
وچون بر ریشها بر افشانند باکها زایل کند ومجموع ریشهای اعضا ...
صمغ الصنوبر راتینج است وگفته شد صمغ الکرسف کنکرزد خوانند وبپارسی
کنگری وان تراب ... بود ودر کاف در کنگرزد گفته شود منفعت آن صمغ الزیتون
اسطرک است وگفته شد وصمغ بری وی از ادویه قتاله بود وچون در چشم کشند بکوری
وتاریکی چشم زایل کند وبول وحیض براند وچون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند
وجرب وریش ... را سود دهد ... بیاد ازد ... عصاره طراثیث است که مینا
ملک ان ... است صمغ البلاط صاحب جامع گوید بیونانی ... خوانند.

معنی آن بادریی از سنگ ساخته و آن چیزیست که از رخام و سنگ می‌سازند و صاحب
منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود آنچه مرکب بود از صبر و مر و خون و سیاوشان
و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان و ذراج از هر یک نیم جزو
کوفته و بیخته کنند و بآب صمغ عربی بسرشند و بر دوایی که بکح سفید گوهر باشد بزنند
و رها کنند تا خشک گردد و هر چند که کهن شود نیکوتر گردد و وی مجفف بود جراحتها را
نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تر بصلاح آورد صندل ابیض نیکوترین آن
مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم و خشک بود در دوم و صاحب
منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم درد سر و خفقان که عارض شود از
تبهای حاده و مره صفرا و حکه گرم و ورم گرم و محروری مزاج را بغایت نافع بود و ضعف
معده را سود دهد و چون با آب طلا کنند و بگلاب و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی
طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با روغن در خفها بمالند بوی
آن زایل کند و چون با آب عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا با آب بو بهق یا با آب
طحلب بسرشند و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همچنین سپیل و منع
و تقوی قلب بکند و چون محلول کنند اندکی حرارتی در وی پدید آید و همچنان که از دادانطی
و گل خلط کنند با ادویه جهت تقویت معده و جگر و سردی آن سود دهد و مضر بود
باواز و مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن اشنه صندل احمر سرد و خشکست
در دوم و گویند سردتر از سفید است و گویند که سفید سردتر است از سرخ لیکن
سرخ خشکتر است از سفید محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر جمره طلا کردن نافع بود
و درد سر را عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند

و بر اعضا بمالند تب زرد از وی زایل گردد و همو گوید صندل سرخ بغایت سردتر از صندلها
بود و بدل آن فوفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صمغ حب آن درآب
حل کنند تا لعاب اجزایی که در پوست بیخ صنوبر ضعفا قبض و قوتی تمام بود
بیخ را نافع بود چون بکوبند نیم مانند ضماد عظیم عظیم سود مند بود و چون بیاشامند
شکم ببندد و گل دود کنند بر سو گیس آب گرم بغایت نافع بود و وی معتدل بود در حرارت
و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم و گویند در اول و ورق آن تر از
لحاء آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند
و بیرون آورد و دخان وی سود مند بود جهت کسی که در موی وی استرخایی بود و در
هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشر و ورق وی چون بیاشامند درد جگر و ریش
را نافع بود و کرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن تقوع در ایج بود و قشور
هر دو صنوبر چون زنان در نشیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق
وی چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم درد ساکن گرداند و جراحتهای تازه که
که خون روانه بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن گرداند
و چون با آب یا با ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود
جهت کسی که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند همین عمل
کند و چون چوب وی بشکنند و با دهای کوطن کنند و با سرکه بپزند و طبخ وی در دهن
نگاه دارند درد دندان زایل کند و گل بسوزانند و دخان وی بلیسند در مداوا بغایت خوب بود
و گل در داروهای چشم کنند تا مژه چشم نیکو گرداند و موی برویاند و آب رفتن باز دارد
و شریف گوید ثمر صنوبر که جلد آن طلفوزه است چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر اطلاق

درم بخورند از قولنج خلاص یابند و چوب وی چون بزنند بآب و اعضای که سخت
گشته باشند بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است ضادی دلب است
و گفته شد صمغ دبر ابیض یمنی است صمغی را گویند که از طرف یمن آرند و بلون سرخ بود
و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال بکند و این صمغ بشکل حضض منجال
قرص می باشند و آنرا بول الابل خوانند و جراحتهای خبیث را صلاح آورد صوف الارض
قراسیون است و گفته شود صوف بتازی پشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود صفت سوختن
آن چنانست که پشم بود بلند و کل آمیخته با گوارش [illegible] بود نیکوترین بود پشم
را بشویند و نیتاب نکنند و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند و طبق بر سر آن نهند
که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که سوخته گردد ریشها را نافع بود و گوشت زاید
که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته چون باشند چون با زیت و سرکه تر کنند یا بشراب
و ضماد کنند بر جراحتها چون در ابتدای آن موافق بود بر جایی که ضربت زده باشند یا
استخوان شکسته باشد همچنین و چون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم
و مجموع اعضا را نافع بود بر آن ضماد کنند و تشریف گوید خرقه صوف چون بکشند و بر تنگال
بندند خشکی بر ایشان کار کند و هیچ نعت نرسد و چون پشم نرم بیا کنند میان انگشتان
دست و پای که شق کرده باشند شقاق آن زایل کند و باید که تنها نرود رها کنند پس
بیرون آورند و دیگر باره گردند تا زود زایل کند و دانی گوید چون سوخته صوف گوشت
آن گوسفند که خورده باشند [illegible] کف و در بقراطیس گوید ریسمان پشمین
که در آن [illegible] زبون گفته و عاجز صوطله نوعی از سلق است

زرد رنگ و صفت سلق در باب سین گفته شد والله اعلم بالصواب
باب الضاد ضال ثمر السدر خوانند بپارسی
کنار گویند و در نسخ گفته شود صفت آن ضبع عرجا حیوانیست مانند گرگ و چون
بماه روشن لنگ نماید و از بهر این ضبع عرجا نام وی نهاده اند بپارسی کفتار گویند گوشت
وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون آدمی در دفع مرض خطائی بود
کفتار را ازوی بگریزند و چون زن یک دندان وی با خود نگاه دارد و به سگ انداز کند
سگ بانگ نزند و چون موسوسان خون وی بخورند سود مند بود و چون زهره وی
بگدازند با همچندان روغن اقحوان و در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند
بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سپیدی را زایل کند
و دانه ببرد و مردمی که این روغن کهن گرفته بود نیکوتر بود و چون زهره وی با عسل بیامیزند و بر وی
طلا کنند کلف ببرد و لون را صافی کند و چون زهره وی به تنهائی در چشم کشند تیزی
چشم زیادت کند و لیطوس گوید که با شبث و نخود با آب پخته باشند سود مند بود جهت
درد مفاصل و در آن نشستن بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند و با ذکرهای غلیظ
ببرد و جمیع علتهای مفاصل را سود مند بود و [illegible] وی چون با [illegible]
بگدازند و بر نقرس طلا کنند بغایت بغایت مفید بود و پوست چون بر شکم زن
حامله بندند بچه نگاه دارد و نیفکند ازو و کل از جلد وی غربیل سازند و بدان کیل تخم
جهت زرع کنند بیمار نبود آن زرع از جمیع آفتها ایمن باشند و اگر آن پوست در
قدح گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه زده باشد و بیاشامد هیچ رنجی
بوی نرسد و صاحب جام صاحب [illegible] است گوید که پوست [illegible] حاضر وی

چون بسوزد اند و بار نبرد سحوق کنند و بخور کنند در دبر خود بمالند اینه ازوی زایل شود
و صاحب جامع اللذات گوید که اگر مردی پراوان دبروی بود و خصیه آنچه نر بود بدین
نوع که گفته شد استعمال کنند این علت نشود و اگر از ضبعه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند
بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد اینه بروی غالب شود
و این از خواص است و گویند که تا زنجبای حشیه حیوانات بود و از بهر آن گویند که
هر حیوان هم جنس وی که بروی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده
است که وی یک سال نر و یک سال ماده می باشد و سبب آنست که در شب دنب وی خطی
باشد که با اندام نرینه ماند و نر مسلح باشد و بشب شکافته گشته و بعد موافق حرکت کوش
بود و مانند فرج حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای ایشان
باشد در مهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد گفتار در شب سایه سگ دزدد چنانچه
سایه در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بنشیب اندازد و گفتار وی را بخورد
و گلاغ نوع وی در خشم گرفتن که حی باید داشته باشد و قتی که برکنده باشند کحل کنند
دکل نوعید و گفتار در شب هیچ جیوان با وی برنیاید **ضب** عضایه است و عضابه گویند
و آن نرد دلیست بعقل با دیبی سوسمار خوانند بر این وی بر طرف و سوش طلا کنند زایل
کند و سفیدی که در چشم بود برود **ضجاج** بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت
بان و نبات وی در کوهستان از زمین عمان باشد و آن صمغی سفید بود که چون حامه
بدان بشویند پاک کند با لترا از صابون و مردم سرشد از بشوینند و دانه باد آرد
مانند تخم مورد سیاه و زبان را کذا و ضجاج نیز ضاد نام سر درختیست که دزد و دام و برگ و بار ماننده
مانند خروع و قنب و الب **ضرو** درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط
بزرگ الا از وی بلندتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود
لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون بپزند و صاف کنند دیگر بسر آتش نهند و بگذارند
تا اند کی انعقاد بعد از آن بردارند و استعمال کنند چنانچه خشتی نه سنبه و مزه که از وی
بود و درد دهان گویند قلاع را ساکن کند اگر در حال و صمغ وی هم آورند بمکه و بوی
مانند لاذن بود و در بو بجای خوش زنان مستعمل کنند و خوش بوی بود و طبیعت وی
گرم بود در سیوم و گویند در دوم و خشک بود در اول و گویند خشکست در اول و بعضی
گویند ملکام ورق شجر ضرو است و گویند ملکام لحا ازانست یعنی پوست بیخ آن
و بعضی گویند صمغ ضرو معروفست بملکام و طبیعت آن گرمست در درجه دوم و خشکست
در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن
حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی گوید ضرو جهة دفع قلاع و استطلاق
بطن در غایت نیکویی بود و سود مند و تشریف گوید روغنی بسیار از حب وی بیرون
آید و منفعت وی آنست که باد طاب کند و مفصل را شفا دهد چون با تشامند یا بمالند
از آن روغن در خود و محلل و مخفف بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند
درد گوش را نافع بود و چون با آب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم کند و از
ولبلغم زایل کند و چون ورق تازه و تر بیجان بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب بپزند
نیکو بعد از آن صاف کنند و بیاشامند مقدار یک درم در خاصره را زایل کند و تخم حب
وی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحات ختنه کودکان
و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو بطم ضرو اندلس است و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضرا
است **ضرب** صاحب منهاج گوید عسل است و صاحب جامع از قول تشریف گوید که آن

حیوانیست بلغت همدان ویرا یشهم خوانند و بلغت دیگر دلدل وآن نوعی از قنفذ بزرگست
وخار دراز دارد ومانند تیر اندازد وچون خواهند که بگیرند اندک اندک بگیرند که اگر جمع شود
تیر بیندازد که هر که باشد بر جای بمیرد وکل بر اعضای آدمی آید مجروح شود گوشت وی
گرم وخشک بود ودر مقدار بلی کوچک بود وگوشت وی چون بخورند بول براند ونیز نافع بود وهمچنین
خون وی بر قدمین ضماد کنند نقرس را زایل کند وچون خشک کنند در اندام مالند جرب
زایل کند وکلف را جلا دهد ضرع پستان آن بود که از حیوانی گیرند گوشت وی بود
ودر وی تیر بسیار بود وطبیعت وی سرد وخشک بود واول آن بود که با افاویه خورند تا زود
از معده بگذرد وشریف بود نزد تیر داده که تیر وی اندک بود چون بخورند نیرو دهد ضرس
اسطوخودوس است وگفته شد ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند طبیعت وی
گرم وخشک بود چون بآب بپزند ودر آن نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود وچون خشک بود
ودندان بخور کنند زکام را زایل کند وهمچنین چون خشک بود ودر حمام بدن را بوی بشویند جلد و جرب
تر را سودمند بود ضروع الکلبه اسمی است عربی درختی را که در کوهستان مکه بود وآن
زقوم است ودرخت ان تنبل درخت صبر بود [illegible] مجموع سینه بود ضرس العجوز
حسک است ودر جا گفته شد ضغابیس قثاء الصغار است وگفته شد ونباتی دیگر است
که ساق نبات وی مانند هلیون بود آنرا نیز ضغبوس خوانند ضغبوس حشف است
وگفته شد ضغابیس الجن [illegible] گفته شد ضفدع با رنگ
غوک خوانند ووزغ خوانند ونیز ازین یک [illegible] ویونانی بطراخو خوانند وگوشت وی
نهری چون با زیت ونمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران وبا زهر جذام ومجموع
گزندگان بود ومرق وی چون [illegible] آن نوع بپزند وبا موم وروغن گل موم روغن سازند

موافق بود جهت مرضهای مزمن که از اثر ریشها عارض شده باشند ومدتها از آن
گذشته باشد وچون بسوزانند وخاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود بادعاف بر آن
افشانند خون بنشیند وچون با زفت تر بپامیزند وبر داء الثعلب طلا کنند زایل کند وگویند چون
یک پیه چون بموضع موی زیادت که در چشم بود بچکانند بعد از آنکه موی بر کنده باشند
دیگر نروید وچون با آب وسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود وچون
ویرا مرضوض کنند وبر دنبل عقرب نهند بی درد بیفتد ووی چنین عمل کند ودر وی می نشیند
بود وچون جهاربایی در میان علف ویرا بخورد دندانهای وی بیفتد وگوشت وی
گزندگی جانوران را نافع بود ودر خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند
[illegible] باشد بگوید آنچه کند ویراحت بود وخون وی با خایه مور وقدری نوشادر چون بر
موضعی که موی ستره باشند طلا کنند دیگر نروید وکل موی برکنده باشند نگو تر بود
واسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان روی مانده بود مدتی دراز وعلاج بسیار کرده
بودند وهیچ فایده نداشت وضفدع را پوست از وی باز کردند وبر سر جراحت ویرا لون
آن نهادند در یک شبانروز پیکان بیرون آمد از سر جراحت ووی در غایت قوت جاذبه
بود واز بهر آنست که قلع دندان بی کند وخوردن وی بدن تقدم کند ولون تیره کند
وقدرت منی احداث کند وند تزبن صفدعا در آنچه گفته شد بیاست که در خانه بود
یا سرخ که در دریا بود ومداوای کسی که آن خورده باشد بقی با آب گرم کنند وعسل ونمک تا معده
وی پاک گردد بعد از آن در حمام ادد بس سکنجبین خورد واسفیداج با دارصینی وشراب
با مثلث ویرا نافع بود وهمه نافع بود جهت استسقا وچون خلاص یابد دندانهای وی
همه بیفتد وکل صفدع زرد خورده باشد قطع شهوت طعام بکند ولون را تباه کند وغشیان وقی

و درد دل و ورم شکم و ساقین سود کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج انجه بنفش ازین گفته شد
و گویند دل وی چون بیا ویزند بر لبی که رغبت داشته باشد نافع بود ضومر حوا خوانند
و آن بادروج است و گفته شد ضومران صاحب جامع سهو کرده است که آن ضیمران است
و قول صاحب منهاج معتبر است که آن پیر مشک است و آنرا بپارسی گویند و گفته شد
و بدل آن برم است یا بلخیه بوزن آن ضیمران ضیمران بپارسی گویند و آن شاهسپرم شیرازی
خوانند و آن سبز بود نه چون کافی و صاحب جامع گوید فوذنج جویی است و سهو کرده است
و طبیعت وی خشک بود در دوم و گویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه چون کاری بسوی
زنند و بر جای سوخته باشند ضماد کنند نافع بود و قلاع را نافع بود والله اعلم

باب الطا طالیسفر بیونانی دارکیسه خوانند

و ماقرنیت گویند و صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود و آن قشور شجره هندیست
و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسباسه است و دیگر قول ابن جلجل
آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجره هندی است و دیگر گفته که
عرق درخت توت که کرم ابریشم ازان میخورد و این قولها خلاف است و قول مجوسی
آورده است که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب منهاج
و صاحب جامع تحقیق ملوف اند که چیست و مولف گوید پوست بیخ زیتون هندی است باقی
همه قولها خلاف است و عطا و آن پوستی سطبر تر از دارصینی است و صلبتر و میل
بسیاهی زند و طعم آن بغایت عفص بود و قابض و آنکه عطرتر داشته باشد و جالینوس
گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن عمران گوید گرم و خشک بود
در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم درب را نافع بود

و قروح امعا و نزف دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه را مفید بود و مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود و چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و قلاع
سفید را زایل کند چون ابو بس در دهن نگاه دارند و گویند مضر است بشش و مصلح وی عسل بود
و بدیغورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کمون بود و نیم وزن آن ابهل و بادنی
و اسحق بن عمران همچنین گوید و گویند بدل وی بوزن وی سنبل و نیم وزن آن بادرج و
گویند بدل آن چهار دانگ کمون بود و نیم وزن آن ابهل و گویند بدل آن فلفل و ابهل بود
مساوی طاخک تمر آن از درخت است و گفته شد طاوس مرغیست مشهور و شریف
گویند بعد از سه سال تمام پر طاوس آید و بود باشد و هر بچگان بچه بر آورد و گوشت وی و بیضه وی
چون با سفیدباج بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و خصیه وی
که از اند و با آب و سذاب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود و گوشت وی
جماعت را قوت دهد و ... وی چون بسرکه بیامیزند زنگ جانوران را سفید کند و جالینوس
گوید گوشت وی صلب تر از شتر مرغ و ورشان و بط بود و غلیظ تر و دیر تر منهضم شود
و ابن ماسویه گوید گوشت طاوس نر بود مزاج را و صاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است
که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود و مصلح وی گرم بود که تا هضم مرتفع
بود و اول آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز بگذارند و سنگی در پای وی بندند و بیاویزند
و بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید اطبا ما تقدم مرغهای که گوشت ایشان صلب
بود یک ساعت پیش از کشتن کشته اند و میخ [illegible] بیاویخته اند و ابن زهر آن گوشت را
که زود منهضم شود که چون زنانی کنند مانند جبه که درازه زود منهضم شود نان نیکوتر بود
ابن سمنان است و دارنی گوید طعامی که بیخی در وی بود چون طاوس بپزند ... کنند

وفرياد زنند وگويند جون بيلند طرف ستم دروي بود بشكنند واين زهر گويند اكر مبطون
زهرء وي با سكنجبين وآب رم بيا شامند شفا يابند ولاغون وي با انزروت وعسل بياميزند
وبر دست وپاي بند ترك تر شند را كه كفه جون بدان طلا كنند زايل كرداند وكلك سير تين
وي يرتا بيل طلا كنند زايل كند واستخوان وي جون بسوزند وسحق كنند وبر كلف طلا كنند
شفا يابند وكذا برص ما شته لون آن نكو انند طارطقه ما هو بيانه است وگفته شود
طاربقه دنداست وگفته شد طاليقون علي بن محمد گويند طاليقون نحاسي بود كه مدبر كرده
باشند تو بال نحاسي كه دركلمنكا وخوبسانيد باشند ومرجان كه در آب اشنان تر خو بسانيده
باشند پس دروي سميتي تمام وحدتي قوي بود وگيلي گويند آن نوعي از مس زرد است
وفوق ميان وي وانواع مس ساختن بوي ونجون از آتش بيرون آورند وتيك زنند تمددي
دروي پيدا نشود وزود كفه وشكسته كفه تا سرد شود ودر آب احجار گويند طاليقون
از جنس نحاس است غب انك گويند با ادويه گرم مدبر كنند تا سميت دروي احداث كند
وكلك طاليقون منغاتيتي سازند ميي زياده كه دو جستنم بود بوي بركنند وكيل نوبه خاصه
جون طلا كنند وگلك كبي لقوه داشته باشد ودرخانه تاريك دوند كه قطها دوتين دروي
نبود وقايد ادوي براير نظر حق داده فيدان ادمان كند لقوه زايل شود وشفا يابد
وكالطاليقون در آتش نهند تا سرخ كفه ودر آب فرو برند هيچ جهادياي كه آن آب نگفه
وكلك قليلي ازوي سيانند بس در آب آدينه حكمي بود كه هيچ ماهي ازوي خلاص نيابد
وطبري گويند طاليقون نحاس مدبر بود تنوبال النحاس وآنچه در زمان ريختن مي تنع تشود
تعبيه در موضع سنبله ودربول كا وخوبسانند ودوليف نوين اكسيان طاليقون رامس
دست خواند وگويند در كان مس مي رويد طباشير بكوتري آن سفيد سبك بود

زود خرد شود وطبيعت آن سرد وخشك بود در سيوم وگويند در دوم ومسيح دمشقي
گويند سرد است در دوم وخشك است در سيوم وشيخ الرئيس گويند مركب القوي بود مانند گل
ودروي قبضي بود قوة معده بدهد وقلاع را نافع بود وسوختگي را سود دهد وتشنگي بلدد تبهاء
حاده وتشنگي را سود مند بود وقتي كه از مرة صفراويه باز دارد ودر همه جگر نشانند وجهت رستنها
وبثرها وقلاع كه در دهان كودكان حادث شود سودمند بود جون تنها يا با ورق گل بنفشه بدان
بر آن پاشند ودندان متوكل را محكم كه اند تنها سنون ساختن وبوابير را سود دهد وورم جسم
گرم را نافع بود وقوة دل بدهد وخفقان كه از حرارت بود ساكن كند وتوحش وغم را نافع
بود وضعف معده والتهاب آن ومنع طلفه صفراوي وتشنگي را سودمند بود وغشي وكرب
را نافع بود ومفرح ومقوي قلب بود ونزي كمي از معده نشف كند وقوة اعضائي
كه از حرارت ضعيف شده باشند بدهد وسرد مزاج را بزعفران معتدل كند وتونيح ونفع نبه
وي نجابت بود وگويند خوردن وي باه را مضر بود واسحق گويند مضر بود بشش ومصلح
وي گلاب بود وگويند مصطكي وانيسون وبدل آن عصاره لحية التيس است وگفته بدل
آن سه وزن آن منع تخم خيار زه وجهار وزن آن بزر قطونا وگويند بدل آن
نيم وزن آن كافور است وگويند بدل آن طين مختوم است بوزن آن وبوزن آن
عصاره لحية التيس وگويند بدل آن كاغذ مصري سوخته است وگويند بوزن آن
تخم كانبي ونيم وزن آن صندل طباد نوعي از لبلاب است سخ بزرگ طباق گويند عنب
غافث است اما قول اكثر آنست كه غافث است وگفته شود درعين طبقا نوعي
از كندم است الا بارتيك بود وخشك وي يك بالاي حره بود ودر عربي ها كاذب وآنرا
كاكلي خوانند ومزاج وي مانند مزاج كندم بود ليكن نفاخ بود ونان وي جون گرم بود بكوبي

اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد وی حسو سازند سینه را با لب
که انه و سرفهٔ سخت را نافع بود و بول براند و لقوه و مثانه پاک کند اما مضر بود بمعده
و نفخ و قراقر پیدا کند و کلا سپ تحفه هیچ مضرت نبی نرسد خبازی انکه مضر بود سده
طبرزد اسبی یا ربی معرب است و اصل آن تبرزد است از بهر آنکه صلب بود نه سست
و نه نرم و علف طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود طبیخ بطبیخ است که نوشته طرثج
کوچک بود و در باب نون درصفت نمک گفته شود طحلب خر و الضفادع است بپارسی
جامه خواب بک خوانند طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم خوردن
بیندد و طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم نیک نافع بود
و چون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم کند و اگر ضماد کنند بر قیله اطفال کودکان
نافع بود طحال نیکوترین سپرز آن بود که از حیوانی فربه گیرند از بهر آنکه بدی آن کمتر
از آن لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس
وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند سرد و در وی قبض بود و خون سوداوی
از وی متولد شود و وی دیر هضم شود سبب غفوصتی که دارد و اولی آن بود
با روغن بسایند و پخته کنند و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند یا کبریتک طما
شوران است و گفته شد طخشیقون و طخشیقون نیز گویند و تاویل آن قوتیه بود
از بهر آنکه آن دوا است که اهل ارمن پیکانها بوی زهر آلوده کنند و در جنگها بکار برند
و خلیت باذ زهر وی است طروقون برطانیقی است و گفته شد طرنجمانس
شوانجی است و گفته شد طرستوج ترستوج نیز گویند و آن ماهی دریایی بود و بیونانی
طرنجلا خوانند و اهل اندلس [illegible] خوانند و بیستو دید و سر گویند آن خوردن [illegible]

تسبکوری و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب و رتیلا
نهند شفا یابند طراثیث طرثوث نیز خوانند بپارسی ازی بل نیز خوانند سرخ بود و
سفید بود بهترین وی سفید بود طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و ازی گوید
سرد و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقعد و مجموع اعضا و رحم
و شکم ببندد و قوت مفاصل سست بدهد و معده را قوت دهد و جگر و چون با دوغ گاو
با شیر بز تازه بپزند و بیاشامند استرخاء معده را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح وی کتیرا است و بدل وی جفت
بلوط است بوزن آن و گویند نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ
وزن آن قرظ و شش یک آن عفص و ده یک آن صمغ عربی طراغوریغانیس فودنج
جبلی است و گفته شود طرخون بپارسی ترخل گویند و نیکوترین آن بستانی تازه
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و در وی قوتی مخدره بود و ابن ماسویه گوید
گرم و خشک بود در وسط درجهٔ سوم و گویند سرد است مجفف رطوبات بود
و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود چون بخایند و زمانی نیک در دهان نگاه دارند
و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم آن نکنند بسبب
تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق آورد و [illegible] مضر بود و قطع شهوت باه بکند
و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند و زود بگذارند و هضم
کند و تمیمی گوید آب وی با آب رازیانه تر در شراب قدری کنند که آنرا اشتاب
کادی خوانند و کدر خوانند منع ابله و حصبه بکند و نفس نیز از شیر بهای ملول [illegible]
و خراسان بود خاصه آب طرخون با بن فعل بر کنند و منع حدوث علل و بلا نیز میکنند

طريفلن معني آن بيوناني ذو ثلاثة اوراق بود واين اسم مشترك است بر چند قوقي
وآن گفته شد وبر نبات خفي الثعلب وآن نيز گفته شد وديگر بر دوائي كه مخصوص است
بر اين اسم وآن حومانه است وبيوناني نام بسيار دارد بعضي ويرا سواس خوانند
وبعضي اسفليطس وبعضي فتيقن وبعضي اكسوفلن وآن نباتيست كه درازي قد وي
يك ذرع بود يا بيشتر وقضبان وي باريك بود سياه مانند اذخر ودر ابتداي روييدن بوي سداب دهد
ودر آخر بوي قفر وگل وي فرفيري بود وطبيعت آن گرم وخشك بود در سوم مانند
قفر اليهود وتخم وي وورق وي چون با آب بياشامند نافع بود بنتو صدو عسر البول
وصرع وابتداي استسقا ودرد رحم وحيض وبول براند وبايد كه از تخم وي سه درم
واز ورق چهار درم بخورند وورق وي چون با سكنجبين بياشامند سود مند بود زخم
گزندگي جانوران وبعضي گويند طبيخ نبات وي چون با بيخ وي بود وبر موضع گزندگي
جانوران ريزند درد ساكن كند وبعضي از مهرّان در تب ثلثه سه ورق وي در تب
ربع چهار ورق بياشامند نافع بود وبعضي از اطبا گفته اند ورق وي با شراب بياشامند زايل كند
وبيخ وي از ادويه ءها ءمعاجين بود طرفا بپارسي درختي گز خوانند وآن انواع است
يك نوع ثمر وي گزمازج خوانند وآن اثل است وثمر ويرا حب الاثل خوانند وثمر الطرفا
نيز گويند وطبيعت وي سرد وخشك بود ودر وي قبض وتجفيف بود وثمر وي بغايت
قابض بود وگويند وي گرم بود وطبيخ وي چون نطول كنند بر شپش بكشد وچون ورق
وبيخ وقضبان وي با سركه يا شراب بپزند سپرز را نافع بود ودرد دندان را نيز نافع بود
بدان مضمضه كنند وورق وي با آب بپزند وبا شراب ممزوج كنند وبياشامند
سپرز را بگدازاند وموافق زناني بود كه رطوبات از رحم ايشان دوانده وزماني

وزماني دراز بر اثيان گذشته باشد چون در طبيخ آن نشينند بغايت نافع بود وخاكستر
چوب وي چون زن بخود بر گيرد همين عمل كند وقطع رطوبت رحم بكند وخاكستر وي چون
بر بثورهاي تر افشانند خشك گرداند وبخاصيت بر بثوري كه از سوختگي آتش بود
نافع بود ودخان وي زكام وجدري را بغايت كال نافع بود واين واقد گويد زني بر
پي جذام ظاهر شد پس از طبيخ بيخ وي با ميويزج چند نوبت بياشامانيد ازوي بر آبله
گويند تجربه كرديم زني ديگر داوم صحت يافت ومفيد بود وخوزي گويد چون
دخان كنند ورم سرد را سود مند بود وبيشتر ورمها را وازي گويند لحم زايد سه نوبت
بواسير را خشك گرداند وجرب بنشاند وتريف گويند چون بخور كنند درد دندان كه
علق در حلق وي حسبلد باشد بيفتد وثمر وي ازدكي را بيلا را سود كند ودر دسقور يدس
گويند بدل ثمر الطرفا در دارويي حشيشه عفص كنند طرغلوديس طرو علوذ قطس است
وگفته شود بعبارت طريغون تنففين است وگفته شد طرخشقوق وطرشقوق
نيز گويند وآن هندباء بري بود وگفته شود طريخ نوعي از ماهي كوچك است از
طرف آذربايجان مي آورند از طرف تبريز وبهترين آن نوع نمك باشد وطبيعت
آن گرم وخشك بود طبع براند واندكي ازوي ملطف سود اين رتبها ءرع وبي مفرفه
بپزند ومعده را مصلح وي روغن بسيار بود طراغون نباتيست كه در جزيره اقريطش
رويد وصمغ وي مانند صمغ عربي بود وحرارة ورق بي وصمغ بي در اول درجه سيوم
بود شكل لعوم بريزاند وحيض براند چون يك مثقال ازوي بياشامند واين
نبات بغير از جزيره اقريطش نرويد ودرختي بي مانند درخت مصطكي بود طرديون
سساليوس است وگفته شد طرفيله طريفلن است وگفته شد طرقوقون طريقوقوديس

و مستعمل و او نیز بیخ گویند و آن زعرور است و گفته شد **طرو علود قطس** عصفور
الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند و مولف گوید آن مرغیست معتاد که بخشکی
و در بال وی نقطه زرد بود و نقطه سفید بر دنبال وی بود و بر لب آب نشیند و دنبی دراز
دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و بیشتر ازین وی را دم جنبانک گویند منفعت
وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و منع آن [illegible] تا دیگر جمع گردد در مثانه و دیسقوریدس
گوید چون از جوف وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و وی را اصفر اعوق و طرعلود [illegible] نیز گویند
طرخماطیقون نوعی از سرمه است **طرخشقون** نباتیست که در بهار روید و گل
آن مانند گل خشخاش بود زرد [illegible] خار داشته باشد و تیزی [illegible] خوانند
و آن قوت بری بود منفعت وی آنست که [illegible] الطبع وی [illegible] ورد
ساکن کند و [illegible] بر عضو [illegible] کند تا [illegible]
طرشتیل عدس منقش است که با سرکه پخته باشند **طلق** کوکب الارض خوانند
و عرق العروس و بیونانی اسطرای کوکب و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید
سه نوع است بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید هم سه نوع است یمانی و هندی
و اندلسی یمانی نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی [illegible] یمانی بود الاعلی [illegible]
و اندلسی ضعیف [illegible] بود و غافقی گوید این نوعی از جبسین است و آن
موصوف بود بعرق العروس و ارسطو طالیس گوید خاصیت طلق آنست که
[illegible] و مطرقه [illegible] ازان [illegible] آنکه گفته شد الا
که بجو الماس بشکند و قطعا [illegible] سحق نتوان کرد الا آنکه [illegible] اضافه
کنند و در خرقه [illegible] با [illegible] و در آب [illegible] تا جسم وی [illegible] شود

و بکار آرند و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنگی [illegible] خرد در
آب نیم گرم اندازند و با دستی می جنبانند تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب
ازوی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک گردد پس در ظرف [illegible] بمانند
مانند آرد خرد و شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول
و خشک است در دوم قابض بود خون را ببندد با آب لسان الحمل و [illegible]
و [illegible] از بینی و مجموع [illegible] که [illegible] بود در ابتدا نافع بود و خون که از
سینه آید با آب لسان الحمل ببندد و خون رحم و مقعد را ببندد چون [illegible] کنند
و با آب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن [illegible] نافع بود و غافقی گوید
نیکو بود جهت [illegible] بر اعضا [illegible] الکف [illegible] و زایل کند
و صاحب منهاج از قول اسحق گوید نیم مثقال ازوی [illegible]
[illegible] بود [illegible] و مصلح وی کتیرا [illegible] الا اجله **طلع** ابو حنیفه گوید
اول ثمر نخل طلع خوانند [illegible] خوانند و جفری خوانند و آنچه در اندرون [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است
در دوم و گویند قبض [illegible] بود و [illegible] گوید دقیق نخل ذکر که
[illegible] خرما خوانند [illegible] را نافع بود [illegible] و ابن ماسویه گوید
خشکی [illegible] غالب بود بر خشکی [illegible] و سردی [illegible] بود و دیر از
معده [illegible] و بسیار خوردن وی درد معده [illegible] و ابن فضل
خاصیت [illegible] است و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید
طلع مقوی معده بود و خشک کند و محرور [illegible] سودمند بود و دفع مضرت

وی از نفخ در معده و دیر از معده گذشتن بقولنج مزمن کند یا گوارش شاق کرم
وابن ماسویه گوید که مسلوق خورند باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا
و سذاب و کرفس و نعناع و صعتر خورند و لازم خورند با طعامهای چرب مانند مرغ
فربه و بط و غاله فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهنه بر سر آن خورند طلح مقلوبست
در طرف دریابار آن را لوز خوانند و گفته شود در میم طلیسا نوعی از صدفست
کوچک و اهل شام ویرا طلیس خوانند و اهل مصر دلنیس و نمکسود با نان خورند و در
صفت صدف گفته شود طلا خمراست و گفته شد و بعضی گویند مثلث است
وابن سمجون گوید نوعی از قطران است و مولف گوید آنچه محقق است و مشهور
شراب کهنه خوب را طلا خوانند طمطم سماق است و گفته شد طمرا خروع است
و گفته شد طوان پیش است و گفته شد طوفریوس نوعی از کاه در یونانی نعنع است
و گفته شود طوط قطن است و گفته شود طوبیرون عنب الثعلب است و گفته شود
در عنب طوطاق اغریون حماض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود
و در صفت حماض گفته شد طهف عافقی گوید ذرتست و گویند طعامیست
که از ذرت سازند طیلافیون نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید
طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیوم جرالقهای عفن را نافع بود
و بهق و برص با سرکه طلا کنند و مغیره قدیسقوریدوس گوید ملتی وی جز
ضماد کنند بر برص و ثبت ساعتی رها کنند پس را غاثت نافع بود و با نیز بعد از آن
آرد جو ضماد کنند و چون ن بکوبند و با سرکه بیامیزند و در آفتاب بر بهق بمالند و رها کنند
تا خشک گردد بهق زایل کند طبق و طبیعی نیز گویند و آن داذی است

و گفته شد طیهوج بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلسی ذرنیس و نیکوترین آن
فربه تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی تکلم را بلند
و نافع بود و نشاید که اصحا ادمان اکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضة
و اول آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود طبیب العرب
از خراست و گفته شد طیطان کراث بری است و گفته شود طیهوث حیوانیست
مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گردن و میان وی سرخ بود و نقطه سیاه بر آن و همان فعل
ذراریح بکند و مولف گوید بپارسی ویرا عروسک خوانند و بدل آن ذراریح است
و گویند کرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن نوعی از ذراریح است طیا نوعی از
است و گفته شود طین مجموع گلها مبرد و مجفف بود طین الحکمة بپارسی گل حکمت خوانند
و صنعت آن بسیار است مولف گوید بهترین این نوع است که گل زرد پاک
چهار من و بکوبند و بپزند و کهنه کاغذ و نیم من نمک در آب کنند و بدست بمالند تا حل شود
بعد از آن گل سرشته کنند و چهار یک موی بزی سرخ خواص چیده و چهار یک سرگین
اسب یا گرد می بیخته بر سر آن کنند و نیک بمالند چنانکه بمالند نیکوتر بود انگاه
غلبه غلبه نهند تا خشک گردد و هر گاه که خواهند بکوبند و با آب صافی خمیر کنند و
استعمال کنند بهترین انواع گل حکمت این است که گفته شد و نوعی دیگر
صاحب منهاج آورده است یک جزو گل و یک جزو تخم کوفته و بیخته و یک جزو نمک و یک جزو
خطمی و موی جیده بسرشته و نیک بمالند و مستعمل کنند طین مختوم گل سرخ
رنگست بغایت املس و از تل بحیره آرند و گویند در آن زمین قطعهای نبات و حبشیش
نبت و هیچ شک در آن زمین نبود و قبری در آنجا هست و آن گل را مغره ملانی خوانند

وطين الكاهني خوانند از بهر آنكه نزد ساحران حل يافته است ومغره ملينه وخواتيم
نيز خوانند وصورت ارطامس بران بوده است وديسقوريدوس گويد گلي است
از جزيره لمنوس كه بخون بز كوهي ميسرشتند وآن صورت بران مي نهند وخواتيم الملك
وختم الملك از بهر آن گويند كه صورت ارطمس بران بوده واقوال بسيار آورده اند درين گل
وجالينوس گويد نيكوترين اين گل آن بود كه ازوي بوي شبت آيد وخون راننده
وچون در دهان گيرند زبان بچسبد ومؤلف گويد امتحان في اول بر لب كنند
كه بر لب بچسبد بعد بر زبان نهند وباز نيز بچسبد ونشانيت نرم واملس وبراق بود
وگويند آن زميني كه طين مختوم ازوي مي آورند از زمين يونان بود واين زمان آب
گرفته است وشيخ الرئيس گويد طبيعت وي معتدل بود در گرمي وسردي مانند مزاج آدمي
الا آنكه ميل وي بيشتر از رطوبت بود ودر وي رطوبتي ممتزج پيوسته بود باشد ودر وي
خاصيتي عجيب بود در تقويت دل وتفريح آن وترياق مطلق بود ومنافع وي با مجموع
زهرها بكند ومؤلف گويد كه يكبار قريب دو مثقال ... ديگر بر ديگر از سموم
قتاله است خورده بود ودر زمان قدري از طين مختوم با شراب فرو خورد ومي دادند آغاز
قي كردن گرفت چنانچه مجموع كه خورده بود بدر شد ديگر بار درم قدري با شراب بوي دادند ديگر قي كرد
ويك مجلس طبيعت بياند وازان زهر كشنده خلاص يافت ومجموع ريشها كه ... دوانه بود
چون بدان پاشند چون بهتر شود وچون بدان حقنه كنند دوسنطاريا ومثاكل را نافع بود
ومقدار ماخوذ ازوي تا دو درم بود وجهت زهر گزيدن جانوران كشنده مانند افعي وسگ
ديوانه با شراب بياشامند وبا سركه طلا كنند نافع بود بغايت ودفع سم آنكه بكنند ليكن
در ابتدا خورده باشند وانتب بحري وطين مختوم بياشامند در حال قي كند ودر ساعة

دفع سم آن بكند وحب الغار نيز همين عمل كند در دفع سموم ومسيح گويد سحق كرده
بياشامند فيقيء في الحال وبا ذع وبالجند واسحق گويد مضر است بشش ومصلح
وي گلاب بود وبدل آن در قبض خون طين رومي بود يا طين ارمني كه بخون بز
كوهي سرشته باشند وگويند بدل آن مغره است اما در ترياق بدل وي نبات

طين ارمني گلي است سرخ رنگ كه بتريابي زند واسحق بن عمران گويد سرخي بسيار زند
خوش بوي وبد اق في نزال بود وبر زبان بچسبد وطبيعت وي سرد وخشك بود
در اول وصاحب منهاج گويد نيكوترين آن وردي بود كه در وي هيچ رمل نبود چون سحق كنند
وچون بر زبان نهند بچسبد وطبيعت وي سرد بود در اول وخشك بود در دوم خون را ببندد
وطاعون را خوردن وطلا كردن نافع بود وجراحتها وقلاع را ازان كنند وتن را از
سرشته كنند واز آن ضيق النفس ... هيچ دوايي ازوي بهتر نبود وبغايت نافع بود
ومقدار يك مثقال مستعمل كنند وسل را نافع بود بسبب آنكه ريش شش را خشك كند
وجهت تب وبائي عظيم نافع بود وگويند در زمين ارمن وقتي وبائي عظيم بود چنانچه گويند
چند كس معين بماندند وباقي تلف شدند وآن چند كس را چون تحقيق كردند همت اين
گل اندك خوردندي واين خواص از انجا معلوم كرده اند واز بهر آنست اطبا بشراب وگلاب فرمايند
وگر تب بود بگلاب وآب سرد وتشنگي است ... با اقاقيا طلا كردن وپوست ...
از منعقد بيرون آورند وگويند مضر بود بسپرز ومصلح وي گلاب بود واسحق بن عمران گويد
بدل وي طين حجازي بود كه در اندلس معروف است انجا ريزه وگويند بدل آن
مغره است وگويند طين كال

طين رومي مجفف ومقبض بود منع ورم كند
جفون پيدا شود بلند چون با آب كاسني طلا كنند وخون كه از چشم آيد باز دارد

طین ساموس طین سامس خوانند و کوکب ساموس نیز خوانند بهترین آن بود که
سفید و سبک بود و نعابتی بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در آب نهند زود
حل شود و از بلاد یونان از جزیرهٔ قبرس خیزد و وی خشک تر از طین مختوم بود
و برای غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و ورم
ثدیین طلا کنند ساکن گرداند و در انثیین طلا کنند نافع بود و در نفث دم
در مداوای قرحهٔ امعا بیش از آن منفعت نکند باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از آن
بنمک آب پس باب لسان الحمل حقنه کنند سود دهد و با سرکه ممزوج با آب بیاشامند
نافع بود جهت ورمهای گرم خاصه چون بر آن عضو رطوبت زیادتی بود و پستان ماند
مانند ثدیین و بیضتین و مجموع گوشتهای سست که معروف بغدد بود و قطع نفث
دم و طمث دایم بکند چون با کلناد بری بخورند و چون با آب و روغن گل بمالند
بر خصیه و ثدیین که ورمی گرم بود ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون
با شراب بیاشامند زهر گزندگان جانوران و ادویهٔ کشنده را نافع بود
طین قبرسی گل است سرخ و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون
بشکنند در اندرون وی رگهای زرد بود و چون بر زبان نهند بچسبد نعابتی که
بحیله باز توان کند از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبض معتدل
بود سودمند بود جهت مجموع حرارتها و ورمها طلا کنند و جهت شکستگی اعضا
و کوفتگی و زنان را که از جای بجهد طلا کنند نافع بود سود دهد و مقدار
ماخوذ از وی یک درم بود از قول اسحق و سیح مسایی(?) و کبدی را سودمند بود و نفث دم
و قروح امعا را آشامیدن و حقنه کردن نافع بود جهت دفع ادویهٔ قتاله [illegible] یک درم

از وی بیاشامند با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین مختوم بود **طین
قیمولیا** حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوش بوی
و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبسین و آن نوعی
از رخام است و دیسقوریدس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگر فرفیری
و وی در سیم نوع و جالینوس گوید قوت وی مرکب بود و در وی تبرید و تحلیل بود
و از بهر آنست که چون مغسول کنند جزء محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی
سرد و خشک گفته و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود
و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمها و ورم
ثدیین معد نعابتی نافع بود و در شقاقهای دشوار زخم چون بسوزانند و [illegible]
کنند و استعمال کنند زود بحال صلاح آورد و مؤلف گوید در کوهستان یزد می باشد
و زنان جهت جلاء روی استعمال می کنند و وی را اباکل می گویند و ابن سمجون گوید
بدل آن طین مصری است **و ابن حسان** گوید اهل مصر طین قیمولیا طین الحر
خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و بجلابی و اندلسی و ارمنی نیکوترین
بود بعد از وی بجلابی و وی فاضل تر از اندلسی بود در معالجه و آن نعابتی
سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته گردد و در آب حل نشود تا دیر
زمان و چون حل شود در وی لزوجیت پیشتر بود و در غروی و اندلسی دو نوع
بود یکی سفید و یکی سیاه و آنچه نعابتی سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه
بود تصرف در آن نشاید کرد **و محمد بن عبدون** گوید طین الحر طین علک خالص است
از سنگ و رمل **و علی بن محمد** گوید طین الحر خالص از رمل بود و مؤلف گوید که گل سپید است

در نزدیکی شیراز و بیشتر ازین گل رزینی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و آنرا نیز هم
بدین اسم خوانند و آن گلی بغایت سبز رنگست و چون بپوست بادام دخان کنند
از بهر خوردن لون او سرخ گرداند و طعم آن خوش بود و گلیست که مردمان با کوه خورند و علی بن زین گوید
طین الحرس (?) سرد و خشک بود باعتدال نیکو بود جهت همه جراحتها و گلاب با سرکه بر زنند که
زنبور و رطلا کنند درد ساکن کند طین فارسی بغایت سرخ بود و بیشتر ازین و بول
گل سرشوی خوانند و طبیعت سرد و خشک بود درد نیش زنبور را نافع بود چون دو مثقال از وی
مستعمل کنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آب سرطانات بود طین لمنی طین الضیم
خوانند و آن از موضعی است نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آرند و لون آن
زردی تیره رنگ بود و در انجا رهبانان اند بدین گل مهر می نهند و آن طلسم لیمنی مدانند
خوانند و بعد ازان که حیست بعضی از ایشان و کلابسی دیگر بیافزایند از طلسم بشناسند
و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود ورمهای نرم طلا کردن سود مند بود
و خون زدن باز دارد خوردن وی و در بستن زخم از همه طینها بقوت تر بود و فاضلتر
طین الحر ضعف آن در طین قیموليا گفته شد طین بلاد المصطکی طین جزیره مصطکی
طین هیا خوانند و حیوس هم خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که
سپید بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل دقیق بود و صفایح داشته باشد و پارهای
متخلخل شکل بود و چون در حمام خورند از ان بشویند روی و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلترین
ادویه بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین اوطینس مضعف ترین
طینها بود که بان گل شویند و مضعف حواس بود و در شیهای خفیف نافع بود و چون آن استن
از حقه یا وقبه بچه نکاه حانه و وی جلاه [illegible] بعضی لذع طین رومی یونان اسمایطس خوانند

و معنی این اسم رومی بود و بعضی قوم قیطس خوانند و این اسم مشتق از قومان
بود و معنی آن دوا بود و این گل از مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی
آن بود که سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود
بد بود و جالینوس گوید بدان سبب طین رومی خوانند که در زمان بهار در اول
ابتداء آنکه درخت کرم ورق بیرون کند این گل بر درخت می مالند کرمی که ورق
انگور می خورد و چشمهای آن و درخت تباه می شود بکشد و دیسقوریدوس گوید قوت وی
قابض و ملین و مبرد بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه برویاند و جالینوس گوید
جوهر وی نزدیک بحجر بود طین مصری ابلیز خوانند و جالینوس گوید مطلقا در استعمال
بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردن نافع بود و ورمهای کهن و دردهای مزمن
و بواسیر طلا کردن بغایت سود دهد طین نیشابوری طین الاکل خوانند و طین
خراسانی خوانند و آن گلی است که خاص و عام آن را خورند و بدان تنقل کنند و وی
نوعی از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج و بیشتر ازین گل سفید
خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود بسبب اندک شوری که دارد
قوت فم معده بدهد و غثیان را نافع بود و منع قی کند و تری معده را پاک کند و مقدار ماخوذ از
وی یک درم تا یک مثقال بود و اکثار آن زیان کند مفسد مزاج بود و سده آورد و سبل
در کبد پدید کند و انیسون و تخم کرفس مضرت وی باز کم کند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه
فساد وی زیاد تر از آنکه صلاح است و آب زدن دهان در وقت خواب و شموم گلی را عظیم نافع بود
و غثیان و کرب و هیضه را سودمند بود طین الصیم طین اصفهانست و گفته شد
طین خراسانی طین نیشابوری است که گفته شد طین الاحمر مغره است و در مغره گفته شود

باب الظاء ظفر وطفیره فودنج بری است وگفته شود
ظفر العجوز تمر حسك است وگفته شد در خاصیت آن ظلیم ذکر النعام است
و در نون گفته شود ظلف المعز کشک بز سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را
نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بر زند بی محفوع جانوران
وسباع نهند نافع بود و اگر سحق کنند با عسل و طلا کنند درد مفاصل و نقرس را نافع بود
و اگر بول کودکان بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم بود و ریاح بود نافع بود و مسهل
آب زرد بود ظلف التیس کشک کله چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند
و آب پیاز بیاشامند نافع بود جهت پلیز گوزن در جایه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد
و اگر سر بز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها در اعضائی که یابسه المزاج بود
بر آن افشانند نافع بود ظلم اسم تمر جوز است نزد اهل عرب قیروان و غیر آن
ظیان یاسمین بری است و ببربری ایزنا خوانند و بلفظ دیگر بدیه ذوفه
خوانند و معنی آن غشته النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها قلیلها بود و مانند لبلاب
یعنی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین سفید بود و گوجان بود شاخهای وی خاردار بود
مانند خار گل و بیشتر نبات وی باعلیق بود و همچنین اروی خشک دو گوان که بیخ وی
سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیادت بود گرم و خشک
بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند زود مانند شیطرج و چون سحق
کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند کلف دید دفع کند و چون ضماد کنند
بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون بیاشامند اروی چهار دانگ
درمی با مویز ان نبشایج و مصحکان مثل انذق دو الفع مجلس خلط سوداوی براند

و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بگشاید چون
ببویند و روغن گل وی گرم و لطیف بود و محلل قوی سخت منی بود جهت لقوه و فالج
و عرق النسا و رعشه و همه مرضهای سرد والله اعلم بالصواب

باب العین

عاقر قرحا درد مشق عود القرح خوانند
و بیونانی فوریون و نیکوترین آن نوع که تیز و محرق بود و زبان را بسوزاند
و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی است
و گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون سحق کنند و با زیت
بر بدن مسح کنند عرق بر آرد و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز
بکند و سلخ مضغاة بخاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در دندان کرم درد
دندان که از سردی بود ساکن کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند سود مند
بود جهت درد دندان و چون بخایند بلغم را باز دارد و موافق اعضائی بود که سردی
بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده باشد و حرکت و مفلوج و مصروع را
بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعوق کنند بلغم معده بکند از اندام و مجامعت
را بیفزاید دغا جهای سرد و مزاجهای تر و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم
و اسحق بن عمران گوید سخت منی بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم
ملازه و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلت گوید چون بیاشامند درد دوم
از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع
بود و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب مالند پیش از مجامعت مجامعت را بر انگیزد
و غافقی گوید چون عاقر قرحا بکوبند و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اخر گوید

مضر بود بشش ومصلح وی میویزج بود وبدل آن در غرغره فوذنج بود ودر مرضهای
معده راسن گویند بدل آن دار فلفل است وعسل عاقرقرحا شجاد است وگویند
عاقول گویند نوعی از خرنوب است وخلاف آنست عاقول درخت حاج است
وگفته شده عبب وعبعب نیز گویند وآن ثمر کاکنج است وگفته شده عبهر نرجس است
وگفته شود عتم زیتون کوهی است وگفته شده عجب جب النیل است وگفته شده
عجم الزبیب فصاخوانند با دینی دانه مویز گویند وطبیعت وی سرد وخشک بود در اول
وگویند در دوم سکم نبندد عدس بلس خوانند ویونانی فاقوس ووی نفاخ بود
ومرکب از قوة قابضه وجالیه وپوست وی بغایت قابض بود وبهترین وی سفید
رنگ بود بهترین زود پخته شود وچون در آب کنند سیاه نشود وطبیعت وی معتدل
بود در گرمی وسردی وخشک بود در دوم وگویند در اول وخشک بود در سوم وبسوزد
گویند ادمان اکل وی کردن تا ریکی چشم آورد وبا سویق بنقرس ضماد کردن نافع بود
وبا اکلیل الملک وروغن گل سفرجل بورم چشم که از گرمی بود وورم پستان ضماد کردن
نافع بود وجرم عدس شکم ببندد وان آب که عدس در وی پخته باشند شکم براند ونخاق
را سود مند بود وعدس تولد خلط سودا کند وخون را غلیظ کند ودیر هضم شود ومعده
را بد بود وصداع آرد ونفع در معده وامعا واعصاب وشش وسر بد بود وچون با هندبا
یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور رمان یا ورق گل خشک یا عرور
یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیادت کند وشکم ببندد وحدت دم را ساکن کند وتقوی
معده بود وچون مقشر کنند وبی دانه از وی فرو برند استرخاء معده را نافع بود وچون
با عسل یا مویز یا تینهای عتیق را بصلاح آورد ونیز الرئیس گوید خون را غلیظ کند

ودهانکه سده در عروق دهانه کند وخلط سوداوی وامراض سوداوی تولد کند
وبسیار خوردن وی جذام آورد وورمهای صلب وسرطان ونشانیده عدس با شیرینی
خوردن که سلخ بسیار در جگر بیند اکنون ومضر بود باصحاب عسر البول ومنع ادرار بول
وحیض بکند وبدترین وی نمکسود بود وگویند استسقا را نافع بود وصاحب جدری
وورمهای گرم را نافع بود چون با سکر یا با غوره بپزند ودفع ضرر وی آن بود که با تنه
برنج فرو بپزند یا با روغن کاو یا با روغن بادام وبدل وی طبیخ ماش بود عدس مر شیرازی
بو تحله گویند وآن نوعی از عدس بری بود ووی رم بود بول وحیض براند ومسهل خام
بود وگویند در وی ترباقیه هست وبدل وی فوتنج نهری بود وگویند بدل وی نیم وزن
وی دانه حنظل بود ودو وزن آن عدس عذریا کندش است وگفته شود عدس الما
صاحب منهاج گوید پرسیا وشان است وصاحب جامع گوید طحلب است وگفته شده
عذبه جز ماذنج است وگفته شده عرف بلغت اهل نجد قصب است وگفته شود عرعر
سرو کوهی است کوچک بود وبزرگ بود وبیشتر ازین از اهل خوانند وگویند درجه وی
گرم بود در سوم وخشک بود در اول مسخن وملطف بود ودخان کردن وی
گزنده کان بگریزند ونافع بود جهت اختناق رحم وسده بگشاید وبول وحیض براند
ودفع کند کل جانوران بکشد عراد سماد است وگفته شده عرطنیثا مشتمل از وی
بیخ وی است وآنرا اهل شام مهد خوانند واهل مشرق قلبقی وبعضی عسلج خوانند
وبشیرازی جوبک اشان خوانند ودر الف در آخر بو صفت آن گفته شد وبدل
آن زراوند طویل است بوزن آن وفوتنج ودانه اترج بوزن آن عروق الصفر
عروق الزعفران وعروق الصباغین نیز گویند وآن دو نوع است کوچک وبزرگ

وی بپارسی زردچوبه گویند و بعضی هردلوبند و گویند که آن بهندی ماميران است و گفته شود
و طبیعت دار زرد گرم و خشک بود تا سیوم و گویند در دوم جلا قوی بود و خاییدن
وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی روشنایی چشم بیفزاید و سپیدی ببرد و با
شراب سفید و انیسون بپاشامند یرقان را که از سده جگر بود سود دهد و گلک گویند
و بدرستی باشند خشک کرده اند و گلدر چشم کشند قوت باصره بیفزاید و بدل وی نیم وزن
وی ماميران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا عروق الاصفر بپارسی بیخ کبر گویند
و بهندی وی بارکن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار
نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه
سرد یک درم حلتیت با سکنجبین بود و باقی منفعتهای وی در صفت کبر گفته شود عروق
حمر فوه است و گفته شود عروق صفر مستعمل است و گفته شود عروق الصباغین
عروق الصفر است و گفته شد عروق الشجر علک است و گفته شود عروق الکافور زرنباد است
و گفته شد عرق یابس قلقوبنا است و گفته شود عرق آن چیز است که زبادی محسوب شود
و ظاهر مکیف نزدیک زرانوبی است و سمهای وی و عرب آنرا غظم السبق خوانند بسقوردیون
گویند چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع زایل کند و در مداوای گزندگی جانوران
مستعمل کنند و گویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود
عرصم اسمی است باذنجان بری را و بعضی صدف خوانند و گفته شد عروق ادهم
اصل السوس است و گفته شد عرم ماهیست که اهل مغرب سردین خوانند و بیونانی
سماریس عرصف کافیطوس است و گفته شود عرمض نوعی از گیاه است و آنرا
کناد ز خوانند و ورق وی دهن و خار دارد داشته بود مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب بود

عرف نزدیک اهل مغرب خوص خوانند و دوم خوانند عرطب حسک است و گفته شد
عرنفح بری بلون است و گفته شد عرنز الکبیر قنطوریون غلیظ است و گفته شود
عرنز الصغیر قنطوریون دقیق است و گفته شود عسالیخ لف الکرم است
گفته شود و بپارسی نجه رز خوانند عسل لبنی میعه سایله است و گفته شد عسل النحل
بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود و خوش بوی و سپید بود و گویند فاضلترین عسل
آن بود که بسرخی مایل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی آنچه شتایی بود بد باشد و نوعی
از عسل غریب بود که چون ببویند عطسه آورد و آن شتابی بود که چون بخورند و گویند بوییدن
آن غشی آورد و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته عقل زایل کند
و عرق سرد آورد مداوای وی قی کنند بعد از آنکه ماهی نمک سود و سداب بخورد
خورده باشند تا معده پاک کند بعد از آن تفاح مز و کمثری بخورد و حکم نوعی دیگر عسل
بود که حکم وی حکم شوکران بود و همان علامتها حادث شود و معالجه آن چون
معالجه شوکران کنند و آنچه عسل نیکو بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و بعضی در سیوم
گویند بقوت جالب رطوبات از قعر بدن بکشد و منع عفونت کند و چون با نبات
تریزند و برقی با مالند زایل کند و اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند و چون تنها بمالند
شپش بکشد و دفع کند و گلو با نمک اندر آن سقف بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند درد
گوش و دوی آن زایل کند و چون بدان تحنک کنند با عرعر ورم حلق و ورم عضله
که در جانب زبان وحنک ولوزتین که بشیرازی آنرا گوشک خوانند و خناق را
نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند سرفه را نافع بود و گزندگی
جانوران و کسی که افیون خورده باشد و قطر چون لعق کنند یا بیاشامند نافع بود

گزیدگی سگ دیوانه بزوال با کل بد بیار از ضربی بر اعضا پیدا شود بمالند زایل
کند و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را
نافع بود و قرنا بستان مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه جهت لثه و دندان
در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و جسم مرده را نیکو دارد و اگر
با انگشت سنون سازند دندان از اسفید کند و حفظ آن نگاه دارد و تشریف گوید
چون با روغن گل بر ریشهای تمدی و مجموع ریشهای بلغمی نشود بمالند زایل کند
و مجرب است و چون با ادویه خلط کنند که در وی جلائی بود چشم را روشن کند و قوت
باصره بدهد و چون با آرد حواری بسرشند و برص و در مهامی که تخته بود نهند بگشاید
و جراحت آن بکشد و چون با زراوند طویل یا کندر بسرشند گوشت بر جراحتهای عمیق
برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق
براند و چون با آب بیاشامند سینه را از فضله کدی پاک کند و شهوت مجامعت
برانگیزاند و غایت معلوم جاند را نافع بود و چون لوف با آب بیاشامند شکم براند
و چون ادویه برص و بهق در وی بسرشند جلای آن زیادت کند و چون با آب بیاشامند
ریش روده را پاک کند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود
خاصه در زمستان و جوانان را مضر بود و کسی که بروی مرار غلبه کرده باشد و تشنگی و چون
بسیار خورند قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن
میفختج شیرین بود عسل الطبرزد و القصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند
و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بپارسی شیره نبات خوانند و از آن قصب آنچه
اول از نی شکر گیرند عسل البلاذر منفعت آن در بلاذر گفته شد و صفت یک نوع

گفته شد و اینجا نیز گفته شود که غیب آن نوع خواهند مانند روغن گندم و نخود گیرند
شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر را در آن اندازند بعد از آنکه سرهای وی بریده باشند
و آتش بر پشت شیشه آهسته بر افروزند بعد از آنکه سرنگون نهاده باشند و قدری
موی اسب یا لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون چکد و بر دارند
در وقت حاجت استعمال کنند و مولف گوید که آنچه بی آتش گیرند بهتر بود بگیرند
بلادر و بشکافند و هر دو دست را بگردکان خاییده بمالند و آن بلادر را در دست بمالند
و بکار دو عسل وی از دست حاصل میکنند آن مقدار که خواهند و هر زمان که دست را
پاک کنند دیگر گردکان خاییده در دست بمالند و بلادر شکافته در دست بمالند تا عسل
بدست جسفد و بکار دو حاصل کنند آن مقدار که خواهند و این نوع بهترین انواع است
و مولف چند نوبت خود امتحان کرده و هیچ مضرت نرسید عسل داود ادویال است و گفته شد
عشر صاحب منهاج گوید درختی اعرابی بیابانی بود و آن یکی از انواع است و ثمر
وی را خریع خوانند و فقاح وی مانند فقاح دفلی بود و گویند نوعی از وی هست که
در سایه وی نشستن کشنده بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم
و در وی قبض با اعتدال بود و لبن وی برقوبا و سعفه طلا کنند نافع بود و با عسل
جهت قلاع که در دهن کودکان حادث شود مجرب بود و شکم براند و مضعف احشا بود
و لبن وی سه درم کشنده بود و سکروی در بیش گفته شد عشقه نوعی از لبلاب است
و گفته شود عصاب شبطرج است و گفته شد عصیفه بزبان بغدادی نوعی از حری
زرد است و گفته شد انواع آن عصفر بپارسی خسق خوانند و با صفهانی گل کاوشه
و زرد زعفران نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم است

در اول و خشک است در دوم و بری گرم و خشک بود در سیوم و وی معتدل بود با انضاج حلو را
زایل کند و با سرکه برقوبا مالیدن زایل بود و ورمهای گرم و با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان
بود زایل کند چون بدان بمالند خاصه بری وی و جالینوس گوید بدل وی زنجم الملح است
عصبه صاحب منهاج گوید جمسفرم است و گفته شد و صاحب جامع گوید لبلاب است که
بیونانی ویرا قسوس گویند و گفته شود صفت آن عنب الراعی بیطباط خوانند و بستان دارد
هم گویند و بشیرازی کسسته خوانند و بلفظ دیگر سرخ مردوان دو نوع بود نر و ماده
و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ بسیار حب مایل بود و طبیعت آن سرد است
در دوم و گویند خشک است در سیوم و گویند تر است و قابض بود منع خون رفتن کند
و طبیعت بندد و بر اورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر را
باصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک گرداند
و درد زایل کند و گلاذن فرج از وی بخود برگیرد قطع سیلان خون از رحم بکند و چون
آب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود
دهد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود
و چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و چون پیش از
آمدن تب یک ساعت بیاشامند سودمند بود جهت تب ادوار و اسحق گوید مضر
بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب عُصّیبه بیونانی
نوارش گویند و گفته شود عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود
و آنچه در خانها فربه کنند بد بود و اول آن بود که از آن اجتناب کنند که خون بد از وی
متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم گوشت وی صلب بود از گوشت دیگر بود

باه را زیادت کند خاصه دماغ وی و ابوالعلا زهر گوید نافع بود جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا
و مجامعت را زیادت کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و ایشان که بخورند می باید که سکنجبین ترش
بر سر آن خورند و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلطی سوداوی
از وی متولد شود و اول آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با برنج مطبخ کنند گویند
زود تر بگذرد که بریان کرده باشد و قطاع استخوان وی بخورند که هیچ در مری و امعا نکند
عصاره ماميثا تیاف ماميثا خوانند و بهترین آن بود که زرد بود و سبک عمل دهانان
که در زواج موصل سازند طبیعت آن سرد و خشک بود ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت
آن بنشاند و درد چشم کهنه و نو را نافع بود و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند
و بجوشانند تا غلیظ شود و تیاف سازند و بدل آن حضض است با بوش در بندی
عصاره خشخاش اسود افیون است و گفته شد عصاره الملک عصاره السوس است و رب السوس
خوانند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبض اندکی بود خشونت قصبه
شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه حاره حاد تسکین دهد و بدل
آن دو وزن آن اصل السوس بود عصاره القرظ اقاقیا است و گفته شد عصاره الغافت
بگیرند غافت تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب بنهند تا منجمد گردد و بردارند و استعمال
کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و منقطع جرب
و حکه را نافع بود چون با آب تیا فتیح و سکنجبین بیاشامند و سودمند بود تبهای کهن
و درد جگر و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال تشانید و گویند مضر بود با شش و مصلح آن
مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن ورق سماق و گویند سه وزن آن غافت عصاره لحیه
التیس بهترین آن تازه بود صنعت آن مانند صنعت غافت است که گفته شد و طبیعت آن

سرد و خشک بود در دوم نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود
و لاضماد کنند بر اعضاء مسترخی قوت آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بکبد و مصلح آن ماء العسل
بود و بدل آن اقاقیا عصارة قثاء الحمار گرم بود در سیوم مسهل بود و غثیانی عظیم پیدا کند
تا بحدی که بخناق کشد و غشی و اختلاج آورد و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای
کسی که گزندش خورده باشد و صنعت آن در باب قاف در صنعت قثاء الحمار گفته شود
و بدل آن عصارهٔ بیخ سوسن است عصارة افسنتین صنعت آن مانند صنعت غافث
است که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و مسخن و مقبض بود تبهای کهن را
نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم تا نیم و مرهٔ صفرا از
معده پاک کند و مصلح وی ربوب بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق است
عصارة ابن بابس سرد قابض بود حرارت جگر و معده و ورمهای اندرا نافع بود
و قوت مرد و بدن [illegible] صنعت آن که بگیرند [illegible] تازه خوب بسایند و آب آن بگیرند و صاف کنند
و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا در ظلی که بود خشک کنند یا در آفتاب
نهند تا تمام شود و اگر [illegible] نبود خشک وی را در آب بجوشانند و بپالایند و صاف کنند
یا در آفتاب نهند تا تمام شود یا چنان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن
[illegible] دانه بود عصارة الکرنب گرم بود در درجهٔ دوم عصارة الرمان اسحق گوید
گرم بود در دوم عصارة اذان الفار گرم بود در دوم عصارة بخور مریم گرم بود در دوم
عصارة ورق الغرب سرد بود در سیوم عصارة شقایق النعمان گرم بود در سیوم و بدل
آن عصارهٔ بخور مریم بود عصارة لبلاب بدل آن عصارهٔ عوسج است عصارة شجرة البجوز
بدل آن مرزنگوش است عصارة الطراثیث سرد و خشک قابض بود و بدل آن عصارهٔ

قرظ است که آن اقاقیا بود عصفور الشوک و عصفور السیاح نیز خوانند و آن
طرو علو [illegible] قطس است و گفته شد عضرس خطمی بری بود و گفته شد عضاه و عضاه نیز گویند
و آن ضب است و گفته شد عضاء در لغت اسپیست که واقع شده است بر هر درختی
از درختهای خارناک مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل [illegible]
گوشت مواشی و نیکوترین عضله است و بیشتر از وی مشک خوانند و زودتر هضم
شود بواسطهٔ اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است عطبل [illegible]
و گفته شد عطب قطن است و گفته شود عطارد سنبل رومی است و گفته شد
عطشان نباتیست که یونانی دیبساقوس گویند عظام سوخته وی محلل و مجفف
بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و جالینوس گوید جمعی کسان استخوان
سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند سودمند
بود جهت ریشهایی که در اعضایی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن
و شریف گوید چند استخوان عتیقه بسرکه طبخ آن بسر ریزند قطع رعاف بکند
و چون سحق کنند استخوان پوسیدهٔ ریزیده که در دیوارها بود و بگلاب بسرشند
و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و بماء الشعیر بسرشند و طلا کنند
بر اثر آبله و غیر آن زایل کنند و کعب تیس چون بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین
بیاشامند ورم سپرز بگدازد و اگر [illegible] با عسل بیاشامند باه را بر انگیزاند و هر استخوان
دار که بسوزانند و خاکستر آن با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند
و [illegible] را سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند [illegible]
نافع بود و مجرب و غافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر خشکی

آتش ضماد کنند سود مند بود و در خواص آورده اند کعب ابن عرس جهت دندان بود
بیرون آوردن و بردن آویزند آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده است دندان
کودک آنچه اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در صفیحهٔ نقره گیرند و بردن
آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند در جو داشته
باشند از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر جیفهٔ ناخن
دکانه بسوزانند و آن خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل آنکس پدید آید
و اگر دندان آدمی و استخوان بال راست چهار چهار در شب سر خفته بندند ما دام که بمال
باشند بید او نشود و اگر از دندانها که از جانب راست نهنگ بود بگیرند و بر بازوی
راست مرد بندند قوت مجامعت زیادت کند و اگر دندان نیش روباه بر مصروع آویزند
صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر آدمی مرده کهن شده در برج کبوتر
کبوتر زیادت کند و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سر صاحب شقیقه
بیاویزند نافع بود از آن راست بر راست و چپ بر چپ و همچنین ناب بز نافع ضرس
ضرس که گویند در طرف بال خروس دو استخوان هست که سوراخ دارد اگر از آن راست
بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی یا بهایم آویزند
منع تعب و خستگی کند و در بیشتر بیدوس گوید ناب کلب یعنی نیش سگ چون
آدمی بگزد پس بگیرند و در پاره پوست بندند و بر بازوی بندند ایمن باشند از سگ دیوانه
و در خواص ابن زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید
دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان
بندند نافع بود و فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نزند عظم درخت نار است

نیل عصارهٔ وی است و در آن وسمه خوانند و نعمت شود و تخم نیل گویند عفص بپارسی
مازو گویند و بیونانی قیقیس و بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد
و آنرا انقافالیس خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ و سست و بزرگ بود
این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی یا با آتش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته
گردد از بهر سیاهی موی خضاب نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در درجهٔ دوم گویند در اول
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون شیاف بیزند و سحق
کنند و ماش ضماد نهند بر مردم که باشد در در چند و بیرون آمدن مقعد نافع بود
و چون بسوزند قطع خون رفتن بکند و اول آن بود که بر روی آتش نشق به کنند
و در شراب اندازند یا سرکه خونرا ببندد و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند
و آب وی خضاب بود موی را و چون وبا بسیار بود و بر گوشت زیادتی افتد بخورد
و منع رطوبت که روان بود از لثه و لهاة و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کنند
در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوت تریاق ضعیف ... و آنچه در اندرون مانده
بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و طبیخ وی در آن نشستن جهت مقعد
بیرون آمدن و درم و سیلان رطوبات که از رحم روان بود و کهن شده باشد عظیم سود دارد
و چون بغایت سحق کنند و در بینی دمند خون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند
و طلا کنند بر سلاق که در دهان پدید آید زایل کند و اگر با سرکه بپزند و بر جرب طلا کنند
در ابتدا سودمند بود و منع نمله بکند طلا کردن و واجب آن بود که جهت خواص با مانند
جهت امساک سیلان بخصوص حیض بیمر شست یا بعضی علل در آب حل کنند تا مضغ
... نوشانی و بدل وی تخم اطراف بود بوزن آن و گویند عفص و جفت بلوط و قرظ

وحب الآس و قشور رمان و اهلیلج زرد و تخم الطرفا و دادی همه مانند ملح کرده اند
در طبیخ غار ادم گویند منعاث است و لغته سوید **عقیق** ارسطاطالیس گوید
اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین
آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود قوت چشم بدهد
و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان متحرک را محکم کند و اگر انگشتری عقیق
در انگشت کنند و بر ابر خصم روند خشم فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد
خاصه زنان که خون از ایشان روانه بود و اگر خرد کرده سنون سازند خون رفتن بن
دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندان را سفید کند و جلای تمام بدهد خاصه با مروارید
و بسد **عقربان** اسقولوفندریون است و لغت شش **عقرب** بپارسی کژدم خوانند
و یونانی سقربیوس حرساوس بهترین وی نر بود و نشانه زان بود که ضعیف
و لاغر بود و نیش وی سبز بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند و
اگر خرد کنند و بر زنگ بی نهند درد را ساکن کند و اگر بریان کنند و بخورند همین عمل کند
و شریف گوید اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعیف چشم را نافع بود و چون سوخته وی
سحق کنند و با نیم وزن آن شربت موش بیامیزند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند
و حجر آنرا زایل کند و اگر عقرب نر کل سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه و برص
طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بجوشانند تا سوخته گردد و در تنها کرده دشخوار
بکشود چون آن روغن در آن بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بر افشانند بکمال صحت
و صلاح آید و عبد الرحمن بن الهیثم گوید چون بگیرند یک عقرب و با تنها سه روز یا

چهار روز از آنجا باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر آن کنند تا زیت فوق
وی آمده کند جهت درد نیست و آن استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن
چون بر بواسیر ظاهر مالند خشک کند و بیندازد و کل عقرب مرده در خرقه بندند
و بر زنی که دایما بچه می اندازد آویزند دیگر بچه نیندازد و محفوظ بماند بفرمان باری تعالی
و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با انگبین و شیخ الرئیس
گوید صفت سوختن وی چنان است که شیشه بستانند در گل حکمت گیرند و عقرب را
در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب با گلمت و بامداد بگیرند و آبگینه به انحرف
آن ناشف بود و اضافه فوقه بکنند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که
بگیرند دیگی مسین و در خمیر گیرند و سر آن گل بگیرند و در تنوری نهند که چوب زیر در آن
سوخته باشند و آتش بیرون آورند و سر تنور را بپوشند نیکو و یک شب رها کنند و روز
دیگر بیرون آورند و در ظرف آبگینه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و منفعت خاکستر
سوخته وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار ماخذ از وی دانگی بود و کل
نیم درم از وی پاشانند زنگ مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چنین دریافت بوده اند
و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی برویاند و گویند مجرب است و لیکن
گوید خوردن وی مضر بود نیش وی مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود **عقرب بحری**
زهراوی کژدم دریائی ماهی کوچک است بترم رنگ که بسرخی زند و در بیرون جای
سفید بود که بدان مثلث و جسم وی خاردار بود و سر وی بزرگتر از تن وی بود و آن
زنگل وی همان است که از عقرب حاصل می شود بلکه سخت تر از آن و
دیسقوریدوس گوید سقنوس طلاسیوس حیوان بحری است با سم عقرب میخوانند

زمین وی موافق بود جهت نزول آب در چشم وتیرگی وقرحه که عارض میشود در چشم
وانرا لوتوما خوانند **عقار کوهان** وعقر کوهان عاقرقرحا است وگفته شد **عقار**
خمر است وگفته شد **عقید العنب** میبختج گویند ورب العنب نیز عقید العنب خوانند
وبشیرازی دوشاب خوانند ومثلث نیز نوعی از آنست **عقعق** صلصل گویند
وعکه نیز خوانند وبشیرازی کالجه وبپارسی کالجه گویند سرگین وی بوره نافع بود
گوشت وی گرم وخشک بود وبلبوس نیز دهند **عقاب** بپارسی اله خوانند گوشت
وی گرم وخشک بود چون بخورند بمنزلهٔ گوشت کاو بود ودماغ وی چون در
چشم کشند نافع بود جهت ابتداء نزول آب ودوشانی بیفزاید وچون بخور وی
بخور کنند اختناق رحم را نافع بود وسرگین وی بر کلف وبثرهایی که در روی
پدید آید لطوخ کنند زایل کند وگویند محلل خنازیر بود **عکوب** حرشف است
وگفته شد **علک** لعبه بربریه خوانند وآن سودنجان است وگفته شد ودر مصر
عکه خوانند ودر اندلس سودجانی ودر عراق لعبه بربری **عکبر** ابن سمجون
گوید وسخ الکوارات وموم گویند وسخ الکوارة بپارسی موم پالی نحل خوانند
وبشیرازی برمو خوانند ونهایت گرم بود وگویند سیاه امتحان کرده ام جهت
تسلسل اعضا واز جای افتادن ودفع خوف همان عمل وموم بلیغ می کند
ودر تریاک بکتب مثقال تا ده مثقال عسل یا قند یا نبات تبرزد نیم درم یا تا منا نافع بود
وگویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود وبشیرازی آنرا دارو خوانند ومولف گوید
مگس نحل آنرا از بهر حفظ خود وبچگان می آورد از مجموع گلها وآن الوان باشد
زرد وسفید وسرخ وبنفش ومنفعت [illegible] ولک در میان عسل بود عسل را نیکو نگاه دارد

وسخ الکوار گفته شود **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت خوانند وبهترین آن کهن بود
وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سرد
بود ودر چشم کشیدن محلل آب نزول بود ومجموع جراحتها ودنبلها را صورت [illegible] بدن
پیدا شود نافع بود ودیسقوریدوس گوید چون در ظرفی مس قرصی بپزند تا غلیظ
شود مثل عسل وبر دندان خورده مالند بیفکند ولابا خاما لادن بیامیزند نافع
ترمس وبر صوابتی لطوخ کنند جرب ایشان زایل کند ولم آبخه تا زنده جز گرم
کنند وبر نقرس ودرد مفاصل طلا کنند نافع بود **عکر دهن السوسن** دردی روغن
سوسن جهت در چشم کشیدن محلل آب نزول بود **علیق** بپارسی درکوبه ویونانی
باطس وبشیرازی توت وبراتوت سه گل خوانند ونوعی از آن علیق الکلب خوانند
وگفته شود وعوسج هم نوعی از علیق بود ونیکوترین عصاره وی آن بود که تازه
خشک کرده باشند وطبیعت آن سرد وخشک بود وورق آن واطراف آن چون
بپزند خضاب نیکو بود موی را وچون بیاشامند شکم ببندد وقطع سیلان رطوبت کهن از رحم
بکند وموافق بود جهت زندگی حیوانی که ویرا قوسطس خوانند وآن ماده ایست
شاخ دارد وورق وی چون بخایند قلاع وریشهایی که در دهان بود زایل کند
وچون خشک بود خشکی وی زیادت شود وگل وی همان قوت که در تخم وی موجود است
در گل موجود است بعینه وبیخ وی سنگ کرده بریزاند وچون بورق وی ضماد کنند غله
وریشهای تر که در بدن بود زایل کند ونافعند که در چشم بود وبواسیر که در مقعد رسته بود وبواسیر
خون ازوی دوانه بود نافع بود وچون ورق وی بکوبند وبر [illegible] علیل نهند که ضعیف
شده باشند وماده ازوی روانه بود موافق بود وعصاره تر وی چون بغایت رسیده [illegible]

درد مین را مفید بود و چون تمر وی بخورند نا نخته شکم به بندد و گل وی چون با شراب ماست مانند
شکم بندد و تشریف گوید چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد کنند بیخ را از
درشو سوده نیز و ازوی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم پیدا شود
بغایت کمال نافع بود و صفت ساختن وی آنست که تازهٔ وی بکوبند و بفشارند و صافی
کنند و سحق کنند بصلابه تا غلیظ گردد و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی کنند و ممزوج
کنند با آن اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند علیق الکلب علیق القدس
خوانند بشیرازی درخت سه گل خوانند و ثمر وبرا سه گل خوانند و در اندرون وی
ماننده پشم بود و گل وبرا ورد السیاج خوانند و نسرین السیاج و بیونانی اقسطیس
ماطش خوانند و تمر وی چون رسیده شود سرخ گردد جالینوس گوید تمر وی بغایت
قابض بود و ورق قبضی اندک داشته باشد و اولی آن بود که از تمر وی غذا
کنند بسبب آنچه در اندرون وی هست مانند پشم که مضر بود بقصبهٔ شش و دسقوریدس
گوید تمر وی چون خشک شد و آنچه در اندرون وی بود بیرون کنند هیچ مضرت بقصبهٔ
شش نرساند و با شراب بر نهی شکم به بندد و بول نیز هم ببندد و بدل آن شق کته(?)
المضمع است علف رطبه است و گفته شد علیق مقر خوانند با ربی صبر خوانند
تشریف گوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود علق
خاصه که در کان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشند
و چون بسوزانند و خاکستران با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موی بیارویند(?)
در چشم نوع بعد از آنکه بدکند با شش دیگر گویند و علق بشیرازی کرن خوانند(?)
و باصفهانی دیوجه و بلفظ دیگر دلوی و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در

در دکان آبگینه که هر چند آبگینه که باشد بشکنند لغة علک مصطکی که آنرا توان
خایید اما علک گویند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید نقی که
بزردی زند و در طبیعت نزدیک مصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود
و صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتنج بود و در مرهمها بدل وی کنند
علک یابس قلفونیا خوانند و آن نوعی از راتنج است و گفته شد علقم گویند قثاء
الحمار است و گویند حنظل و هر چه تلخ بود اما علقمه خوانند علت بیونانی
حنا بربری(?) گویند و گفته شد علجان تبا تیبس(?) آنرا قداح خوانند و گفته شود عمرد(?)
زفس(?) است و گفته شود علج نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود
و بیجان(?) با تخم خورند و آنرا خربزهٔ زمستانی خوانند و صفت بطیخ گفته شد عناب رندات(?)
و گفته شد عنب بتازی انگور گویند و سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین
آن رازقی و منقا(?) بود پوست انگور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود
و دانهٔ وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذا اندک(?) نیکو دهد و فربه کند بدن بدین و آنچه
رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای انگور بهتر از غذای عنب وی بود و در وی فربهی آورد
و خون نیکو از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود
و آنکه همه مضر بود بمثانه و تشنگی آورد مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ بود و دفع تشنگی
وی برهان مزکنه(?) عنب الثعلب فنا خوانند و ربرق(?) و ثلثان نیز گویند بپارسی روباه تربک(?)
گویند و سگ انگور خوانند و بلفظ دیگر طولیدون(?) و روباه تربک(?) و بهترین آن تر و
تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود

ودرمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود وبا اسفیذاج وروغن گل بر علة وحمره طلا کردن
سود دهد ولعاب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود وشیافی از پوست بیخ وی [?]
خواب آورد وجون بکوبند وضماد کنند درد سر را نافع بود وجون عصارهٔ وی در چشم کشند
قوت جشم بدهد وجون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند واستسقا وورم معده را نافع
واسقف گوید مضر بود بمثانه ومصلح وی قند بود وخوردن وضماد کردن تشنگی بنشاند
وجون آب وی با اسفیذاج بیامیزند وبر سوختگی آتش وجدری وریش تنک باشد
طلا کنند خشک کرداند وجون بیخ آن بکوبند وبر سرطان ریش شده نهند ساکن کرداند
وجون بدان ادمان کنند باصلاح آورد وخوردن ثمر وی قطع احتلام بکند وآنجه
سیاه بود بد باشد ومخدر وجنون آورد ونوعی هست که جهار درم از وی کشنده بود
ومداوای وی قی کنند بعد از آن تشبیانه با انیسون یا با ماء العسل وسنبوسهٔ مرغ وخوردن
بادام تلخ مفید بود وبدل وی گویند بطباط است وگویند ساد اوران **عناب** گویند
آن جرجانی بود تازه که خورده شود وی معتدل بود میان گرمی وسردی وتری وخشکی
ومسیح گوید گرم وتر بود در میانهٔ درجهٔ اول وحرارت وی غالب بود بر رطوبت وگویند
سرد است در اول سودمند بود جهت حدت دم وخلط [?] از وی حاصل شود
جون بخورند یا آب وی بیاشامند وحدت وحرافت دم ساکن کرداند وسرفه وی ودرد
ومثانه ودرد سینه وحلق را نافع بود واکر بیش از طعام بخورند نیکوتر بود وغذای وی
اندک بود ومضر وی دیر گوار [?] بلغم [?] ومعده را بد بود ومصلح وی کشمش بود
یا میویز منقی وشریف گوید وزن وی [?] کنند وباید [?] کنند
افشانند بغایت مفید بود واول آن بود که بیش از آن ببر مرغ عسل [?] طلا کنند

وجون پوست ساق درخت وی بکوبند وبا سپیده ان اسفیذاج بیامیزند وبر ریشها
بمالند پاک کرداند وشفا دهد وجون ورق وی بپزند وصافی کنند وهر روز
من دو ونیم رطل بغداد با قند بیاشامند حکه از بدن [?] ومجربست وجون
استخوان مطحون کنند وسویق سازند وآب [?] بیاشامند طبیعت محکم دارد وتخم
بندد واکر [?] با استخوان مطحون کنند قرحهٔ امعا را نافع بود وصمغ وی جون با سرکه
حل کنند وبر قوبا طلا کنند ودو سه نوبت [?] مکرر کنند البته زائل کند وورق وی جون
بخایند نیکوتر از طرخون بود جهت کسی که داروی مسهل خواهد خوردن وغثیان
نیاورد وغثیان مضعف باه ومقلل منی بود [?] خوانند **عنب الدب**
درختی کوهی است وآنرا غابش خوانند وثمر وی بمقدار [?] بود سرخ رنگ ودر
اندرون وی دانهٔ کوچک جهار رنگ بود وطعم وی قابض بود وثمر وی شیرینی بود که اندک
تلخی داشته باشد ولزوجت وقبض نیز دارد خشک وی سویق سازند نافع بود جهت اسهال
کهن وگل وی مشابه گل [?] بود الا آنکه کوچکتر بود ولون آن میان زردی وسبزی بود وثمر وی
نفث دم را نافع بود **عنب الحیة** ثمر [?] است وان کرمه البیضا است
وگفته شود ویونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند **عنبر** ابن حسان گوید روث دابهٔ بحری است
وگویند جیزیست که در قعر دریا میروید وحیوانات دریایی خورند وبعضی گویند در شکم
ماهی یابند که منجمد وجمع میشود وشیخ الرئیس گوید از جشمهٔ دریا حاصل می‌شود
واقوال بسیار آورده اند ومؤلف گوید آنجه محقق است موی است ونیکوتر آن
اشهب بود که آنرا [?] خوانند ودیگر ازرق که آنرا [?] خوانند ودیگر زرد که آنرا
خشخاشی خوانند وعنبر باید که [?] بود وهرجند که سفیدتر وسبکتر

نیکوتر بود وطبیعت آن گرمست در دوم وخشکست در اول بر اندازه نافع بود ودماغ
وحواس ودل را سود دهد ومقوی جوهر روح باشد واعضای رئیسه ودرد معده سرد را
سود دهد وبادهای غلیظ که عارض شود در معا وسده چون بیاشامند یا از بیرون
طلا کنند نافع بود ودرد شقیقه وصداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند
سودمند بود وبر مفاصل که از رطوبات ورياح بلغمی بود ضماد کنند بغایت مفید بود
وگل در روغنی گرم مثل روغن مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند وبدان
سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ ورياح بود در دماغ بیرون تحلیل دهد واگر ازوی شمامه
سازند برمثال سیبی وببویند فالج ولقوه وکزاز را نافع بود وچون در روغن بان
حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب وخدر وفی الجمله مقوی اعضای عصبانی
بود ومحمد زکریا گوید اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند وبیاشامند مستی زود آورد وصاحب
منهاج گوید قوت دل ودماغ وحواس بدهد تقویتی عجیب وروح را بیفزاید ومقدار
شربت ازوی دانگی بود ومضر بود باصحاب ماشرا ومصلح وی بوییدن کافور بود
وخیار واسحق گوید مضر بود بمعا ومصلح وی صمغ عربی بود وبدل آن در وقت اکثر وزن آن
مشک ودانگی مرو دانگی زعفران وگویند بوزن آن مسک ومرو زعفران بدل آن کنند
عنصل اسقیل است وگفته شد **عندم** بقم است وگفته شد **عنقر** مرزنگوش است
وصفت آن در اذان الفار گفته شد **عنزروت** انزروت است وگفته شد **عنجد**
عجم الزبیب است وگفته شد **عنکبوت** منفعت نسج وی در باب الف در ابرسا کیا
گفته شد **عنم** گویند خیار است وگفته شد **عود الصلیب** فاوانیا است وگفته شود
عوسج نوعی از علیق است ونوعی از عوسج امغیلان خوانند ودر بیابانها بود

وگیلوترین آن بیابانی بیخ ورق بود وطبیعت وی سرد بود در اول وگویند در دوم
وخشک بود در سیوم وورق وی بد غله وچون ضماد کنند نافع بود وتیز نیز گویند
عصاره ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی والتهاب صفرا را نافع بود
وچون بکوبند وآب آن بگیرند وحنا بدان بسرشند ودر حمام بخود بمالند جرب
وحکه را زائل کند وورق وی چون بخایند قلاع را زائل کند وچون با عصاره وی
دود کنند زنگار بگیرند وچون بکوبند وآب وی بگیرند وهفت روز بیلی در چشم چکانند
سفیدی زائل کند خواه کهن وخواه نو وثمر عوسج چون بکوبند وآب آن بگیرند ودر آفتاب نهند
تا خشک گردد بعد از آن مقداری باسفیده تخم مرغ یا بشیر زنان حل کنند ودر گوش
چکانند بغایت نافع بود دردهای چشم خاصه سفیدی آن وصاحب منهاج گوید چون بر
پیشانی طلا کنند نافع بود فضلاتی که در چشم آیند بواسطه قبضی که در وی هست ومقدار
مستعمل ازوی یک مثقال بود وگویند مضر بود بسپرز ومصلح وی کثیرا بود وگویند بدل آن
در وردهای گرم بوزن آن اشنه وبوزن آن فوفل بود **عود الوج** وج است وگفته شود
عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود وخوشبوی وطبیعت آن گرم وخشک
بود در سیوم سده بگشاید وعرق النسا وصرع ودوار را نافع بود وتاریکی چشم را زائل کند
وربو وضیق النفس را سود دهد وچون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند وعقم را نافع
بود وپادزهر زهرها بود وگزندگی افعی وسردی معده وجگر را سودمند بود ورطوبات
از دماغ پاک کند ومقدار ماخوذ ازوی نیم مثقال بود ومضر بود بمعا ومصلح وی کثیرا بود
وبدل وی حب بلسان بود **عود الغافوذج** بنجار است وگفته شد **عود الدرقه** اصل الاذخر
است وگفته شد **عود العطاس** کندش است وگفته شود **عود** انجوج وبلنجوج نیز گویند

و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هند
می آورند و بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه بیش
در جامه رها نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و هندی نکنند و یک نوع سمندوری بود
و از سفاله هند خیزد و از فاضلتر بود بعد از آن قماری و آن نوع از سفالی بود
و بعد از آن قاقلی و بری و قطعی و صینی و آنرا قسمیری خوانند و آن تر و تیزتر بود
و مندلی مجموع وی نیکو بود بعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب بهتر که قطعا
سفیدی در وی نبود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق بود نیکوترین
قماری سیاه که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود
و بالجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران وزن بود و در بن آب نشیند
و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و آنچه در روی آب ایستد بد بود
و عود بیخ درخت است که میکنند و در زمین دفن میکنند تا خشبیة از وی بتعفین
زایل میشود و تغیر در وی پیدا میکند و عود خالص شود و طبیعت وی گرم
و خشک بود در دوم لطیف بود و سده بگشاید و بادها را بشکند و خاییدن وی
بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس و دل بود و مفرح
و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند یا یک درم و نیم و قوت معده
و جگر بدهد و تسلیم بشند و ذوسنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود
بوئیدن وی بمزاجهای گرم و درد ماغ عارض شود و اسحق بن عمران گوید چون بخور کنند
بلغم نثر فرود آورد و بعضی منع ادرار بول که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق گوید
خوردن وی مضر بود بسفل و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد

بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و دارچینی و زرانبه هر یک از
هر یک دو دانگ وزن آن قائم مقام آن بود و بدل عود هندی در نقرس
قسط بوزن بارکی کنند عود الحیه شایف گوید نبات وی در شهر سعدان بود
و مشهور بود و ماننده عود سوسن بود صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی
بیاشامند از هر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند
هیچ مار که آنکس نکشد و گویند که چون در دست گیرند و چشم آنکس که بر مار افتد مار حرکت
نکند و بیخود شود و چون بخایند و ثفل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد عود الريح
اسپست مشترک در شام فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر هم و میان دو اهل
قشر اصل ابن باریس که آن بربری اارغیس گویند و عود الوج نیز بدین اسم خوانند
و صفت هر یک بجای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته شود عهن در لغة صوف است
و گفته شد عیون الدیکة حبیست سرخ مدور که از طرف هند آورند و مولف گوید تخم
درخت بقم است و آنرا ابار رنجشم حروس خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود باه را
قوت دهد و منی زیادت کند بسیار چون یک درم از وی بیاشامند عیرزان نغوذ است
و گفته شد عین الدیک گویند خراست و گویند بتحقیق تخم آن است عین الهدهد
اسم نباتیست با و بقیه که معروفست باذان الفار رومی و نزدیک ایشان مجرب بود
جهة عرق النسا چون با دنبه کبش بخورند عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را
عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است نزدیک
مدور که صادق الحلاوة بود عیثام شجر دلب است و گفته شد در دال صفت آن
عیسوب مرزنگوش است و گفته شد صفت آن در اذان الفار عیدان البطباط

جوب عصی الراعی است و گفته شد عنب الدب تشریف گویند چشمهای خروس خفته در
خرقه بنهند و بر چشم صاحب تب ربع بیاویزند تب ازوی زایل شود و این بخاصیت است

باب الغین غافت

بهترین آن فارسی بود از
کوهستان حوالی تبریز آورند و رومی نیز نیکو بود و آن حلبیست لاجوردی رنگ در اول شکل
و شاخهای وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و گل وی و شاخ و ورق
وی محدد بود تلخ تر از صبر و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و گویند سردست و وی لطیف بود و در ابتدای داء الثعلب عظیم نافع بود
و با پیه کهن بر ریشهای که دشخوار به شود بصلاح آورد و درد جگر و سده آن و صلابت سپرز
و قرحه امعا و تبهای کهن و صفرای محترقه بیرون آورد و مقدار شربتی نیم مثقال بود و وی
حیض براند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی افسنتین
با یک وزن وی اسارون بود غاغه بلغت عمان فوفل است و گفته شود غار درختی بزرگست
و ورق وی دراز تر از ورق بید بود و حب وی از بندق کوچکتر بود ببغداد فستق و صفت
آن گفته شد و یونانی ذافنی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود
و هر دو نوع در زمین سنگستان روید و بهترین آن سبز بود و قوت وی در ورق بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و وی طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود
و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب العنق لذع نیکو بود و سود مند
و صاحب منهاج گوید چون بر معده تمریخ کنند قی را دفع کند و درد رحم و مثانه را نافع بود
چون در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود
و صاحب جامع گوید چون بیاشامند مصروع [illegible] بود قی را دفع کند و ورق وی جهت نیز بود

و به گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند سود مند بود و پوست بیخ وی چهار دانگ و نیم
با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب فلاحه گوید
که برگ و ورق ازوی بجوشند و در خانها بپاشند که بر زمین افتد و طفل از آن خورد که دارد چندانکه
شراب خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل
در آن موضع خسبد و در خواب نترسد و بیشتر بخسبد و ورق وی بجوشانند با سرکه
و بدان مضمضه کنند درد دندان را سود مند بود و بدل غار سیسنبر است بوزن
آن غاغالی جر لحا غیطوس است و گفته شد غاریقون دو نوع است نر و ماده
بهترین آن ماده بود که نباتی سفید و املس بود و زود منفعت شود و مولف گوید
غاریقون باید که سفید و سبک و سست بود و آنچه نر بود باشد و طبیعت آن
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ
و مفتح سدها بود و درد مهرها را سود دهد و عرق النسا و ورم سپرز با سکنجبین موافق بود
و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و تنقیه ازوی از دانگی و نیم
تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را
نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود
دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کهن
بر گزندگی گزندگانی که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق
همه زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و کل یا
وزن وی نزد او استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد پشت که از خلط خام بود
سود دهد و چون با انیسون بخورند دردهای اندامی که سبب آن سردی بود

مجموع را سودمند بود و اگر با انگبین خبیث بید است استعمال کنند قولنج ثقل و بلغمی
و جمیع آن الا ایلاوس بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب انکس را نزند
و در استعمال وی باید که بغوبال موی بمالند تا فرو رود و گویند و انجه سیاه
بود قبا باشد کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد قی با آب
گرم کنند و شیر تازه و مجموع مداوای که در کندش گفته شود و بدل وی در مسهل بلغم و سودا
بوزن آن تربد و دو دانگ آن افتیمون و دیگر ان خربق سفید بود و جالینوس گوید
بدل آن نیم وزن آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد
غار الوطا باقلاء قبطی است و گفته شد غالیه شیخ الرئیس گوید اورام صلب را
نرم کند انرا فلل در روغن خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش در دمند چکانند
درد زایل کند و بوئیدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون در شراب
حل کنند و بخورند لیس دمند مست کند بغایت و بوئیدن وی مفرح دل بود و وی جهت
درد رحم سرد بخور بر گرفتن عظیم سود دهد و ورمهای بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند
و اختناق رحم را نافع بود و پاک کند و آبستنی را یاری دهد عاسول اشنان است
و گفته شد غبیرا بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن بود که گوشت مند و شیرین بود
و طبیعت وی سرد بود در اول درجهٔ اول و خشک بود در آخر دوم یا در اول سوم و غذا
اندک دهد و معده را دباغت کند و ثقل ببندد و قی ساکن کند و مجموع سیلانها باز دارد
و ضعف بخشد و چون بدان تنقل کنند منی دیر آورد و سفوف کرم را نافع بود و بوی ایشان
و بیخ صفراوی را نافع بود و صداع و موافق اطفال بود چون باشیر با نبات زهند از بهر آنک
تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده و مصلح وی مقلوی فانید بود

و بعضی گویند نوع شجر غبیرا قوتی عظیم دارد در تسمین زنان بر آکلین غبار الرحا بپارسی
گرد آسیاب خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود
بکند غاریه عنب الدب است و گفته شد غری الجلود بپارسی سریشم خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا بود و اگر با
جوز سرو بر قوبا ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کنند سودمند بود و سوختهٔ آن آتش
و سریشم پوست گاو و گاو میش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا مجرب و در پیش شده
بغایت نافع بود غری الجلود بپارسی سریشم ماهی خوانند و آن ماننده پیه است که در
شکم ماهی دریائی می باشند و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین
آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونتی بود بولس گوید موافق بود در ادویه
برص و در شقاق روی و در مرهمها کنند جهة سر و ادویه جرب متقرح و در لون بشره
استعمال کنند نافع بود و اگر در حسائی کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند
بقوام لعاب دهان و ادویهٔ قوت بدان بسرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود
و شریف گوید سریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجرب
غرب درختیست آنرا اطاخوانسا و بشیرازی [illegible] خوانند و آن درختی بزرگ بود
و صمغ آن نیکوترین بود بود و تازه [illegible] بر ساق وی چون بشکافته گشته کفه آن صمغ از
وی بیرون بیاید و وی هیچ ثمر نداشته باشد [illegible] و طبیعت وی سرد و خشک بود
و زهره وی و ورق وی و قشر وی و عصارهٔ وی قابض بود و مجفف بغایت و خاکستر
قشر وی چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل بر رست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست
بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند و طبع وی چون ترش [illegible] ان بقوتها [illegible]

نافع بود وحب از بزر همچنین وصمغ وی وگل وی تا بکلی خشم را سود دهد و پوست وی
نفث دم را نافع بود وچون بعود بس کوبند عصاره وی علق از حلق بیرون آورد وعصاره
ورق وی و پوست تر وی سحق کنند وبا روغن گل در بوسند انا دبرند درد گوش
را نافع بود وتخم وی نفث دم را نافع بود وورق وی وگل وی در ادویه مرهمهای مجفف
استعمال کنند وخاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مرده
وثالیل منکوسه که در جلد بود تقوی تر از خاکستر پوست ساق وی بود وابن ماسویه گوید
ورق غرب چون بیاشامند غثی آورد وقذف دم را نافع بود وگویند عصیر ورق وی
نیکوتر بی معالجه مادیه بود که از گوش رواند بود وسده جگر سود مند بود **عرقد** نوعی
از عوسج است وگفته شد **غرز** اسم نوع عصی الراعی کوجکست که معروف نبود بماند
وگفته شد **غرسا** داس است وگفته شد **غریب** نوعی از آلو سیاه است **غزال** بپارسی
آهو گویند ومنفعت نوشته می در باب لام گفته شود الله تعالی غزن با سرکه بزنند
وبر ورمهای بلغمی نهند بلد از انرا **غسل** خطمی است وگفته شد **غسا** ثلج است وگفته شد
در باب ثا **غلیمن** فودنج بری است وگفته شود **غلقا** علقه خوانند ومولف گوید
آن گیاهیست که بکبب ماند وبرگ وساق وی که باشد ودر صحرای تبریز بسیار بود
واز جمله نوعات معتبر بود وتخم وی بسیار دارد ومد تمیش وکا ذکه بیخ وی آب دهند
زخم آن بهر کس که رسد بمیرد وکلو تیر وی بجوی با مانند ذابلک کنند **غلیمن لاغز با**
مسلط امشیع است وگفته شود **غلو فیریا** اصل السوس است ومعنی آن یونانی
اصول الحلو بود **غلول** تمول است وان فاربی بود وگفته شود **غمام**
اسفنج البحر است وگفته شد **غنغیلن** بضم غین تبلم است وگفته شد

غوشنه وغویشه نوعی از کما وفطر است وصاحب جامع گوید در
زمین بیت المقدس بسیار بود وانجا بزربه خوانند وچون خشک بود
بدان جامه تسوبیب ودر حموضات خورند وطبیعت آن سرد وتر بود در درجه
اول وچنان سرد بنوعی کما وآن خلط بد که از کما حاصل شود از وی
حاصل نشود **غوک** صفدع است وگفته شد **غیم** غمام است وگفته شد

باب الفاء

فاشرا اسمیست سریانی
بپارسی هزار خشان وهزار فشان نیز گویند وبیونانی انبالس لوقی ومعنی
آن کرمة البیضا بود ومعنی هزار خشان هزار کز بود وبه بربری ارجالن گویند
وبپارسی کرم دشتی خوانند وفاشرستین نوعی از اوست ونبات وی
بهم درپیچد که بر درخت نزدیک بود پیچیده شود وخوشه وی قریب دانه داشته باشد
ودر اول سبز بود وبآخر سرخ شود وگل وی لاجوردی بود وبپارسی وبرا
بسیار دارو خوانند ومنفعت وی نزدیک است نباشد لکن ضعیف تر از وی بود
وفاشرا بلفظی دیگر بروانیا وحالق الشعر نیز گویند وبیخ وی گرم وخشک بود
در سیوم وحده وحرافه داشته بود جلای تمام دهد ولطف بود بیرون سخت
شده را بگدازد چون بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند وجرب وعلتی که در
ظاهر بدن بود شفا دهد وثمر وی که مانند خوشه بود گویند دباغون مستعمل کنند جهت
حلق شعر وبیخ وی چون با کرسنه وحلبه بدن را بدان بشویند پاک کند ودر صباغی
واثر کلف زایل کند وثالیل قلع کند واثر سیاهی که از نیش باشد با بیخ وی بر
باشراب برد احسن ضماد کند نافع بود وسمه ورمهای رم را تحلیل دهد ودملها را

ولا با روغن بپزند تا چون موم گردد سود مند بود جهت بواسیر مقعد بود و حصف
وماده آن وگل با شراب ضماد کنند ورم را سرد کند و ورمهای گرم را بنشاند و شکستگی
استخوان را نافع بود وگر مدوف شده ادرار حیض بکند و صرع و فالج و سدد را نافع بود
وچون دو درم بیاشامند زهر افعی را نافع بود و مجموع زندگان و بیخ وی چون زن
بخود بر گیرد بچه بیفکند و مشیمه بیرون آورد وچون اول آن بود که نبات وی بروید
چون بخورند حیض و بول و شکم براند و بلغم وچون با عسل لعوق کنند سرفه و ذات
الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون زیره بیاشامند اخلاط در ثقل پدید آید
وبا صمغ و درم سپید ضماد کنند نافع بود و گلاب در طبخ آن نشینند بچه بیرون آورد
و رحم را پاک کند و تخم وی به حرب(?) تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند
نافع بود و عصاره نبات وی چون بیاشامند قی نیکو آورد با آسانی و خلطهای غلیظ
بیرون آورد و بدل آن بوزن آن درونج و نیم وزن آن بسباسه بود فاشرستین
پارسی شنبلیدان گویند و یونانی ابابلس ماليا ومعنی آن کرم الاسود بود در
اندلس معروف بود بیوطانیه و ببربری میمون و بیشتر آن سیاه دارد و خوانند
و ورق وی بهتر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت
وان نوعی از فاشرا است وصفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن بیرون سیاه بود
و اندرون زردی مایل بود و وی گرم بود با عنب الثعلب و در فعل مانند فاشرا
بود لیکن ضعیف تر از وی بود اندکی و اول آنکه نبات وی بروید ببرند و بخورند
بول و حیض براند و محلل ورم سینه بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین
بسریانی دافع سمیت علة بود فاحشه [illegible] سرایست(?) و گفته شد

فانید بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظ تر از سکر بود و طبیعت
وی گرم و تر بود در اول و گویند حرارت وی در سیوم بود و آنچه سنجری بود گرم
و خشک بود در دوم سود مند بود جهت سرفه و شکم نرم دارد و خون معتدل از وی
متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف فی بیدان(?) فانید را منفعت آن گفته شد
بشیرازی کعب الغزال خوانند و قطعها آرد در آن نهند و فانید هلیله این زمان
مستعمل میکنند مجموع بی آرد نبود پس اول آن بود که در مهر توتیا که فانید بود قند
بجای وی کنند یا لعب الغزال آن فانید اصل است وصفت وی چنانست
که قند بقوام می آورند و میکشند تا وقتی که تمام می شود بعد از آن پاره می کنند
پاره های کوچک فلیش الیونانی باقلا گفته شد فابش القبطی با قلاء قبطی بود
وان جامسیه است و گفته شد فاغیه صاحب منهاج گوید گل حنا است
و در تودری که خوشبوی بود آنرا فاغیه خوانند وان معتدل بود و در [illegible]
و تمیمی گوید گل حنا چون در میان جامه صوف نهند و در پیچند خوشبوی کند
و در جامه ای که سوس آنرا تباه کند نخورد فاقرا بردی است و گفته شد فاغیه
بیخ نیلوفر هندی است و از افل خوانند و منفعت آن گفته شد تعدی نیز
فانافرا شعلیوس نوعی از دوقوا کبیر است فانافس حرونتون نوعی از بیخ
دوقوا کوچک است و گفته شد صفت آن فانافس ابراقلیون یونانی درخت
جاوشیر بود وصفت جاوشیر گفته شد فاغره پارسی فاخره گویند و بیشتر آن
جابه شکافته و از سقالیه خیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در وی قبض و تحلیل بود مصلح معده و جگر سرد بود و سوء الهضم

که لیسردی بود و سکنم ببندد **فاغوس** شیطرج هندی است و گویند **فاریطاریون**
دعی الحمام است و گفته شد **فالرغوس** بلادع خوانند وان لقلق است و مرغی مشهور بود
و در خواص ابن زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کنند
وصاحب منهاج گوید بیضه وی خضاب نیکو بود موی را **فاختة** گوشت وی گرم
و خشک بود فالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سکر و گشنیز ضرر وی کم کند
و مجهول گوید سرگین وی چون برگ گل بنفشه به نبشته مصروع شود نافع بود
فالنجیعن تاویل وی یونانی زیلانوف از بهر آنکه زندگی و بیرا نافع بود
و فالنجیطس و فالانجیطس و فالا بجقون نیز خوانند و لوفاقیلس هم گویند
وان نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند نیمی عدس
کوچک تر و بیخ وی با رنگ و کوچک بود و اول که از زمین بر آید زرد بود بعد از آن
سفید گردد و در تلهای خاک روید و ورق و تخم وی و گل وی چون با شراب بیاشامند
زندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی ملطف و مجفف
بود و از بهر آنست که مغص را نافع بود **فاظ** صاحب منهاج و صاحب جامع گویند
آن دوائیست تریاقی که دفع مجموع زهرها و زخم کیها بکند و چون با آب سرد بیاشامند
و دردهای سخت ساکن گرداند و مولف گوید که ظن من آنست جدوار است
که از طرف خطامی آورند **فادج** مولف گوید سنبل است زرد که بسفیدی زند
و سبزی و مرکبی دارد بوی ظاهر بود و این سنبل از آخر هندوستان آورند و از
دار قعر چین نیز آورند و نیکوترین آن چینی بود و نشان نیکی او وی لیسی را که
دغر دلف باشد دو ازد. جو باشد که با آب سرد بیاشامند و این سنبل

و آتش نسوزد و چون با زردچوبه بسایند بر سنگ مانند بسته نماید و مانند
همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاط است گفته شد
فاوانیا فاو بنا نیز گویند و کهیانا و آن عود الصلیب است و نوع ماده
بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی سطبر بود و سفید
مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود گیش الشعب بود
و بیخ وی مانند بلوط بود و سفت یا مثبت عدد بود و نیکوترین آن سطبر بوم بود
و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل
بود در حرارت و در وی تجفیفی و قبضی با تحلیل بود و منفخ و ملطف بود
و وی آثار سیاهی از پشت ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان
بود صرع رحمت نیارد و شفا یابند از صرع و چون با شراب بیاشامند درد شکم
و یرقان و درد کرده و درد مثانه را نافع بود و چون با شراب بپزند و بیاشامند
شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام
و چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و نشکل دانه بود
و در میان آن حب سیاه دیگر بود و چون از این حب سرخ پانزده حب با شراب
سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهة
درد معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند یا بیاشامند در
ابتدا سنگ مثانه را نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب
بیاشامند اختناق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را نافع بود خاصه ماده وی
و بعضی گویند چون آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود

ذنوس را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم مفید بود و چون ثمر وی بخور کنند
مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از ثمر وی کودن بندی سازند و در گردن کودکی
مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عود وی سحق کنند و در صرع بینی مصروع
دایم بویند نافع بود و بعضی اطبا گویند بیخ وی و ثمر وی نافع بود جهت مرضی که باشد
دخان کودن و چون بیاویزند بر کسی که در دریا با نها رود از همه آفتها ایمن باشد و اسحق
گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن دفت بود
و گویند بدل آن غاریقون و زراوند مدحرج است و بدیغوریس گوید پوست انار
یا ورق آن و فوه سمور و سوق الغزلان چون با هم جمع کنند بدل او بود و خاصیت
بدیهد **فاد** بپارسی صوش خوانند خون می قطع تا بلیک بخت و جهت ... فلان
و بر خنازیر نهند یا بر زخم گزندگی عقرب نافع بود و گویند چون بریان کنند و هم بر گزندگی
عقرب نهند نهایت سود مند بود و چون بریان کنند و گلوله کنند و در دهن کودک نهند لعاب بسیار از
دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی را که اسر البول داشته باشد
در آن نشیند سود مند بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود
و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی
در باب خا در خرو الفار گفته شد و منفعت سرگین وی در باب دال در داس الفار گفته شد
فارة البیش بیش موش است و گفته شد **فاد زهر** مهره دوایی که حافظ روح بود
بقوت و دفع ضرر سم کند آن را فاد زهر خوانند و آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است
و حجر الحیة و گفته شد **فجل** بپارسی ترب گویند و تیس از ترب و تخم وی اقوی بود
بعد از آن پوست وی بعد از آن ورق پس گوشت آن و بقلی ترین آن

بستانی بود سبز تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود
و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم
وی بر داء الثعلب و جبه برویاند و وی می آید ریاح بود و معده را بکی بود و مسخن
بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و غذا
را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنکه
فرو گیرد چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و آب سانی وی آورد
و آب وی استسقا را نافع بود چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی
جلاء چشم بدهد و شب زیادت کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهنه را و کیموس
غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را
نافع بود و مار ... داد و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر می خورد با شیر
عقرب بگزد هیچ مضرت نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند
خناق را نافع بود و فجل بری در همه حال اقوی بود از بستانی
و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و حلق و معده
و مفسد طعام بود و علتهای نسا را بد بود و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه
و سرفه را نافع بود و باه را بر انگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند گزندگی جانوران را
سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران بمنزله تریاق بود و بر ریش
و نمش که بر روی پیدا شود طلا کردن با سرکه نافع بود و ادمان اکل وی کردن
موی بر داء الثعلب برویاند و وی ثیس ... گویند فجل بلوبیه با ورق
و آب وی بکوبند و بیاشامند ... دهد از وی بیاشامند سنگ بریزد و خفقان که در مثانه بود

بریزاند و این فعل بخاصیت میکند و مجربست و طریق گرفتن آب ورق وی بستاند
ذالک کنند و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیادت کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی
با کندش بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و تشریف
گویند چون سر وی بر دارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در وی کنند و در
گوش چکانند درد زایل کند و مجربست و این نیز در خواص آورده است که آب وی بگیرند
و با روغن گل یک دو جوش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش زایل کند و مجربست
و گر بگیرند و اندرون وی خالی کنند انزروت و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن باز جای نهند
و در میان خمیر گیرند پس در میان آتش نرم نهند تا پخته گردد بعد از آن بیرون آورند
و انزروت را سحق کنند و بخورند سه روز پیاپی سنگ بریزاند و بغایت مجرب بود و جرم وی مغثی
بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین عسلی قی با آسانی آورد **فربیون** افربیون
و فربیون نیز گویند و تاکوت خوانند و باید که چون فربیون از درخت گیرند دهان
بر بندند تا غبار آن نرود که جمله دندانها بریزاند و چون وی بگیرند باید که با باقلا مقشر در
میان وی ریزند تا قوت وی نگاه دارد مدتی در ظرف کنند و آنچ تازه بود زرد بود
و زود در زیت بگدازد و آنچه کهنه بود بخلاف این و لون آن بسرخی مایل بود و گویند
قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال
باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود و رایحه وی در غایت حدت و حرارت بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشک وی در سیوم بود و وی را
قوت ملطف و محرق بود بغایت عرق النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق
آن بود بیامیزند چون بر زدگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود

و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب
پاک گرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج سرد و درد ورکین و نشست بود و گرم مزاج را بد
بود و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود بانثیین
و چون بروغن گل حل کنند حتی وی شکسته کرده و مقل و رب السوس و کثیرا
و صمغ اضافه وی کنند کما خواهند استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی
تا دانگی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه
مسقطه بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند
فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را
جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع آب نزول بکند و شش درم از
وی کشنده بود در سه روز ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی
کرب سخت و لهیبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
بافراط آورد و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که فربیون خورده باشد
مثل دوغ و آب انار مز و سیب مز و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن
بوزن آن و دو دانگ آن مازریون بود و گویند صمغ مازریون است و گویند
بدل آن بوزن آن مازریون و دو دانگ جندبیدستر و گویند بوزن آن
جندبیدستر و نیم وزن آن مازریون و گویند بدل آن بوزن آن و دو دانگ
آن مازریون بود **فراسیون** فراسیون گویند و خشیشة الکلب خوانند و
کلوف الارض نیز گویند و آن کراث جبلی است بادیه کندنا کوهی گویند
و نیکوترین آن رومی بود سرخ رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود

در سیوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک کند و حیض براند و
عصارهٔ وی درد گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد و خوردن و کحل کردن
و بعصارهٔ وی سعوط کردن یرقان را نافع بود بغایت و با نمک بر زدن سگ
دیوانه ضماد کردن سود دهد و کل وی چون خشک بود با آب بپزند با تخم وی چون
تر بود بکوبند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند و قرحهٔ شش را شفا دهد و ربو
و سرفه و گر با ایرسا خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون
بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری زادن را سودمند بود و چون
ضماد کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکن را پاک کند و داحس و گوشت
خوره را قلع کند و درد پهلوها را ساکن کند و عصارهٔ ورق وی که در آفتاب
خشک کرده باشند همین عمل کند و عصارهٔ وی در داروهای چشم و جرب قدیم
و جدید و اصناف جرب که نه چشم زایل کند چون با آب انار ترش حل کنند و کحل
چشم باز کنند و طلا کنند و در کحلها کنند جهة آثار ریشها و سفیدی که در چشم
بود قدیم و جدید نافع بود و در شیافها جلا دهند جهة عشا و غبن و تقویت نور
باصره مستعمل کنند و گر نیم مثقال تا یک درم در طبیخ زوفا بکنند از انیسون روغن بادام
شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک کند از رطوبات لزج و قرحهٔ که
بسل خواهد کرد نافع بود. بحال صحت آورد و گر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب
بیاشامند سرفهٔ تر و ریش سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون
عصارهٔ وی با قدری آب بگیرند و با قدری عسل بیامیزند و با جراحتهای بی
متعفن بلیته ضماد کنند پاک کند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر

دماملی نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود بی درد و ادویه
گلبساتین و فراسیون مجموع بادهای غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون
بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود
وجعی که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون با آب بپزند و زیت با آب
شبت و تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود جهة دردی که عارض شده باشد
از اسر البول و از ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود
و با کرده پیه بکوبند و بر ورمها نهند بگدازد و همچنین همه جراحتها و چون
ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین و سودمندترین معالجه سرفه و ربو
و ضیق النفس بود و گر ایرسا نخاله بگیرند و حسوی سازند و در هر پنج درم
ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفهٔ مفرط
و غلیظ نفث و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند که عجایب مجرب بود
و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع بود
و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا حدی که خون بعوض بول
از وی جدا شود و تخم را زیان دفع مضرت آن مکند چون با وی خلط کنند یا پیش
از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه
و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن
آن لبان گویند بدل آن افسنتین و افتیمون است و گویند بدل آن بوزن
آن لاعیه است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم بود سده
جگر و سپرز بگشاید و حیض براند **فرنجمشک** او فرنجمشک خوانند و گویند شش دوی

بواسیر را نافع بود و مرهم بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی
معتدل تر از مرزنگوش و سیسنبر بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بعضی
آن گویند که قرنفل است و گویند قرنفل باباذ رنبویه بوزن آن
و گویند باذ رنبویه بوزن آن فرصاد توت است و در تا گفته شد فرفین
بقلة الحمقا است و گفته شد فرفیر و فرمه بنفشج است و گفته شد فریقه حلبه است
و گفته شد فرسلون طلق است و گفته شد فرفت شاهترج است و گفته شد فرفخ
بقلة الحمقا است و گفته شد فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی
حرارت و رطوبتی فضلی بود و غلیظ و ابن ماسویه گوید گرم تر از جمیع گوشت مرغان بود
و دشخوار هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید
مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونة
بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و گشنیز بود و محروری خوردن اول آن بود
با آب غوره و گشنیز و مغز خیار بادرنگ خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود
و بچه وی را حرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود الا آنکه سهلتر از گوشت مرغ از
شکم برون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و غیره بپزند و مرق وی نافع بود
سرد مزاج را و کسی که شکم وی قبضی داشته باشد و درد پشت بسبب آن خلط غلیظ
فرمن بود و کهنه را قوت کند و باه را زیادت کند اما مضر بود به چشم و دماغ خاصه
بوبان کهنه و اولی آن بود که بعد از وی چیزی بیاشامند مانع صعود بخار از سر بگیرد
و جوذاب وی چون بچه در آن بسیار بود موافق کهنه بود و باه را زیادت کند
و شریف گوید ادمان اکل بچه او لون وی که در خون زرد بسوزاند و باشد که بجذام کشد

خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و بهم گویند چون کبوتر بچه
در دیگ اندازند و روغن گاو بر سر آن کنند چندانک آن از ابو شاند و نمک و صعتر و توابل
در آن کنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد بفرمان خدای
تعالی از وی زایل شود فسوة الضبع قعبل است و گفته شود فستق بپارسی
پسته گویند گرم تر از کوکنار و باذام بود و نیکوترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه
دوم بود و گویند خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند
تر است در سیوم منفعت وی آنست که سده جگر بگشاید و منع غثیان کند
و تقویت معده و فم معده بکند و گشم را اند و بنشاند و گزندگی جانوران را سود دهد
و باه را زیادت کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گزندگی عقرب را و غذا اندک دهد
و شری آورد و مصلح وی زرد آلو و خشک بود و شریف گوید از خواص وی
آنست که بوی دهان خوش کند و معض زالکهف و گویند پوست بیرونی وی سبز
چون در آب خیسانند و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و گشم بنشاند و روغن
وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز باذام و مغز
حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بن فستق
البهایم حب البان است و گفته شد فشغ بلغت اندلسی دبوله خوانند و صاحب جامع
صنعت وی گفته است و منفعت آن صنعت فاشرا است یا فاشرستین
و صاحب منهاج صنعت وی گفته است که نبات وی چون برشاخهای انگور بجهد شود
مفسد وی بود و مولف گوید بشتر ازوی آنرا هزم خوانند فصفصه بپارسی

است خوانند و چون تر بود فصفصه و رطبه گویند و چون خشک گردد قت
و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس ورق بود و در وی نفخ بود تخم وی
منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند
بر دست کسی که رعشه داشته باشد هر روز دو نوبت رعشه زایل کند و روغن وی نیز
رعشه زایل کند خوردن و تمریخ کردن و غافقی گوید دواب را فربه کند و تر آن بلغم براند
و خشک آن بلغم ببرد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود قضا عجم الزبیب است
و گفته شد قضب ابن ماسه گوید سحالهٔ وی سرد و خشک بود باعتدال و گویند معتدل
بود در گرمی و سردی و گویند نباتیست قابض و شیخ الرئیس گوید سحالهٔ وی چون
با ادویه پاشیده خفقان را نافع بود و بخر و رطوبت لزج را بشوید و جرب و حکه
را زایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و فعل وی
چون فعل یاقوت داشته باشد لیکن بفعل ضعیفتر از وی بود و گویند شراب
از وی خوردن مستی زود آورد و نیز چون بوی کوکه بشنوند سیاه کف چشم نمک
بشویند سیاهی از وی زایل شود و جلای وی بدهد و سحالهٔ وی چون با زیبق
بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود قطر سماروغ
و آن انواع است یک نوع فقع و دیگر نوع ... خوانند و فقع را بپارسی
هکل خوانند و یک نوع فعل و مجموع انواع را کما خوانند و بدترین همه قطر بود
یک نوع صوانی بود و یک نوع در تثبیت سرگین روید و نوعی در تثبیت خم شراب
روید آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود باز هر آنچه در تثبیت خم شراب روید پوست
وی باز کنند و خشک کنند هر آنچه سر انگشتی بدهند بیهوش کند و پوست وی

زهر بود و گویند هر که بتابانی سماروغ خورد نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی
حاصل نشود و خلط غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی بدی کمتر بود
و طبیعت قطر سرد و تر بود در آخر سوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد
که بلسته و گلستن هیضه و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده بود و وی
دشخوار هضم بود و نوعی کشنده غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در
روز بکشد و آن در مواضعهای عفن یا در موضعی که مقام زندگان بود یا در تثبیت
درخت زیتون روید و مصلح وی آنست که مسلوق کرده با کمثری تر و خشک بخورند
که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب سخت بر سر آن خورند و معالجه کشنده وی
بمعطشات کنند مانند سکنجبین و فودنج قطراساليون تخم کرفس کوهی بود
و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و قوت
وی زیادت از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید
بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود قعلاسوس قعلا مینوس گویند و آن بخور مریم است
و گفته شد قموليون ... است و گفته شد قفع نوعی از کما است بپارسی هکل خوانند
و آن در بیابانها و در اندرون جا و کنار آبها روید و آن سالم تر از قطر بود و طبیعت
آن سرد و تر بود و غلیظ قعد نمکست است و گفته شد فقاح لاذخر هر نوری
و زهری که بود آنرا فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود
در اول و خشک بود در دوم خون حیض را ببندد مقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود و نفث دم را نافع بود و طبخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند و تواطی
گوید درد رحم و کلیه و نزف دم و ورم سرد که در جگر بود و معده سود دهد

وگل ادمان بوییدن وی کند سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید معلل
خون بود و مصلح وی جلاب زد است و بدل وی قصب الذریره **فقاح السوسنجان**
اصابع هرمس است وگفته شد **فقاح الکرم** بپارسی دل خوانند و آن شکوفهٔ انگور
بود و طبیعت آن سرد است **فقاح الملح** زهر الملح است وگفته شد **فقلامینون**
فیلاسوس است وگفته شد **فقلامینون آخر** صریمة الجدی است وگفته شد
فلنجه را فلنجه خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین
آن بود که چون در دست بمالند بوی سیب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن
در عطریات مستعمل کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و مسام که درس بود بگشاید و قوت
دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و با زیت بر ذکر عنین طلا کنند
نافع بود **فل** صاحب منهاج گوید فاعبه است و آن بیخ بیلوف هندی بود
و قوت وی مانند قوت یبروح بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع بود
و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که فل
تمری هندی بود بمقدار فستقی و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی
چرب بود مانند مغز جلغوزه زردی که بسپیدی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم اشتها عصب را سودمند بود و بولس **فلفلمویه** اصل الفلفل است
بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن خشبی حریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود خاصیت وی آنست که دردهای سرد و تشنج امتلائی و توس و قولنج
و بادهای سرد را سودمند بود و بدو دل طلا کردن عرق النسا را نافع بود و غافقی گوید

لوزالبلو که انرا و مره سودا بیرون آورد بذوق چنانک ادویهٔ مسهله بیرون آورند
و باه را زیادت کند و چون با سرکه بپاشند و ضماد کنند یا بپاشند ورم سپرز را
تحلیل دهد و چون با میویز بخایند و بدان غرغره کنند تا میویزج بلغم را قلع کند
و بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن نانخواه مثل و دو دانگ آن
سوسنجان و نیم وزن آن مغز حب النیل دانه **فلفل ابیض** درخت فلفل ما شنیدیم درخت
انار بود و جالینوس گوید اول تمر فلفل دار فلفل بود و از بهر اینست که دار فلفل
تیزتر از فلفل بود و صفت دار فلفل گفته شد و همو گوید تمر فلفل چون تازه رسیده بود
فلفل سفید بود و چون رسیده گشت سیاه شود و مولف گوید که چندانک تفحص
کردیم از بازرگانان که از طرف هند آمدند و این خلافست دار فلفل درخت وی
غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند فلفل سفید هم از درخت
فلفل سیاه است این نیز هم خلافست و صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس
که بهترین وی آن بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود و بعضی
گویند فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار
نخودی کوچک بود مدور املس و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در
چهارم چون در کحلها کنند جهت جلا جلائی تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد
و ورم سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم گرداند اندکی
و بسیار در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا پاک کند انرا و مقدار ماخوذ از وی
تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و مدر حیض و مضر بود بکبد و مصلح وی عسل بود
و ابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بیونانی بابا ری خوانند

وبوی گرم تر از سپید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی جلا و تحلیل بود
و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسکن آن و چون با
زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل و غذای
غلیظ را لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن
نشود و وی جهت تاریکی چشم و آب فرود آمدن آن نافع بود و سرد مزاج را بکار آید و مسخن
صدر و جگر بود و مسمن اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند
و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک نیک مالیده باشند آن موضع موی
برویاند و چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود
و اعضائی که سردی بر وی غالب بود چون با ادویه بیامیزند که در وی قبض بود
تقطیر البول که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را منفعت بود
و فی الجمله سودمند بود جهت مرضی که از سردی در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن
یک وزن و نیم آن فلفل سپید بود فلفل الماء یونانی اودروپاپاری گویند و آن
نباتیست که در آبهای ایستاده روید و آبهای آهسته روان بود و ترکان وی را
زعیب خوانند و گویند چون کرک وی را بخورد بمیرد و نباتی است از دو ستی دراز و ساق
وی گره داشته بود و درازی وی یک ذرع بود و ورق وی مانند ورق لبلاب بود لیکن
سپید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمره وی کوچک بود دسته دسته خوشها
کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم بغایت
حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و تخم وی ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن
تحلیل دهد و سیاهی که در زیر چشم بود زایل کند و برگ وی و تخم وی بدل ... بود

ضماد کنند سود دهد و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعت ندارد و وی را که نبیدان زنجبیل
الکلاب است و گفته شد فلفل السودان حبیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل
بود و از بلاد سودان آرند درد دندان را نافع بود و چندین آن فلفل الثعالب
بزر فنجنکشت است و گفته شد فلفل القرود حب الکتم است و گفته شود صفت آن
در کتم فلفل الخواص مامودانه است و گفته شود فلیفله اسم عربی است که
آن بمرعود بود و گفته شود و در اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم
فنجنکشت را بدین اسم خوانند فلغمون حب جبلی بود بپارسی پودنه کوهی
گویند و آن نوعی از پودنه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن
صمغی بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد و مضر بود بمعده
و مصلح آن پودنه بری بود فلنجمشک فرنجمشک است و گفته شد فنجنکشت
ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع گویند و گفته شد فنا عنب الثعلب است
و گفته شد فنطافلون فنجنکشت است و فنجنکشت نیز گویند و گفته شد فنک
گرم تر از سنجاب بود و سرد تر از سمور و رازی گوید فنک و قاقم و حواصل معتدل بود
در حرارت فوم خبط است و گفته شد فوهل غلغل و غلول گویند و گفته شد
فول جرجر گویند و آن باقلا است و گفته شد فولیون جعده است و گفته شد
فوشنه غوشنه گویند و آن نوعی از قطا است و گفته شد فو بیخیست که ورق
نبات آن مانند ورق کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق
وی یک گز و یا دو تر بود و املس بود و لون وی مایل بفرفیری بود و بیخ وی
اعلا وی مانند خنصر بود و در اصل وی عظیم تر بود و گویند قوت وی مانند

سنبل بود و در بسیار چیز نیکوتر ازوی بود و ادرار بول بیشتر کند سنبل قوی و طبیعت
گرم و خشک بود درد پهلو را نافع بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ وی
داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ ازوی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده
و مصلح وی تخم رازیانه بود و گویند جایه در طعم و قوت مانند وی بود الا لطیف تر
ازو بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است
فوفل ثمری است در قوت مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت
نارگیل بود و وی سرد بود بقوت [illegible] بر [illegible] بروردهای گرم غلیظ طلا کردن
نافع بود و اعضاء مسترخی را محکم کند و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع
التهاب چشم و جرب ان بکند و حرارت دهان باز دارد و قوت لثه و دندان بدهد
گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن وی بزرالبنج بود و گویند بدل آن
بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشنیز تر فوتنج جبلی و فودنج نیز گویند و آن
سه نوع بود جبلی و بری و نهری و اول گویند جبلی دو نوع بود یک نوع را حاشا خوانند
و گفته شد و یک نوع فلفلمون و گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطرامشیع
خوانند و گفته شود و یک نوع دیگر بود نه صحرایی خوانند و آن مطلق بودنه بود
و نهری یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق
آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم ملطف بغایت قوت بود
و عرق براند و بر اثر های سیاه که در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون
بشراب پخته باشد و طبیخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام را نافع بود
و ریش دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده بود

بیرون آورد و چون بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون
خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود و چون با
سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن کند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل
سودا بود شربتی یک درم و دو دانگ بود بجلاب و وی گزندگی عقرب را نافع
بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و
بیاشامند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود با معاء و مصلح آن کثیرا بود و بدل وی
یک وزن و نیم فوتنج نهری بود فودنج نهری قوت شراب وی مانند شراب
حاشا بود و نیکوترین بودنه جویی سبز تر بود و بودنه فارسی اقوی بود از
مجموع بودنها و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون بخورند و بعد از آن
ماء الجبن بیاشامند چند روز پیاپی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ وی
انتصاب نفس را سودمند بود و چون با سرکه بنزدیک بینی ببرند کسی که غشی کرده باشد
نافع بود و غشی ازوی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی نافض را نافع بود
و روغن وی تمریخ کردن عصب سپل و خوردن وی و ضماد کردن گزندگی جانوران را
نافع بود و گل با شراب بیاشامند دفع سموم قاتله بکند خاصه بیش از آن خورده
بود و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند و خاییدن وی بواسیر زایل کند
مقدار شربتی ازوی یک درم بود و چون با شراب بپزند و بر صاحب جذام ضماد کنند
نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بگرده و گویند مصلح وی کثیرا بود
و گویند بدل آن نعناع است فوه معروف بود بفوه الصباغین و بپارسی
روناس گویند و آن نیکوست سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود

که از ارمن آرند وان معروف بود بدربندی طبیعت آن گرم وخشک بود وگویند در وی
بعضی سردی بود وجلای باعتدال دارد وبرص وبهق سپید وقوبا با سرکه طلا کنند
نافع بود وبدن را از حرارتی که بود پاک کند ویک درم تا دو درم جهت سقطه وضربه
نافع بود چون با قدحی شراب بیاشامند وتخم وی چون با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز بگدازد وورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران گزنده دفع کند وبیخ
وی چون زنان بخورد برگیرد حیض براند وبچه وزهر وبقایای نفاس مدد بود تا ... ادرار
کند که خون بیاید وجگر وسپرز پاک کند وسده آن بگشاید وچون با ماء العسل
بیاشامند عرق النسا ووجع ورک واسترخای اعضا را نافع بود وکلاه با عسل
ضماد کنند همین سبیل واولی آن بود که پیش از آن بیاشامند هر روز بحمام روند وگویند
مضر بود بسر ومصلح آن انیسون بود وبدل بیخودرس گویند بدل وی در شقیقه
جگر وسپرز وادرار حیض وبول بوزن آن سلیخه ودو دانگ وزن آن مویز سیاه
وگویند بدل وی در برص وبهق شیطرج است فیلوش بپارسی پیلگوش
خوانند وان لوف است ودر لام گفته شود فیجن سذاب است وگفته شد
فیلزهرج درخت حضض است وتخم وی مانند فلفل بود وحضض
عصارهٔ وی است ومعتدل بود در حرارت وبرودت وچون طلا کنند قوت آن
بدهد وچون بیاشامند درد سپرز دیرینه را نافع بود وطبع فرود آرد وحیض براند
وبدل آن حضض بود فیروزج نوعی از احجار است ازرق نیکوترین آن نیشابوری
بود وطبیعت آن سرد وخشک بود چون سحق کنند وبیاشامند گزندگی عقرب
را نافع بود ودرد ریش اندرونی وچون در داروی چشم کنند سبلوری وقوت بکحل چشم را نافع بود

وگویند چون روغن بوی رسد خراب شود ووقت همچنین ولون آن بگلیه تباه کند
وبمسک همچنین تباه وباطل شود لون آن وحسن وارسطاطالیس گوید هر جوهری
از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن آن بد بود فیل حیوانی معروف است
ودندان وی را عاج خوانند ودیسقوریدوس گوید برادهٔ عاج قابض بود چون بر
داحس ضماد کنند زایل کند وشریف گوید چون نشارهٔ عاج هر روز دو درم بماء
العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود واگر زنی عاقر بود هفت روز متوالی
هر روز دو درم نشارهٔ وی بماء العسل بیاشامد بعد از آن جماع کند آبستن شود
بفرمان حق تعالی ومؤلف گوید امتحان نوعی دیگر کردیم سه شب هر شب یک مثقال
نشارهٔ عاج با یک مثقال نبات مصری ساییده زن سفوف ساخت وشب سیوم
وچهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد بفرمان خدای تعالی اما بشرط کند بعد
از طهر بود وگل نشارهٔ وی جزوی باهم وزن آن برادهٔ آهن با میویزج و ...
سحق کنند وبر بواسیر مقعد بپاشند بغایت نافع بود ومجرب وطبری گوید چون
از دندان فیل چیزی در گردن طفل آویزند از وبای اطفال ایمن بود وسرگین
فیل چون فرزجه سازند با عسل وزن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود وبخور وی صاحب تب
کهن را سودمند بود وچون بسوزانند وبر سعفهٔ تر طلا کنند زایل کند وچون
در موضعی که پشه بود بخور کنند بگریزند وگل ادمان آن کنند بگریزند وهرگز باز آنجا
نروند واین نیز در خواص آورده است که درخت انگور وزرع ودرختهای دیگر
باستخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم که آن تلف کند ... وکلایانی از دندان فیل در
خرقه سیاه بندند وبر گاو بندند ازو با ایشان ایمن باشند وکلاه از نشارهٔ وی

مقدار درم با آب بنوشند کومی جند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود و دها کنند که
زحمت زیادت شود و گلابرا از عاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته باشد
جذب کند و باسانی بیرون آورد **قیطل** اهل اندلس طفله خوانند و آن گلی
بری بود سفید و لیون گویند و در صفت گل گفته شود **قیل** قنج نیز
گویند و آن قیشور است و گفته شود انشا الله تعالی وحده العزیز

باب القاف

قاقله دو نوع است بزرگ و کوچک
از آن بزرگ از جوز بوا بزرگتر بود و حب آن مانند نبه دانه بود بی رنگی و پوست
آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشمیر خوانند
و حب بوا و هال بوا و هیل بوا گویند و آن دو نوع است یک نوع بمقدار استوان
بلبله بود و یک نوع بمقدار جوز بوا لیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک
بیکدیگر بود و وی لطیف تر از بزرگ بود و بزرگ را زخوانند و کوچک را ماذ و طبیعت آن
گرم و خشک است در آخر درجه دوم تا اول سوم و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی
قبضی و تحلیل و تقویتی بود قی و غثیان را نافع بود با آب انار ترش و هضم را یاری دهد
و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و درد جگر سرد را نافع بود
و سنگ آن بگشاید جون با سکنجبین یک هفته بیاشامند صرع را نافع بود جون هر روز دو درم
از وی بیاشامند و جون با تخم خیارین بیامیزند اجزا مساوی و هر روز یک درم با سکنجبین
بیاشامند سنگ را بریزاند و کوچک وی نشف رطوبت کند و تسکین سینه و حلق و معده
بکند و هضم را قوت دهد زیادت از نوع بزرگ و لطیف تر از وی بود و قبض وی کمتر بود
و حرافت بیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله کبابه

یک وزن و نیم صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن صغار و گویند نیم وزن
آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار بوزن آن قرنفل بود **قاقلی**
نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق بن عمران گوید
مانند لشوث بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد بود
خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صفرا بود و ضعف جگر را سستی دهد
و یبوست را نیکو بود و در معده ثقل پیدا کند بسبب آنکه لزوجتی که در وی هست
و شربتی از آب وی دو دانگ رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب
منهاج گوید باسل العشر و حبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی و تاج
و للاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید **قاتل النمر** خانق النمر است و گفته شد
قاتل النحل نیلوفر است و گفته شود **قاتل ابیه** بداستان و بذکشان گویند و گفته شد
قاتل نفسه نوعی از اشق است و گفته شد **قاتل الکلب** اداراق خوانند و آن خانق
الکلب است و گفته شد **قارع** یونانی سطاخیس گویند و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از
اناغالس است انثی که زهر وی ازرق بود و آن از آن الفار است و گفته شد در الف
صفت آن **قاتل الذیب** خانق الذیب است و گفته شد **قاطون** ارمنیا است
و گفته شد **قاوند** قیوند خوانند باربی به قاوندی خوانند و روستاییان شیراز
وبر اشیر بیل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند بیه بسته بود و طبیعت
وی گرم بود در درجه دوم که لنسر جی بود مالیدن سود دهد و سرفه کهن را
و درد خاصره و پشت که از سردی بود جون یک درم از وی در حسو کنند و بیاشامند
نافع بود و مجرب و مالیدن نیز سود دهد صاحب جامع گوید اثر کریه که

ماند فندق بود آنرا بسیاب خرد کنند و روغن وی بگیرند و دما کنند تا منجمد گردد قاقیا
اقاقیا است و گفته شد قاقله اخیه حصی الکبد است و گفته شد و از بهر آن این اسم
بروی نهاده اند که ایشان دو نوع اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در
سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه گردد قانصه بپارسی سنگدان گویند و صفت
قوابض بعد ازین گفته شود قاراسیا قراصیا است و گفته شود قبج کبک خوانند
بپارسی کبک گویند صاحب منهاج گوید نزدیک بطیهوج بود و لحم وی الطف لحوم بود
و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و سمین بود و باه را زیادت کند و [illegible]
و غذا بسیار دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و غذا
نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را
سود مند بود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند صرع را سود دهد و زهره وی
با سنبل و [illegible] چشم را نافع بود کحل کنند و چون زهره وی سعوط کنند در هر ماهی
دو من زیادت نشود و نسیان کم کند و قوت باصره بدهد و از زهره وی با مروارید ناسفته
و مثل آن مشک اجزاء مساوی و سحق کنند و کحل کنند سفیدی و غشاوت را
سود مند بود و بیضه وی چون با سرکه عنصل بپزند و بخورند درد شکم و مغص را سود دهد
قتاد خار بست صمغ وی کثیرا است و بشیرازی آنرا ام خوانند و خار وی را
بسوزند و چوب وی را بگاو و شتر دهند و غذای نیکو بود ایشان را و طبیعت آن گرم و تر
بود سرفه را سود مند بود و فرخه شش و منفعت کثیرا در کاف گفته شود قت
رطبه خشک است و آن فصفصه است و گفته شد قثا قثعر خوانند و کوچک
آن شعارید و ضغابیس گویند بپارسی خیار زه گویند و کنکیاد و خیار دراز هم خوانند

نیکوترین آن قثاء بوری نخست بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم تسکین حرارت
و صفرا بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوییدن قثا
وقت غشی که از حرارت بود انتعاش دهد و ورق وی با عسل بر شری
بلغمی طلا کنند نافع بود و خوردن وی گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و کیموس وی بد
بود و مستعد عفونت بود و بتطی صعب آورد و درد معده و دفع ضرر وی بعسل
یا میویز کنند یا با نانخواه و رازی گوید بسیار از خیار ربود و زود تر بگذرد و خیار و خیار زه
گرم مزاج و محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود کسی که بسیار خورد تخم در شکم و ثقل
پدید آید و مصلح آن جوارش کمونی و سکنجبین بود آنکه سرد مزاج را مضر بود
و اول آن بود که بسیار نخورد و شراب بقوه صرف از پی آن بیاشامد و جوارشات گرم
قثاء هندی خیار چنبر است و گفته شد قثاء هندی بری بل است و گفته شد قثاء الحمار
بپارسی خیار زه سنبه گویند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس علقم خوانند و بیونانی اسغیرا
اغریوس و عصاره ثمره وی اطریون گویند و نبات وی نبات کبر ماند اما خار ندارد
و لون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل باشد و صفت عصاره وی چنان است که
ثمره وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از وی بیرون آید
و صافی کنند یا بمنخل پالایند و بعد از آن راوق کنند و در طبق کنند و خشک کنند
بر روی خاکستر بعد از آن بر لوح کنند در سایه و قرص سازند یا کرباس سه تو کنند بر روی
خاکستر بیخته و عصاره غلیظ بر آن ریزند تا کرباس آب فرو خورد بعد از آن در صلایه کنند
و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سوم و گویند حرارت وی
در دوم بود ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با بیست جو بر ورم بلغمی
کهنه که بود تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند از دملها و ورم بود نافع

وچون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا
سودمند بود مقدار یک درم و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون
خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب و ریش تنه و توبا و اثرهای سیاهی که از دمل
و ریش بر روی پدید آمده باشد زایل کند و عصارهٔ تر وی حیض و بول براند و کلا
زن بخود بر گیرد بچه تباه کند و کلا با نشا سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن
و عصارهٔ وی چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن
یا با عسل یا با زهرهٔ گاو بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت
نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مرهٔ سودا و ماء اصفر بود و باید که با ادویهٔ
موافق بوی خلط کنند مانند صبر و قنطوریون باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس
و قسط و مرو زعفران و سنبل الطیب و دارصینی و زراوند مدحرج و افتیمون و تخم کرفس
و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و تمر هندی و حب بلسان و جز
با بعضی ازین ادویه بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون درد مفاصل و نقرس
و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و درد پهلو که از مرهٔ سودا بود و نشاید که با ادویهٔ حاده
مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانگی بود تا دانگی و نیم بحسب
مزاج و مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و [illegible]
با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود یا بر لب مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد
روغن چراغ کنند نافع بود و خشک کند و اسحق بن عمران گوید روغن وی که از
آب وی و زیت بگیرند یا در آفتاب یا بآتش بپزند تا آب سوخته گردد و روغن بماند
آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند و کلف و اثرها که بر
روی بود زایل کند و نافع بود جهت دوی و طنین که در گوش بود و از آن گوش از [illegible]

غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ ورق و بیخ وی با [illegible] ورم را نافع بود و کلا
بیخ وی سحق کنند و بر ورم که در بن گوش بود و ورمهای بلغمی که در گردن بود بنهند
بگذارند و روغن وی مفاصل کهن و نو مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از
وی بقوت دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو
و ضیق النفس را نافع بود و عصارهٔ وی در حقنه کردن سودمند بود جهت درد
پشت لیکن پیچ آورد و مسهل خون بود و شیاف در حقنه کردن خطر بود الا که خلط کنند
با ادویه که موافق بود و از یک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج و باشد که
قی بافراط آورد و مداوای وی به پست جو بنه آب یا سرکه کنند که قی باز دارد.
قثاء النعام حنظل است و گفته شد **قثاء الحیه** از قول صاحب جامع زراوند
طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود و صفت هر دو گفته شد **قند**
بپارسی [illegible] و گفته شد در خا **قدمیا** قلیمیا است و گفته شود **قداح** رطبات
و گفته شد **قدح مریم** نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود **قدید**
گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت معتدل [illegible]
بود قوت بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه [illegible] تا تشنگی
کم کند و تشنگی که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اول آن گوید با روغن
و شیر بپزند **قرع** دبا خوانند بپارسی کدو خوانند نیکوترین آن تر بستانی بود و طبیعت آن
سرد و تر بود در سیوم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود لکن با
خردل بخورند خلط حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلط مالح از وی
متولد شود و مسلوق وی غذای اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد

بلغم بود و محروری و صفراوی مزاج را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت
سینه و سرفه و کلیه را از جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود چون با جواب پاش مقشر
و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید که
خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند با زیت مطبخ کنند و مطیب بفلفل
و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خردل
و مری نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن آب غوره و آب انار و شکر
و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلط سلیم از وی حاصل شود و سویق وی سرفه
و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و اگر کسی از صفرا بود سوزش معده
و درد حلق را نافع بود و رازی گوید دوغ وی مانند دوغ بنفشه و نیلوفر بود سعد و حرارت
را تسکین دهد آب وی صداع را زایل کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند و اگر با روغن
گل در گوش چکانند درد آن ساکن کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر گیرند و در
میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند
تب های گرم سوزان ساکن گرداند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند
بعد از آن که در آن آب فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه حل کرده باشند
صفرای محض براند و شریف گوید که دوغ کوچک اول همه بیرون آید چون در خمیر گیرند
و بریان کنند و آب آن حل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و چون آب
گل وی کحل کنند درد چشم گرم زایل کند و شفا دهد و پوست آن خشک چون بسوزانند
و بر موضعی که خون روان بود بیفشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند
و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی جهت قشر کنند و روغن از وی بگیرند در گوش

و درد امعاء گرم سود دهد و کدو چون به آخر رسند و بن آن بگذارند و سوراخی کنند
در میان آن بکنند و خبث الحدید بنبید ابیض تا ممتلی شود و بن آن باز جای نهند
بعد از آن چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود
بیرون آورند و بفشارند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که پر شود و رها
کنند و چون خواهند استعمال کنند خضاب از آن بسرشند و بر روی خضاب کنند
موی را سیاه کند به غایت و سفیدی زایل کند و خضابی به غایت نیکو بود و جراده کدو
چون ضماد کنند در ابتدای درد چشم که از حرارت بود نافع بود و درد ساکن گرداند
خاصه چون با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را چون بموضع درد لطوخ کنند
خول در تب و خول در غیر تب و چون ضماد کنند مرهم ردع ماده بکند و درد آن
ساکن کند و پوست کدو خشک ریش ذکر را نافع بود و خشک کرده و همچنین
ریشهائی که بر اعضای یابس المزاج بود و سوخته آتش را نافع بود چون با روغن گاو
بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود دهد و حرارت سینه بود و قطع
تشنگی چون در آب حل کنند و سوزش مثانه که از خلط تیز بود نافع باشد و تولید بلغم
معتدل بود و اول آن بود که با سفرجل بیامیزند و مسلوق کنند بعد از آن با مری و سعتر
و فلفل و خردل و فودنج استعمال کنند تنبول بپارسی تنبک گویند و آن مانند
استخوان زیتون بود و دراز تر و به غایت سیاه بود و علک وی در قوت علک البطم بود
و نیکوترین آن تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود و چوب وی باریک بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند
و تبلوری زایل کند کحل کردن و قوت جگر بدهد و بق و غثیان را نافع بود و سلس البول

وتوطیس را قطع کند چون نبردی بود و مسخن رحم زنان بود و اگر نیم درم ازوی
سحق کند و با شیر تازه یا شامند ناشتا بجامعت را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود
و کلیه و علت سودا بروی غلبه کرده باشند و وی مقوی دل و مفرح بود و سوداوی مزاج را
نافع بود و مقوی معده و جگر و مجموع اعضای باطن بود و مسخن آن و استسقاء لحمی را
نعایت نافع بود و مقوی اعضای رئیسه بود و بدین سبب است که جماعت را زیاده
کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند
و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن
آن جوز بوا و نیم وزن آن دارصینی بود و گویند بدل آن قرفه است و گویند بدل آن
نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و گویند بدل آن بوزن آن فرنجمشک با
بوزن آن خولنجان بود **قریض** بذر الانجره است و گفته شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است
و گفته شد **قرفة القرنفل** قرفة الطیب خوانند و پوستی حوب و درختی بود آنرا قرف خوانند
و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سبز بود بلون قرفه و طعم قرنفل داشته باشد
غیر حلاوة دارصینی و اگر تیزتر بود از قرنفل ضعیف تر بود از قرنفل بفعل و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل
وی قرنفل بود **قردمانا** کرویا بری بود و کرویای جبلی نیز گویند و در لغت گویند تبریزی
تخم ترخ خوانند و تخم بدران گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن زرد بود و فربه
و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند
صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مغص
و کرمها را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد که

وعسر البول و قولنج را موافق بود و گزندگی عقرب و مجموع گزندگیهای جانوران
زهردار نافع بود و چون بیاشامند ازوی مقدار یک درم با پوست بیخ غار سنگ ریزاند
و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دخان وی بچه بکشد
در شکم و مقدار ماخوذ ازوی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسرز و مصلح وی انیسون
بود و بدل آن اذخر و حرمل بود و گویند بدل آن مشکطرا مشیع است **قرقون**
سعد است و گفته شد **قراصیا** جراسیا نیز گویند و حولف گوید بپارسی الو ابو علی
خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر بود
در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود بهر طبیعی که غالب بود و شکم براند
و طبع نرم دارد و مع ذلک نفوخ زیادت کند اما مفسد غذا نبود و مولد سودا و آنچه ترش
بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از بهر آنک
تجفیف دروی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس
گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب
بیامیزند سرفه زایل کند و لون نیکو کند و چشم را روشن کند و منفعت شهوت بود و چون
با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرقم** زعفران است و گفته شد **قرقومعا**
و قرقومغما نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود یونانی و بهترین آن خوشبوی
فربه سیاه بود که هیچ چوب دروی نبود و چون در آب بگذارند بلون زعفران بود
و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک
بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرفس الما و جرجیر الما
خوانند و یونانی سلیبون گویند و آن بیشتر در آبهای ایستاده روید و در آب روان نیز روید

وساق وشاخهای وی رطوبتی لزج داشته بود چنانک بدرخت بچسپد ودر وی عطریتی
بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود با تلخی و مسخن بود و محلل بول و حیض براند
و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد خواه خام خورند و خواه پخته و بچه بیرون آورد
و خوردن وی قرحهٔ امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی و بدن را
سرخ کند و لون برص نیکو کند و درد پهلو ها را سودمند بود و محلل و مفتح سده بود
و مسخن معده قوانیا درختیست بزرگ در کوهستان هرود بسیار روید و ورق وی مانند ورق
آزاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتونی دراز بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده
گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت وی
گرم و قابض بود و موافق اسهال و قرحهٔ امعا بود چون در طبخ کنند و بخورند و در گل آب
نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل کنند بسوزانند و بدقی با
مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف قوی بود قوصنه
در اندلس بشوکه ابرهیم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در شکستها نماوز میهای
خشن و ریگ بومها روید و آن نوعی از خارست و چون اول بیرون آید ورق آن بر روی
زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون بزرگ گردد خار گردد سفید و تقدیر یک وجب زیادت
بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی بسرخی زند و گاه بود که گل وی
بنفش خار بود و بیخ بود مانند سنان و صلب بود و بیخ وی بستبری انگشتی بود و بدرازی
سه گز کم یا زیادت بود و مولف گوید بزبان آن قوم که مگس عسل می دارند آنرا خار
خسک گویند و بیشتر ازین شنو و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس نحل از گل وی
خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و زندگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات

وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ اول و محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند
درد جگر و زندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و اگر با یک درم تخم گزر بیاشامند
حیض براند و محلل مغص بود و بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی
گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلط محمود بود و بلغم رقیق از معده بکند از اند
و از امعا و بول براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربی کنند احشا را نیکو بود
و کلاهی جزو آرد جو باب کاشنی بسرشند و طلا کنند بر ورمهائی که در ساق بود
که آب ازوی روان بود نافع بود و در ابتداء داء الفیل همچنین و ابن رشد گوید
طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو قاطادغوین نباتیست که توان
مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس
بود و بیشتر در موضعهائی که سایه بود روید و بغایت حریف بود و ثمر وی در مذاق
حدتی و حرافتی تمام دهد و گویند چون زن حبل دوز با نشا بیاشامند با آب بعد از طهر
و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نیز همچنین کند بعد از آن بعد از آن با زن
مجامعت کند فرزند نرینه آورد قرقان چوبیست که در میان تعلکی بود و صعیدی
و طبیعت آن سرد و خشک بود در سنونات کنند جهة قوت گوشت بن دندان و دندانرا
پاک کند و سفید قرمز دود الصباغین گویند و آن جو اینست که چون بر خاربن می تنند
و بر نباتی که آنرا میبوزانند و خاصیت این جوان آنست که رنگ ابریشم و صوف
بدان میکنند و گاه گاه گویند نتوان که وجهی کرمست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز
قرمز خوانند و قمیص خوانند و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و از
خاصیت وی آنست که چون زن منفعت دوز بیاشامند هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند

وجربت و چون بادره استعمال کنند قطع نسل بکند و گلا در ابریشم سرخ کشند و بر محموم
آویزند شفا یابد قوسطاریون سطاریون است و گفته شد قوط اسم ثمر خاصیت
که آن را اصنط خوانند و این ثمر عصاره گیرند و آن را اقاقیا گویند و گفته شد قان
ثمر را بپارسی کره خوانند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود
قراص بابونج است و گویند اقحوان و صفت هر دو گفته شد قرن البحر کهربا است
و گفته شود قوقل دقروا الیون نیز گویند و آن سبند است و گفته شد قردامن
یونانی حرف است و گفته شد قرنباد کرویا است و گفته شود قرنقان سم دویاست
و گفته شود قردامومن یونانی قردمانا است و گفته شد قرطم حب العصفر است
بپارسی خسک دانه گویند و یونانی فینقس و طبیعت آن گرم بود در دوم ستم نرم کند و اگر
پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع
بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز
صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیادت کند چون با شیر یا با عسل
یا با انجیر خلط کنند و ابن ماسه گوید آواز را نیکو کند و مسهل کیموسات غلیظ بود
و ابن ماسویه گوید خاصیت قرطم و مغز وی آنست که مسهل بلغم بود و تنزیق از وی
از ده درم تا بیست درم بود بعد از آنکه بعد از آنکه زایل نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند
و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صلت
گوید همچنین سودمند بود جهت استسقا زقی و لحمی و ابن سراپیون گوید تنزیق از
مقشر وی پنج مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبن که بمغز وی
بسته باشند چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و چون مغز حب از

در آن بمالند و تب بلغمی را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و خسک دانه کوفته
بیست درم بود بمالند بعد از آن بپزند تا شیر کشف و آب از آن بگیرند و استعمال کنند و گویند
بدل آن حبة الخضرا است قرطم هندی حب النیل است و گفته شد قرطم بری بیونانی
اطرقطولس گویند و بعضی فیقس اغریون گویند و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی
و مؤلف گوید بشیرازی انزا کنرز خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید مسخن بود
باعتدال و مجفف و دیسقوریدوس گوید چون سحق کنند و برق وی با جمه وی
با تخم وی با فلفل و شراب بیاشامند زندل عقرب را نافع بود و بعضی گویند که
چون مسلوع استعمال کنند درد زایل کند و چون گزیده باشند و استعمال کنند همان وجع
پیدا کند که از گزندگی و مؤلف گوید طرنجان است و گفته شد قرطمانا قردمانا است
و گفته شد قرطان هرطان است و گفته شود قرطاس بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید
نیکوترین آن مصری بود پاک سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مصر نبوده
بلوده و کاغذهای دیگر مصر نبود بلکه و سوخته وی سعفه را نافع بود و منع نزف دم
و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک کند چون یک درم از وی بیاشامند قرحه شش را
نافع باب سرطان نیز نخست قرون مجموع مجفف بود و قرن بپارسی شاخ گویند
و سرو گویند قرون المعز و الایل نیکوترین آن بود که از ایل بیر گیرند و باید که بسوزانند
تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و خشک بود و سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را
محکم کند و باقی منفعت وی در صفت ایل گفته شد مضر بود بشش و مصلح آن
کتیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و دردمان
و یرقان را نافع بود قرن البقر یعنی بداده شاخ گاو چون با آب بیاشامند رعاف را ببندد

وچون بسوزانند و باب پاشامند نفث دم را ببندد **قرون السنبل** یعنی گویند نوعی از
سنبل سفید است کشنده بود ودرمیان سنبل پا بیند و گویند بیخ خانق النمر است وصاحب
منهاج گوید دوائی کشنده بود نزدیک به بیش وچون بخورند خفه بعرض قولنج بیابد
وزبان سیاه گردد ودهن مختلط شود ومداوای وی قی کنند بعد از آن دو مثقال کافور
با گلاب وآب انار وشیر تخم خرفه وبرف سرد کرده باشند با جلاب یا دوغ گاو باقرص
کافور بدهند وشیر از نیم پاشامند وسویق سیب ترش وسویق شعیر با آب برف وجلاب
وخیار کدو وجواب بدهند وحوالی دل وی سرخ کنند بضمادات سرد مانند صندل وکافور
وگلاب وامثال آن **قرط** نوعی از رطبه است که در مصر مرکل زنند وورق آن بزرگتر از ورق
رطبه بود وچارپایان میخورند وفربه می شوند وطبیعت آن گرم وتر بود حب تر بود تخم بر اند
وچون خشک کرده تخم ببندد سرفه وخشونت سینه را نافع بود وآنرا بپارسی شبدار خوانند
وباصفهانی شوده وتمروی بوسین خوانند وبقوت نزدیک نبات وی بود ودر وی قبض بود
تخم ببندد **قراث** اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المائده وکراث البقول وگویند
انواع آن **قرفة الدارصینی** بپارسی دارچینی چینی گویند وآن باریکتر از قرفه قرنفل بود
وتیزتر از وی بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم قوت اعضای باطن بدهد
وجگر وقوا را نافع بود طلا کردن ومرضهای عصبانی ووجع ودل که از بلغم بود ومفلوج
ومصروع را نافع بود ووی اقوی بود در فعل از دارچینی ودر تقویت جگر ومعده سرد محکم تر
بود وبدل آن نیم وزن آن قرنفل ونیم وزن دارچینی بود **قزاح** اسم نباتیست مانند از یانه
که شتر و گوسفند ودواب می خورند مولف گوید آنرا بشیرازی کلمه خوانند وطبیعت آن
گرم وخشک بود در سیوم بول براند ودردهای سرد اندرون ساکن کند وانفع و محلل

ریاح بود ووی در منفعتها بقوت بود وچون بپزند وآب آن بپاشامند مسهل بود
وآنرا عطاران نیز خوانند **قسطریون** جند بیدستر است وگفته شد وقسطرون نیز گویند
قسولیدوس کانج است وگفته شود **قسطیر** کیمیا گویند وآن رصاص است وگفته شد
قسط بیونانی قسطس خوانند وآن انواع است وجمله بیخ است یک نوع عربی بود
وآنرا قسط بحری خوانند وآن سفید رنگ بود ویک نوع هندی بود وآن سیاه رنگ بود
وآنرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند وبغایت تلخ بود وسبک وزن وصاحب جامع گوید
قسط هندی سیاه وشیرین بود وقسط بحری سفید وتلخ وسهو کرده است قسط شیرین
شیرین بود وآن رومی است وقسط سیاه تلخ بود وآن هندی است ویک نوع دیگر است
که بلون سیاهی مایل بود وبوی صبر کند وبهترین آن تازه سفید فربه بود وبعد از آن هندی سیاه
سبک وطبیعت آن گرم است در سیوم وگویند در چهارم وخشک بود در سیوم نافع بود
جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود وجذب خلط از عمق بدن کند وآن با عسل
وآب برکلف لطوخ کنند زایل کند واسترخاء عصب وعرق النسا ضماد کردن
ولیثه غس نیز سود مند بود وبول وحیض براند خوردن ودر تب دائمی بخور کردن ودرد
رحم را نافع بود چون در فرزجات کنند یا تکمید یا نطول کنند وچون بیاشامند با شراب
وافسنتین یک درم زهر افعی ومجموع زهرها را نافع بود ودرد سینه وکوفتگی عضله
وهتک وفسخ سود مند بود وچون با شراب وعسل بیاشامند محرک شهوت جماع بود وچون با آب
بیاشامند حب القرع وکرمها بیرون آورد وبا زیت لطوخ کردن نافض ولقوه واستسقا را
نافع بود ونافض پیش از وقت نوبت لطوخ کنند ودرد پهلوها را نافع بود ودراز کردن زکام
را نافع بود چون در شب بینی بخور کنند وبیخ گویند چون سحق کنند وبر دندانهای تراکفشا

خشک کرده اند و قلحان گویند چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد
و طری گویند چون بیاشامند مفتح سده جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند نزلات
را نافع بود و وبا که حادث شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند
درد معده و مغص و درد کمر را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران زایل کند
و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق
گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن
عاقرقرحا بود و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی و مؤلف گوید قسط رومی
قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانجونی بود که در میان بنفشه می پرورند
و باطراف می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و از آنکه مردم خوانند قسط شامی
راسن است و گفته شد قسط هندی صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط تلخ است
و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط تلخ است و گفته شد انواع آن قسوس
قیسوس گویند و آن معروفست حبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی
بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب بشیرازی هرشه گویند و آن اصناف بسیار است
نوعی سفید گویند و کلی سیاه و دیگر قس خوانند و این سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی
سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران
بود و بعضی مردمان آنرا بوسیون خوانند و جنس سوم که آنرا قس خوانند املس بود
و هیچ ثمر ندارند باشند و شاخهای باریک بود و ورق کوچک و بدبوی دارد و مجموع
اصناف قسوس حریف و قابض بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند

قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند
و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را نافع بود
و ورق وی چون تر بود بسرکه بپزند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق وی
و سرهای وی بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن سداب و آن تر کنند درد سر کهن زایل کند و چون
و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و ریم که از گوش روان بود زایل کند و نوع
سیاه آن چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف گرداند و ذهن را مشوش کند
و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند
با روغن گل و در گوش مخالف دندان چکانند که درد کند درد ساکن گرداند و موی را سیاه
کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از وی ضماد سازند بر بیماری ربتیها که عارض شود
از سوختگی آتش نیکو بود و کلف ببرد و اگر و بیاقس خوانند سرهای وی چون بیاشامند
حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد همچنین
حیض براند و بچه بآسانی بیرون آید و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند
گند بینی زایل کند و عفونتی که در وی بود و اصل آن چون بکوبند و آب آن بگیرند
و با سرکه بیامیزند و بیاشامند زهر رتیلا را سود دهد و دمعه وی که آنرا اصبع الزنج خوانند
دمعه البیحه گویند چون بر وی لطوخ کنند تشنج بکشد و وی بیرون برد قسب خرمای
حیرون خوانند و آن نوعی از خرما است خشک و اهل مغرب مقلقل خوانند و اهل
نجد عرف و بد شوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و قبضی
بود و گویند گرم بود در دوم و طبع را ببندد و تقویت معده بدهد قسبا سلیخه است و گفته شد
قشمش پارسی کشمش گویند و وی لطیف تر از کشت میویز شیرین بود و نیکو تر

وبدل آن میویزمنق بود **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرونی سبز که آن جوز بود و بآن ازوی بکیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود **قشر الجوز الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر دیشها افشانند خشک کند و همچنین نیکو بود بعین لذغ **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوی احشا سرد بدهد و مقدار ماخوذ ازوی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی ازوی بخورند و اگر بسیار ازوی مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبض قوی بود چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای دشخوار افشانند بصلاح آورد و شفا بخشد و چون زن بخورد بر کیرد رطوباتی که از رحم روانه بود و مرض شده باشد باز دارد و جهت نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروهای چشم استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده بود حکه چشم زایل کند و اگر جهت مرهم بر سلم نهند تسلیم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن دقاق آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الباذنجان** گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی در صفت باذنجان گفته شد **قشر اصل الکبر** صفت آن در الف گفته شد در اصل الکبر **قشر اصل المنداب** در صفت هندبا گفته شود **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار سرد و خشک بود کرمها و حب القرع بکشد **قشر الرمان** آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود بر ورمهای گرم و درد بیخ ضماد کنند نافع بود و چون بپزند با برنج و جو سفید کنند و باب آن حقنه کنند نافع بود

بیخ امعا را و اسهال و چون بآب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بنان استنجا کنند مقوی مقعده بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم از آن سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد **قشر البیض** مسیح گویند سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند و اگر غسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و محلس وی چون کشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند **قشر الارز** پوست برنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند درد دهان و زبان و ورم زبان و باشد و ورم در مری و حلق و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوای ماننده مداوای لبنی بود که فراریح خورده باشد **قشر القصب الفارسی** پوست نی پارسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زایل کند **قشعر** قثا است بلغت اهل یمن و گفته شد **قصب السکر** نی شکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین زیادت بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبض بود و مانند صمغی از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نی شکر قی آورد و سینه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند و خونی معتدل ازوی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه بزداید و لذع و ریاح بود و اول آن بود که بآب گرم بشویند بعد از آن مقشر کنند تا نفخ ازوی زایل شود **قصب الذریرة** نی باریک ماننده نی قلم و باریکتر بود و آن دو نوع است یک نوع نجوب کنجید خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود بعقد اریک و جب

اندکی زیادت تر و یک نوع دیگر املس بود و تیغ دراز بود از یک ذرع درازتر و بطعم تلخ
و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود
و این نوع از کیلکیت و طرف هند آورند و اندا برلیغه خوانند و نیکوتر و خوشبوتر بود
و این نوع که نبات سمسم ماند بر شاخهای وی تخم بود مانند نخودی که در غلاف بود
و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم از هندوستان خیزد و الله اعلم بود و طبیعت
قصب الذریره گرم و خشک بود تا سوم ملطف بود با اندکی قبض محلل اورام بود و گویند
عضله را نافع بود و جلا چشم بدهد و چون دوده وی تنها یا با صمغ البطم با نبیذ در حلق دود
سرفه را نافع بود و ورم جگر و معده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند
و تقطیر البول و استسقا را نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و بیاشامند درد رحم
را نافع بود و درد دل را معین بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و بدل آن اظفار الطیب است
یا صندل و عدس مر و گویند بدل آن عدس مرارت قصب نی مهری محکم بود و جای گست
گرم و خشک بود در آخر درجه اول تا اول دوم در اصل وی جلای اندک بود بی حدت
و میخین ورق وی و اصل وی با پیاز خوب بسل بکنند و وی نول و خیض بدانند که ندی
عقب را نافع بود و گل بی چیز در گوش افتد نی آورد و بیرون توان آوردن قصیصه
تودری است و گفته شد قصد عوسج است و گفته شد قصب بوا قصب الذریره
است و گفته شد قصب قطن عتیق است و گفته شد قضم فصفصه است و گفته شد
قضم قریش دقم قریش نیز گویند و آن تخم تبعه است که آن را قوق خوانند و آن
ینبوت است و گفته شد و خرنوب نیز گویند و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صنوبر
صغار است و این جای بحث است حب صنوبر صغار و کبار گفته شد قضاب مصری

اسم نوعی از عصی الراعی است که آن را ذرخوانند و گفته شد قطران روغنی است
از درخت عرعر و ثالب و عتم و شربین و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند
و بدترین آن که از ثالب و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم
نبش و رشک را بکشد تا بحدی که از آن مواشی و منقوی گوشت سست بود و جرب
را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع مانند سگ و شتر و در از گوش و غیر آن و داء الفیل
و دوال و استسقا را معین بود ما البذن و بر سر طلا کنند صداع سرد را معین بود و دندان
متحرک را محکم کند و چشم را روشن کند و اثر ریشهای چشم و قرح برده و کرمها
بکشد و چون بر قضیب مالند پیش از مجامعت منع آبستنی کند و برند ذکر مار نیاح دار
ضماد کنند با نمک سودمند بود و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری کند
و چون در پیه ایل گذارند و بر اعضا مسح کنند هیچ زنند که وی نکند و اگر بر گوشت مرده
مالند نگاه دارد از عفونت و اگر بخور برگیرند بچه زنده بگشند و بچه مرده بیرون آورد و قوت
دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در حلق مالند خناق و ورم لوزتین
که بشیرازی گوشک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند بریزد اندر و درد ساکن کند
و چون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند و با سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و چون با زیت باین که زوفا در وی بخته باشند و در گوش چکانند درد ساکن کند و دوی
و طنین آن زایل کند و وی مقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدین سبب است
که ویرا حیاة المیت خوانند و ثمره شجره وی مصدع رایه بود و مفسد منی بود و گویند بدل آن
بوزن آن نفط و نیم وزن آن خلاف با ورق و گویند بدل آن نفط سیاه است
و جاوشیر قطف سرمق است بپارسی اسفاناخ رومی گویند و برری بود و بستانی بود

وطبیعت آن سرد وتر بود در دوم وگویند سرد بود در اول ودر وی قبضی نبود وزود از شکم
بگذرد وورمهای گرم وحمره را نافع بود وتخم وی بریان کرده اسهال [illegible] بود ووی چون بپزند اندکی
وبخورند تشنگی ببرد وچون پخته ضماد کنند ورمهای گرم را تحلیل دهد ووی غذای اندک بود
وحکهٔ گرم را نافع بود ومحرور مزاج را احتیاج باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان
بود خاصه چون با زیت بپزند وسرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند
وبا ابزارهای گرم ومری مطیب کنند وبخورند وگویند معده را بد بود ومولد ریاح غلیظ بود
و[illegible] واسحق بن عمران گوید تخم وی ورمهای گرم را نافع بود واگر دو درم از وی بعسل
وآب گرم بیاشامند قی مرهٔ صفرا آورد و[illegible] گوید چون تخم وی با [illegible] نبات سحق
کنند وکحل سازند جرب چشم را نافع بود ووی محلل ورمهای حلق بود وطین سینه
وتخم وی در غایت نهایت بود در شفاء ورمهای ظاهر وباطن آنچه ظاهر بود بکوبند
وبآب قطف تر کنند وطلا کنند وآنچه در باطن بود سحق کنند وبیاشامند با اشربه مانند
سکنجبین وجلاب وگلاب وآب میوه ودوائی نیکو بود جهت استسقا [illegible]
از وی بیاشامند در هر روز دو درم وچون ورق وی بنیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع
بود وچون جامهٔ ابریشم وحریر چرکن بآب طبیخ وی بشویند پاک کند وهیچ لون [illegible]
واما نوع بری وی چون بگیرند مقدار پنج درم وبجوشانند در مقدار نود مثقال آب تا باز
نیمه آید وصافی کنند وزنی را که مشیمه در شکم مانده بود بیاشامند واگر چند روز بود
البته بیندازد ومجربست قطف بری ملوخ است وگفته شد در میم قطن کرسف وپنبه
وطوط وعطب خوانند وآنرا [illegible] وکهن آنرا قضم ونیکوترین نو بود وبصری
گویند جامهٔ وی مسخن محکم بود وسخونت وی گرم تر از ابریشم بود وگرم وتر بود

پوشیدن وی وگویند معتدل بود در حرارت ولینه وعصارهٔ ورق وی اسهال
کودکان را نافع بود وچون وی را بسوزانند وبر جراحت نهند خون باز دارد وکهنهٔ وی
بر گوشت مرده نهند بخورد ودود آن زکام را سود مند بود وچون ورق وی تازه کوفته
بگیرند وبا آب بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوت آب [illegible] وزن [illegible] نشیند
اختناق رحم ودرد آنرا نافع بود ولابا ورق [illegible] ضماد کنند بر مفاصل گرم وسرد سود دهد
وبخاصیت تسکین نقرس وضربان دایم حادث شود از آن خاصه چون با قدری
روغن گل بیامیزند و[illegible] وی لاغری آورد ومنفعت حب وی گفته شد قطاة مرغیست
کوچک [illegible] گویند ومانند [illegible] بود وبر سر وی شاخ بود گوشت وی حار
ضعیف بود وبیوست محکم نافع بود جهت کسی که سنگ وضعف جگر واستسقا وتباهی مزاج
داشته بود ومولد سودا بود وصاحب منهاج گوید دشخوار هضم بود وغذای بد دهد
وضرر وی بروغن بادام کم شود ورازی گوید قطا ودراج بدان ماند از مرغان که گوشت
ایشان سرخ بود سرکه مصلح آن بود در خواص ابن زهر آورده است که استخوان قطا چون بسوزانند
وخاکستر آن با زیت بجوشانند وبر سر اقرع طلا کنند وبداء الثعلب موی برویاند ومجربست
قطر نحاس است وگفته شد قعبل بیونانی سنقراطیون گویند وسقلادیون نیز گویند
وآن نباتیست که بیخ وی مانند بصل [illegible] بود ولون آن سبز زند وبطعم تلخ بود وورق
وی بورق سوسن ماند وبیخ وی در [illegible] وطعم مانند بصل الفار بود وبعضی بدل وی کنند
لیکن ضعیف تر از وی بود ودیسقوریدس گوید در قوت مانند بصل الفار بود وچون آب وی بگیرند
وآرد کرسنه بدان بسرشند وقرص سازند ومطبوخ [illegible] را چون با ماء العسل بدهند نافع بود
وصاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم وتر بود در دوم وآن نوع از کماة است وبعضی گویند نبات وی

کوه کانی تیز از آنرا کیفر او خوانند **قفر** نبات اکلیتوس است و گفته شد و مولف گوید
بیش ازین آنرا خنکو گویند و بر خار بر خس بخیل شود **قفر الیهود** انواع است یک نوع
یک نوع عرق الجبال گویند و بیش ازین مومیائی یا لوف گویند و یک نوع از آب حاصل
شود و آنرا مومیائی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوهستان بجوشانند و چون بالاید
وی مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن قفیری بصیص رزین بود و سیاه
چون بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
خشکی وی در دوم بود مقوی اعضا بود و خون بسته بگدازد در شکم و سفیدی ناخن ببرد
چون بمالند و منضج خنازیر بود و چنین گویند انجه خالص بود سوخ منه بود بفرمان خدای تعالی
جهت نوفیکی کشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون و با زیت بجوشانند
و بیاشامند مجرب بود و مولف گوید در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیائی میکند
چند انجه امتحان کرده شد و آنرا مومیائی کوهی خوانند و یونانی اسفلطس و ابوطاهون
گویند و گفته الیهود نیز خوانند و برقوبا لطوخ کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن
نافع بود و چون بخود برگیرند یا دخان وی نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج ان و جنین
با جند بیدستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن و عسر النفس و زندگی مجموع
جانوران را نافع بود چون با شراب و افسنتین بیاشامند و چنین گویند بول براند
و کرمها و حب القرع بکشد و قوة شهوة بدهد و درد رحم سرد را نافع بود خوردن و در آب
طبیخ آن نشستن عرق النسا و درد پهلو را سود مند بود و چون بگدازند و با جوارش خیسنه کنند
قوة اعصاب نافع بود و استنشاق و دود وی نزله را سود مند بود و چون بر دندان نهند
درد ساکن کند و چون با آرد جو و موم و نطرون ضماد کنند نقرس و درد مفاصل نافع بود

و چون در چشم کشند سفیدی را زایل کند و مجفف رطوبات بود و ریشهای تر
و کلف در مرهم کنند گوشت برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون
در جایگاهی دود کنند مار و عقرب و جمیع گزندگان موذی بگریزند و صیادله وی را ابیرطی
خوانند و شیخ الابیر گویند مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث دماء
از سینه بیرون آورد و مرضهای خناق و لوزتین و صلابة رحم را نافع بود و بعضی آن
گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی
مقدار دو درهم بود **قفوطا** نباتیست قطا بدان چرا کند ابن ماسویه گوید تخم وی
گرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوباتی بود که در سر باشد و محلل آن بود **قفلوط**
نوعی از کراث شامی است و در کاف گفته شود **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم درخت
حب قلقل است و گفته شد در حا **قلقاس** نباتیست در آب روید و ورق وی بورق
لد ومانی و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند اترج بود بیرون سرخی مایل بود
و اندرون سفید و در طعم وی قبضی با حرافت داشته بود چون با آب بپزند حرافت
از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود
در دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود
قلب باندلس سمس افراعیه خوانند و معنی آن کاس البحر بود و یونانی لیبش فرس
خوانند و معنی آن بذر البحری بود و سلیمان بن حسان گوید از بهر آن اسم بوی نهاده اند
وابن اسمی است از اسمهای فضه که آن تجربست صلب سفید مانند نقره در سفیدی و صلابة
و نبات وی در اندلس بسیار بود و بعضی از گرسنه بود کوچک و در موضعهای خشن روید
و قوة این تخم آنست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند

ودبو وفواق را از ايل كند وشكم ببندد دبو اسبي راس دمنس بود ومجفف مني بود
وشربتي ازوي دو درم بود قلقطار نوعي اززاج است وجالينوس گويد قلقديس
مستحيل بقلقطار مي شود ووي معتدل ترين زاجات بود وطبيعت آن گرم وخشك بود
درسيوم حاد وقابض ومحرق بود وسوخته وي تخفيف دروي بيشتر بود ولدغ كمتر وي
قبض تمام باحرارتي زيادت محرق گوشت زياده بود ورعاف را نافع بود ودركحلها
جهت جلا وغلظ جفون استعمال كنند وجالينوس گويد مجموع زاجات بدل يكديگرباشند
وصفت مجموع گفته شد درزا قلقديس هم نوعي اززاج است گرم بود درچهارم لطيف ومحرق
بود ووي اقوي ترين زاجات بود والطف وصفت وي نيز گفته شد درزا قلقند
هم نوعي اززاج است ولون آن فيروزجي بود وگرم وخشك بود تاچهارم وگويند حارست وي
درسيوم بود مجفف واكال بود باقبض واحتراق مجفف لحم بود قوي وناصور دربيني
سود دهد ومنع رعاف بكند وكرم گوش بكشد وشكم ودفع مضرت فطر بكند اكل خوردن وي
منشف رطوبات اصلي بود ومصلح وي شير وشكر بود ومقدار مستعمل ازوي نيم مثقال بود
قلت ماش هندي است وانرا حب القلت خوانند ودانه وي سخت تيره رنگ بود
بغايت تيره وبغايت املس بود وبقد مانند كنجدي گوجك بود مطلق مانند شبا فاق بود
كه حلالان سازند خاصه تنباف لعنه بعينه قلت است وطبيعت وي سرد است در دوم
وتراست دراول وگويند گرم وخشكست فواق را زايل كند وسنگ گرده ومثانه بريزاند
وحيض وبول براند وشكم ببندد قلوب نيكوترين دل آن بود كه ازحيوان گوجك دندان
گيرند ووي گرم بود وصلب اصحاب له را نافع بود وچون مستحكم شود هضم آن غذايي
غذايي بسيار دهد ومضر بود باآلات هضم بسبب عسرانهضامي كه دارد واولي آن بود كه بسبب كه

ومري و لبخزان وفلفل وزيت وسعتر بپزند وبعد ازآن زنجبيل وبس بخورند
نيكوترين آن بود كه از اشنان گيرند وقلي الصباغين وشب العصفر نيز خوانند
بيشتر ازوي قليه خوانند وطبيعت آن گرم بود درچهارم وخشك بود محرق واكال بود وبقوت
تر از نمك بود بهق وجرب را نافع بود وگوشت زيادتي بخورد وسعفه وجرب تر
وقوبا را طلا كردن نافع بود قلفونيا نوعي از صمغ صنوبر است ويونانيان قوفا گويند
وورد ايتيغ صفت آن گفته شد وان علك يابس است وشيخ گويد بپارسي رنگابي
گويند قلسنادرين معني آن بسرياني عود سنبل بود وگويند آن دارشيشعان
است وگفته شد قليميا اقليميا گويند وان انواع است فضي بود وذهبي بود ونحاسي
ومعدني بود وعملي بود وعملي از زر ونقره ومس ومرقشيثا گيرند ونيكوترين آن بود كه
از جزيره قبرس آرند وآنرا در آب بايند وبعد از آن معين وباديه لاجورد رنگ بود
وطبيعت معتدلست در حرارت وبرودت وخشكست درسيوم وآنچه عملي بود از دود زر ونقره
وتفل آنست واول آن بود كه بسوزانند چون در داروهاي چشم كنند وصفت سوختن وي
آنست كه آنرا در كوره گداري نو كنند وسران بگل بگيرند ودر تنور نهند واقليميا نقره سرد تر
از اقليميا زر بود ودروي تجفيف وجلائي باعتدال بود وفعل وي همچنين در ابدان معتدل
كند نه در گوشتهاي صلب وجرب وريشهاي تر كه در بدن ودر چشم بود در دو گردن
سودمند بود ودرمرهمها استعمال كنند وگوشت درجراحت برويانند واقليمياء زر لطيف تر
از اقليمياء نقره بود وهمچنين مغسول وي وصفت سوختن وي مانند سوختن اقليمياء
نقره بود نافع بود جهت ابتداء اب نزول وسپيدي وريش چشم زايل كند وجراحتها را
پاك كند از جرك وگوشت زيادتي بخورد ودر چشم بدهد ومعني نبيذ لدغ بود وبد

اقلیمیا زر و نقره مرده است و سفید بود و صفت غسل وی آنست که با آب سحق کنند و آب از وی
می ریزند تا آن زمان که بر آب هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بود از آن
واستعمال کنند قاشب کاشیر گویند و گفته شود قل قویش تم قویش گویند و آن
قضم قریش است و گفته شد قمح حنطه است و گفته شد قمحه سفوف و ذریره را قمحه
خوانند و قصب الذریره را قمحه خوانند و گفته شد قمل نزیف گویند چون شپشی از
سر بگیرند و در سوراخ باقلا نهند و صاحب تب ربع بخورد شفا یابد و مجرب بود قنابری
تملول و غلول و فوهل گویند بپارسی برغشت و بشیرازی سونه گویند و طبیعت وی
گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف جلا و مقطع بود کلف
و بهق را زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن
وی مالیدن در اندک روزی نافع بود و بر ریش بستان و زخم ضماد کردن نافع بود
و سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب
وی کشتم بد اند و ضماد کردن بر بواسیر سودمند بود و بر زنجبیل مجموع جانوران و دارو گویند
معده و جگر را نافع بود و ملایم محروری و مبرودی بود از بهر اطلاق طبیعت و قولنج گویند
مولد سودا بود خاصه آنچه نپخته باشد و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید
اصلاح وی بهلیله کابلی و شکر کنند و سعوط کردن با آب آن دماغ را از رطوبات
غلیظ پاک گرداند قنطوریون کبیر قنطوریون غلیظ گویند و بیونانی طوما خوانند
و تفسیر آن قنطوریون لبید بود و بعضی بوقی خوانند و ورق وی بورق کرکان
سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی بساق حماض ماند درازی آن دو گز
باشد از بود و گل وی کحلی رنگ بود و تخم وی مانند خسک دانه بود در اندرون گل

و گل وی مانند پشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و بدرازی دو گز بود و از
رطوبت تر بود و بطعم حریف بود با اندک قبضی و بلون سرخ بود و در وی اندک حلاوتی بود
و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند و بچه مرده
بیرون آورد و از آن زنان حمول کنند و بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار شربتی
از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر تشارب بیخ وی تب داشته باشند
با آب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم بود موافق بود جهت درد پهلو
و ربو و سرفه کهنه و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم مجموع را سودمند بود و اگر اشکل
فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین
عمل کند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین قبرسی بود قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق
گویند و بیونانی طولیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طو متغور گویند
و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان طلبسیون گویند و ساق وی یک
بود و بدرازی یک وجب بود و گل وی سرخ بود که بزردی مایل بود و ورق وی
بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون
باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود منفعتی بسیار
قولنج که سبب آن بلغم بود سودمند بود و بچه مرده بیرون آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب
و دماغ را پاک گرداند تنقیه تمام و مصروع را بغایت کامل مفید بود و مسهل آب زرد بود
و خام مسهل تنقیه و مرّه صفرا و بلغم مخاطی آمیخته بود براند و درد مفاصل و عرق النسا
و درد قولنج چون بیاشامند یا بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی

دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصارهٔ وی سودمند بود جهت درد سر که از
حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن شراب صرف خیزد بسرکه بکدازند و بر صدغین
و بر پیشانی ضماد کنند و درد سر زایل کند بعد از آنکه سر را بنون بمالند و موی بسترند
و پاک بشویند پس این عصاره بسرکه بکدازند و بر سر طلا کنند و چون با آب و عسل اندکی
حل کنند و در روی مالند نمش و کلف ببرد و اگر این عصاره با آب بمالند بر روی
سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر
بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر برک چشم درد و ورم آن را نافع بود و مجموع دردهای کهن
که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره و سعفه که در چشم بود و دبیله که در
طبقهٔ قرنیه بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن خیری یا سوسن بکدازند و نیم گرم در گوش چکانند
درد و ضربان زایل کند و اگر از حرارت بود بروغن گل سرخ استعمال کنند و نافع بود جهت ریش
که در گوش بود و اگر کرم در ریش گوش تولد کرده باشد با آب ورق شفتالو حل کنند و در
گوش چکانند و مجموع علتهایی که در گوش بود زایل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر
با آب ترنج حل کنند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و دوی که عصب سمع را بود
بکدازند و مجموع ریشهایی که در بینی احداث کند نافع بود و رعاف زایل کند چون بسرکه
حل کنند و قدری زاج سوده با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف بند شود
و ریشی که در دهان بود و ریم از آن روانه بود و بوی دهان گنده باشد چون بشراب
کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارند بغایت نافع بود
و کسی را که بوی دهن گنده باشد بی‌سببی بگلاب حل کند و بدان مضمضه کند

و زمانی دیر در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهت قلاع و ورم لوزتین و شقاق لبها
و خناق و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون با شراب بر سنگ سبز حل کنند و بر
موضع گزندگی زنبور و نحل طلا کنند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی مجموع
جانوران زهردار نافع بود چون یک درم از وی در بیست درم آب کرباد آورد خشک
در وی جوشانیده باشند حل کنند و بیاشامند و صاحب منهاج گوید اقاقیا
قطع دیون مسهل خون بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود بس
و مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی بوزن وی ورق حنا و دو دانک آن سورنجان
و بوزن لبنی بود و گویند بدل آن بوزن آن پر سیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود
قبیط نوعی از زبد است با دبس زبد رومی خوانند و بهترین آن تازهٔ زرد رنگ
بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم و سینه را
بگشاید و خادرا نافع بود و منع مستی بکند مجانک زبد و طبع وی نطول کردن بر درد مفاصل
سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند
و بدل آن بود نیک بجوشانند و با روغن بسیار با گوشت فربه و سرکه و مری و دارچینی
گرم بخورند **قنه** بارزد است بشبه ازی بیز گویند و طبیعت آن گرمست در دوم
و گویند در سیوم و خشکست در دوم و گویند در سیوم طین و محلل بود خنازیر و ثبور
عدسیه و صداع و کزاز و صرع را سودمند بود و مصروع چون بوی وی بشنود با خود آید
و سده را نافع بود و کلف زایل کند و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و خناق رحم
چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق پیکان زهردار بود و از دود وی
مجموع گزندگان بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک بلینیخ و چون بخور

برکیرند بجه بیند ازد و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود و باقی منفعت وی در باب با در
صفت با رزد گفته شد و صاحب تقویم گوید محروری مزاج را صداع آورد و مصلح آن
روغن بید مشک و کافور بود با روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی
اشق است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر بلبو (?) وزن و نیم ریوند چینی است
و باقی ابدال آن در باب با گفته شد **قیل** صاحب منهاج گوید بزر وی دبل است
و صاحب جامع گوید از قول تمیمی که آن یکی از منها است که از آسمان می افتد در
بادیه یمن و از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گوید و از قول دیگری
گوید خاکیست سرخ بریان کنند زرد کفف (?) فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک است در درجه سوم
و تمیمی گوید گرم و خشک است در اول درجه دوم و مجففی قوی بود و گویند رازی و مسیح سرد است
و خشک و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک است در دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود
و وی حب القرع را بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبة ردیئها بود و شرها که بسر و روی طفلان
پیدا شود که مردمان آنرا دابه خوانند و اطبا آنرا سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند و قیل
بدان پاشند خشک کند و نشف رطوبات آن بکند و حب را نافع بود و مقدار شربتی از وی
تا دو درم بود و گویند مضر بود با معا و مصلح وی تیغ (?) ارمنی بود و بدل آن رازیانه است و گویند
مصلح وی انیسون است و بدل آن ترمس و ترک کابلی و گویند مضر بود بفم معده و مصلح آن
مصطکی و انیسون بود **قفد** بتازی خارپشت گویند و آن بری بود و جبلی بود و بحری بود
نوعی از بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا دلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت
و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و مجفف دم را بغایت نافع بود خاصه گوشت
بری خشک کند و جهت کودکانی که در جامه خواب بول کنند و گزندگی جانوران را

نافع بود و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود ملسوغ (?) خشک کرده بود و با سکنجبین جهت استسقا
و فالج و داء الفیل و درد گرده سودمند بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند
از بهر آنکه مضر بود بمثانه و گویند اصلاح آن بعسل کنند و گویند بتخم کرفس و شیخ الرئیس
گوید گوشت بری وی خارپشت را بغایت نافع بود و مرضهای عصبانی مجموع سود
دهد و سل و تبهای مزمن و گزندگی جانوران و غافقی گوید ادمان اکل وی … (?)
مفسد معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی
داء الثعلب را نافع بود چون با زفت تر بمالند و دیسقوریدوس گوید نوع بحری
معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود و پوست سوخته وی
با ادویه که موافق جرب بود بیامیزند جرب را زایل کند و کلف بسوزند و با ادویه خلط
کنند که موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند و ریش پاک کند
و گوشت زیادت بخورد و جگر بری چون خشک در خرقه با آفتاب گرم موافق استسقا
لحمی بود و مرزنجوش که گوشت وی بدان مناسب بود و زهره وی چون با سرشند (?)
و بخورند بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم
زایل کند و … گویند گوشت وی چون بسرکه غسل نهند مجذوم را نافع بود و تشنج
امتلایی و درد کلیه و مفاصل را سود دهد **قسب** نوعی است بری و بستانی و هندی
بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن نباتی سپید بود و ورق وی مانند ورق
بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر و سفیدی بروی غالب بود و زهره وی سرخ بود
و تمر وی مانند فلفل بود نزدیک بحب السمنه و بیخ وی چون بپزند و بر وردهای دم
ضماد کنند و بر حمره و اعضایی که کبوسات در وی منجر شده باشد ورم ساکن کند

عصب یه سلّه جون منجمد که اند قند خام خوانند وبعد ازان جبر دیگر بریزند انرا البوح
خوانند وبعضي سكر خوانند **قفقهي** صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد.
وگویند سندروس است وگویند سقلیست که از بلاد مغرب خیزد وصاحب گوید
آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس وآنرا لعل مغربي خوانند و وي
اثر ریشه ببرد ودرد دندان از ابکند وچشم داروشن کند وبا ماء العسل دبورا
نیکو بود وچون قدري ازوي با سکنجبین وآب بیاشامند بدنرا لاغر کند وچون دوره
بیاشامند بسیار ضعیف کند وبا ماء العسل حیض براند وگویند نوعي از سندروس
نارسیده است **قطاط** ساداوران است وگفته شد **قطا** دم الاخوین است
وگفته شد **قابر** بیوناني برد برلوس خوانند وآن نوعي از عصافیر است که
بشیرازي آنرا جخوکو گویند دبیقو ریدوس گوید قبّره جبر بریان کنند وبخورند
درد قولنج رانافع بود وجالینوس گوید چون با سفیدباج بپزند وبا مرق وي بخورند
قولنج را سودمند بود ورازي گوید مرق وي شکم براند وگوشت وي شکم ببندد وصاحب
منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده وطبیعت وي گرم وخشک بود شکم
ببندد ومرق وي قولنج رانافع بود وغذاي وي نیکو بود وهمانند عصافیر نبود
با آنکه مجفف بود ومضر بود برطوبات واولي آن بود که با روغن بادام استعمال کنند
قوقالس دوقواغیاودقوبري خوانند ودوایا اغریا گویند وان نوعي از
دوقس است بادها رابشکند وعلت سفل رانافع بود ومغص راساکن کند وشکم
براند وعصارهٔ وي درد دندان با انگشت مالیدن نافع بود وچون بخورند عرق
ازبدن بیرون کند وبول براند وبشیرازي آنرا تره خوانند وآنچه برّي بود وآنچه

دکبوسات بکید ازانه وعصارهٔ وي دردگوش رانافع بود وازآن بستاني تخم آنرا
شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع مني بکند وچون تخم وي تر بکوبند وآب ان بگیرند
ودرگوش چکانند دردگوش راسود دهد وجالینوس گوید تخم وي بادها بشکند ومحلّل
نفخ بود ومجفف محکم واگر بسیار خورند مني راخشک کند وشیخ الرئیس گوید خلط
وي بد بود وقلیل الغذا بود ومشتهي گوید طبیعت وي گرم بود در دوم وخشک بود در اوّل
منشف رطوبت معده بود وقاتل دیدان وچون آب آن سعوط کنند دماغ را
پاک کند واسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود ومعده رابد بود وصداع آورد
وشکم ببندد وبول براند مصلح وي شراب لیمو بود واسحق بن سلیمان گوید تخم وي
چون بریان کنند مضرت وي کمتر بود ودفع مضرت وي بسکنجبین قندي کنند که بعد
ازوي بیاشامند واما ورق وي چون بکوبند وآب آن برسر بشویند بن موي را
پاک کند از خشکي وسبوسه ورازي گوید مصدع ومظلم چشم بود ودفع مضرت وي
بآب سرد وبرف یا رب فواکه ترش کنند ونوع سوم که آن قنب هندي خوانند وبشیرازي
بنگ گویند وبنگ گویند وبعربي حشیش خوانند وبعضي ورا جوز اغط خوانند و وي
نوعي بود که مخدّر بود واگر بازیادت استعمال کنند کشنده بود ونوعي مفرّح بود
وطرب آورد ونشاط واشتهاي کاذب ونوعي بود که حزن آورد وخیالهاي فاسد
وآنچه نیکو بود مقدار ماخذ ازوي یک درهم تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند وآن
بود که بازیادت ازین مقدار بود کشنده باشد واگر کسي بسیار خورده باشد دفع مضرت
وي قي کنند با روغن گاو وآب گرم تا هیچ درمعده نماند وشراب حماض وتعابیت کامل
نافع بود **قندس** قندش گویند وگفته شد وقندس نیز اسم حیوانیست معروف **قنّب**

جلی بود بیشتر ازین بدان خوانند و آن دوا را اغریا خوانند قومی مرز گویند
و در میم گفته شود قوسیا قسط است و گفته شد قونیا یونانی آب خاکستر خوانند
قوطلیدون اذان القسیس گویند و ذنب الملک خوانند اهل مغرب و گویند
نوعی از حی العالم است و گویند نباتیست منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق
وی و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و حمره و خنازیر
و شقاق که از سرما بود و التهابات معده نافع بود قونیدا گویند طباق است و گفته شد
و گویند ینبوتست و گفته شود قوفی صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری در قوت نزدیک
جندبیدستر و گوشت صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را قضم قریش گویند
که آن ینبوت است و گفته شود قوطوما آذربویه بری است و گفته شد قود
قطن است و گفته شد قوانص بهترین سنگدان آن بود که از او زنان فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذای بسیار دهد و پوست اندرون وی حجر شل کنند و سحق
کنند با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای
لصحاب که بود و چون هضم شود خونی نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خانگی
بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک پخته کنند و نمک و مری اضافه کنند
و بخورند قوقب درخت وج است و گفته شود قورساما عود بلسان است و گفته شد
قیمولیا طین قیمولیا است و گفته شد و طفل طلبیط خوانند قیقهن قیقهن
نیز گویند و آن قیصر است و گفته شد قیا نوعی از تعلیة الحما است قیصوم
نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرمست در اول
گویند در سیوم یا دوم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و گویند ترا است در اول

و گویند گرمست در دوم و خشکست در اول و وی مسهل صفرا و رطوبت بود و جالینوس گوید
کل وی نیکوتر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند داء الثعلب
را نافع بود با روغن زدن و جهت موی ریش کبی که دیر برآید چون بمالند زود برآید
و وی حیض براند و سنگ کرده بریزاند و عرق النساء مزمن را نافع بود و روغن
وی انضمام رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بگسترند زندگان بگریزند
و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی
یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتهای تر نبود بلکه آن را بیازرد و وی خون بیرون آورد
و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی شیح ارمنی بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی صمغ و کثیرا بود و خشخاش و بدل وی در درد سر که از سردی بود گویند بابونه است
قیطافون ترمس است و گفته شد قبطس آس است و گفته شد قیشور حجر القیشور
خوانند و حجر الشعر و فنک نیز گویند و آن نوعی از کف دریا است و صاحب تقویم گوید
آن مانند سنگیست سپید و تجویف بسیار در آن بود و در میان کف دریا مرجان
سپید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان مالند و جلی داشته باشد و اولی آن بود
که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف دند از اجلاد (?) وراق (?)
و سپید کرداند چون بدان سنون کنند و در ستردن موی استعمال کنند موی بسترد
و در ریشهای عمیق پر کنند و گوشت بروباند و گوشت زیادت بخورد و اگر در خمی شراب
اندازند که جوشان بود از جوش باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی چنان بود که
در تنیت آتش کنند تا گرم شود بیرون آورند و در شراب ریحانی اندازند پس دیگر
در تنیب آتش کنند و دیگر در آب اندازند پس سوم بار در تنیب آتش کنند چنانکه گرم شود

بیرون آورند ورها کنند تا سرد شود پس بر دارند و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندانرا
محکم کند وثنایا را وشب کوری زایل کند قیدس بیونانی شمع را گویند وگفته شد
قیر قارست بپارسی قیل گویند قیل زفت تر است وگفته شد قیبوس قسوس
گویند وگفته شد وانجا نیز گفته شود وان سه نوعست سیاه وسفید وسرخ ومجموع گرم
وقابض باشند ویک نوع از آن نبات لاذن است وآن گرم بود وباقی انواع آن
سرد بود وشیخ آن چون با شراب بیاشامند زندگی رتیلا را سود دهد وصمغ وی تبلش را
بکشد وچون با شراب ومویز پخته منع تساقط موی بکند وبخور که از منع آبستنی بکند وبخور
بکرفتن بچه بیرون آورد ودود وی بر بینی ضماد کردن نافع بود وبخور بکرفتن حیض براند
قیروندی شحم قاوندی خوانند وشحم قیدونی گویند وگفته شد قیلوط ودق کندنا
نباتی است وگفته شود قیروطی موم روغن بود ومرهمی که از موم وروغن گل وصندلین
وورق گل سرخ واکلیل الملک وزعفران وکافور سازند آنرا قیروطی خوانند

باب الکاف

کادی گده خوانند وآن
نباتیست در بلاد عرب ونواحی عمان ویمن باشد وگویند طلع اناناس وابن
سمحون گوید بیشتر در زمین هند بود ودرخت وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت
وی دراز نبود مانند نخل وطلع وی مانند طلع خرما بود پیش از آنکه از پوست شکافته
وبیرون آید می گیرند واز اندرون پوست بیرون می آورند ودر روغن می اندازند
ودر آفتاب می پرورند تا روغن قوت وی اخذ کند وگویند در زمین شبانه
بسیار بود وبپارسی گل هیبی خوانند وبویی عظیم خوش دارد تا حدی که جایی که
بوی وی بگیرد تا ربع یک فرسنگ بوی از وی زایل نشود وداری گویند جذام را قطع کند.

ووی معتدل بود وشراب وی حصبه وجدری را نافع بود تا حدی که کسی را که آبله بیرون
آمده بود نه عدد چون شراب کادی بیاشامد بلع عدد نه سد وبدل آن بوزن آن صندل
سرخ وبوزن آن تخم بود کادچشم بپارسی است وگفته شد کافور چند نوع بود بهترین آن ریاحی
فنصوری وریاحی بعد از آن ازاذ واسفرک وازرق وبهترین آن فنصوری وریاحی
سفید بود مانند برف وطبیعت آن سرد وخشک بود در سیوم منع ورمهای گرم کند
ومحروری مزاج واصحاب صداع صفراوی بوئیدن وی نشاط یا با صندل سرشته بکلاب
یا با گل بابونه نافع بود ومقوی حواس واعضاء ایشان بود وچون ادمان بوئیدن
می کنند قطع شهوت جماع بکند وچون بیاشامند فعل وی اقوی بود درین باب واگر مقدار
دو جو با آب کاهو هر روز سعوط سازند قطع حرارت دماغ بکند وخواب آورد وصداع
زایل کند وخون بینی باز دارد وببندد وبا آب بادروج وعصی الراعی یا با آب کشنیز تر یا
عصب بسبب همین عمل کند ودارو گویند سرد ولطیف بود وصداع گرم وورمهای
حاده که در سر وجمیع بدن بود سود دهد وگل بیاشامند سردی کلیه ومثانه وانثیین احداث
کند ومنی ببندد ومرضهای سرد در نواحی کلیه ومثانه وانثیین پیدا کند ووی شکم
صفراوی ببندد ودایمی ورمهای گرم را نافع بود وقلاع زایل کند وبا ادویه باجمه درم جشم
که از رحم بود نافع بود ویک درم از وی خلاص دهد از سم عقرب جراره با آب سیب ترش
وربع مثقال با پشت نافع بود جهت کسی که قرص بنگ خورده باشد با آب انار وتخم خرفه
با برف وبسیار وی پیری زود آورد وقطع باه بکند وسنگ کلیه ومثانه تولد کند ومصلح وی
معجون گل بود وبوئیدن وی در تبها سهر آورد ومصلح وی بنفشه ونیلوفر بود وگویند زعفران
وماش چربه گویند شخص شش مثقال کافور بسه نوبت بخورد مدتی در فاسرش قطعا

طعام هضم نمی‌شد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بروی عارض نشد و گویند چون
در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم کهنه از دماغ ببرد و در دماغ و چشم متولد گشته
شده باشند و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیادت می‌شود و چون نیم روز گذشت
تا آخر روز ساکن می‌شود و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی آن گرم بسیار
در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشند و چون بهوای سرد گرسنه باشند سر برهنه کرده
باشند و مسام وی بسته شده باشد و چون با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر پیش سر طلا کنند
صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک
وی بود درین معنی لیکن کافوری بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر
بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید **کاوزبان** گیاهیست آنرا
بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهة فزع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد
و باقی منفعت وی در لام گفته شود **کاسر الحجر** بند القلب است و گفته شد در قاف
کاول کراث الکرم است و گفته شود **کاشم** انجدان رومی بود و یونانی لیقسطیقون
گویند و آن سسالیوس است و نیکوترین آن زرد تند بوی بود و برگ وی ماننده برگ
انجدان و دقیقه مانند کمون بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود
در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و مفتح
و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یک درم از وی با شراب مسهل دیدان
بود و حب القرع و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید
و رطوبت معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن دارداد

تخم انجره بود یا تخم کرفس و بیادوف گویند بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن
زیره سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زیره بود **کاکنج** بپارسی
عروس در پرده گویند و یک نوع بشیرازی کجومن و یونانی نقعان و قوت وی نزدیک
بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کو... و صاحب
منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا درجه دوم و گویند
در دوم و گویند در سیوم ربو و لهث و عسر النفس را نافع بود و تریاق گویند اگر از حب
وی هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند و ادرار بول و گویند زن بعد از طهر
هفت روز هر روز هفت حب فرو برد منع آبستنی بکند و بتجربت وی جلاء کرده
و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود دهد و فولس گوید
رمها و حب القرع را بیرون آورد چون جزوی از خشک وی با جزوی تیح ارمنی سحق کنند
و بیاشامند و مقدار شربتی از وی دو درم بود و مخدر سر بود و مصلح آن معجون گل بود
و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند بدل وی عنب الثعلب بود
و حب القثا **کاربا** کهربا است و گفته شود **کاوزوج** جاوزوج گویند و آن جوز التوات
و گفته شد **کبر** یونانی قاپارس خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمری بود مانند حبی و ثمر
دیگر دارد مانند قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم چون
در خم شراب اندازند شراب را از غلیان بازدارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود
و سودمندترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی مرارت
و حرافت و قبض بود غبار زیر و صلابات بگدازاند و در شکافی بلید حرم عرق النسا

و درد ورکین و هلک عضله را نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان بغایت
مفید بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از
وی مادهٔ غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند
و کرمها بکشد و باه را زیادت کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سدهٔ سپرز بگشاید
و صلابت آن بگدازد و بلغم از معده پاک گرداند و دیسقوریدوس گوید تخم وی و قشر وی
چون با نمک بود و بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از تمر وی
سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند و هم سپرز بگدازد و بول براند
و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و جهت بخاینه
قطع بلغم بکند و دانهٔ وی چون بسرکه بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
و چون پوست بیخ وی بغایت خرد بکوبند و سحق کنند و با سرکهٔ کهن بیامیزند و بر
بهق سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر و غددهای
صلب استعمال کنند بگدازد و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش
کرم بود چکانند کرم بکشد و بصری گوید ورق وی و تخم وی در قوت مساوی باشند لیکن
تمر او اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و پوسته در اصل وی شیت بود که حران او
طبیعت گرم و خشک بود در سیوم و معده را بد بود و چون بسرکه بپرورند دفع ضرر
وی بکند و مضرت بمعده نرساند و فادبی گوید برتریاق است بوی دهان خوش کند
و باد بشکند و باه را زیادت کند و خوزی گوید لنها صوری که در اماق بود شفا دهد
و بیخ وی چون دود کنند در تسیب بواسیر را نافع بود و طبری گوید بیخ وی شیطای
تر چون بر روی نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن بو سر که دیش تر باشد

بر وی نهند و بعد از آن بشویند زایل کند و چون با فلفل و شراب بخورند نافع بود علتی که
در جگر بود لیسرحی و اسحق بن عمران گوید حب وی غذائی بد بود متعفن شود
و بیشتر سودا مستحیل گردد و تخم وی نیکوتر بود از وی و ابن سمجون گوید فقاح و قضبان
وی نافع بود جهت سپرز و اولی آن بود که چند روز در نمک آب خوابانند و بعد از آن
باب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن بسرکه نهند و چهل روز بخورند
سپرز بگدازد اما باید که زیت شسته بدان ریزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود
و شابور گوید بدل تخم وی حب وی و ورق وی بود **ببیج** لف السبع خوانند
و یونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بری است یعنی سالس اغریون
و وی انواع بسیار است نوع اول ورق آن مانند ورق کشنیز بود الا از وی پهن
تر بود و لون وی بسپیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی
یک شبر بود و بدرازی یک ذرع بود و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سپید و بغایت تلخ
و گل داشته بود مانند خربق و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم تیره
رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و انزل
بیش ازین کس ویران خوانند و باصفهانی توسک و نوع چهارم هم بنوع سوم ماند
لیکن گل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند
در سوم و بغایت حادّ و لذّاع بود و از بیرون بر عضو که بنهند ریش کند و جالینوس
گوید نشاید که طبیب آنرا استعمال کند که بخاصیّة محرق حرارت قلب است و از
سموم قتاله است و بر برص بدن و بر برص ناخن و جرب و داء الثعلب و حیّة و ثالیل

طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون
سحق کرده بر دندان نهند بپزد ابدا و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی مفرح احشا
بود و اصلاح آن بشیر و نشا کنند و صاحب منهاج گوید مداوای انکس که خورده باشند
مانند مداوای کسی که بلادر خورده باشد کنند **جابه** حب العروس خوانند و در قوت مانند
فو بود لیکن ازوی لطیف تر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت
وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در سوم و مسیح بن الحکم گوید
در وی قوتی متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت در وی غالب بود و وی ملطف و مفتح
بود درد حلق را نیکو بود و سنگ بشکند و سده جگر بگشاید و مجاری بول پاک کند از ریگ
و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود سود دهد
و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند لذت عظیم حاصل شود و وی قوت
معده و اعضای باطنی بدهد و چون بیاشامند . چون در دهان نگاه دارند لثه را
نیکو کند و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر کند و سنگ که
در مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد و شربتی اسپید را نافع بود چون دود کنند ازوی با
سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود
و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و گویند هیل و دارصینی **کبریت**
پارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب
جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران
گوید چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن سمجون گوید کبریت چشمه است روانه
و چون منجمد شود کبریت گفته و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود

و معدن وی در آن وادیست که مورانند که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت
و آن موران مانند چهارپایان اند به بزرگی و ارسطاطالیس گوید که گوگرد سرخ در
معدن خود شب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ برسد
پیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و در اکسیر مستعمل کنند
سپید را سرخ کند صبغی نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گویند گرم و خشک است تا چهارم
و چنین گویند در سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زایل کند و چون سحق کنند
و بر موضع گزندگی جانوران زهردار باشند یا با آب دهان بسرشند و بدان نهند
یا بلمین (?) بسرشند یا بسرکین کهن یا بعسل یا بعلک البطم بغایت نافع بود و با سرکه بهق
مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزندگی عقرب بکند چون با سرکه
بدان بمالند و جرب ریش تنه وقتی با صمغ البطم نافع بود و خوردن [illegible]
و با نطرون بر نقرس ضماد کنند سودمند بود و آب وی حیض براند و بخور کردن
زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون دود کنند
در زیر زن آبستن بچه بیفکند از دود وی [illegible] اسپید کند و ارسطاطالیس گوید
که گوگرد سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت
حل کنند که در آن زیت اسقیل جوشانیده باشند و قدری موم اضافه کنند و مرهم
سازند جرب تر و خشک و خارش بدن بغایت نافع بود و چون بحنا بسرشند
و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه شکر بود و صاحب
تقویم گوید شربتی ازوی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی در آتش افروختن
از آن گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از آن گوگرد سفید زرنیخ سرخ **کبه** طبیعت جگر

کرم وتر بود و نیکوترین آن بود که از بز فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد وصاحب
وصاحب منهاج گوید خونی محمود ازوی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود
و خونی غلیظ ازوی متولد شود همچنانک از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر همه
و حیوانات ماکول متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از معا
و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگرهائی بود که آنرا تسمیه خوانند از بهر آنک حیوان
وی آکال خشک علف باشند و رازی گوید جگر غذائی نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات
مختار مانند جش و بز و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود لکن ثقیل و دشخوار هضم بود
و اول آن بود که با مری و زیت بپزند و بخورند با نمک و دارچینی و محروری مزاج باسرکه
و دروا و گشنیز خشک و جگر مولیقی باید که بعضی جوارشات ازین آخر خورند کبد الطیور
نیکوترین جگر مرغان جگر بط فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی فواکه پخته تر
دلفه باشند و طبیعت آن گرم و تر بود خونی محمود ازوی متولد شود و مصلح آن ...
و نمک بود کبد المعز جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن و برطوبت آن کحل کردن
چون بریان کنند و سر بر بخار آن داشتن همین عمل کند کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند
و بناشتا خورند مصروع را سودمند بود کبد الضان جگر میش گوسفند چون بریان کنند
و بخورند نافع بود جهت کسی که لینتی در طبیعت وی بود حبس کند کبد الوزغه جگر
وزغ چون بر دندان نهند درد ساکن کند کبد الکلب الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود
کسی را که گزیده بود چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن از آب خوردن بکند و شفا بخشد
کبد الخنزیر البری جگر خوک صحرائی چون در سرکه نهند و بخورند زندگی جانوران را نافع بود
کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال ازوی بیاشامند مصروع را

نافع بود کبد الذئب جگر گرگ درد جگر را سود دهد و در آنانا سیاه بدل آن نیم وزن آن ریوند
و نیم وزن آن دارفلفل بود کبد الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون شرحه کنند و دارفلفل
و فلفل سفید خرد کوفته بران پاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند
شبکوری زایل کند و در ابتداء فرود آمدن آب بغایت مفید بود و چون جگر وی بریان کرده
خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و در ابتداء نزول آب
بغایت سودمند بود کباب نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند
از آنک بر هیمه که از چوب انجیر و دفلی و شبه الجبن و مانند آن بود کباب کرده باشند
و طبیعت آن گرم و تر بود غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود سودمند بود که بدل
زده باشند یا مجامعت کرده باشند اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنک دیرتر
از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود کبست حنظل است و گفته شد کتان
سرد و خشک بود و معدل حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و چون بپوشند وی نشف تری و عرق
از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود
در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته و اگر خواهند که
لاغر نشوند در زمستان جامه کتان شسته و تابستان کتان نو بپوشند گویند چون بسوزانند
دود وی لطیف بود و سده زکام بگشاید و مصلح وی رحم بود کتم صاحب منهاج گوید
وسمه است و گفته شود کثر جمار النخل است و گفته شد کثیرا صمغ القتاد است و قوت
وی مانند قوت صمغ بود و نیکوترین آن سفید براق بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارة
بود و تری از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود در اول و صاحب منهاج گوید سرد بود در دوم

وگویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه
مسهل مدد اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم و لسرعت ادویه بلند و سرفه و خشونت
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در میبختج خورانند و با قدری
قرن ایل سوخته بیامیزند یا اندکی شب یمانی درد کوه و معده و شش مثانه را نافع بود
و فولس گویند مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و مقوی بدن بود و مسمن آن
و چون کتیرا بروی طلا کنند شکافته نکفد و اگر بدان ادمان کنند این خاصیت زایل کند
و اسحق گوید مضر است بسپل و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل وی مغز دانه کدو بود
و با ذوق گوید بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی و صمغ بادام کثاه صاحب جامع
گوید بزرجبیز است و گفته شد کثیر الاجل بسفایج است و گفته شد کثیر الاطلاع
لسان الحمل است و گفته شود کثیر الرؤس توصعنه است و گفته شد بولو قیمن نیز
بدین اسم خوانند کثیر الورق مریافلن است و گفته شود کجود زرنباد است و گفته شد
کحیلا لسان الثور است و گفته شود کحلا این اسم مشترکست بر چند چیز اول
بر لسان الثور دوم بر نباتی دیگر که آنرا لسان خوانند و سیوم بر شنجار و چهارم بر نباتی
که آنرا اجنبون خوانند کحل بپارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد از سرمه اصفهانی بود
که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا خوانند کحل فارس از روت است
و گفته شد کحل السودان تمتمرج است و بشمه نیز خوانند و گفته شد کحل خولان
حضض یمانی است و صفت حضض گفته شد کد کادی است و گفته شد کرفس
بستانی بود و اجامی و جبلی و صخری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن در
آب روید و آنرا کرفس الما و جرجیر الما گویند و قرة العین و سیزبز خوانند و گفته شد

و کرفس جبلی را فطراسالیون خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه نوعی را فطراسالیون
گویند و گفته شد و بری را سمرنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در
وسط دوم و روفس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده
سودمندتر از انواع کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است منفعت وی آنست که بول براند
و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد
را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را سودمند بود
و چون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارت بود یا ورم چشم گرم
سودمند بود و چون با بیخ بپزند و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده
و محرق بود و سنگ بشکند و در تخم وی ادرار بول زیادت بود و گزندگی جانوران و خوردن
مرداسنگ را نافع بود و قسطس در کتاب فلاحه گوید شهوت مردان و زنان برانگیزد
و از این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه
باه برانگیزد و شیر باز کم آید و ابن سمجون از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس
بسیار خورد بچه چون بزاید ریشهای عفن و بثرهای بد بر اعضا داشته باشد و نشاید
که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی
اقوی بود از تخم و بیخ وی بیست اطلاق کند که ورق وی اقوی بود از ورق و تخم
و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی و عیسی بن ماسه
گوید جگر و کلیه و مثانه را پاک کند و سده آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود

ومصروع را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در ویست چون بکوبند و با عسل
بیامیزند و بخورند ورکین را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با هم‌چندان نبات بکوبند
و با روغن گاو حب کنند و سه روز بیاشامند مجامعت را قوت دهد بغایت الا باید
که غذای وی گوشت خروس و خصیهٔ آن بود و اگر عصب وی با روغن گل و سرکه در حمام
بر اعضا بمالند منفعت روز بپای کند و جرب را نافع بود و آن با کاهو بخورند تعدیل
پذیر کند و مصلح سردی کاهو بود و روفس گوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت
حریف بکند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده و جگر سرد را سودمند بود
و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی خصوصاً بیاشامند
تنها یا با آب ورق رازیانه تب بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از
ورق و رازی گوید اولی آن بود کسی که از زدن عقرب ترسند نشاید که کرفس خورد
از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم بدل رسد و کرفس بری داء الثعلب را
نافع بود و شقوق اظفار و شقاقی که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکوتر بود و کرفس
مصروع را عظیم مضر بود و گویند مصروع چون اصل وی از گردن بیاویزد ایمن باشد از
مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی
رازیانه و گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی بود کراث بپارسی گندنا گویند و آن
شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را افراسیون خوانند و گفته شد و بری را
کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی گرم
و خشک‌تر از انواع کراث بود گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی
که آنرا کراث المائده خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک

قبض بود و کراث شامی را قفلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود
و تشنگی کمتر آورد از پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظ‌تر بود و دیر
هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی خورند نه فرع وی
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و چون با سماق بثآلیل ضماد کنند نافع بود
و با عسل جهت ریشهای بد و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند
و منفخ بود و کیموس بد دهد و تشبکی آورد و حیض براند و مضر بود بمثانهٔ ریش شده
و کلف و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون بپزند با آب دریا و سرکه و زن
در آن نشیند انضمام رحم و صلابت آنرا بغایت سود دهد و چون با جو آب بپزند
فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر
بیامیزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون با عسل بیامیزند
و لعوق کنند نیکو بود جهت مردمی که عارض شود در سینه و قرحهٔ شش و چون بخورند
قصبهٔ شش را پاک کند و کلادمان خوردن وی کند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود
و مصدع بود و حواس بخاری بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن
در آب سرد خیسانند و بعد از آن با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند و بواسیر را عظیم
سودمند بود و طبخ وی چون بیاشامند بهترین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر
گزندگی افعی و گزندگی جانوران نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر
با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل کند و اگر بود که
سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سعوط جهت نحامه‌ای که از بلغم بود

واشتهای طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود بل که درد چشم آورد
و امتلاء در سر پدید آرد و مغص لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خشک دانه با انجیر
بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و آب آن خشنه کهن همچنین و عصارهٔ برگ آن خشک
مسهل دم بود و برگ بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و برگ نبطی
کرنب قوت بیشتر بود و باه را زیادت کند تا حدی که عنین را بحال صحت آورد
بتازی کرنب گویند و بترکی کلم خوانند و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط خوانند
و گفته شد و بحری بود و بری و کرنب الما و نیکوترین آن کرنب نبطی بود که آن کرنب بستانی
معروف است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است
و صاحب فلاحه گوید کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی
ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر
قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیدهٔ تخم مرغ بر
سوختگی آتش کنند سودمند بود و کرنب سرخ کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل
و نقرس ریزند سودمند بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز
زایل کند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند
آواز صافی کند و گویند ابقلو که آن در عرب ... را عظیم نافع بود و بر سینه ضماد کردن سودمند
و مرقهٔ وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و تسکین بدان خاصه چون دفع تب
بجوشانند و عصارهٔ وی با شراب گزندگی جانوران و سگ دیوانه را سودمند بود
و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر را پاک کند و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد
و وی مولد مرهٔ سودا بود و دفع مضرت وی با گوشت فربه بپزند یا روغن بادام با روغن

بسیار، غایله آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در دواها
چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که
مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلکه سود دهد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی
و داء الفیل و سرطان و بواسیر نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب بر وی خورد
و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق آن از پی آن بیاشامند و اگر ورق وی بکوبند
و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها را نافع بود از بلغمی و حمره و شری و کرنب
بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرم تر از بستانی بود و چون
خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از زهر افعی خلاص
یابند و تخم وی بمقدار فلفل سفید بود و وی نیز جهت زهر افعی نیکو بود و کرنب
بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع
بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی **کرنب الما** نبوزاست و گفته شد
کرات جبلی فراسیون است و گفته شد **کرمه بیضا** فاشرا است و گفته شد
کرمه سودا فاشرستین است و گفته شد **کرمه شابکه** فشاع است و گفته شد **کرم**
بتازی درخت انگور خوانند و بترکی ازی رز و دارزی گویند طبیعت آن سرد و خشک بود
ورق وی و حنوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی
چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم گرم معده و التهاب آن بغایت نافع بود
و عصارهٔ ورق وی قرحهٔ امعا را نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون
قی کند و زنان آبستن را نافع بود و حنوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند
همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از آن بچکد نقطه نقطه

وچون بر قضبان منجمد شود مانند صمغي بود چون با شراب يا تنا مند سنگ بر بناند
وچون بر قوبا وجرب متقرح وغير متقرح مالند نافع بود وچون احتياج ماليدن
وي بود بايد پيش از آن آن عضو را بنطرون بشويند واگر با روغن زيت مالند
وادمان آن كنند موي برویاند خاصه دمعه كه از قضبان تروي گيرند وقضبان
تروي مقوي معده بود اما مخش حلق بود ومصلح وي كثيرا وصمغ عربي بود وخاكستر
چوب وي چون با سركه ضماد كنند بر مقعدي كه بواسير از آن قطع كرده باشند نافع بود
ونزديك افعي همين سبيل وچون با روغن گل وسداب وسركه ضماد كنند بر ورم گرم
دربچه ذ بود سود دهد **كردناج** پارسي كه اينك گويند وفاضلتر آن از نوع فربه تر بود
وبايد بر آتش سوخته كه اند وروغن بادام بخوردان دمند متصل وطبيعت آن
گرم وتر بود معده گرم را نافع بود وابدان متخلخل وكسي كه رياضت بسيار كشيده باشد
وخواص كه زود قوت مي زيادت شود ومضر بود بمعده ضعيف ومصلح وي سكنجبين
گوسنه يوناني ازونس گويند وبشيرازي كسنك وآن حبيست طعم وي ميان
ماش وعدس بود ورنگ وي ببيرلي زند وچون مقشر كنند برنگ عدس مقشر بود
وهيچ چيز گاو را مانند وي فربه نكند در لاتين راجود وكاميروز وپيضا بسيار كاه
ونيكوترين آن بود كه لون آن بسپيدي زند ودمشقي يا مصري بود وطبيعت آن
گرمست در اول تا دوم وگويند در سيوم وخشكست در دوم سينه وشش را از
رطوبات غليظ پاك كند وبه بهق وكلف وآثار طلا كردن نافع بود ولون آبلو كه اند
وچون با شراب بر زخم افعي وانسان صايم وسگ ديوانه ضماد كنند نافع بود وچون
باسركه بسرشتند وافسنتين وبر زخم عقرب ضماد كنند نافع بود ودوي گوشت بر وپاند

درجه احتياطي مفهر وچون با عسل وزراوند مدحرج بسرشتند واستعمال كنند گوشت
بن دندان كه خورده بود برويانند ومولف گويد اگر ايرسا وزراوند مدحرج وكندر
ودم الاخوين با وي اضافه كنند وبا سكنجبين عنصلي بسرشتند وبر گوشت بن دندان
كه خورده باشد مكرر نهند البته گوشت برويانند وطبيخ كرسنه چون بر شقاق كه از سرما بود
وخارشي كه در بدن از حرارت شود چون بر آن ريزند نافع بود وچون بريان كنند وبكوبند
وبا عسل بيامیزند مقدار جوزي درم از وي تناول كنند لاغر را بوافق بود
وچون با سركه استعمال كنند يا با روغن كنجد جرب كرده وعسر البول را نافع بود وزحير ومغص
داسان كه اند ودقيق وي ملين اورام صلب بود كه در پستان واعضا عارض شود
وسعفه وباد فارسي را نافع بود واطلاق طبيعت كند وادرار بول وصفت طرح كردن
وي چنان است كه بگيرند كرسنه وبه سپيدي وآب بر سر آن ريزند وزماني نيك تحريك آن
ميكنند تا آب بخورد بعد از آن از آب بيرون آورند وبريان كنند تا متغش شود پس آسياب
خرد كنند وبعضي نمك بپزند ومقدار ماخوذ از وي دو درم بود تا سه درم وخلطي كه از
وي حاصل شود وغذائي خشك بود وبسيار خوردن وي بعوض بول خون براند بتوقع
ادرار كه در وي هست ومسهل خون بود بمغص وگويند مصلح وي كلاب وجو بود وگويند مصلح وي
گل ارمني وكاسني بود **كرشف** قطن است وگفته شد **كرويا** را وانين گويند وقوبا
ويوناني اقاد واو بلفظ كليت تعبر وآن تخم دومي است بشيرازي كروبه خوانند ودر قوت
نزديك بانيسون بود وبمعده نيكوتر از تخم بود وطبيعت آن گرم وخشكست در دوم وگويند
در سيوم وجالينوس گويد گرم وخشك بود در اول ونيكوترين آن بستاني تازه بود باد
بشكند وهضم طعام بكند وبول براند وكرم را بكشد وحب القرع بيرون آورد وقوت صرع بدهد

وشکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد و مغص را بغایت نافع بود و مقدار
ماخوذ ازوی دو درم بود و کلا هر روز دو درم بناشتا در دهن گیرند و رها کنند تا نرم کند
و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ معده و امعا و کلیه و مثانه
را سودمند بود و درد معده زایل کند و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بگدازاند
و جالینوس گوید سده امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند مسمن بدن بود
و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن
کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون کردیا فاردستیه و شامیه و کردیا دومیه و کردیا
جلیه قردمانا است و گفته شد کرکمان جندقوقی است و گفته شد کردیلن طردیلن گویند
و آن نوعی از ساسالیوس است و گفته شد کوکهن عاقرقرحا است و گفته شد
کدبون قنطوریون دقیق است و گفته شد کرکر صنوبر کوچک است معروفست
بتم قویش و بیشتر ازوی آنرا کاج خوانند و گفته شد کرکم صاحب منهاج گوید زعفران است
و گفته شد و صاحب جامع قول جبه آورده است گوید عروق صفر است و هم گوید اصل
ورس است و گویند ورس نوعی از آنست کرمدانه وکردمانه نیز گویند و جرملق
و جرمانق و غافقی گوید ثمر درخت قسنازاست و در هیچ لغت نشنوده و بعضی گویند
انجره است و خلافست و مولف گوید بتحقیق که آن تخم نوعی از مازریون است و بغایت
گرم بود و بتحلیل نورد او بود و مسخن قبل بود بغایت و مسهل ماء اصفر و مقدار بود
و دو درم ازوی کشنده بود و از خوردن وی کرب و ورم عارض شود و بکشد و مداوات
کسی که آن خورده باشند مانند مداوات کسی که فربیون خورده باشد کنند کرکهن
شک المسکل است و گفته شد کرکی بپارسی کلنگ گویند نیکوترین وی آن بود که

باز صیبه کرده باشند و باید که چهل تشنه بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر آب و نمک
بپزند و صاحب منهاج گوید با بازبر کرم بپزند بعد از آن حلوا قند با عسل بخورند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ وی و فندق وی
چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ چیز و لقوه بخش
و چون مغز وی در چشم کشند شبکوری را نافع بود و چون زهره وی با آب و برق سلق
بیامیزند و سعوط کنند سه روز بپای لقوه را زایل کند البته و دماغ وی چون با آب حلبه
بگدازند و طلا کنند بر ورم دست و پای نافع بود و جگر خصیهای وی نمکسود کنند
و خشک کنند و بیامیزند با هیجان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات اجزا مساوی
و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود بسبب آبله بود یا ناخنه زایل کند البته و جگر پیه وی
بگدازند با سرکه عنصل و مطحول بیاشامند چند روز بغایت کمال نافع بود و چون
زهره وی با عصاره مرزنگوش بگدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی
که لقوه داشته هفت روز باید که روشنایی نه بیند و روغن کدکان در لقوه میمالند
بکلی زایل کند و زهره وی گویند بد جرب منقرح و برص لطخ کردن نافع بود کروتش الغنم
حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و آن فرفون است و گفته شد
کرنب گویند قثاء الکلب است و خلافست آنچه محقق است قثاء الحمار است و گفته شد
کردش بپارسی شکنبه گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حمل میش بیرون آورند
و طبیعت آن سرد بود و عصبانی و گوش باید که سکباج پزند و خولنجان و فلفل بلع با سداب
و کرفس و ابازیر ملطفه و ناچار هر که ادمان خوردن وی کند بلغم بسیار پیدا کند که دیر گوار
از شکم بیرون آید و باید که بعد ازوی جوارشات مسهله بخورند و وی شحم هضم شود

وغذا اندک دهد بد و کیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند و اول آن نوع
که بسبک پزند و خولنجان و فلفل **کرک** بپارسی کرکدن گویند و آن حیوانی است یونانی
دیما خوانند و میان هر دو چشم سروی داشته باشد بزرگ و قوت وی بغایت بود تا بحدی
که فیل بر سر آن سرو بر دارد در شهر نوبه و گویند زهره وی چون بخور کنند مارها بگریزند
و ... باشد زایل کند **کزبره** و کسبره نیز گویند و بتازی و یونانی قوریون و بپارسی
گشنیز گویند و نیکوترین آن بستانی بود تازه فربه و طبیعت آن تر بود سرد بود در آخر
درجه اول تا دوم و آنچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بقراط گوید
در وی حرارت و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسوی تری دارد و مرکب بود از قوی متضاده
و دیسقوریدوس و روفس و غیر ایشان گویند سرد است که اگر نه سرد بودی عصاره وی
کشنده نبودی بتبرید و جالینوس گوید که اگر نه گرم بودی بخار را تحلیل نکردی
و بدرستی که این فعل بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف است و غواص و نفوذ
نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود بزودی
و فعل سردی وی باقی نماند و اگر نه سرد بودی حرارت را شافی نبودی و نافع و در وی قبض
و تخدیری بود و چون تر وی با خشک بخایند بوی بیخ و پیاز زایل کند و عصاره وی
با شیر زنان مسکن مرض ... سخت بود و چون با سویق بر جمره و نمله ضماد کنند
نافع بود و چون با عسل و مویز یا با ورق گل سرخ و عسل ضماد کنند بر بثور و ورم خصیه
... از ... بود و نار فارسی نافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند
و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل بیامیزند جهت ورمهای گرم نافع بود و خشک وی
سودمند بود جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن وی

تاریکی چشم آورد و آشامیدن وی خفقان را نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر میکند و از
بهر اینست که در طعام مصروعان کنند جهت منع بخار معده و تر وی چون بکوبند و آب آن
در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون دو حبه کافور در یک درم آب وی حل کنند و چون
آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن کند و خشک وی چون با نبات
بیاشامند درد سر و ... که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع و سکر بکند و چون
خشک وی کوفته با عصاره تر وی مضمضه کنند جوشش و دانها که در زبان و دهان بود
زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم
و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل بیاشامند قطع خون رفتن بکند و منع
قی و جشای حامض که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کوفته تسکین بکند و چون
با میبختج بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون هر روز یک درم با یک درم نبات
بیاشامند شری زایل کند و بسیار خوردن دماغ را مختلط کند و چشم را تاریک کند
و منی خشک گرداند و باه را بشکند و نسیان آورد و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود
و خوزی گوید چون کشنیز خشک بسایند و با نبات شربت سازند و بیاشامند
قطع نعوظ بکند و منی را خشک گرداند و همچنین اگر با نبات سفوف سازند
و تر وی چون با مرغ فربه بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه سودمند بود
و خشک وی وسواس گرم را سودمند بود که بسبب آن از شرب بود و ... درم
از آب وی گویند کشنده بود بتبرید و اگر مضرت وی بدل رسد و سدد و غشا
و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و همچنین چون از تر وی بخورند
مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلظ آواز و سبات آورد و مانند مستان

کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی گندیده آید و مداوای وی تن کند بطبیخ
شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت نمک
خورد و فلفل و مرق مرغ فربه یا بط نمک بسیار و فلفل خورد و شراب صرف محکم
انزل با تا ماند یا میبختج و حبیش بن الحسن گوید گندیده تر چون آب وی شطا بسیار خورند
زهر بود و اگر با سبزی دیگر بود از بقول منع آن کند و اگر با سموم بود سمی بود و اگر با بقول بود
بقل بود کزنه بزر الانجره است و گفته شد کزوان باذرنجبویه است و گفته شد کزمازک
ثمرة الطرفا است و گفته شد و حب ماذج نیز گویند کزبرة البیر شعر الجن گویند و آن پر
سیاوشان است و گفته شد کزانگبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که بر
ورق طرفا افتد و نیکوترین آن نابی بود سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطب فراج را
نافع بود و سرفه و خشونت سینه را از رطوبت بود و شود دهد و مقدار مستعمل از وی از سنت
درم تا بیست درم بود کسبرة کزبره است و گفته شد کسبرة الحمام نوعی از شاهتره است
و گفته شد کسیقون نوعی از سوسن بری است و آن را سیف الغراب گویند و دو رحل گویند
وان دلبوث است و گفته شد کبر تخم خسک است یونانی و گفته شد کسیلا
قنطوری بود مانند سلیخه سودا وان دو نوع است یک نوع سطبر بود از آن کسیله خوانند
و یک نوع تنک و باریک بود مانند شیطرج و آن اکسیله خوانند و نیکوترین آن [illegible] بود
مایل بسرخی داشته بود و طبیعت آن گرم بود در حدود درجه اول و خشک بود
و خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت است خاصه [illegible] و فربهی آورد
هم عود وی و هم حب وی و حب وی مانند حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم
بود و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و سده [illegible] و کلف کلیتانی و حیض و بول براند

و کلف و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و فولس گوید چون دود آنرا از وی سحق کنند
و بعسل سرشته و بر دندانی که درد کند و ضماد طلا کنند محکم کند و درد زایل کند
و اسحق گوید مضر بود بمعاء و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث بود کشک الشعیر
پارسی خرو [illegible] خوانند و کشک الجوع خرو بید انجیر و مرد را از سموم [illegible] اند
نشاید خوردن و معالجه آن قی کنند تا معده از آن پاک شود کشک الشعیر
پارسی تبیر جو گویند طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از جو آب بود و در تب محرق
کمتر از وی بود مزاجهای گرم و خشک را نافع بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی
بود بنشاند کشوث اکشوث است و گفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند کشوث رومی
افتیمون است و گفته شد کشنج نوعی از کاه است و کلیکان و شجر نیز خوانند و آن
در دمل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشند و در طرف بادیه نیز باشد و مولف
گوید بشیراز آنرا گل کدو خوانند و آن مخدر بود و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و خورند
و مسمن کننده بود و چون تر بود بمقدار یک لوکه بود کوچک و چون خشک شود از کوه کاه نیز کمتر
بود و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود نه همچون انواع قطر و کماه و خالی
نبود از رطوبت غریبه با یوسته [illegible] حرارت بنشاند و دیر هضم شود و غلیظ بود
و مصلح وی حرب و زیت و دارچینی و فلفل و سعتر و نمک بود کشنی کرسنه است و گفته شد
کشت برکشت نباتیست بر هم پیچیده مانند ریسمان تافته عدد آن پنج بود و مولف گوید
تبریز آنرا [illegible] خوانند و از طرف هند آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید
گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول حرارت و قوی بار نافع بود مسهل بلغم غلیظ
و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم

ودرطوبة وبرودتهاي سرد ضماد كنند نافع بود وابن سرافيون گويد بخاصيت مقطع شهوة
باه بود ومقلل مني وشير ومصلح آن حب صنوبر مربا بود ودر قوت مانند بذرشال
بود وبدل آن بوزن آن كافور وسه وزن آن صبر بود ومولف گويد از خواص وي
آنست كه زنان شير از اگر بچه كوچك شيرخواره بسيار زند ودر شبها آرام نكند در
تحت سرايشان يك عدد بچك بنهند قرار گيرد وديگر نالد نه كنسط ولسطنر گويند
وآن قسط است وگفته شد كشته اسطوخودوس است وگفته شد كشمش قشمش است
وگفته شد ومنافع وي نوشته شد بمنافع مويز منقي كصنتيون بادنجان بري خوانند
ومزاج وي نيز گويند از بهر آنك بر جامه مي چسبد وساق آن مانند يك ذرع بود
وبروي رطوبتي بود كه بر دست بچسبد وثمر وي مانند جوز خبا ربود كوچكتر خارناك
وبر جامه بچسبد ودر باغهاي شيراز بسيار بود وتخم آن محلل نفخ بود وورق آن
چون خشك كنند وسحق كنند ودر چشم كشند سفيدي چشم زايل كند باذن الله تعالى
كعب الخنزير كعب خوك چون بسوزانند وسحق كنند وسنون سازند سنوني
قوي بود وچون با سكنجبين بياشامند تشنگي بنشاند ونفخ كه در شكم بود
سود دهد كعب البقر كعب گاو چون بسوزانند وسنون سازند دندان متحرك
را محكم كند وچون با سكنجبين بياشامند سنگ بگدازد ومحرك شهوة باه بود
وبرص طلا كنند نافع بود وكلا با عسل بسرشند مفرح دل بود وبدن را فربه كند
وكل را قوة دهد وترياق ازوي سه مثقال بود وچون در چشم كشند روشنايي بيفزايد
كف تبلة المحما است وگفته شد كف الكلب صاحب منهاج گويد بداشغان است
وگفته شد كف الاسد يوناني ملاربيطالون گويند وان عرطنيثا است

وگفته شد كف الذئب جنطيانا است وگفته شد كف عايشه كف مريم خوانند
وان اصابع الصفر است وگفته شد كفري يوناني فنقس گويند وآن پوست
بهار خرما بود وانچه از نخل نر بود آن را كافورا خوانند وقفورا خوانند وانچه ماده بود
كفري وكفرا گويند ونيكوتر آن خوشبوي عفص رزين كثيف بود كه
اندرون وي حب بود ووي قابض بود وچون در ضمادات ودر مرهمها كنند منع
ريشهاي بد بكند واسترخاء مفاصل را نافع بود وچون در ضمادات بكار كنند معده
ضعيف ودرد جگر موافق بود وچون موي بطبيخ آن بشويند جعد نبت موي را سياه
كند وچون طبيخ وي بياشامند درد اعصاب را نافع بود ودرد كمر وخفقان واحشا
وقطع سيلان فضول كند از شكم ورحم بكند وقوة وي بدانچه ذكر در اندرون وي
بود مانند پلپل بگر بود وچهار نيز چون بخورند وچون بپزند همان عمل كفري كند
كف اليهود قفز اليهود است وگفته شد كلز مغاث هندي است ودر شكستگي
اعضا وكوفت آن عظيم نافع بود كلكل بلغة اهل خراسان مقل است وگفته شد
كليه بپارسي گرده گويند ووي معتدل بود در گرمي وخشكي وابن ماسويه گويد
سرد وخشك بود وگويند سرد وتر بود وخلط ازوي متولد شود وعسر الهضم بود
ودير از معده بگذرد وابن ماسويه گويد محمودتر كرده بره بود خاصه چون كم
خورند وصاحب منهاج گويد محمودتر كرده جليش بود واول آن بود كه با سركه
ومري بپزند يا با نمك وفلفل ودارصيني منجان يا سپي بخورند كلخ قذ است
وگفته شد كلياني اشق است وگفته شد كلوح داس است وگفته شد
كليكان طرخون است وگفته شد كلبكلرون جرجير است وگفته شد كما

انواع است یک نوع غوشنه گویند و گفته شد و یک نوع کشنج و هم گفته شد و در باب
فا در صفت فطر انواع آن گفته شد و صفت آن **کماشیر** ماسرجویه گویند صمغیست
مانند جاوشیر و گویند وی طلیست و گویند بتحقیق صمغ کرفس کوهی است
فطراسالیون تخم آنست و وی در همه احوال اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک بود
در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول براند و حیض فرود آورد و بچه بیفکند
محکم تقویت قوی وی نیکو بود در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلل بود
کمثری یا ربی امرود گویند و آن انواع است و فاضلترین انواع آن نوعیست
در خراسان که آنرا شاه امرود گویند و آن مانند آب نبات بسته بود خوشبوی
خوش رنگ پوست تنک بزرگ و بعد ازوی سجستانی بود سبز و آن معتدل
بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع که آنرا صینی خوانند سرد بود در اول و خشک
بود در سیوم و بصری گویند کمثری سرد بود در اول و خشک بود در دوم و صینی
سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند ستم براند و لطیف الغذا بود
و کمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ شیرین بود و آنچه ترش بود
ستم ببندد خاصه خشک آن و وی و قوت معده بدهد و تشنگی بنشاند و مسکن
صفرا بود و خلطها صفراوی و دماء دارد اما بفر بود علاج تبی بود که فطر
خورده باشند و اگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا
منع صعود بخار کند و نجاحتی که در وی هست قولنج آورد و پیرانرا مضر
بود و مصلح وی ماء العسل بود با ادویه گرم با زنجبیل مربی و حب وی لیم
دارالشر و بقراط گوید کمثری چون صلب بود مبرد و مجفف بود و ستم ببندد و آنچه سبز

و نرم و شیرین بود بس مسخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید مقوی
دل بود و در و قبض گویند آنچه متولد شود در بدن ازوی محمودتر از آن بود که از
سیب متولد شود و دشوار هضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر سر آن خورند
و بعد ازوی طعامی غلیظ نخورند و اگر بلوسنگی که صادق بود نخورند یا بیت خواب
نکنند و بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل مربی و ابن ماسویه گوید
رب کمثری طبیعت ببندد و دافع معده و مقطع اسهال مزمن صفرا بود **کمافیطوس**
یونانی خامابیطس گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید
گویند تخم کرفس رومی است و صاحب کامل گوید طرخون رومی است یا کاتنی
رومی و بعضی گویند بکل و تاج قنه است و همه خلاف است و مولف گوید حشیشیست
که گل نفش رنگ دارد و بار خرتم کند و بشیرازی آنرا ماش دارو خوانند و تلخی
وی زیادت بود از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در
سوم و گویند گرمی وی در سیوم بود مفتح و جلا دهنده اعضاء باطن بود و در وی
قوت مسهله بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشهای عفن با عسل سودمند بود
و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان سود دارد
دانقاتیت نافع بود چون صفت او زیادی بیاشامند خاصه با شراب و حیض و بول
براند و مقدار ماخوذ ازوی یک مثقال بود و گویند مضر بود بنشش و مصلح وی
انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن بیسابیوس و دو ثلث آن سلیخه و دیسقوریدوس
گوید چون با ماء العسل چهل روز پیاپی بیاشامند عرق النسا را زایل کند و علة

جل ودرد کوه و مغص را نافع بود وطبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر
بکند وابن سراپیون گوید مسهل بلغم غلیظ بود وشربتی ازوی یک درم ونیم بود
تا یک مثقال ونیم واسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال ازوی با آب
انجیر پخته امعاء بالائی را پاک کند وبدیغورس گوید بدل آن بوزن آن
سیسالیوس است ودانگ ونیم آن سلیخه وابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن
زیره کرمانی بود وگویند بدل آن کمادریوس است کمادریوس یونانی خامادریوس خوانند
ومعنی آن بلوط الارض بود وبعضی طوفوریوس خوانند وگویند برگ وشاخ اشق
است وخلاف است ومولف گوید ماهیت سبز رنگ نباتیست تلخ وان ورق وقضبانی
وتخم بود اما اندک تخم داشته باشد بیشتر ورق بود وشیرازی انرا زناند ارو
تلخ خوانند وگیلونوب آن تازه بری بود بعد از ادراک تخم بگیرند وطبیعت آن
گرم وخشک بود در سیوم وگویند در دوم ووی مفتح وملطف بود وچون با عسل
بر ریشهای مزمن نهند پاک کند وچون بیاشامند تازه وی با آب بپزند سود منفعت
جهت سرفه کهن وابتداء استسقا وحیض وبول براند وسنگ بگذارند وبچه
بیرون آورد وچون با شراب بیاشامند زهر جانوران را نافع بود وچون سحق کنند
وبا شراب بیامیزند ودر چشم کشند قرحه چشم که ناصور شده باشد زایل کند
وچون بکوبند وبر سینه نهند بگذارند وکلا بیاشامند یرقان زایل کند وشریف گوید
چون آب وی اندک بپزند وبپالایند وسه روز پیاپی هر روز بیست درم با شتا بادینه بیاشامند
نیم گرم شکم براند البته ووی سودمند بود جهت دردهای مزمن که در نواحی
سینه وشش بود چون سحق کنند وبا جلاب یا عسل بسرشند وبیاشامند سه روز

مقدار شربتی ازوی تا سه درم بود وکمافیطوس نیز همین عمل کند وسایر کمادریوس
مسخن ومحلل بود تشنج ویرقان را ونفخ که در رحم بود وسوء الهضم وابتدا استسقا
را نباتیست نافع بود وبدل آن عروق غافث بود وبدیغورس گوید بدل آن اسقولوقندریون
بود بوزن آن وتیاذوق گوید بدل آن بوزن آن سلیخه بود وگویند بدل آن
تخم حماض بری است یا تخم شلغم بری کمون پارسی زیره گویند وکرمانی وفارسی
وشامی ونبطی بود کرمانی سیاه بود وفارسی اصفر رنگ بود میل بزردی زند
واقوی بود از شامی ونبطی وکرمانی اقوی بود از فارسی وطبیعت آن
گرم وخشک است در سیوم وگویند گرمی وی در دوم بود رنگ رانکشد وبادها بشکند
وهضم طعام بکند وچون با آب آن روی بشویند لونرا صافی کند وبولس گوید کرمانی
شکم ببندد ونبطی براند وابن ماسویه گوید چون بریان کنند ودر سرکه خیسانند شکم
ببندد وبادهای غلیظ دفع کند ومجفف معده بود وجرب را نافع بود واگر زن با زیت
کهن بخورد برگیرد قطع کثرت حیض بکند وچون در سرکه خیسانند وخشک کنند وسحق کنند
وسفوف سازند وبدان ادمان کنند قطع شهوت طین بکند وچون با نمک بخایند
وفرو برند قطع سیلان لعاب بکند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند وچون
تنها بخایند وآب آن در چشم چکانند خون ابیند وطرفه را نافع بود وعطاس بری
وی چشم را جلا دهد وچون بر موضع موی زیادت که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه
موی بر کنده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند وبری وی سیاه رنگ بود
مانند تخم نیز ونوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود وچون با شراب
بیاشامند زهر جانورانرا نافع بود وتقطیر البول را سود دهد وسنگ بریزاند

وچون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون با زیت و عسل بیامیزند
و ضماد کنند بر اثر بیابانی که در شب چشم بود زایل کند و همچنین بود ورم انثیین
که از گرمی بود مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن
کتیرا بود و بسیار خوردن وی لون ارزد کند و بدل کمّونی یک وزن و نیم نبطی بود
و نیم بود گویند بدل کمّونی یک وزن آن قنبا ذوق گویند بدل آن بوزن آن بادیان بود
و گویند بدل آن زوفا بود و بدل فادیبی نیم وزن آن کمّونی بود و گویند بدل آن
تخم کرفس بود کمون حلو انیسون است و گفته شد کمون حبشی کمون بری است
و گفته شد در صفت کمون کمون ارمنی زوفا است و گفته شد کمون بری
قانیوس خوانند و آن شیا هتدح است و گفته شد کمون اسود کمون بری است
و شونیز را نیز کمون اسود خوانند و گفته شد کمکام گویند درخت ضرو است
و گویند پوست بیخ آنست و صفت ضرو گفته شد و بصری گویند صمغ آنست کمالیون
خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از ماند سیاه بون است کندر بعربی لبان گویند
بپارسی کندر دبانی و اصمعی گوید سه چیز است از یمن خیزد و هیچ جای دیگر نبود لبان
و ورس و عصب یعنی برد یمنی و ابوحنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان
و درخت آن خاردار بود و قد آن دو گز زیادت بود و نروید الا در کوه و بزرگ آن
مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و علک وی را کندر خوانند و شیخ
خوانند و یونانی لیبانوا و نیکوترین آن سفید نر مدحرج بود یعنی حبهای گرد بود
و چون کهن گردد سرخ شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و جالینوس گوید
طبیعت کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سوم قوت حافظه را

نیکو بود و خون ببندد از هر موضعی که بود و نزف دم که از حجب دماغ بود و آن نوعی از
رعاف است و منع ریشهای نبرد که در مقعد بود بکند و چون با عسل بر داحس نهند
زایل کند و چون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند و بر قوبا مالند زایل کند و ریشها
که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون با نطرون
بیامیزند و سر را بدان بشویند ریشهای سر زایل کند و چون با خمر تبریز
بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند و ابوجریج گوید محرق
خون و بلغم بود و نشف رطوبات سینه بکند و مقوی معده ضعیف و مسخن
آن بود و چند سرخ و لکن یک مثقال در آب خو بیاسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را
نافع بود و حفظ زیادت کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و لکن بسیار
بیاشامند صداع آورد و کندر هضم طعام بکند و بادها را بشکند و قی ببندد و ریشهای
چشم را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس گوید مقوی روح دل و دماغ
بود و قوت تریاقیه در وی هست سبب آن دخان وی در شیاف و با سود منفعت بود
و گویند سرفه را نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه را محکم کند و مصلح آن بود
و بسیار خاییدن وی با نشاسته که جذام و برص و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی
چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند و لکن کندر بسیار با شراب
یا با سرکه بیاشامند بکشد و قشور وی قوتی تمام داشته باشد و صفت آن گفته
شد در قاف و دقاق الکندر فاضلتر از کندر بود در قوت مانند کندر بود و دقاق
کندر آن بود که کندر کوفته در منخل کنند و بیزند آن خرده که از منخل بشیب آید
آن را دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم درم بود

ونافع بود تبهاء بلغمی را وجهت تنحّر بلغمی چون فندقی کنند وانکل مرّ وزعفران
بخورد برکیرند نافع بود و همچنین کل قندی با انکل تا نخود باشامند ودهان
کنند جهت علتهای چشم نافع بود وکفته شد صفت دخانها وکندر مضر بود بشش
ومصلح وی اذر بادیی بود وبدل وی مصطکی واسحق بن عمران کوید بدل آن
یک وزن ودانک ونیم آن دقاق وی بود کندس بپارسی کندش کویند ومشعل
ازوی بیخ بود وبیرون آن سیاه بود واندرون وی سفیدی که بزردی مایل بود
وطبیعت آن کرم بود در اوّل درجهٔ چهارم وخشک بود در آخر درجهٔ سوّم وخوردن
وی در غایت خطر بود ووی مقطع بلغم وسودا بود وبرص وبهق سیاه وجرب
را نافع بود طلا کردن و سیر زده بلد از انرا وبول وحیض براند وشک بزاند ومسهل
بلغم لزج بود از مفاصل وشربتی ازوی تا دانک ونیم بود واکر سحق کرده در بینی دمند
عطسه آورد وشاید که در ما بستان سعوط کنند از بهر آنک تنقیهٔ رطوبت بکند
وکلا در خزان وزمستان وبهار سعوط کنند شاید وکل بچه سه ماهه یا چهار ماهه
در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند وبا عسل بسرشند و فتیله سازند وبخود برکیرند
بچه بیرون آورد ومضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وکندش از ادویهٔ قتاله بود
دق بسیار آورد وغثیان وبا تشنج وخناق انجامد ومداوای کسی که آن خورده باشد
بقی وحقنهٔ قوی که در آن شحم حنظل بود کنند واکر تشنج پدید آید معالجهٔ تشنج
کنند که از یبوست بود وبدل آن در قی نودن آن جوز القی بود با دو دانک وزن
آن فلفل ورازی کوید کسی که در تب ماه وتنان نه بیند مقدار عدس
با روغن بنفشه سعوط کند دو سه نوبت تسکوری سود مند بود

وبحال صحت باز آید کنکر حرشف است وکفته شد وطبیعت آن کرم
وتر بود باه را زیادت کند وعرق را خوشبوی کند کنکرزد بپارسی
کنکری خوانند وآن صمغ حرشف است وطبیعت آن کرم وتر بود در اوّل وکویند
سرد بود ووی قی آورد بآسانی چون بآب کرم وسکنجبین بیاشامند یا با عسل
وبدل آن بیخ دارشیشعان است وکویند در قی بدل آن جوز القی بود کوز
مقل است وکفته شد کوزکندم جوز جندم است وکفته شد وصاحب منهاج در
خواص وی آورده است که چون یک حبه ازوی بکیرند وده رطل عسل وسی رطل
ونیک با هم بزنند وسر ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده لطیف وآن
شراب قی آورد ومنی بیفزاید کوالف باداورد است وکفته شد کوشاد
حنطیانا است وکفته شد کوکب شاموس طین شاموس است وکفته شد کوکب الارض
کویند کوکب قیمولیا است ورازی کوید طلق است وابن سمجون کوید در حقیقت
که شب روشن بود وکویند آن سنکیست که بشب روشن بود وآن طلق است
وکفته شد کوک خس است وکفته شد کولم و کوبه فلفل است وکفته شد
کوارع بشیرازی در شبنه کویند کیموس وی لزج بود ولکن غلیظ نبود ودر هضم
صالح بود وزود هضم شود وعدیم الفضول بود وحسن الکیموس وخون سرد لزج
ازوی متولّد شود ولکن با سرکه وانجدان مستعمل کنند لزوجت وبرودت آن کمتر شود
ووی بجهت امعاء وخشونت حلق را نافع بود وشقاق زبان ولبها که از کرمی بود
سود دهد کهانا فاوانیا است وکفته شد کهربا صمغ جوز رومی است
نیکوترین آن شمع رنگ بود صافی سبک که بزردی زند وطبیعت آن سرد وخشک بود

خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیوم خوردن
بنیذ در سیوم از ده موضع که بود خفقان را نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون
نیم مثقال از وی با آب سرد یا تمامتی بنیذ و با مصطکی قوت معده بدهد و درد
معده را نافع بود و عسر البول را سود دهد و خوردن گویند قطع رعاف کند و چون
بر ورمها که گرم باشد نهند نافع بود و تاوفرسطس گوید که با جند بدزن حامله نهند
بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان نهند تعالیق نافع بود و اگر سحق کرده
بر سوختگی آتش لطوخ کنند تعالیق نافع بود و دارنی گوید خون حیض ببندد
و بواسیر و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ارزبارسی بود و بدل وی طباشیر
و بادروق گویند بدل وی دو وزن وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه
و نیم وزن آن بزرقطونا و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است
و دو دانگ وزن آن سندروس کهکم بادنجان است و گفته شد کبیده
مصطکی است و گفته شد کیلبارو سرخس است و گفته شد کیسکونه و کیسو
بید گویند و آن جعده است و گفته شد کیل تخم زعرور است و گفته شد کبخرس
جاورس است و گفته شد کیلکان نوعی از زرات است و گفته شد

باب اللام لاذن

بیکوترین آن
چرب خوشبوی بود که لون آن زردی زند و هیچ رمل در وی نبود و در روغن حل
شود و هیچ ثقلی نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند در آخر
درجه دوم و وی تر بود و گویند سرد و قابض بود و این قول دور است و گویند
خشک بود و جوهر وی تعالیق لطیف بود و در وی قبضی اندک بود منضج

رطوبات غلیظ بود و ملین معتدل و قوت بن موی بدهد و برویاند و با روغن مورد
موی را نگاه دارد اما بر داء الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند
معالجه آن داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چون لاذن و کلر
لاذن در شبث و امثال آن حل کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب یا شامنه
تسلم بنهند و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و ملین
صلابت معده و جگر بود و قوت انثیان بدهد و چون ضعیفی و سردی در انثیان بود
و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر در روغن بابونه
با شبث حل کنند و بر هر وجعی که بود بمالند نافع بود و اگر در روغن گل حل کرده طلا کنند
بر یافوخ کودکان یعنی میان سر بنشاندی جانه از خواب نزله و سرفه را نافع بود
و چون با سرکه خمر حل کنند و بر ورم نقعه نهند درد ساکن کند و چون با روغن گل
حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و گویند مفتح سده بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن سنبل الطیب بود لاژورد پارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن خیتی بود
و مولف گوید که خاصیت تفریح و تقویه که در وی زیادت بود که در نوع دیگر نبود بسبب
همسایگی لعل و نوع در مازی بد بود بسبب همسایگی اسرب و طبیعت آن گرم بود در دوم
و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت وی مانند حجر ارمنی بود
لیکن لاجورد ضعیف تر از وی بود در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند زاق الذهب
بود اندکی ضعیف تر و لاجورد مسهل سودا بود و هر خلط غلیظ که با خون آمیخته بود
و مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون زنی نیم درم از وی در فرزجه کند با یک درم روغن زیت
بچه را نگاه دارد در رحم تا تمام رسد و از افتادن ایمن بود و بنشاند و ترقی

زیاده از وی تا یک درم بود و درد کلیه و مثانه را سود دهد و ثالیل را قلع کند و چون
با سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل کند و معی تر برویانند و چون زن بخود برگیرد
حیض بگشاید و لاجورد مضر بود به غم معده و مصلح وی مصطکی با حماما بود
و بدل آن حجارمنی گویند بدل آن لزاق الذهب کانی بود **لاغیه** نوعی از
تنوعات است و گلی زرد آرد مانند گل تنیث و ورق وی بزردی زند و ورق انگور
داشته باشد و در دامن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد
و زنبور عسل بر گل وی جمع آید و بعضی گویند نبات تیملی است فی الجمله طبیعت
آن گرم و خشک است در سوم و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که در
مغابی که ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان بر روی آب افتند و لبن وی مسهل
آب زرد بود و نستسقا را نافع بود و ورق وی چون بپزند و بخورند همین عمل کند
و کل ورق وی گویند و عصاره آن بیاشامند مسهل قوی بود و فعل وی اقوی بود
از لبن وی لیکن لبن وی منقی بود و بدل آن فراسیون بود **لا لا** کیاهیست
که از طرف ملحمی آورند و جهت بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمر آن
و درد مقعد را ساکن کند و چون بیاشامند خواب آورد و طبیعت وی مسخن
بود و در وی قبض بود و بسیار از وی مضر بود به مثانه و مصلح وی حب اللاس بود
لبلاب قرنوله خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف بود به عشقه و حلبی نیز
گویند به تبریزی فرشته خوانند و نبات وی بر درختان نزدیک وی بود پیچیده شود
و آذاجل المساکین گویند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و یبوست و گویند گرم
و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اگر عصیر وی

با روغن گل به پنبه در گوش چکانند که درد کند سود مند بود و درد سر کهنه تسکین
با روغن گل به پنبه در گوش چکانند که درد کند سود مند بود و درد سر کهنه تسکین
را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و ربو و سده جگر و ورق آن با سرکه سبز
را سود دهد و آب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب منهاج شربتی از وی
بیست درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند و غافقی گوید شربتی از وی نیم رطل کتاب
بود خابجه جمل پنج مثقال و نیم باشد با بیست درم نبات و گل بجوشانند قوت وی
ضعیف شود و جهة سرفه که از جنس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلط گرم
بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیارشنبر مستعمل کنند
و قرحه امعا را نافع بود چون با روغن بادام بزنند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی
نبات بود و لبن لبلاب بند دل جوی بستر ذ و تیلیش بکشد و صنف بذر وی مسهل
خون بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی و خبازی بود **لباب الرمح** لباب الحنطه است
و آن نشا است و گفته شود **لبسان** خردل بری خوانند و آن در صفت مانند خردل
است نه طبیعت و آن حراقت خردل داشته باشد ندارد و در بطینیه اخسینه
خوانند و مولف گوید تبریزی انزا قجی خوانند و آن ترهٔ بود از حماض غذا را
پیش دهند و بلوتر از وی بود به معده چون بپزند و بخورند و شریف گوید چون بپزند
و در طبخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب و برودت بدرا نتوانند رفت حر دران
نشانند نافع بود و تخم وی چون سحق کنند و با شیر بسرشند و بر روی مالند
کلف برد و حسن زیادت کند و لون ایکو کند و کلف ان ادمان کنند کلف و نمش
و بوش زایل کند و گلاز تخم وی لعوق سازند و با شستا لعوق کنند سرفه کهن را

نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند یا با میبختج نسک بابریزاند **لبن**
بپارسی شیر خوانند و آنچه حلیب بود آن ماسویه گوید گرم و تر بود گرمی وی
کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوت است و مسیح گوید قوت وی در حرارت در وسط
درجهٔ اول بود و در رطوبت در اول درجهٔ دوم و رازی گوید از قول جالینوس که
حرارت وی زیادت نبود بر برودت و برودت وی زیادت نبود بر حرارت و در حرارت میان
بلغم و خون بود بل که بخون نزدیک بود و از بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر بود خاصه
جبن غلیظ بود و صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و حلیب وی سردی کمتر از
غیر وی بود و مسیح گوید معتدل بود و مقوی بدن و حنین گوید باید که نظر کنند
و به بینند اعضائی که هضم وی میکنند چه طبیعت دارد و عضو تدبیر هضم وی میکنند
پس هر دو سرد باشند از بهر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب منهاج گوید بیت
نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد
و صالح ترین شیرها آدمی را شیر زنان بود بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی
بود و روایح گوشت حیوانات دلالت بر جودت البان و رداءت آن کند اکثر از حیوانات
مثل سگ و گرگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان خوش بوی بود
مثل گوسفند و بز و گاو و خول و اسب و خرگور و آهو و امثال آن نیکو بود و موافق
بود و شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی بود
و نیکوتر و دیرتر بگردد و آنچه سفید بود زودتر بگردد و در بهار رطوبت و رقت زیادت بود
و در تابستان نخورند و جغوفه و نیکوتر بود از بهر آنکه زرع آن زمان خورد ادسم
و اغلظ بود و آنچه در بیشه‌ها چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند و آنچه در کوه

چرا کرده باشند اخف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر جوان سن بود و کوچک سن
شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود و شیر مرکب است از سه جوهر جبنیه
و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند مرکب فعل خاص داشته باشند
و شیر چون با عسل بیاشامند ریشهای اندرون از اخلاط غلیظ پاک کند و نفع منی
و غذائی نیکو بدهد و دماغ بیفزاید خصوص شیر زنان و وی زود هضم شود چون از
خون متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند
نخست هیچ غذائی بر روی نخورند تا وی بگردد و وی سودمند بود بغایت مزاج
گرم و خشک را چون در معدهٔ وی صفرا بود و با عسل یا نبات بر هضم یاری دهد
و نیکوترین اوقات خوردن وی میانهٔ بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ
و لطافت و جبنیت در وی بیشتر از مائیت بود و در زمستان نشاید که خورند
و نشاید که بعد از چهل روز از زاییدن باشد شیر وی خورند بسبب آنکه بشیر ازی
زهک خوانند و شیر چون با نبات بیاشامند لون نیکو کند خاصه زنان و فربهی
آورد تا بحدی که صاحب مزاج گرم و خشک چون قرابت بنیاشنبه فربه شود
و جرب و حکه را نافع بود و با ماء بو ابکرد و شیر پخته که سنگ با آتش تافته یا با آهن داغ کرده باشند
شکم ببندد و شیر بیخ را نافع بود و کسی که ادویهٔ کشنده خورده باشد خاصه ذراریح
و ارنب بحری و خانق الذئب و بنج و شوکران و وی تریاق زهرها بود حتی افعی
و وی در معدهٔ صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر
بود با صحاب سیلان دم و هیچ چیز مضرتر بر بدن انسان نبود از شیری که
فاسد شده باشد و شیر مضر بود با اورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و جرب بسیار

خورش برص آورد و تبش در بدن پدید آید الا انک بیشتر وی برص ملت آورد
وشیر علاج نسیان وغم و وسواس بود ومضر بود بلثه ودندان وتاریکی چشم
آورد وتشنج و خفقان که از رطوبت بود سبب آن از خون یا از بلغم بود
مضر بود و شک که وسده جکر احداث کند واول آن بود که بعد ازوی مضمضه کنند
بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند وبعد از انک
خورده شده بشراب صرف وچون جوشانیده بیاشامند وبعد ازان کشمش بخورند
نفخ وی زایل کند وکر در شکم بسته شود یا بسبب شیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد
وغشی وحمی نافض وآنجه با شیر مایه بسته بود زود خناق کشد وباید از مملحات
اجتناب نمایند که تجبن زیادت کند وباید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا فودنج
نیم درم که در ساعت تحلیل کند یا شیر مایه یک مثقال بیاشامند که رقیق کند وقی
واسهال بیرون آورد **لبن حامض** بلوتر از آن بود که مسکه وی بسیار بود وچون
مسکه ازوی بگیرند وترش شود آنرا مخیض خوانند بپارسی دوغ خوانند وچون مسکه
ازوی گرفته باشند آنرا بپارسی ماست گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
تر بود که مزاج را موافق بود وشیخ الرئیس گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود
از بهر آنک مرطب ومنفخ بود ودوی دند از ازیان ندهند لیکن خلط را خام کند اند
وبطی الهضم و استمرا بود ولثه را زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود وتشنگی
دخانی بود از بهر آنک مسکه ازوی گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد وتشنگی
ساکن کند وباید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضرت نبود واگر مستعمل شود عفونت
با حموضه دوا روغثیی مغص در فم معده تولد کند وبا شیر بهیضه کشد

باید که قی کند ومعده ازوی پاک کند بماء العسل بعد ازآن شراب صرف یا مثلث
یا قلافلی بیاشامند وروغن ناردین بر معده تلمید کنند **لبن البقر** دوفس گویند
شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی را بد بود
وآنچه مساوی بود ملایم بود از بهر اینست که شیر گاو بلوتر ومناسب تر از شیرهای
دیگر حیوان بود ودسومت و غلظ وی زیادت بود وغذا بیشتر از همه شیرها دهد
وفربهی آورد ودیرتر بگذرد ودبو وسل ونقرس وتنگی نفس را نافع بود **لبن المعز**
شیر بز معتدل بود میان شیر گاو وشیر خر نزله را نافع بود ودرد حلق وعرق النسا
که از خشکی بود وغم و وسواس وسرفه و سل ونفث دم را نافع بود وغرغره بدان
کنند خناق وورم ملازه را سود دهد بود ودیش مثانه ودبسقو ریدوس گویند
شیر بز ضرروی کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنک چراگاه وی بیشتر
بیخهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط ودرخت زیتون ودرخت
حبة الخضراء وامثال آن واز بهر اینست که معده را نیکو بود ودوفس گویند شیر بز
اسهال وی ضعیفتر از شیر گاو بود وباقی در همه احوال مانند وی بود وطبری
گوید تنگی نفس را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنک بسیار دوند و اندک
آشامند ودر جیزهای تلخ چرا کنند وگویند بول براند وگویند مضر بود با حشا وبدل
آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی شیر شتر گویند ووی
دسومت و جبنیت کمتر داشته باشند وغایت رقیق ومایی بود سل احداث کند
خیانک شیرهای دیگر وبول که سده بگشاید وجگر را تازه کند وضیق النفس ودبو
وماء اصفر را نافع بود وقوت جسم بدهد ومرضهای سپرز را نیکو بود وبا بول وی جهز

بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر با پنج درم سکر العشر بیاشامند استسقاء
لحمی را نافع بود و گویند استسقا طبلی و زقی را سودمند بود و غلظی که در
جگر بود بگدازد و ورمهای صلب جاسیه را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود
و شهوت غذا و جماع برانگیزد و اگر با نبات بیاشامند زنان لون اصافی که از
حرارت جگر و خشکی آن بغایت نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود
و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر بز بود
که در ساعت دوشیده باشند لبن النعاج و لبن الضان نیز گویند یعنی شیر
میش گویند دسم و غلیظ بود و جبنیّت و زبد بسیار داشته باشد نفث دم
و قرحه شش را نافع بود و تن از ضرر جماع نگه دارد و قوت باه بدهد و ادویه کشنده
را نافع بود و تن حرّ و قرحه امعا و دبو و سرفه را سودمند بود و لون اصافی کند
و درد دماغ بیفزاید و نخاع و منجان شیر بز محمود بود و وی نرم بود و ملایم بدن بود
و فواق و مراد و بلغم آورد و قولنج لبن الاتن یعنی شیر خر گویند دسومت
وی کمتر بود و رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند و اختلاف
شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه
و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود چون از حلیب وی بیاشامند
مقدار بیست درم بامداد یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده را و تن حرّ و قرحه امعا
را نافع بود و موافق بود اصحاب صداع و طنین و دوار و بدل وی شیر بز بود
و گویند شیر میش لبن الخیل لبن الرمال خوانند یعنی شیر اسب گویند
جبنیّت در وی کمتر بود و زبدیت و زود بگذرد خون حیض که منقطع شده باشد

و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود رحم را پاک کند از قرحه
و چون بیاشامند منی کند و ترکان آن را قمص خوانند لبن النّسا شیر زنان
بول براند و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند
و خشونت چشم زایل کند خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود
چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکند از پستان لیکن
از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوش گرم و قرحه آن نافع بود
لبا بشیر ازی زهل خوانند طبیعت آن سرد و تر بود مصلح مزاج جگر گرم بود و بدنرا
فربه کند و وی بطیء الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد
و از امعا و نفخ در معده و [illegible] دید آکند و جشاء وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد
حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود لبن السودا
صمغیست که از طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و مفسد بدن
باشد و بوی بدن آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود و چون بر ورمهای
صلب بمالند سودمند بود لبن اللاغیه صفت آن در لاغیه گفته پیش ازین
و جالینوس گوید در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی بود لبان که کندر است
و گفته شد لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون و جلبیث و ابخر
و شبرم و عرطنیثا و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اگر بر
اعضای کلب بسوزاند و مداوای آن در آبی که یتوعات سرد بود نشستن و بخورها
سرد و [illegible] لکن شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه چون در قوبا بمالند زایل
کند البته لباب القرطم مغز خسک دانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج

بکشاید واستسقاء زقی وطحی را نافع بود وشربتی ازوی یک مثقال بود با سعتر
منبعد است وآنچه سایله بود آنرا عسل لبنی خوانند ومیعه سایله خوانند **لبنی**
وآن مانند عسلی بود ودروی حلاوت نبود وآن صمغ درختی رومی است ونیکوترین
آن بود که سایل بود بنفس خود وخوشبوی وزرد رنگ بود وبیناء بود طبیعت آن
گرمست در اول وخشکست در دوم وگویند تر است ووی منضج وملین بود جرب تر
وخشک را نافع بود وسرفه مزمن بلغمی را نافع بود وآواز صافی کند وطبع نرم دارد
وچون زن بخود برگیرد یا پاشاند حیض وبول براند ومسهل بلغم بود بی زحمت
وچون یک مثقال ازوی مستعمل کند ووی مسبت بود ونزله را ببندد ومصلح وی
بوزن وی صمغ باذام بود که اضافه وی کنند وبدل وی خندبیدستر وروغن یاسمین بود
وگویند بدل آن جاوشیر بود **لحم** مجموع گوشتها گرم وتر بود وکثیر الغذا ومولد دم
اما بعضی از بعضی فاضلتر بود ونیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی ولاغری
ووسط عضله معتدل تر بود وخصی که فاضلتر بود از خصی ناکرده ووی غذائی
مقوی بدن بود وزود مستحیل بخون شود وصفت مجموع گفته شود **لحم الحملان**
فاضلترین گوشتها گوشت بره بود ونیکوترین آن گوشت حمل بود وطبیعت آن
گرم بود در اول ونیکو بود جهت بدنهای معتدل ومعده معتدل ومولد غذای بسیار
دم تر بود وچون بسوزانند وبر بهق وقوبا طلا کنند سود دهد وخاکستر سفیدی
گوشت سفیدی چشم را نافع بود وگوشت سوخته گزندگی مار وعقرب وعقرب جراره را
سودمند بود وبا شراب گزندگی سگ دیوانه را نافع بود وخوردن وی مولد بلغم بود
ومصلح وی مثلث یا حلوای شکر بود ومضر بود کسی را که غثیان داشته باشد

ومصلح وی آن بود که با اشتهای قابض بزنند **لحم النعاج** گوشت میش بینه حرارت آن
کمتر از گوشت بره بود وخون بد ازوی حاصل شود **لحم الخنازیر** تن سایان گویند
گوشت خوک بهترین گوشتها بود وگوشت بری وی بهترین گوشت وحوش بود
وآنچه صحیحست بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود وگوشت خنزیر بری
واهلی زود هضم شود ونگذرد وغذائی اندک دهد الا تقوی بود وجالینوس گوید
موافق انسان معتدل المزاج بود وگویند قومی که گوشت آدمی خوردند اگر
گوشت خوک بخورند فرق نکنند که لون وطعم وبوی واین دلیل ملاومت
ومشابهت است ووی غلیظ ولزج بود وقطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قندی کنند
لحم الجداء گوشت بچه بز فضولات کمتر از گوشت بره بود وبزغاله شیرخوار
که شیری نیکو خورده باشند نیکو بود وگر شیری بد خورده باشند بد بود ونیکوترین آن
سیاه رنگ بود سبک تر ولذیذ تر بود وگویند گوشت آنچه سرخ بود وچشم ازرق بود
حرارت آن کمتر از گوشت میش بود ومعتدل بود در رطوبت ویبوست وزود هضم شود
نافع بود کسی را که دل ودماغ وی [?] اعضای وی برسیم آید وخون معتدل نیکو میان لطافت
وغلظ ازوی متولد شود وچون بریان کنند بود مضر بود بقولنج ومصلح آن حلوای
قند وعسل بود **لحم المعز الاناث والتیوس** گوشت بز ماده وگله بز دد [?] تخمه ار
هضم بود وغذائی بد دهد ومولد خون بود میل بسیاهی داشته باشد **گوشت گاو**
گوشت گاو بهترین آن بود که جوان سن بود ونیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود
ووی خشک تر از گوشت بز بود ودر گرمی کمتر ازوی وگویند گرم وخشکست در جانب دوم
ووی کثیر الغذا بود وچون بسکباج پزند منع سیلان ماده از معده بکند ووی از اغذیه

اصحاب لذت بود و دشوار هضم و غذایی غلیظ آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد کند
و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع
و سپرز پدید آکند آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است
و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ اندازند زود گوشت را پخته و مهرا کند لحم العجل
گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و گاومیش بود و نیکوتر آن بود که نزدیک زاینده
باشد و طبیعت آن گرم و تر بود غذایی معتدل بود و خونی صالح از وی متولد شود
و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و استحمام بود
لحم الجاموس گوشت گاومیش غلیظ ترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر
هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود در جنب گوشتها گرم و وی
در طبع مانند گوشت نعام و گوشت نسور بود لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی
که بهتر از خصی ناکرده بود چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن
حمل ضأن و معز بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود بل که
وی فاضلتر از گوسفند گوشتها بود و کیموس وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود
و خونی معتدل از وی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن
لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و مصلح آن آب فواکه قابض
بود لحم الغزال صالح ترین گوشتهای صید گوشت آهو بره بود با وجود آنکه
مجموع گوشتهای صید بد بود و خونی غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو بره
بدنی که لاغر داشته باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت آن گرم و خشک است
قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی

مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان و حموضات بود لحم الارنب گوشت
خرگوش بعض از گوشت آهو بهتر و گوشت صید بود و نیکوتر آن بود که نسل
صید کرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در مرق گوشت وی صاحب نقرس
و مفاصل نشستن نزدیک بمنفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه
امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح وی ابازیر ملطف بود
لحم الایل گوشت گوزن در اصل بد بود و زود بگذرد و بول براند و وی غلیظ بود
و تب ربع آورد لحم الکباش الجبلیة و الحمار الوحشیة گوشت گوسفند کوهی و خر گور طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم غذایی بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سود مند بود
کسی که ذرایح خورده باشد لحم القنافذ در قاف گفته شود در صفت قنفذ لحم
الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود و مسام متخلخل
و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداءت و تولید سودا لحم الدب گوشت خرس
لزج و مخاطی و عسر الهضم بود و غذایی ناپسند مذموم بود لحم السباع و ذوات المخالب
گوشت دد و دام بواسیر را و چشم را سود مند بود و تقویت آن بد بود لحم الحمار الاهلیة
گوشت خر مضرت آن کمتر بود با صحاب کد سخت و ابدان متخلخل و وی بدتر از گوشت
شتر بود و غلیظ تر و تولید سودا از وی بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود لحم
ابن عرس در الف در صفت ابن عرس گفته شد لحم السنور گوشت گربه گرم و تر
بود و گویند سرد بود درد بواسیر را نافع بود و مسخن کلیه بود و درد پشت را نافع بود
لحم السقنقور در باب سین گفته شد صفت آن لحم الحرذون گوشت سنگ خوره
بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود و گویند مصلح اصحاب

عرق النسا بود و در آخر تب ربع نیکو بود و وی غذائی غلیظ بود غلیظ‌تر از مجموع
گوشت وحوش و سخت‌تر تولّد سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربّی بود لحیة
التیس نباتیست برومی آنرا قسطیداس خوانند با رومی اسبلنج خوانند و بوی
اذناب الخیل و باصفهانی تشک قابض یابس بود خون بینی ببندد و از آن زخم
و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اوّل و خشک بود
تا سیوم و گویند در دوم و گویند گرم بود در اوّل اعضا را سخت کند و از بهر این سبب
در تریاق مستعمل است و در وی قبض بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای
کهن را نافع بود و اصل وی چرک ریش را پاک کند و وی ریش شش را نافع بود و عصاره
وی نفث دم و نزف آنرا سود دهد و مقوّی معده بود و سودمندترین چیزها بود
جهت قرحهٔ امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم را بصلاح آورد چون بر آن نهند و اگر چه
عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن لحیانی دینباوش
و گفته شد لحیة الحمار پرسیاوشان است و گفته شد لحام الذهب و لحام الصاغه
لزاق الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول
از بول کودکان بود و سرکه که در هاون مسین در آفتاب چندان می‌سایند که
منعقد می‌شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حادّ و قابض و مسخن و معفن بود
لذّاع بود نه سخت گوشت زیادت ببرد از اندرون و جراحتهای دشوار بعاقبت
نیکو بود و پاک کند و لحام الذهب را اشنکار الصاغه خوانند و تنکار را است
صنعت تنکار گفته شد لحینس الاکلیله نوعی از جبلی است و آن خزامی است
و گفته شد در خاخلهٔ سلیمانیه نقل روغن زعفران است و آنرا فوفمعا خوانند

و گفته شد لزاق الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب
لحام الذهب است و گفته شد لزاق الرخام و لزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ
بلاط است و گفته شد لسان الحمل نباتیست مانند زبان برّه بشیرازی از اورق
بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگ‌تر بود و جوهر وی
مرکب بود از مائیه و ارضیّه بمائیه مبرّد بود و بارضیّه قابض و سودمندتر
بزرگ تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق آن قابض و رادع
بود منع سیلان خون بکند و خشک وی نه لذّاع بود و اصل وی چون از گردن
صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی ورمهای گرم و شری و خنازیر و آتش فارسی
و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش را سودمند بود و آب ورق وی قلاع را
نافع بود و تبهای فاتر جشم را چون بوی بدهند سودمند بود و گویند تب غب را نافع
بود چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در جبل و پنج درم شراب ممزوج و گویند
در تب ربع چهار اصل وی و بدرنگی سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود لسان الثور
خسیشبیت بتازی گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن شامی
یا خراسانی بود غلیظ ورق و بر وی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند
نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجهٔ اول و آنچه خشک
بود رطوبت آن کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوختهٔ وی قلاع کودکان را
زایل کند و التهاب دهن ساکن کند و وی مفرّح دل و مقوّی آن بود و خفقان
و علّت سوداوی را نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه

را نافع بود چون با نان پزند و گویند مضر بود بشش و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل
آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهاردانگ وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن
بادرنجبویه است و هندبا و گویند مصلح آن هلیله پرورده است و بدل آن دو وزن آن
پوست اترج **لسان العصافیر** ثمر درختیست که آنرا بپارسی ابرخوانند و تبریزی آن
ثمر را تخم ابرخوانند و بپارسی نجشک ازوان و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن
گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت آن قبض بود و ابن ماسویه گوید
لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و شکر بریزاند و باه را زیادت کند و قوت
مجامعت بدهد و بدیغورس گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در ترکیب باه بوزن آن
جوز مقشر و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود **لسان البحر**
در باب سین در صفت سیبیا گفته شد صفت آن **لسان الکلب** لسان الحمل و حماض
را بدین اسم خوانند **لصف** کبر است و گفته شد **لصیقی** نباتیست معروف است بآذان الارنب
واذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد **لعبه بربریه**
بعضی گویند چیزیست مانند سورنجان و بعضی سورنجان گویند و آنچه محقق است
سورنجان است و در مصر بغلبه خوانند و طبیعت آن گرمست در سیوم محرک شهوت
باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند نوعی از یبروح است
و خلافست و بدل آن در ترکیب باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودری زرد
و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است **لعبه مطلقه** اصل یبروح است و در یا
گفته شود انشاء الله **لعاب** مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی
منضج و محلل بود کلف و نمش را زایل کند و محلل خنازیر بود **لفت** شلجم است و گفته شد

لفاح ثمر یبروح است بپارسی بیزج خوانند و مغد خوانند و مغد اسم بادنجان بود
و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم
و گویند در وی حرارت بود و گویند خشک بود در سیوم لبن وی نمش و کلف را قلع کند
بی لذع و تخم وی چون با عسل و زیت بر زندگی جانوران نهند نافع بود و دوزکوکلب
وی باذهر عنب الثعلب کشنده بود و بوییدن وی صداع را سودمند بود و وی
منوم بود و بسیار از وی بوییدن وی سکته آورد خاصه آنچه ورق وی سفید بود
و باید که با برم بویند و چون طفل بغلط از وی بخورد قی و اسهال پیدا کند تا هدی
که کشنده بود و کشندگی وی اول اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند
مستان و مداوای وی بقی بروغن گاو و عسل کنند و بعد از آن انیسون و بعضی از
اطبا گویند در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوزماثل است و نیم وزن
آن بزرالبنج و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل آن بوزن آن بزرالبنج است
و گویند بوزن آن جوز القی **لغا الکرم** عسالیج الکرم خوانند و در کرم گفته شد
منفعت آن و آنرا بشیرازی استه هانگک خوانند **لک** صمغیست از طرف دریا
آرند و مولف گوید آنرا بشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لکا خوانند و از وی گاوسازند
جهت سرخی زنان و بعضی گویند ثفل آنست و خلافست ثفل آنرا بشیرازی دوس
خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت
غسل وی چنانست که بگیرند لک منقی از چوب و کنب بکوبند و آبی که در بوته جنجی
و بیخ اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن میریزند و بدستها آن تحریک
میدهند بعد از آن بحریری تنک صاف کنند و آنچه در منخل مانده باشد دوم بار

همچنان کنند مانند اول و صاف کنند و در هم کنند و رها کنند تا در بن آب نشیند آهسته
آهسته آب از روی وی می ریزد تا اشک بماند و خشک کنند بعد از آن دیگر سحق کنند
و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران گوید گرم
و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را عظیم
نافع بود و قوت آن بدهد و سده آن بگشاید و معده را سود مند بود و مقدار
ماخوذ از وی یک درم با یک مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند چند روز پیاپی
هر روز یک درم تا یک مثقال بیاشامند بدن را لاغر کند و وی مضر بود به بدنهای لاغر
بقوت و گویند مضر است بسر و مصلح وی مصطکی بود بدل وی رازی گوید در تفتح سده
و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن
طباشیر سفید لما عنب الثعلب است و گفته شد لوقیون فیلزهرج است
و گفته شد لوز حلو بادامی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ و فربه بود
و طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی بود و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود در اول
غذایی متوسط دهد میان کثرت و قلت و مسمن بود و سویق وی سرفه خشک و نفث دم
را نافع بود و سینه را پاک کند و حرقه بول ساکن کند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید
و تشنج و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر بخورند و گزندگی
سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سود مند بود و وی دشخوار هضم بود و مهیج غثیا
و مصلح وی شکر بود و بادامی که از بادام متولد شود غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی
قی کنند بعد از آن برب فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع آنچه در
مداوای فصل گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده
باشند لثه و دهان را نافع بود و حرارت آن ساکن کند و بروی عفونتی

و حموضتی که در پوست بیرونی وی هست لوز مر نیکوترین بادام تلخ آن بود که
بزرگ و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم بود
در سیوم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که نمش را بشد و کلف
را چون طلا کنند زایل کند و وی تبری و قوبا را نافع بود با شراب و عسل طلا کردن نمله را
سود مند بود و روغن آن درد گوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند با شراب حزاز
زایل کند و گلک پس از شراب خوردن پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند و گویند
پنجاه عدد و کل روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوت باصره بدهد و با نشاسته نفث دم
را نافع بود و سده جگر و سپرز و گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد
بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنگ
بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و جمله درخت
وی در قوت مانند وی بود لوز البربر لوز جبلی است و آن جلوز است و در
زبیب الهرجان صفت ایشان گفته شد و صفت زبیب السودان هم گفته شد
لوبیا و لوبا نیز گویند و آنرا مروان سهل تر از ماش هضم شود و بیرون آید و نفخ وی
کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که نخورده بود و طبیعت وی گرم بود در اول
و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی گرم تر از غیر وی بود
و آنکه اندرون وی پخته باشد حیض براند خاصه سرخ وی و دم نفاس را پاک کند
و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و جنین بیرون آورد و بخورد
و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مغثی و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن
کم شود چون با زبیب و مری و سرکه با خردل و نمک و فلفل و دارصینی و صعتر

مستعمل کنند و شراب بر سر آن بیاشامند لوقاین حرف ابیض است و اسفند
اسفیدبج گویند و گفته شد لوف بپارسی بیکوش خوانند و آن سه نوع است
یک نوع را یونانی دراقیطن گویند و معنی آن لوف الجعد بود و لوف السبط
گویند و لوف الکبیر است و یک نوع یونانی ارن خوانند و بربری ارنی
و بزبان اهل اندلس صارع و آن لوف الصغیر است و از لوف الجعد
گویند و نوع سوم یونانی اریصارن خوانند و آن صرس است و اهل مصر ازادوبع
خوانند و لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط ارضیه در وی نیست بود
و مقطع اخلاط غلیظ لزج بود مقطعی معتدل و بیخ وی کلف و بهق و نمش را
زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود سود دهد
و ورق وی جراحتهای بد را سود دهد و بوی کهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
محرک باه بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و شربتی چون مقدار سی حب
با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلط غلیظ متولد شود لوفا صاحب
منهاج گوید قنطوریون باریک است و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است
که آنرا اذن القسیس خوانند و گفته شد صفت هر دو در باب خود لوطوس چند قوما
بستانی را بدین اسم خوانند و گفته شد و شنبین را هم بدین اسم خوانند و شنبین
نوعی از نیلوفر است که در مصر و بیا خنزیری خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعرابی خوانند
و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این قول بعید است لوفرنیس حجر قبطی است
و گفته شد لولو بپارسی مروارید خوانند نیکوترین آن اسفید پاک بزرگ شفاف بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم

را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و دردهای چشم را نافع و منشف
و مقوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن بسد بود
و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی بود و ابن زهر گوید چون در دهان
نگاه دارند قوت دل بدهد لیمونیون نوعی از حماض بود که در بستانها نگاه
و بستانها روید و در حماض گفته شد صفت انواع آن لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج بود
بوی و فعل وی در دماغ پوست وی و ورق وی گرم و خشک بود در اول و حماض وی
مانند حماض اترج بود در منفعت و قوت لیکن اقوی بود و نشاید که با پوست
آب از وی بگیرند لیکن مقشر باید که بعد از آن آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی
با وی نیامیزد که برودت وی بشکند لینوفر نیلوفر است و گفته شود لیبوزهنی اسبیداست
و گفته شد لیلج نیلج است بپارسی نیله گویند و گفته شود لبنی نوعی
از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شد

باب المیم

مامیثا ممیثا نیز گویند
و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و آنرا ارغاموتی خوانند و گفته شد
و یک نوع گل وی زرد بود نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا
عصاره مامیثا و شیاف مامیثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و قابض
بود و ورمهای گرم را نافع بود و ابتداء رمد را سودمند بود و منفعی چشم بود و ورد بیخ را
نافع بود ماهودانه و ماهو بدانه نیز گویند بپارسی حب الملوک خوانند و آن از ماش
بزرگتر بود و لون آن تیره بود به سرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیای خرد بود
کوچک و رنگ غلاف وی سپید بود و چون بشکنند مغز وی هم سپید بود و صاحب جامع در ماهیة

اسم وی و تفسیر آن که گفته شد لوع است از بهر آنکه وی تفسیر ما هو بذاته کرده است
و گفته است ای قایم بنفسه ای انه یقوم بذاته فی الاسهال و حال آنکه آنرا
ما هو داء خوانند نه ما هو بذاته و بعضی ذند راحب الملوک خوانند و وند غیر
حب الملوک است و گفته شد صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک گرم و خشک است
در دوم استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود چون ورق وی بپزند
با خروبی پیر و مرق آن بیاشامند و وی لبنی تمام داشته باشد مانند یتوعات و اگر
از حب وی شش عدد دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مرة کیموس خامی بود
لیکن آب سه ادبی آن بیاشامند و شربت زیادت از وی پانزده حب بود و اگر بجای
مسهل قوی بود بافراط و اگر همچنان فرو برند مسهل باعتدال بود و مقیی بود نفوذه
و موافق معده نبود و مسهل نفخ مانند یتوعات و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند
و مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دنداست و گویند بدل آن حب الخروع است
و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل است ماهیزهرج یعنی آن سم السمک بود
و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرم بود
و دراز تر و در لون وی غبرتی بود که بصفرت مایل بود و مولف گوید درخت ماهیزهرج بدرازی یک گز
و نیم باشد و دراز تر و کوتاه تر بود و گل وی زردی خوش رنگ بود و میانه گل وی سرخ بود اندکی
و گلها صد پشته باشد و برگ وی تیز رنگ نبود چنانچه صاحب منهاج گوید و اصل وی کلی بود
و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند از یتوعاتست و طبیعت آن گرم و خشکست در سوم
نقرس و درد مفاصل و نشتت در اینها را نافع بود چون با ادویه مسهل مستعمل کنند و از
خواص وی آنست که چون در آب اندازند که ماهی بود ماهیان مست کند و بر روی

آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویه
دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویهٔ دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعا
و بادیه بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافه کنند و آنرا
سیکران الحوت خوانند و سه نوع بود دو نوع کوهی بود و یک نوع صحرایی و کوهی قوی تر بود
و آنرا ی صبر خوانند و فلومس گویند و نوع صحرایی معروف بود بماهیزهرج مازریون
خامالاون گویند و آن دو نوع است یک نوع انجیص خوانند و آن مازریون سفید است
و صفت آن گفته شد و یک نوع دیگر مولف گوید بشیرازی مست دو خوانند و بتازی
هفت برگ خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر
و شیبه تر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این نوع بود و در قوت مانند شبرم بود
و نوع سیاه وی گویند از شبرم قوی تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
بر برص و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشک ریشات و جرب طلا
کردن سودمند بود و مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود در موسم گل آن و مسهل
کرمطا و حب القرع و سودا با ادویهٔ مناسب بود و چون با شراب بیاشامند جهت
گزندگی جانوران سودمند بود و شربتی مقدار زیادت از وی دو دانگ بود و باید که
مدبر کرده مستعمل کنند که سرکه غالبه وی نشکند و صنعت مدبر کردن وی چنان بود
که بگیرند مازریون تازه برگ و ورق و در سرکه خوب بیاشامند دو شبانه روز و بعد از آن
سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند و با آب شربت
سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند
و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خوب بیاشامند و بر سیر نهند یک از از دو ی

جگر را مضر بود بغایت و رطوبت جگر بخورد و جمیع جسد و ماندون مدبر جگر گویند
نه بغایت خرد و کبیرا اضافه می کنند و بروغن بادام تر چرب کنند و گلاخواهند با
ادویهٔ مصلح وی بود پا میزند مثل تربد و افتیمون و هلیلهٔ زرد و گل سرخ و رب السوس
و کمون کرمانی و نمک هندی دوائی موافق بود جهت علل مرة سودا که باسهال بیرون آورد
و نافع بود درد های بلغمی را و گلاخواهند آب زرد براند مدبر می با ابرسا و توابل الخانش
و اسارون و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصارهٔ
غافت و عصارهٔ افسنتین و سنبل و مصطکی پا میزند و آب عنب الثعلب
و رازیانه تر که گرفته باشند و جوشانیده و صافی کرده پاشامند و اگر طبیعت وی
وی محکم بود مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند مسهل آب زرد بود
و اگر درحقنه با قوی کنند نشاید از بهر آنکه در غایت قوة بود و ضعفا را تحمل نبود
و محروری مزاج و در زمان گرم و در زمستان استعمال کردن نباید و نوع سیاه آن
کشنده بود و دو درم بکشد بکرب و قی و اسهال و معالجهٔ وی بیشتر باز گشتن یا بی
یا جلاب و نبیذ لیکن معالجهٔ آن شرو دیطوس بود با تریاق طین مختوم و جند
با ادو زیت و آب پا میزند موش و سگ و خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن
آن ابرسا بود و دود آنکه وزن آن مقل الیهود ماهیستان ساذج هندی است
و گفته شد ماردجوبه مادکیا خوانند و آن هلیون است و گفته شد ماستورون
ماسفقو دنب کونید و آن دوائی هندی بود و آن ورق و قضبانی بود مانند
شاهسفرم و روغن از وی گیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف بود
و بوی آن بسنبل ماند ماشیا حشیش ادغامون است و گفته شد در الف و آن

ماشیا سرخ خوانند ماش مج خوانند و بپارسی اذی نیز ماش خوانند و نوع سیاه خوانند
و جوهر وی نزدیک بباقلا بود و نفع وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی تابستان
بود و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود
در رطوبت و پوسته چون مقشر کنند و کوبند خشک بود در اول بیموش وی
محمود بود و زودتر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی و جهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود
و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشک دانه و روغن بادام تر چرب
بپزند لکن باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاده داشته باشند با بقلة الحمقا
و کاهو و اسفاناخ و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد مهجان با پوست بپزند
در آب و آب از وی بریزند و بعد از ان با ورق حماض بستانی بپزند و آب سماق و آب
انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورند حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت بخواهند
روغن بادام و وی سعفه را نافع بود خاصه چون با تب بود و چون بکوبند و با آب
مورد بسرشته و ضماد کنند بر اعضائی که کوفته باشند قوة دهد و وی ملازم را
نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و دروی نفخ اندک بود و دروی
جلا بود و بانی که بروغن بادام بپزند و در ضرر با مصلح وی شیر خشک دانه بود و بدل
آن باقلاء مقشر بود ماش هندی قلت است و گفته شد ماس بپارسی الماس
خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسپیدی مایل بود و نزدیک
آن بمقدار باقلائی بود و بمقدار ارزن خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود
لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک لون نوشادر صافی بود و نوع دوم مقدونی بود
لون وی مانند نوع اول بود لکن بزرگتر بود و سیوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه

لون وی مانند آهن بود ووی بوزن ثقیل تر بود وآنرا در زمین هند وبلاد سوفه یابند
وچهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه وبلون نقره بود وطبیعت الماس سرد وخشک
بود وگویند گرم وخشک بود بقوّة وگویند چون در دهان گیرند دندانرا بشکند ونافعست
محرق ومفسد بود ووی سم قاتل بود ومداوای کسی که آن خورده باشند قی باب گرم
وروغن کنند بعد از آن تیبه تا نرم آشامیدن والماس را سرب با تیشه توان شکست
وچون ویرا بشکند بیشتر سه سو باشد وآتش بوی کار نکند ماميران گویند نوعی
از عروق الصفراست واز وی گرم تر بود وان صینی بود وخراسانی بود صینی زرد
بود وخراسانی تیره رنگ بسبزی زند وان عروق باریک بود وگره دار باشد وطبیعت
آن گرم وخشکست در آخر دوم وگویند در چهارم وگویند گرمست در اول وخشکست در
سوم سفیدی ناخن وسفیدی چشم را زایل کند وروشنائی بیفزاید واصل وی
برقان را نافع بود ومفص ودر وی ادرار بود ومقدار ماخوذ از وی نیم درم بود وچون
با سرکه سحق کنند وبر کلف طلا کنند زایل کند وگویند مضر بود بکرده ومصلح وی عسل بود
وبدل وی بوزن وی عروق الصفر ونیم وزن آن مرو بود مارون چنین گویند مرماحوز است
وگفته شود ماهون حاشا است وگفته شد ما نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف
شرق بود ونیکوترین آن بود که بسرعت بیرون آید بمقابله شمال وبر سنگ روانه بود
وبراق وصافی بود وسبک وزن فرا بحیوة وطعم بد نداشته باشد وچون آفتاب بر وی
تابد زود گرم شود وچون از وی زایل شود زود سرد شود وزود از معده بگذرد وثقل
طعام خشک لقمه ازان وطبیعت آن سرد وتر بود تری آن درجه دوم ومقدار معتدل
از وی آن قدر بود که غذا را باری دهد وباعضا رساند ورطوبات آنرا نگاه دارد

وبدن کسب نضارت ونمو مد از وی یابند ووی دنبشها راند بود وبسیار خوردن وی
کزاز ورعشه وسبات ونسیان آورد ونشاید که تشنگی بزند شهوت را وقوت را نقصان
دهد ومجفف جسم ومظلم بصر بود وتعرلط گویند نیکوترین آبها آب باران بود
خاصه که از زمین نیکو گیرند وقطر وی اندک اندک بود در ماه کانون ووی تیزتر تر
وسبک وزن تر بود وسردی وی کمتر از آب چشمه بود ووی سرفه را نافع بود خاصه چون
اشربه جهت سرفه از وی بپزند وآب برف سرد بود بطبع وکلیب آن با غذال یا شامند
مبرد معده وجگر بود وبر هضم قوّة دهد ومضر بود بدندان وحنجره وسینه ونقرس
وامراض خشا بارد وعصب ومصلح وی ریاضت واستحمام بود ونشاید که ناشتا
آب خورند که کزاز آورد ونافض ومعده ضعیف وبدن ضعیف که گوشت اندک
داشته باشد وناقهان وصاحب سرفه وبرقان ولیستسقا وبواسیر ونشاید که
آب سرد خورند وبعد از جماع وحرکات محکم نشاید که خورند که مضعف
حرارت غریزی بود ونشاید که در شب بتشنگی سخت که حادث شود آب خورند
که حرارت غریزی بنشاند واستسقا آورد الا که سبب آن چیزی گرم وخشک یا شور
خورده باشند اگر اندکی باز خورند شاید وآب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرکت وی
لذیذ بود ووی گرم بود بعرض طبیعت بر اند خاصه چون با نبات یا عسل بود
وچون با آب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود وورم حلق وملازه وسینه
وگر با آب سرد ممزوج نکنند مصروع را مضر بود وتشنگی ساکن نکند واگر بسیار خورند
مفسد مزاج بود ومرخی معده ودماغ را از بخار بد کند وهضم را فاسد کند وبسبب
فساد هضم لونرا زرد گرداند وسپرز وجگر تورم کند ومهیج رعاف بود وبانیا باکلاب

بیا میزند تا مرض معده نبود **ماء اللحم** بانبیکه از گوشت محمود بود مانند بره و جوان
وجبیش و سود مند ترین چیزها بود جهت ضعف دل و صنعت آن بنوع انبیق کیرند
و آن مانند عرق بود در غایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جواب گویند و فعل وی مانند کشک
الشعیر بود که آن را نباشند جو گویند و در کاف گفته شد وی مبرد و مرطب بود حدت اخلاط
بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود ساده آن و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه
نافع بود و بی جگر گرم را نافع بود و خون معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند
و زود بگذرد و از معده و معا زود بیرون آید و اخلاط سوخته بوی مستفرغ شود و مضر بود
با حشاء سرد و منفخ بود و مصلح سرد ابن بود و دفع ضرر وی بگلقند کنند **ماء الجبن**
بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود حمرة ن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و [illegible]
سوزد بپزد و با افتیمون مسهل سوداء سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و حدت صفرا و فاضلترین
خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز بسه نوبت یک رطل بغدادی بود میان
هر نوبتی دو ساعت بود با دانکی نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بز سرخ جوان کیرند
ازرق چشم که علف خورده نه کشته و اگر احتیاج بود بعلف آرد جو و کاشنی و خیار
و رازیانه بدهند **ماء الورد** بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بوی که بطعم تلخ بود
طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این هردو قول جالینوس است و گویند سرد بود
در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوسته مایل برطوبت بود مقوی دماغ و مسکن
صداع گرم بود بوئیدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد بوئیدن و خوردن مر طلاکنند
ملتهبه را سخت کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون بپاشند غشی
دم را نافع بود و خفقان گرم و مقوی جسم بود بعطریت و قبض که در وی هست و جهت بر سر ریزند

خمار را تحلیل کند و صداع را ساکن کرداند و بسیار بر روی ریختن روی را سفید کرداند
و گلاب مقوی معده و نحشن سینه بود و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور**
نیکوترین آن بود که مانند روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
منفعت وی آنست که دفع بیرون آورد و مضرت وی آنست که محرور مزاج را درد سر آورد
و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیران را و در زمستان
و شهرهای سرد بسیار موافق بود و ماسرجویه گوید با خا و رازی گوید درخت کافور چون
بشکافند این آب از وی روان گردد و گویند کافور بود که با پوست درخت مخلوط شده
باشد بپزند و صافی کنند و آن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند و خاصیت وی آنست
که چون در طعام بنهند مگس که آن بخورد **ماء النون** آب ماهی نمکسود را مانون خوانند
و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از مری شعیری بود و چون بدان
حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود و در تبهای عفن که در امعا
بود خشک کرداند و منقطع بلغم بود **ماء الملح** دیسقوریدوس گوید قوت وی و فعل وی مانند
نمک بود و قائم مقام آب دریا بود در منفعت **ماء العسل** گرم بود قوت معده سرد بدهد
و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود چون خلط ناپخته
که مستعد دفع بود و گشتم بنفخ چون در معده قوت بود غذا به بدن بود و اگر زن بیاشامد
اگر فراق نزدیک ناف نهد اگر آبستن باشد و گر نه آبستن نبود و مضر بود باصحاب
مرار و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صنعت آن یک جزو عسل و دو جزو
آب شیرین و بجوشانند تا بلغ بروند و دو ثلث بماند و کف برگیرند و بپالایند و اگر خواهند که زیادتی
دی زیاده کنند مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یک قدری در صره بسته

بابی بجوشانند ماء القراطن شرابیست که از اخندیقون گویند و صاحب منهاج گوید که
از خرما از مثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است
و گفته شد ماء الجمه بپارسی آب کمه گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان
شنیدم که بطرف هند متردد بودند و از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبیست
خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود و مولف گوید آن از
شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جمه خوانند و در بحر چین بود و اگر آن ماهی را چیزی مثل
جوال دوزی بزنند در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کیسه بود پر از آب و
خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند و رها کنند که بیندازد
دشمن که فند از امضی بود در زمان آن عضو درست گردد اما باید که باز جای بسته باشند
و در حال بیاشامند فتبارک الله احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون خورده شد
در حال آن شخص که استخوان وی شکسته است داند که آب رسید تا موضع شکسته و این مجربست
ماذی عسل است و گفته شد ماء السوفلن بادرنبویه خوانند و گفته شد مارماهیج
ماهی درازست مانند مار و آنرا مار ماهی خوانند ماطیقون درخت قثاست و صمغ
قثا گفته شد در قاف ملک اترج است و گفته شد ملک سوسن تر و گفته شد ممان
درخت گرمدانه است و آن نوعی از مازریون است و گرمدانه تخم وی بود و گفته شد
مثلث آب انگور بود که بجوشانند و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند
بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خون صالح دهد [illegible]
و هضم غذا بکند و چون با آب بیامیزند مخمور را نیکو بود محلب نوعی از ریاحین است بپارسی خوش نظر
گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند [illegible] منع خمر رفتن بکند

و طبیعت بنفشه و جراحتهای تر را با صلاح آورد و دبش آنرا خشک کنند و چون
عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد و دبش آنرا خشک کنند و در دیزابل کند
مج ماش است و گفته شد محروث اصل الانجدان است و وی بقوت و منفعت حلتیت نزدیک
و بهترین آن سپید سبک بود طبیعت آن گرم و خشک بود بهضم یاری دهد و معده را پاک
کند و معاء محلل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق گوید مضر
بود بنشش و مصلح وی عسل بود محلب درختیست مانند درخت بید و گل وی سفید بود و
ثمر آنرا حب المحلب خوانند و گفته شد صفت آن در حا محموده سقمونیا است و گفته شد
محاجم اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند مخلصه محاجم خوانند والرج گویند و آن
سه نوع است و مولف گوید یک نوع بستر ارنی کازربیک خوانند و بپارسی [illegible]
گویند و یک نوع کشنیز کوهی گویند و یک نوع تریاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان
مشابه یکدیگر بود لکن در نبات ایشان و جای رستن ایشان اندک تفاوتی بود
نبات کازربیک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه و
سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بعضی بزرگتر بود و تخم وی [illegible] بزرگتر بود
و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و گل وی سرخ زند و نوع سوم در رمل
روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفید بود که در وی زردی و سیاهی بود و مولف گوید
نیکوترین آن شبانکاره بود که از کوهستان شبانکاره آرند و خواص وی آنست که
هر کس یک تیر تب از وی بیاشامند از زندگی مار و عقرب و افعی و مجموع زندگان یکسال ایمن باشد
و اگر مار یا عقرب یا افعی زده باشد و یک تیر [illegible] از وی بیاشامد البته خلاص یابد از مضرت سم آن
و تریاق از وی از یک درم تا یک مثقال بود با روغن زیت و مجربست و بکرات امتحان کرده شده

والحمد لله على ذلك كثيرا و مؤلف گوید تجربه در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال مخلصه
با شراب بجرع که در آن سال چند نوبت و بر از هر دو لفند و بر وی کار کرد نشد مثل دو دانگ
و نیم الماس و بیاد اذند و یک نوبت زهر افعی و چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد
چون تفحص کرده در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و ابن حجر نبت
تحقیق و مخلصه و بیا از بعد آن نام نهاده است که از همه زهری خلاص دهد و مؤلف گوید حجر التیس
که بپارسی پاد زهر خوانند و از ابل کوهستان شبانکاره خیزد چون حجر التیس بسوده تا خرید
درمیان آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب از آن مخلصه بود و بدان دانه
پاد زهر جمع شود و بمرور ایام پی بندد و بزرگ میگردد و غذای آن گوسفند گویند بغیر از ماد
و مخلصه نیست و بالجمله تریاقیت در وی هست مخاطه مخیطا گویند و دبق نیز گویند
و ببر وان سبستان است و گفته شد بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ
و نیکوتر بود و موافق تر بی مغز ساق گوساله و اول بود بعد از آن گاو بس نرس
گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود
که در آخر تابستان باشد و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخود برگیرد
فرزجه از مغزهای مجموع صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب را نرم کند مجموع
و شقاق دست و پایها را نافع بود و مطلح معده بود بشهوه و متخم چون بسیار خورند
و مصلح وی ابازیر گرم بود و صعتر و نمک و انجدان مخیض بپارسی دوغ خوانند
و نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود و صفت آن در لبن خامض در لام
گفته شد مداد نیکوترین مداد آن بود که سیاه و سیاهی بغایت بود و طریق
همه انواع آن گرم بود و مجفف الا هندی که بولس ویرا از مبردات شمرده است

و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود مرزن در باب با در صفت سبد گفته شد
انواع آن مرزنجوش مرزنگوش گویند بپارسی مرزنگوش خوانند و بعضی اذان الفار
و گفته شد در الف و طبیخ وی استسقا را نافع بود و پنج درم از وی شربتی بلغمی را
سود دهد و عسر البول و مغص را نافع بود و سحق گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی تخم خرفه بود و بدل آن افسنتین رومی بود و گویند دو وزن آن مرماحوز و گویند
بدل آن ورق یاسمین بود و گویند بدل آن شاهسپرم است و گویند نیم وزن آن فلفل
مران ما لبا خوانند و آن درختیست باریک و دراز و از چوب وی نیزه سازند و در
ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبض بود و بجفتی عصاره
ورق آن چون بیاشامند یا ورق آن با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود
و پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب بر جرب مالند قلع کند و نشاره چوب وی
کشنده بود چون بیاشامند مر صمغیست که بیونانی سمرنا خوانند و وی خالص بود
و مغشوش بود غش آن بعضی از تبوعات کنند که آن را بارزد خوانند و قاپس
خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوتر آن مر آن بود که بسرخی مایل بود و خوش بوی
و رزین و صافی بود و بغایت تلخ باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در
دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبض و الزاق بود و در داروهای بزرگ
مستعمل کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت را
نگاه دارد از تعفن و نتن و اثر ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی
دهان خوش کند و دود مای بلغمی را نافع بود و اگر با افسنتین یا ترمس با عصاره سداب
حمولی سازند حیض براند و بچه بیرون آورد بزودی و از مفرد او با قلائب آن بوزن

دوازده قیراط بود بیاشامند سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال امعا را قطع کند
را نافع بود و چون در شب زیر زبان نهند و آنچه حل می شود فرو می برند خشونت قصبه شش
را نرم کند و آواز صافی کند و دم بگشاید و چون با شراب بیامیزند و در شب بغل بمالند
گند بغل زایل کند و چون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند
و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو کند و چون با افیون و جند بیدستر و مامیثا
و مامیران بیامیزند ریم که از گوش آید و درد آن نافع بود و با سلیخه و عسل بر ثآلیل طلا کنند سودمند بود
و چون با سرکه بر قوبا مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی مالند
از تساقط منع کند و وی ریشی که در چشم و پلکها و سعفه آن را زایل کند و ابن جزله
گوید چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی منتن که از فرج وی
دفع زایل کند و اگر مر زیت فلسطینی بسرشند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام پای
داشت قوة مجامعت تمام بدهد ما دام که بر ابهام پای بود و چون سحق کنند بسیار نیکو
تا مانند مرهم شود و بر سر طلا کنند درد سر و صداعی که سبب آن نزله باشد زایل کند
و داری گوید درد کله و مثانه را نافع بود و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل را زایل کند
و ذهن را نافع بود و دمها را بیرون آورد و محلل اورام بود و درد سپرز را نافع بود
و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخا معده را سود دهد و مسهل آب زرد بود
و اگر زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند منع خون رفتن با فواط بکند
و باز بندد و اگر با شراب فرزجه سازند و زن بخود برگیرد بچه بیفکند و اگر با آب [illegible]
حل کنند و بر خونی که در شبکیه چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر با [illegible]
طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل شود و اگر در [illegible] حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان

مداومت نمایند زایل شود و خشک کند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و بر جرب
و ریش تنه و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن کند ساکن کند و اگر با سرکه و روغن
گل و زعفران حل کنند و بر شعیر طلا کنند خشک کند و زایل کند و چون با کندر و زعفران
بخود برگیرند [illegible] رحم را نافع بود که از رطوبت بود و رایحه وی مصدع و مسدر و منوم بود
و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ با نصف با [illegible] الذریره
و قسط تلخ و فقاح اذخر. مرد اسفرم آس بری است و در قوت مانند بادآورد بود
و بهترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی
معده و جگر بود و چون بخود برگیرند کرم مقعده بکشد. مرباقلن یعنی آن ذو الف ورقه
و صاحب جامع گوید خزنبل است و گفته شد و طرقیان آنرا خدمانه خوانند
مرانیه هوم المجوس است و هوم الهدابد خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک است در
دوم و در وی تحقیق [illegible] بود و مجوسی گوید سنگ مثانه بریزاند و بول براند و صاحب
منهاج گوید [illegible] آن گل وی بود و آنجا [illegible] بود و طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال
خونابه اندر احشا چون بکوبند و بر آن نهند و چون بپزند و آب آن بیاشامند
بول براند و فضول را [illegible] و معرفت وی در باب ها گفته شود. مرو انواع است
نوع خوشبوی وی مرماحوز خوانند بیشتر ازین مرو خوش گویند و گفته شود و نوعی دیگر
که بوی وی [illegible] نبود آنرا اشمیسا خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آن را بیشتر ازین
مرو تسک خوانند و نوعی دیگر آنرا دادما و دار [illegible] نیز خوانند و آن مرو سفید بود
و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی [illegible] بود و گویند بد [illegible] لسان الثور است
و گفته شد و یک نوع دیگر اردشیر دارو اردشیران نیز گویند و آن بیشتر ازین مر و تلخ خوانند

وبلغم دبال مرماهان ومرماهوش گویند وطبیعت آن گرم و خشکست در دوم مجفف
ومحلل نفخ بود وبلغم وسده بگشاید وصداع سرد ودرد معده که از بلغم بود سود دهد واسحق
بن عمران گوید دارامارو سفیداست وحب وی جسم سفید بود ومولف گوید انواع مرورا
جمع کدام حب سفید نبیت الامرو تلخ که خود وحب هردو سفید اند واین نوع مشهور بود
بمرو سفید پس بدین تقدیر مرو سپید عنب لسان الثور باشد ونوعی دیگر هست که آنرا
میشها خوانند وآن گاوچشم است وگفته شد مرقشیثا ذهبی وفضی ونحاسی
وحدیدی وشبهی بود وهر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون
وآنرا حجر النور وحجر الروشنائی خوانند از بهر روشنائی چشم وطبیعت آن گرم
وخشک بود در سیوم مقوی چشم بود ودیسقوریدوس گوید قوت وی سوخته تا ناسوخته
مسخن ومحلل بود چشم را جلا دهد ومنضج اورام جاسیه بود چون با آبی خلط
کنند گوشت زیادت خورده در دنبیلها ورازی گوید چون از وی گل پا [illegible]
بترسند واگر سحق کنند بسرکه وبر برص طلا کنند زایل کند وگوید محلل [illegible] که بوی د
که در ترتیب چشم بود وقوت چشم بدهد وبر نمش با سرکه طلا کنند سود دهد ودر
مرهمها کنند محلل بود وقاطع دم بود وبدل آن مغنیسیا بود مرداسنج مرتک گویند بپارسی
مرداسنگ وبیونانی لیبذ خورش خوانند ونیکوترین آن اصفهانی بود وباآنکه
بسرخی زند وطبیعت وی بسردی مایل بود ومغسول وی بی محال سرد بود وقابض ومجفف
واز خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه تیز شود واگر در نوره بود بدنرا
بدنرا سیاه کند وبوی مرهمها نیز وبوی بدن خوش کند خاصه ترتیب نعل وظفر
زایل کند واثر سیاهی وخون مرده واثر آبله زایل کند ومنع عرق بکند وگوشت در دنبلها

برویانند ومغسول وی چشم را جلا دهد وخوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود
بول ببندد ونفخ در شکم وحادث [illegible] کند وقبض زبان بکند وباشد که قولنج آورد و
ایلاوس وباشد که اطلاق بول وغایط کند وخناق آورد ومداوای وی قی کنند
بعد از آن بشراب وزنجبیل مربی واسفیدباج وچون طلا کنند در ترتیب نعل و فضلها
سوی دل کند پس اولی آن بود که با دوغن گل بیامیزند ورازی گوید کسی که آن خورده باشد
معالجه وی قی کنند بآبی که در وی شبت وانجیر پخته باشند وبعد از آن مقدار
سه درم مز آب نیم گرم بیاشامند ولحوم الخرفان وسرکه خمر سیاه از عقب بدهند مری
بپارسی اکامه بخاری خوانند وآبکامه رقیق خوانند آنچه از جو سازند گرم وخشک بود
تا سوم وگویند گرم است در اول وخشکست در دوم اخلاط غلیظ را بزداید ونشف
بلغم کند و پاک کند وبوی دهان خوش کند ودنبلهای عفن را نافع بود ودرد دل
وعرق النسا ورطوبت معده را عظیم مفید بود ودر حقنهای قولنج مستعمل کنند نافع بود
وگزیدن سگ دیوانه را نافع بود ورازی گوید مری عمل نمک کند الا از وی الطف
واقوی بود وسلم براند وقطع لزوجات بکند وملطف اغذیه غلیظ بود ومعطش
ومسخن معده وجگر ومجفف آن بود وجز ناشتا اندکی بیاشامند کرمها بکشد واگر در چشم
کسی کشند که وبرا آبله بنیاد کرده باشد جمع در چشم وی بر نیاید واگر برآمده باشد
بگدازاند وچون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از دماغ وحلق ودرد
نعانع پاک کند چون منفجر شده باشد مرار نوعی از شکاعاست وباذاورد
ودر فعل نزدیک است بآن مرطیس سنبلیست که در وی خشونتی بود وبلون
لاجورد بود وچون سحق کنند بوی خمر دهد واگر وزن سه جو از وی بیاشامند

درد دل را نافع بود **مردقوش** مرزنجوش است وگفته شد **مرّیخ** خور هندی است
وآن چیست هندی ماند فوقو وطبیعت آن گرم وخشک است در سیوم حیض براند
وسنگ جگر وسپرز بگشاید **مرماحوز** نوعی از مرو است بپارسی مروخوش خوانند
ونیکوترین آن بستانی بود سبز وطبیعت آن گرم وخشک است در سیوم وگویند در دوم
وگویند خشکی وی در چهارم بود وگویند گرم بود در اول ووی لطیف بود ومحلّل ومسکن
ریاح بود وسنگ بلغمی بگشاید وچون سر بدان بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود
ووی منشف رطوبت معده بود ومقوی آن ومقدار مستعمل ازوی یک درم باشد
ومغ [illegible] بکشد وخوزی گوید چون در شراب خیسانند ویا بیاشامند مستی سخت کند
وبوییدن وی مصدّع بود ومصلح آن ریاحین سرد بود وبدل آن مرزنگوش بود واگر از
جهت شکر بود بوزن آن اشنه ودانگی آن زعفران ومرزنگوش ومرماحوز وجمسفرم
وفرنجمشک وباذرنبویه همه قایم مقام یکدیگر اند در ابدال **مرعزی** جامه‌ایست گرم وزرد
حرارت وی از صوف کمتر بود ملایم طبع انسان بود وبدن را نیکو دارد از نرمی بسیار
که در وی هست ومسخّن گرده ومقوی پشت بود **مرمر** نوعی از رخام سفید است ونیکوتر
آن بود که از معدن جزع آورند وبیونانی اسطریطس خوانند وبعضی گویند اسطرطیس
جزع است فغفسطس گویند اسطرلس چون بسوزانند وباعسل اندر دانی سحق کنند
نیکو ودندان ولثه را بدان بمالند سود مند بود ولثه را محکم دارد وسوختگی آتش
را سود دهد چون بکوبند وسحق کنند وبرموضع سوختگی افشانند وبسفوف [illegible] گویند
چون بسوزانند وبا راتینج درفت بیامیزند ورمهای صلب بگدازانند وچون در روغن
روغن کنند درد معده را ساکن کند **مرارات** سالم ترین زهرهای مرغان زهرهٔ

مرغ وزاغ وکلک بود اما مرارات جوارح نجابت قوت لذاع بود خاصه باد از ایشان
واخیار ان بود که لون وی زرد طبیعی بود واگر زنگاری ولاجوردی بود بد باشد
وطبیعت آن گرم وخشک بود در چهارم وتیزه چون با نطرون وقیمولیا بیامیزند جرب ریش
سله را سود مند بود وزهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود خاصه مرارات جوارح
خصوص خشک کنند وابتداء نزول آب را منع بود ومجموع مرارات طبع براند وابتی گویند
بقوت ترین زهرهای چهارپایان زهرهٔ شیر بود بعد از آن گفتار بس گاو بس گرگ
بس خرس بس بز بس آهو بس میش وهر یک بجای خود گفته شود **مرارة الظبا**
سود مند ترین زهرها جهت چشم زهرهٔ آهو بود **مرارة الحمار الوحشی** زهرهٔ خرگور
داء الثعلب ودوالی را سود مند بود مالیدن وبدان تر ودر [illegible] طلا کنند **مرارة الدب**
زهرهٔ خرس تشنج کزاز که از جراحت عصب بود وسردی نافع بود وترنو گویند زهرهٔ وی
چون با عسل وفلفل بیامیزند وبرطسه طلا کنند زایل کند ووی بکلو بروید خاصه
چون پنج شش نوبت مکرر کنند واگر با سکنجبین بیاشامند درد کبد را نافع بود [illegible]
گویند زهرهٔ خرس در منفعت نزدیک بزهرهٔ گاو بود وچون لعوق کنند صرع را نافع بود ودر
خواص ابن زهرا ودیده است که چون در چشم کشند با عسل وآب رازیانه چشم را
روشن کند **مرارة البقر** قوی ترین زهرهای چهارپایان زهرهٔ گاو بود بس گفتار وخرس
بس بز وگوسفند ونیکوترین آن زهرهٔ گاو نر بود وآن در مرهمها کنند جهت منع جراحتها
ودردهای سخت وبا نطرون وقیمولیا چون سر بدان بشویند حزاز را نافع بود وبا عسل
چون بدان تحنک کنند خناق را نافع بود ومنفعت اواه [illegible] ترباق اند [illegible]
ماخوذ ازوی یادگانی بود ودروی وطنین ودرد گوش [illegible]

چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند دنبلهای بد و خوخ فندک و پوست خصیه را
نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کتیرا بود با عسل مرارة التیس نیکوترین
آن زهره دله جوان بود که بتیس ازی آنرا دبری خوانند و هنوز گشن نکرده باشد و طبیعت آن
گرم و خشک بود دوال و داء الفیل را نافع بود و دانهای تر که بر گوشت بود و زهره بز کوهی
تریاق زندگی بود و مقدار ماخوذ ازوی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح وی
انیسون بود و عسل مرارة الخنزیر دبیتک گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل
بر سر کل موی برویاند و مجربست مرارة الکلب الما زهره سگ آبی گویند که چون
آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و خطبا نا
رومی و دارچینی و بنیمایه خرگوش کنند و بروغنهای خوشبوی تمریخ کنند و تدبیرهای
لطیف مرارة الضبع زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم
و خشک بود و مسهل بلغمی بود و در سر باشد و مقدار مستعمل ازوی تا دانگ و نیم بود
و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح وی عسل و صبر بود مرارة الاسد زهره شیر نیکوترین
آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء
نزول آب و انتشار خاصه زهره گلک که آن سودمندترین زهرها بود درین زحمت
مرارة الشبوط شبوط ماهی است که در دجله بغداد باشد و آنرا بیونانی قلونونوس خوانند
زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار را سودمند بود و گویند چون بگیرند
ازوی تا مقدار دانگ و نیم معده با ماکل کند و قوة دل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود
بزهره و مصلح وی کتیرا و سکر بود مرارة الکرکی زهره کلنگ گرم و لطیف بود چون با آب
مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة الکبش زهره کبش که بیست ازی

غوچ خوانند درد گوش که از سردی بود چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود
مرارة القنفذ زهره خاد پشت که بپارسی زهره چکاسه خوانند اثر ریشها که
در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند مرارة الارنب زهره خرگوش
چون با اره حواری و کندر و سذاب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند بخواب نروند
عجب است و اگر خواهند که از آن خلاص یابند سرکه و بیاد هند و بدل زهره تیس بود
مرارة النمر والافعی والارنب گرم و کشنده و مهلک باشند که چون آن خورده باشند تلخی
دهان عارض شود و زردی چشم و روغن باشد که بکشند و اگر باقی بماند بیشتر از چهار
ساعت نشان خلاص است و سیه زهره افعی بود عجب بود کلاز خلاص نیابد
و مداوای وی بتیز تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و تخم توزک
و جواب کنند و اگر غشی شود از نوع ماء اللحم فرار بخ دهند و شراب با اندکی مسک
و دوال مسک نیز مناسب باشد مرارة الرخمة زهره رخم که بپارسی مردارخوار گویند
و بشیرازی خرد و بعضی دیگر و بداوتش لیر خوانند سودمند بود بازیت جهت
گرانی گوش و با روغن بنفشه چون در گوش بود مخالف چکانند درد شقیقه را مفید بود
و با آب سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و ابن بطریق گوید چون زهره وی
خشک کنند در ظرفی آبگینه در سایه و در چشم مسلوع کشند در جانب زنده سود دهد
و لکه افعی گزیده بود و دیگری گوید بخیل است و بعضی گویند مجرب بود جهت سم
گزدم و مار و زنبور و بیدان نافع بود و صاحب منهاج گوید که ظن من آنست که طوخ
مزیق عصفر است و گفته شد مرقد جوز ماثل و افیون را بدین اسم خوانند مرار البحرا
و مرار الصحراء گویند و آن حنظل است و گفته شد مرورید بعضی است و آن

نوعی از هند با بری بود و نباتی تلخ بود و رازی گوید مرور به صنفی از کاهی تلخ است
که بیخ ازوی روان بود مزر قومی خوانند و آن نبیذیست که از گندم و جو و کاورس
و غیر آن سازند و قدکان آن ابوده و اکسیه و خوش بوی بین خوانند و مست کننده بود
مرمار الراعی زمارة الراعی خوانند و گویند عصی الراعی است و گفته شد مرج
درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر گفته شد منفعت آن مسک بپارسی مشک خوانند
و نیکوترین آن تبتی بود و گویند چینی و ابن وافد نقل از مسعودی کرده که در کتاب مروج
الذهب و معادن الجوهر آورده است که فضیلت مشک تبتی بر چینی به دو وجه است
یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل چرا کند و بهمنین و آهوی چین بر حشایش دیگر چرا کند و دوم
آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند
و غش بجای می کنند مثل خون و غیر آن از نوعهای که غش توان کرد و نیز چینی را
راه دور است و در دریا گذشتن و بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوت ضعیف گردد
نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی تفاحی بود و اذا آهوی گیرند جوان
بود و بعد از غایت نضج بود چون ازوی گیرند و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوی
دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا آنکه ازین آهو دو دندان
بیش بود بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب نا درست و ملت بود و گویند قوم آنجا
بشکار روند و گل تیر بزنند نافه وی بدرند و خون که در نافه بود خام بود و نخفته و رسیده
نباشد و بوی وی سهوکتی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت ازوی
زایل شود و از ملاقات هوا مستحیل بمشک گردد و این در ملیلست که میوه که بر درخت نارسیده
باشد نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها کنند رسیده گردد و توان خورد

و بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در وعای خود نضج یافته باشد و در سرّه خود مستحکم
شده باشد و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود
در دوم و گویند در سیوم و قلهمان گوید مشک گرمست در دوم و خشکست در سیوم ابن ماسه
گوید عرق را خوشبوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیاد کند و مرّه سودا زایل کند
و چون با ادویه بود که مصلح وی بود در آن رحمت مسخن اعضا و مقوی اعضای جاحی
بود چون بروی نهند و اعضای باطن بیاشامند و جماعتی از اطبای فارس و اهواز ذکر
کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد و گاه قدری
ازوی با روغن خیری بگدازند و بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت
بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند دهن را
کنده کند و سود مند بود علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوت را نیکو بود
و طری گوید ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند
متفاوت نیم عدس ازوی با جسفدان زعفران صداع که از سردی بود زایل کند
و قوت دماغ بدهد و حکیم بن حنین گوید در ادویها چشم کنند قوت چشم بدهد و سپیدی
که رفتن بود زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران گوید مرطبی مزاج پیران را
موافق بود و نافع خاصه در زمان سرد و در سردسیرها و مصدع جوانان و محرورین مزاجان بود
خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و بالجمله سود مند بود مجموع علتهای سرد که در سر بود و شکنجهای
نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله جسم و تسکین بدهد و در زهر افعی زایل کند
و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید فی اجل تریاق عشرة الاهل
بود و فروق سنبل و مفرح بود و توحش را سود مند بود و تعدیل روحی فی بکار فود کند

وازآن خشبل بروغن بنفشه وروغن گل کنند وگویند چون بدان سعوط کنند مفلوج را
واصحاب سکته سرد را نافع بود ودماغ را پاک کند اما با ادویه که بدان سعوط کنند وچون در
روغنها فی که منفتح باشد حل کنند وبر قفا وپشت مالند خدر وفالج را سود دهد واز بدان
مداومت نماید افلیج زایل کند وابن رضوان گوید بر بواسیر طاهر طلا کنند نافع بود وابن رشد
گوید دباغ غلیظ که متولد شود در امعا نافع بود چون بیاشامند وصاحب منهاج گوید مقدار
مأخوذ ازوی قیراطی بود وشرب وی مضر بود بدماغ گرم ومصلح وی کافور بود وگویند
بدل آن جند بیدستر در درد عصب ودر همه فعلها الا در بوی خوش تنها باقی در همه
فعلها بدل مسک بود وگویند بدل آن مرزنگوش است مسوالک الراعی گویند فو است
وگویند بتحقیق تشبطرج است وگفته شد مستقور ومستماد ومستفرآن اسمهای
بربری است زراوند طویل را مسک الجن بزبان اندلسی جمله گوط را بدین اسم
خوانند وشواصر این مسک الجن خوانند وگفته شد مسوالک العرود اشنه است
وگفته شد مسوالک العباس گویند دعی الابل است وگفته شد ونوارس را بزبان بربر اسم
خوانند مسطار شراب بد است افزده روز مست کند بود مستحل بوزیدان
است وگفته شد مستوقیا مستوقیا ومستوقی با نیز گویند وان زبد القواریر است
بپارسی آبگینه گویند وماء الزجاج گویند وآن آن بود که بر روی آبگینه مانند کف بستد الکفه
وبعضی گویند آب خمرها سبز است هنگام ساختن وبعضی گویند ریمه آبگینه است گنده
محقق است کف آبگینه است ونعاتیب حار وحاد بود سفیدی چشم زایل کند ومجفف رطوبه
بود وحکه وجرب را نافع بود چون در حمام بر اعضا طلا کنند وبدل آن آبگینه سفید است وقلیه
کاذبان مستاطون عود هندی است وگفته شد مسن سنگ سفید است الوان که کارد

وتمیش وغیر آن بدان تیز کنند حکاکه آن چون بیاشامند ابکار لطوخ کنند وخصیه
کودکان رها کند که بزرگ کند واگر برداء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند واگر
بسرکه بیاشامند ورم سپرز بگدازد وصرع را نافع بود امسا مس زنجی سنجری که سفته
کنند پس بریان کنند بآتش وسحق کنند با سرکه ونطرون طلی قوبا وخنازیر سرطان
واکله را نافع بود وچون سحق کنند تنها ودر چشم کشند سفیدی چشم زایل کند واز جهت
کثیرا فات که جهت چشم سازند بروی سازند واگر وی را بسوزانند وسحق کنند وبر حکه
آتش پاشند سود مند بود متمش بپارسی زرد آلو گویند وقیصی خوانند وبیونانی
ارمنیاقن وبلوتزین ان ارمنی بود وطبیعت آن سرد وتر بود در دوم ودمشقی ره ویس
گویند خوش طعم تر است شفتالو بود وبعضی گویند ازوی بود وخوردن گویند مسهل صفرا
ومولد خلط غلیظ بود وخشک کرده وی چون بخوبی بیاشامند ونقیع آن بیاشامند مسکن
تشنگی بود ومبرد معده نعاتیب وتبهاء حاده را نافع بود واگر در معده طعام بود فاسد کند
وبگندد واولی آن بود که چون در معده تهی طعام بود بخورند واز پس آن سکنجبین بخورند وگویند
نیم درم مصطکی ونیم درم افتیمون با شراب [illegible] عسل خورند وکلاغ استخوان
وی بخورند غثیان وغشی آورد مداوای وی بقی کنند پس بر بوب فواکه ترش مانند غوره
واترج ولیمو وروغن استخوان وی بواسیر را نافع بود مشک هندی سعد هندی است
وگفته شد مسط الراعی دیبسا قوس است وگفته شد مشکطرا مشیع ومشکطرا مشیر
نیز خوانند وان فودنج بری بود وبشیرازی کلک گویند واز خواص وی آنست چون
گوسفند بوی جا کند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید وطبیعت آن گرم وخشک بود
تا بسوم وگویند خشبل بی درجها درم بود رطوبات لزج [illegible] بیرون آورد وشرابی

عظیم تشنه دمنه بود غثی و کرب را و وی حیض و بول و دم نفاس براند و سنگ کم کند. بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط ادرار کردی بیست
بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود
جالینوس گوید چون دانگی از وی سحق کنند و با روغن لسان بسرشند و زن بعد از جماع
بخود برگیرد درد زائل کند و اسحق گوید قولنج را نافع بود و چون دانگی تخم بنج با دو دانگی از وی
سحق کنند و یک درم کتیرا با ده درم خمیر بنفشه بسرشند و با آب تره یا نعناع منه و اسپاسیس
گوینده تب تشنج منقطع شود باشد در سه روز یک درم و نیم درم از وی سحق کنند
با سه درم تخم خرفه و ده درم مسکه ملیس و بیست درم عسل بخورند تشنج زیادت کند
و چون با نعناع منه و بخور کنند بچه بیفکند و وی مضر بود بسفل و گویند اصلاح وی
بکرنه خمری کنند و بدل وی گویند قرد ماما است و جالینوس گوید بدل آن دارد ار
عبس تر است و دو وزن آن و نشا بور کنند بدل آن اکلیل الملک است و گویند
بدل آن شقایق است **مصطکی** بپارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیا دوس
مسطیخ و یونانی سخینوس گویند و آنرا علک رومی خوانند و لیکه گویند دانه صمغیست
سفید بود و سیاه بود آنچه رومی بود سفید باشد و آنچه سیاه بود معروف به قبطی بود
تحقیق در وی سخت تر از تحقیق مصطکی سفید بود و قوت قبض در وی کمتر بود
و وی لطیف تر و سود مندتر از کندر بود و گویند حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند تا است و قبض در اجزای وی یکسان بود
یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره
ورق آن و قشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهت

قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان گشوده
بود و رحم و مقعده بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوت مجموع درخت وی
قابض بود و قوت ثمره وی و ورق و قشر بیخ وی مساوی بود و گل طبیخ
ورق وی بر ریشهای کهن و بر سوختن آتش کنند و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود
و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند
دندان متحرک را محکم کند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی و سگ و گل
از شاخهای وی مسواک سازند دندان از اجلاد دهن و جالینوس گوید مرکب بود
از قوی متضاد یعنی از قوت قبض و تسخین و قوت تلیین و بدین سبب است که
اورام معده و مقعده و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد و سرخ
بلغمی را سود مند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و بوی دهان خوش کند
و بن دندان محکم کند و مسخن معده و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن
مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند صداع سرد را نافع بود
و چون با زیت بکار برند شقاق لب را نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعا
را نافع بود و چون با آب سرد یا نعناع منه رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم
بگدازاند و ورم جگر را و نزف دم را نافع بود و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی آن بود
که خوبیانی و خشک کنند و با کتیرا مستعمل کنند و صاحب تقویم گوید بسیار
از وی مستعمل کردن تشنگی آرد و مصلح آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن
و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان که آن کندر است خوانند مصنع
ثمر عوسج است قابض بود و تسکین بکند و اگر زیاد خورند قولنج آرد و سخت مصل

طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسه گوید در سیوم سودا و از مزاج دارند بود
و مضر بود بمعده و سپل و کبوس بید دفع و اگر با کوتست فرو بزند ضرر آن کم شود
مصباح الروم کهربا است و گفته شد مطبوخ عنبیا العنب خوانند و مویزج گویند
و گفته شود مطحنا لعوق مطحنا خوانند و آن لعوق کوذا است و در مرکبات گفته شود
مطنجن نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک تر از پخته بود و آنچه
با سرکه و کرویا بود گرم و خشک بود و آنچه بمری بود بی سرکه بغایت گرم و خشک بود
و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه با بازیر بود دشوار هضم بود
و تشنگی آورد و کلک سبب که بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی نیاورد و آنچه
بی سرکه با آب بجوشانند بعد از آن مطنجن کنند و مری و دارصینی بر آن کنند تشنگی آورد
مقط جلنار است و گفته شد معشوق از اجار از جمست گویند و گفته شد
و از نبات ماهودانه و آن نیز گفته شد معقار صمغ اجاص است و گفته شد معد
خبی الثعلب است و گفته شد معین مازریون است و گفته شد معا نیکوترین
روده آن بود که از حول گوسفند کبیر و طبیعت آن سرد و خشک بود عصبی مصلح کبد
بود غذای وی دخانی بود و وی دوال در ساقین احداث کند از بهر آنک خون که از وی
متولد شود بد بود و میل بسردی داشته باشد و باید که با پال بشویند نیکو و بسکباج بپزند
و با ابازیر معد وی چون معا بود در لعوا الهادوی صالح تر از معا بود و سرد و خشک بود
مغاث بهترین آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته باشد و طبیعت
آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود مقوی اعضا بود و مسمن و ضماد کردن تسکین
وکوفت و الم و قوس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت خلق تسس بود

و با رایحه کلی خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی عسل بود و در ضماد ات بدل وی قلت کنند معزه نوعی از طین است
سرخ رنگ و یونانی مسلطوس خوانند و برطسیقون گویند و بشیراز گل سرخ گویند
و نجاران مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که سرخ روشن بود نه تاریک و گویند نیکوترین
آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و فولس
گوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود چه اجتنابرا با صلاح آورد و ورم
بکشد و چون در سرکه حل کنند و بر حمره و بر مجموع و رمها گرم طلا کنند نافع بود مجرب
خوره دبتس تشنه و خوره ریش نشته و کلک ریسو خشکی آتش کنند دوع ماده بکند و ورم
بگدازد و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند خون را
ببندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا و مثانه را سود مند بود و طبیعت ببندد و درد
جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض بکند و همچنین
لک حقنه کنند قرحه امعا و خون که از معا سفل روانه بود قطع کند مغموم قلبیه
بادنجان است مغنیسا صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود و نیکوتر گویند طلیت
سیاه رنگ از کوه کاشان می آورند و مولف گوید آنچه تحقیق شد طلیت الوان
بغایت سست و اکثر سیاه رنگ بود که بسرخی زند و نقطها سفید در آن باشد و آبگینه
گران استعمال کنند جهة آنک آبگینه را سفید کنند و آبگینه گران از آن سنگ منغنیس خوانند
و رنگ برکان خوانند و در ولایت شیراز در قریه فاروق دهی است آنجا برکان خوانند
و از آن دیه خیزد و آنجا سنگ برکان از بهر آنک گویند و وی قابض و مبرد و مجفف بود
مقوی معده بود و سنگ بر نبید اند و در داروهای چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی

تا نیم درم بود ومضر بود بدل وگویند مصلح وی عسل است وبدل آن مرقشیثا است
مغناطیس حجر المغناطیس خوانند وگفته شد مغاث مغیلی کلز است وگفته شد
مغد لفاح بری است وگویند باذنجان است وگویند نوعی از کما کوچک است
لیکن قول اول ودوم صحیح است وصاحب منهاج گوید باذنجان است وگفته شد
ولفاح بری را مغدا خوانند وهم گفته شد مغرود نوعی از کما کوچکتر بد بود
خوردن وی مفرح چون مفرح مطلق گویند لسان الثور بود وگفته شد مفرح قلب المحزون
بادنجان است وباد رنبویه نیز گویند وگفته شد مقل صمغیست که انرا کوکا
خوانند ومعروف بود بمقل ازرق ومقل مکی وبمقل الیهود وعربی بود
وصقلی بود غیر مقل مکی که آن ثمر دوم است وگفته شود وبهترین وی
آنست که صافی بود وبلون اسمانجونی بود ازرق که بسرخی مایل بود وزود حل شود
وهیچ جرک وچوبی دروی نبود وچون بخور کنند خوش بوی بود مانند اظفار الطیب
ورایحه غالیه کند وطبیعت آن گرم بود در سیوم وگویند در آخر درجه اول وخشک بود
در سیوم وگویند سرد بود وگویند تر بود ودانیش گوید گرم وتر بود در دوم طاعون را
نافع بود ودیسقوریدوس گوید چون بلعاب دهان روزه دار حل کنند تا چون
مرهم گردد وبر ورم حنجره نهند نافع بود وچون بخور بدکیرند وبخور کنند انضمام رحم
بگشاید وبچه بیرون آورد وهر رطوبت که باشد پاک کند وچون بیاشامند سنگ
گرده ومثانه بریزاند وبول وحیض براند واگر در مسهلات کنند منع سحج کند واگر بیاشامند
زندگی جانوران داوبرفع کهن را نافع بود وقوت مجامعت بدهد وفربهی آورد
ومفتح سده گرده ومثانه بود ومسهل بلغم وسودا بود ومقدار ازو نیم مثقال

کنند یک درم باشد ووی خنازیر را نافع بود وذا الکبیتین وباسلیق بسعفه طلا کنند
نافع بود وفسخ عضله وصلابت اعصاب وتعقد آن وگز از درد پهلو ورياح را
نافع بود وچون بیاشامند وبخور کنند وبخور بدکیرند بواسیر را نافع بود وخراب آن ببرد
ومحلل اورام سفل وانثیین وخون بسته بود وعرق النسا ونقرس را نافع بود
واسحق گوید مضر بود بجگر ومصلح آن زعفران بود وگویند مضر است بشش ومصلح وی
کثیرا بود وبدل آن بوزن آن صمغ البطم ونیم وزن آن کندر دریایی بود مقل مکی
ثمر مقل دوم است وصاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود
وچون خشک کردند وقل خوانند ودر اندرون وی استخوانی بود وآنچه نخته بود
خارج آن در مکه خورند ولذیذ بود ودر اندلس نارسیده خورند عفوصتی عام داشته باشد
وآبی اندک ونعاینب خشن بود وقابض وبارد بود تشلم ببندد وقوت معده بدهد
پوست وبی نخته تقطیر البول را نافع بود وان ثمره مقل مکی خوانند مقلونیا
ملونیا گویند وگفته شود مقلیاثا بسریانی حرف گویند وگفته شد مقر نبات
صبر است وعلیبی خوانند وگفته شد مقدونس ومقدونیس نیز گویند وان کرفس
ماقدونی است ومنسوب بماقدونیا روم بود وان فطراسالیون است وگفته
شد ملسنه آلاندر سیکران الحوت است وگفته شد وقلومس وبوصیر نیز گویند
وان ماهیزهرج است وگفته شد ملسنه قرشیه مخلصه است وگفته شد ملح بپارسی
نمک گویند وان انواع است ملح عجین وملح اندرانی وسیاه نفطی وسیاه غیر
نفطی وملح هندی سرخ رنگ وملح مر آنچه تلخ بود زردرنگ بود وکلوترین
آن دراني بود سفید تنک بپارسی آنرا نمک طبرزد خوانند وطبیعت آن گرم وخشک بود

در دوم و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت
زیادت از ریشها بخورد و در داروهای جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه
و بثور و جذام و قوبا سودمند بود و عمل بادها را بشکند و منع عفونت کند و سودمند
بود غلیظی اخلاط را و لکن اذی اذان و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند و بدان
تحنک کنند خناق را ساکن کند و کلا با عسل بود ورم لهاة و نغانغ را نافع بود
و کلا با سوخته بعسل ضماد کنند آکله و قلاع و استرخاء لثه را مفید بود و با بزرقطونا
بر زیدن عقرب ضماد کنند نافع بود و با بوره کوهی و زوفا زیدن افعی
نه را سود دهد و با زفت و قطران یا عسل بر زیدن مار تساخ داد نافع بود و با سرکه
و عسل دفع مضرت سم جرارای و زیدن زنبور نافع بود و چون با مویز و عسل
ضماد کنند دمامیل را نضج دهد و با فیتج و خمر یا عسل منضج اورام بلغمی بود که در
انثیین عارض شود و زیدن نهنگ را سودمند بود و چون سحق کرده در خرقه
کتان کنند و در سرکه تیز فرو برند و بر عضو زیده می مالند نافع بود و چون با سکنجبین
یا شافته دفع مضرت افیون و فطر کشنده بکند و ابوجریح گوید چون با غذا یک
سه بود مانند پنیر و ماهی و کوامیخ خلط کنند از طبیعت خود بکند تا بحدی که
گرم و خشک کند و بر اسهال قی یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند
و معده را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و هضم طعام را یاری دهد و موافق
مرطوب مزاج بود و نحفا را مضر بود و چون بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند
قطع خون که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان بر کندن بود ببندد و اگر
گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و چون زبان غرغره کنند

بلغم را قطع کند و دماغ را پاک کند و چون صوف پاره بدان تر کنند و بر جراحتهای
که تازه بود و خون روانه باشد چون بر آن نهند خون را ببندد و نمک اندرانی چشم را
تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را اکل کند و ضعیف کند و سبل را سودمند بود
و درد معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام بود و سودا و مقدار شربتی یک درم
بود و نمک سوخته چند از اجلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را
بشویند یکبار و رها کنند تا خشک گردد پس در دیگ کنند و سر دیگ نهند و بر سر
آتش نهند و آتش سوخته که بر که دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستند
آن زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان آتش سوخته نهند
و رها کنند تا خمیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی
گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی بود و حکه
و جرب آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود
که بشویند و سعتر اضافه وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است و دیگر
نیم وزن آن بوره ملح الدباغین سوبج است و گفته شد ملح الصاغة تنکار است
و گفته شد ملح بورنیه نوشادر است و گفته شود ملح سبخی ملح عجین است و گفته شد
ملح العرب بوره درخت غرب است و وی اقوی ترین بورها بود و گفته شد
ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرم تر و لطیف تر از انواع ملح بود
ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرائحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربتی تا نیم درم بود و مضر بود بمعا
و مصلح وی هلیله زرد بود ملاخ قاقلا است و گفته شد ملوخیا ملوکیه گویند و آن

نوعی از خیار است و آن بستانی بود و بتبریزی خطمی کوچک خوانند و درخت وی
مانند درخت خطمی بود لیکن گل وی سرخ کوچک بود و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز
و بزرگ بود و قضبان وی بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اوّل و تر بود در دوم
و گویند سرد و تر بود در سیوم التهاب را نافع بود چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان
حیض را نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سودمند بود چون با آرد جو
ضماد کنند و اسحق گوید شربتی از وی دو درم بود چون از آب وی سی درم بیاشامند
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود با گلاب ملطاه مشط الراعی است
و گفته شد ملی‌نیا مغلی‌نیا خوانند و آن خربزهٔ دراز بود بتبریزی از اخیار دراز
خوانند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود
ممسک الارواح موقف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد
مخ نخ است و بپارسی مغز گویند و در باب [illegible] گفته شد من هر طلی که بر
درختی افتد بپارسی انگبین خوانند مانند ترنجبین و گز انگبین و شیرخشت
و بید انگبین و امثال آن و طبیعت آن ماسرجویه گرم بود در اوّل و معتدل بود
در یبوست و رطوبت سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت آن بزداید و خشونت
آن نرم گرداند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و حبیش بن الحسن گوید گرم بود در آخر
درجهٔ دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی وی بود و نیکوترین آن بود که لون وی صافی بود
و هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود و استرخاء معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد
و ما اصفر را سود دهد چون بیاشامند و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند
مقدار دانگی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی برون آورد و مقوّی ادویه بود

چون با وی خلط کنند در ترتیب و سعوط و وی خلط کنند با ادویهای بزرگ
از بسیاری منفعت آن در بدن ملسم در باب حا در صفت حب الملسم
گفته شد صفت آن منتجوشه سنبل رومی است و گفته شد مندعون یبروح است
و گفته شود و یبروح را منذراغورس خوانند منثور خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد
و نوعی از خشخاش هست که آنرا منثور خوانند مندلی عود است و گفته شد
مخ مخ است و گفته شد مخ ذداوتسان تخم خیری است و گفته شد موز
درختیست مانند نخل و تمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد
و بطعم شیرین بود و خشخاشی با پوست بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید
گرم بود در وسط درجهٔ اوّل و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و درشتی حلق
و سینه و شش و مثانه و سرفهٔ خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده
را نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده
کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود بغایت و مصلح وی نبات بود یا وی
بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین خورد و بعد از غذا
نشاید که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد و بخاصیت شکم کلابست مورد اسفرم
مورد بری است و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
صرع را نیکو بود و مقوّی معده و جگر بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود
و چون بخود بر گیرند کرم را بکشد مو یونانی میون خوانند و بعضی اثامنطقون
خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبث بود لیکن ساق وی غلیظ
تر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بوی و لون عارفقون بود لیکن

زردی مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوش بوی بود و این نوع مستعمل است
وطبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و خشکست در سیوم و در وی رطوبتی
نافع غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و نیکوترین
آن سپید روشن پاک بود بول و حیض براند و ملطف بود و گرمتر از سنبل بود
و قابض‌تر و درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن
و عسر البول را نافع بود آشامیدن و ضماد کردن و درد مثانه و کلیه را نافع بود چون
بجوشانند یا بخور سازند یا بیاشامند و کلف ببرد و با عسل بسرشند و لعوق کنند با ذی در
معده بود و مغص و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سودمند بود و چون بجوشانند
و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند
و کلازباد مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس
بود و بدل آن نیم وزن آن جوز بوا و نیم وزن از سنبل و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل
سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوز بوا **مومیائی** نیکوترین معدنی بود که از ولایت
داراجرد خیزد و در بستو ریه وس گوید مومیائی تقوع زفت و قفر بود چون با هم بیامیزند
و بطبیعت آن بود الا مومیائی منفعتی بسیار تمام دارد و طبیعت آن گرم بود در
سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود
در اول مقوی روح بود بخاصیت و سودمند بود در مهای بلغمی را و خلع و سقطه
و ضرب و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار
را سودمند بود چون حبه باب مرزنگوش سعوط کنند و رانی زیانرا فرا اطریل بطبیخ
سعتر پارسی بیاشامند نافع بود و منع نفث دم از شش بکند و خناق و درد حلق

قیراطی از وی با سکنجبین یا رب توت سودمند بود و قیراطی از وی با لعوق
خفقان را نافع بود و حبه از وی با فواق را زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند
و قیراطی از وی بشراب انار بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و دو حبه از وی با قیراطی
زیت عفص با شراب صرف بیاشامند یا با مثلث و همچنان با روغن گاو بر موضع
زیتی بمالند جهت کسر چون بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانگ
آب اینسون جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و جهت
امساک بول هر روز دو حبه با آب تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر در آن جوشانیده
باشند بیاشامند و ابتداء جذام و برص و داء الفیل هفت روز پیاپی بطبیخ افتیمون
هر روز نیم دانگ بیاشامند و جهت معده که از سردی بود و سوء الهضم دو حبه هر روز
بشراب صافی بیاشامند و گزندگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه
با آبی که انیسون و ورق درمنه و پودنه کوهی در آن پخته باشند بیاشامند و رعشه
ظاهر که در اعضا بسبب برودت هر روز دو حبه با آبی که سعتر پارسی و داسن جبلی
در آن پخته باشند و جهت اختناق رحم و مجموع علتها که زنان را از آن پدید شود
از سردی دو حبه با آب سادج هندی بیاشامند و جهت تب ربع
کهن هر روز نیم دانگ در آبی که پیش تب باد آورد در آن پخته باشند بیاشامند
و این خاصیتها و زیادت تر ازین دارد اینجا که نام کردیم آنچه از ولایت داراجرد
آورند و معروف بشبانکاره بود این منفعتها دارد غیر آن معمول
از ادویه است و غیر انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر بود و منافع
آن نزدیک بمومیائی بود و گفته شد صفت آن **مولوبدانا** نیکوترین آن بود

که بلون مرداسنگ بود و جالینوس گوید تقویت مرداسنگ بود و در مرهمها گوشت زیاده
بر رویاند و مولف گوید نیز ازین آنرا ازاله خوانند و چون آب بسایند و در شب نغل
مانند کند آن برود موم شمع است و گفته شد موس دربندی نوش دربندی است
و گفته شد موی حرمل است و گفته شد مرامون گزدابر است و گفته شد مرقیون
نوعی از سموم است نه دیگر به پیش و مداوای کسی که از خوردن باشد مانند مداوای تیس کنند
مها صاحب منهاج گوید سنگیست نحس بلور و گویند بلور است و صاحب جامع گوید
نوعی از آبگینه است که در معدن با مغنیسا جمع می شود و مهی میگویند و در بحر اخضر
یابند و در صعید مصر وان سنگیست سفید یک رنگ و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ
وی کمتر می باشد و صلب تر که چون نگاه کنند ظن برند که طلح اندرانست و نوع
اول که گفته شد بلور است تحقیق و ابو طالب بن سلیمان گوید مهی بخاصیت
چون زن در زمان زادن از خوف یاوردن زادن بروی بهل لعقه و برمس
گویند که این نبانات دیگر سحق نباید گوید چون سحق کنند بسرکه و نمک و مرو زعفران
و نوشادر و با عسل حل کنند و با نه اندران تحریک میدهند چند نوبت آن زحمت
زایل شود و کسوفراطیس گوید مهی سود مند بود ارتعاش و سل که عارض شود
کودکان را و زنی را که شیر دختر او از پستان آید چون بر پستان مسح کنند شیر آسان بیاید
و تمیمی گوید چون با آب سحق کنند سفیدی چشم زایل کند مهد نوعی از غو طینا است
معروفست بلغة الاسه و اهل مشرق قلبی خوانند میس درختیست بزرگ و یونانی
لوطوس خوانند و ثمره وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود
معده را نیکو بود و شکم ببندد و وی لطیف مجفف بود و نشارهٔ چوب وی ترقدم

زنان را نافع بود و قرحه امعا و ذرب و دیسقوریدوس گوید طبیخ نشارهٔ چوب وی چون
بیاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهت قرحه امعا و زنانی که رطوبات مزمن
از رحم ایشان روان بود و موی را سرخ کند و شکم ببندد میعه یونانی میعه سایله را
اصطفی خوانند و عسل لبنی نیز گویند و نقل و میا میعهٔ یابسه خوانند و فیلوتریان
خوشبوی بود و بسبب ازین آنرا بخور خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت
ان گرم و خشک بود و گویند تر بود مسخن و ملین و منضج بود و گویند دماغ را آلکه
و جذام را نافع بود و طبیعت ببندد و مقدار مستعمل ازوی تا یک مثقال بود و بخور
و زکام و نزله که از رطوبت بود سود دهد و چون بیاشامند یا بخور بکنند حیض
فرود آورد و از خواص وی آنست که بخور کنند وی قطع رایحهٔ عفن میکند و وبا را
سود مند بود لیکن صداع آورد و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی مصطکی بود
و صفت میعه سایله در لبنی گفته شد میشها کا و خشم است و گفته شد و صاحب جامع
گوید میشیاره و میشبهاد طیلا فون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته
میبم منسم است و صفت آن در حب المنسم گفته شد میبختج بادینی پخته جوش
خوانند میویزج زبیب جبل خوانند و صاحب جامع گوید حب راس است و این
خلافست حب راس غیر آنست و میویزج بادیبی میویزل خوانند و نیکوترین آن
مصری بود بسیار رسیده و معروف بود بمویزج جحری و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سوم محرق و اکال و حریف بود و بخاصیت شپش را بکشد خاصه چون با
زنبق بود و نیطا بدرجب ربیش شده که ازن نافع بود و جسن با نجن حب ازین بیاشامند
قی لیموس لزج آورد و وی مضر بود ببیرد و مصلحی کیترا بود و بدل آن نویسند

عاقرقرحا بود و در خوردن می حفظ بود قرحه مثانه پیدا کنند **میبوسن** شراب سوسن است

نیز گویند **باب النون نارجیل** بارنج گویند و رانج
نیز گویند و آن جوز هندی است بتازی نارجیل گویند و بشیرازی گردو هندی نیکوترین
آن تازه بود که بغایت سپید باشد و آن که در آن بود شیرین باشد طبیعت آن گرم بود
در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذای بسیار دهد و منی بیفزاید و منی
کند بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی نواسیر را سود دهد و کهنه وی کرم را بکشد
وجع الورک بیرون آورد و طبع ببندد و وی بر معده ثقیل بود و پوست مغز وی هضم نشود
و از بهر این است که پوست وی البته باید خراشید و با شکر بخورند و اکثر تشنگی و غثیان آورد
دغیی آورد و مداوای وی بقی کنند بعد از آن برب فواکه ترش **نانخه** و نانخواه
و نانخواه گویند بشیرازی نیز نان خواه و نانخواه اسم پارسی است یعنی آن طالب الخبز
بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن از وی تازه خوشبوی بود و مایل بسرخی بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند که وی در دوم بود سده بگشاید و در ادویه
بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند مغص
و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود و جفت براند و ابوجریج گوید طبیخ وی نفخ را
بگشاید البته و وی تنهای گرم را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزندگی عقرب زنند
در حال درد ساکن کند و فارسی گوید قطع قیح که در سینه و معده بود بکند و مسکن ریاح
بود و طعام را هضم کند و درد دل را و غثیان را عظیم نیکو بود و لیکن طعم طعام بداند
و بولس گوید مسخن معده و جگر بود آشامیدن وی و ابن ماسویه گوید که معده و مثانه
پاک کند و طبری گوید شکم ببندد اندکی و کرم وجع الورک بیرون آورد و صاحب منهاج گوید

با شراب بول براند و آب وی چون در چشم چکانند خون بسته بگدازاند و مقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مقلل لبن بود و مصلح وی ترمس بود
و گویند چون سحق کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند بر قرحی که باشند در هر موضع
بود و دم آن را تحلیل دهد چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک کند و رطوبات عفن
خشک کند و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند ثبور لبنی را زایل کند
و چون بکوبند با گوگان سوخته و بخورند تب حر را نافع بود **نارنج** صاحب منهاج گوید
پوست وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود
از دماغ و وی لطیف تر از اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف گوید درخت وی
مشهور است و ثمره وی مرکب از قوی مختلف بود پوست زرد وی گرم و لطیف بود
و حماض وی سرد و خشک در سوم و تخم وی و بیخ وی گرم و خشک بود پوست وی خشک
که سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان و گلاب آن نیز آن که
بادنیک گرم در از روده بیرون آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن خوابانند
و سه هفته با آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و حب از وی دو مثقال
بیاشامند زدن عقرب و مجموع گزندگیها که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه
وی چون بیاشامند سودمند بود سمها که عارض شود بسبب گزندگیها و حماض وی
بیاشامند خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود
دانه سیاهی از جامه سپید ببرد و آن شکوفه وی خوبست ببلادان و گلاب وقتهای بار ریاح جمع کند
و خشک که سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین دواها باشد جهت دفع
زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود **نارمشک** نامی است خواننده و آن افاع ریان هندی است

و ناردیل آن بپارسی مسک الرمان بود و صاحب منهاج گوید فقاحی و قشور دیر افقاع است
مانند سنباسه اما مؤلف گوید فقاحی است مانند تخم سرخ رنگ و اندک تلخ بود در میان
آن بود و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت
سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند گرم و خشک بود در سیوم لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم نیکو بود
و لطیف اخلاط غلیظ بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل آن دارچینی و نیم آن
زنجبیل و نیم وزن آن پوست بسنده و دو اکی آن سنبل بود و ابن عمران گوید بدل
آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم وزن
آن سنبل و نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط و گویند بدل آن نیم وزن آن
قسط است **ناردفاربیش** نوعی از مر است مغشوش گویند بعضی از تبوعات
و آن کشنده بود **ناردین** سنبل رومی است و مؤلف گوید آن بیخی است بلون
مشابه ماميران و عروق الصفر بود و بشکل اسارون و رشته بسیار داشته باشد
لیکن رشته وی باریکتر از رشته اسارون بود و نیکوترین آن فربه تازه خوشبوی بود
و آنچه بسفیدی مایل بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک بود
در سوم چون در کحلها کنند موی مژه برویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را
نافع بود در طبیخ وی نشستن و یک درم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید
مضر است بشش و مصلح وی کتیرا بود با عسل و بدل آن سنبل هندی بود
نافوخ دلبوث است و گفته شد **نارکیوا** رمان السعال خوانند و آن
خشخاش است و گفته شد و نارکیوا خشخاش سیاه است **ناب الکلب** دندان

گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه در باب عین در صفة عظام گفته شد **ناغیت** نارمشک است
و گفته شد **ناطف** بپارسی قبیطه خوانند آنچه به شکر بود معتدل بود موافق
جوانان و کهلان و پیران و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه
بخشخاش بود سودمند بود اصحاب نزله را و حرقة البول را نافع بود و آنچه از عسل بود
موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مصلحش آب انار خاصه جوانانرا
و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او سده و خلط بلغمی بود و آنچه بکنجد
بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و مرض معده و آنچه بگردکان بود
بغایت گرم بود معده بلغمی را نافع بود و گرده لیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش
و کاهو کنند و آنچه ببادام بود اندک ریحی داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع بود
نبق رطب بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق دوما گویند و طبیعت آن سرد بود
در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل
بحموضت بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی و سیب و امرود مساوی
بود و آنچه معتدل بود از وی تشنگی بنشاند و غیر معتدل دافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود
و مهیج حیض بود و وی مولد بلغم بود و از بهر اینست محرور مزاج بعد از وی سکنجبین
خورد و سرد مزاج گل انگبین **نبق یابس** کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی
کمتر از سردی تر بود و در وی تجفیف و تلطیف بود و قابض بود قوت معده
بدهد و شکم ببندد و منع نزف و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون
بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذای اندک دهد **نبت الارز** حب صنوبر است
و گفته شد **نبید التمر** شراب خرمایی نیکو تر آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن

گرم وتر بود بدن را فربه کند و مسهل بود وغذاء بسیار دهد ومنفخ بود ووی غلیظ‌ترین
نبیدها بود بعد از دوشابی وسدّه آورد ومولّد خون تیره سوداوی بود ومضر بود
باعصاب وحواس وانار ترش مضرّت وی کم کند نبید دوشابی نیکوترین آن بود که از
سیلان رطب سازند وآن گرم وتر بود حرارت وی کمتر از خرمائی بود ومسهل طبیعت
بود وچون کهنه گردد غذاء بسیار دهد وغلیظ‌تر از خرمائی بود ودیرتر کهنه گردد وبادانگیز
تر بود ومولّد سدّه بود خاصه چون تازه بود نبید العسل گرم بود بغایت وگرمتر
از خمر بود وخشک باشد رطوبت معده وسرد مزاج ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود
خاصه چون با افاویه سازند ووی خمار آورد بیشتر از خمر ومضر بود محرور مزاج را
ومولّد صفرا بود وصداع آورد واصلح آن بود که تعدیل با نار مزوّجه کنند وثقل آن
نبیذ از تن وکل اجاد عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره وانبرج ومانند آن چون خورند
نبید الفاند والتین مسهل طبیعت بود وصفراوی مزاج را موافق بود وکسی که علت
کلیه ومثانه داشته باشد وسینه وشش را نیکو بود ومسمن بدن بود ومسمن وی
وجرب وحکه آورد وفی الجمله مجموع نبیذها مقصر باشند از شراب نبید الزبیب
گرم وتر بود وحرارت وی دون حرارت خرمیا غلیظ بود وچون افاویه در وی کنند پس
بطبع وی باشند رطوبت معده را نافع بود لیکن منافع وی نه نزدیک بود بخمر ومسهل
بود وکل عسل با وی بود گرم وخشک بود سرد مزاجان را ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود
وادرار بول کند ومسخن گرده ومثانه بود وسنگ وفضولی که بود بیرون آورد وشکم
ببندد وآنچه از میویز مجرد بود غدا بیشتر دهد وخونی که از وی متولد شود متین
وغلیظ‌تر از خونی بود که از شراب ودرو مستحیل شود بخلط سیاه که از اوردی

خون خوانند وبعد از آن مستحیل بسوء الکفه وسوداوی مزاج باید که اجتناب نمایند
از وی نبید الناجیل مسکری نیکو بود ومسخن وملیّن بود [illegible] منه بود جهت درد پشت
وگرده که از خلط سرد بود نبات بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود وطبیعت آن
معتدل بود حلق را صافی کند وسرفه را نافع بود وموافق سینه وشش وقصبه آن بود
وکلا لا ذورد اضافه وی کنند سودا را نافع بود ومضر بود بمعده مراری ومصلح آن فواکه
مز بود نبات الرعد کمأ است وگفته شده نجب پوست سلیخه بود ونجب اسم مرقشتری
بود ومخصوص بود بسلیخه طیب نجم ونجیل ونجیر ابن هرسه اسم ثیل است وگفته شده
درتا نحاس بتازی مس گویند وآن انواع است یک نوع سرخ بود که [illegible] زنند
ومعدن آن قبرس بود وآن فاضلترین انواع مس بود ویک نوع سرخ روشن بود
ویک نوع بسیاهی مایل بود وبه صنعت زرد کنند ویک نوع طالیقون است وآن
گفته شد ومس چینی بسوزند وسحیق کنند ووی حریف بود ودر وی قبض بود
وچون بشویند نافع باشد ونیکوترین آن شبیه رقیق املس سرخ بود از هر دو طرف
وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم ودر وی حدت وقبض بود وشرب آن
از ظرفهای مسین مسهل بود وباید که حذر کنند از آنچه در وی رها کنند
از شوربی وتلخی وترشی وشیرینی وچربی گوشت واولی آن بود که چون چیزی
در وی ریخته چون گرم بود از وی بیرون آورند ورها نکنند که در آن سرد شود مضر
بود ودر وی سمّ است وگفته شد در زا نحاس محرق دوسنج خوانند وگفته شد
نحام مرغ آبی بود ابن ماسویه گوید گوشت وی از لحوم طیر بود وافضل
آن گرم بود وجرب قوی جسم بدهد وبیضه ابن ومصلح بدن بود وصاحب منهاج

گویند صحیح آن است که دیر هضم شود و از بهر اینست که با بازید مستعمل کنند فاما آن
مثلث خورش یا بعضی از جوارشات **نخاع** بپارسی پشت ماز گویند طبیعت آن
سرد و خشک بود **نخاله** بپارسی سبوس گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در
وی جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار سینه را بکند که اش خاصه حبوب که از آب وی غسل سازند
و وی محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که ورم بود چون گرم گرم در آب کنند و تکمید کنند
بدان موضع ورم را تحلیل دهد و با سرکه گرم گرم بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود
و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستان که شیر در وی بسته بود ورم آن
ساکن گرداند و شیر روانه کند و نخاله با ورق ترین بپزند و بر زبان عفن ضماد
کنند درد ساکن گرداند و اگر آب تنطل همین سپیل و ال سبوس در سرکه خوبیاتند
و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد **ند**
بپارسی گشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود بخور وی مقوی قلب بود
و دافع سموم **نذع** صعتر بری است و گفته شد **نرجس** عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند
نیکوترین وی مضاعف بود و بیشتر ازین آنرا مثقت زرد گویند و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
سده دماغ را بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود و صداع که از
رطوبت بود سود دارد و مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود **ند** طلا مکتت
مرکب از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ
ورمهای گرم را نافع بود و در مرکبات گفته شود **نرولت** مولف گوید صاحب منهاج
و صاحب جامع صفت وی نگفته اند آن کجا حبیست کوچک و ورق آن بورق خیار زن

مانند ورنج و پیاله و النبه خوانند و گویند بلبل باد ایذن دشوار می باشد جز بکار
زاینش بقدرة حق تعالی میبانه که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود از گیاه
را طلب کند و بیخ آن برکند و بخورد دیگر آبستن نگردد بقدرت حق تعالی همه در بیخ وی
پیدا شود گویند در پس پیروی باشد و گویند در زمین دنب و گویند در بستر دان بود
و در میان زبر این وی باشد و مولف گوید آنچه محقق است در زمین دنب وی نیز باقی
خلافست و آنرا حجر النمر خوانند بپارسی برگ بلبل خوانند خاصیت آن بسیار بود
مرجراحتی که ناصور شده باشد آنرا بسایند با آب و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی
که صلابه در لعق کند دیگر آبستن نشود و هر مردی که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد
و امتحان وی آنست که گل در تنبیب گوسفند اندازند تبیب بریده شود و اگر کسی با خود
دارد و در اندرون دکان خباز رود نانها در تنور افتد و نزل از آنکه دست نیز کوچک تر
بود بسیار و دو کلها داشته باشد و گویان عمل سازند و عمل را انکار ندوان
و ترک نتوانند و مطلق کل نرگس بزنک پوست بلبل باشد سیاه و سفید
نسرین ورد صینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع بپارسی گل مشکین خوانند
و یک نوع نسرین فوق وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن نسرین بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیوم
و وی منق و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و گرم کننده و طنین
و دوی را سود مند بود و سده بینی بگشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق
بود چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بری وی و اصحاب مره سودا که سبب آن
از عفونت بلغم باشند سود دهد و مسخن حار و مقوی دل و دماغ بود جز ادمان بوییدن وی

کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و عطسه بیرون آورد و چون سحق کنند و در حمام
در خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق و چرک بگویند و بر کلف بهقی مالند
زایل کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند جمیع روزهای
جوانی را نگاه دارد و مانع شیب باشد نسر شریف گوید مرغی است عظیم
بزرگ و ثقیل الطیران بود بتازی آن را کرکس گویند و در طیران چنین بلند کند
از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبهاست
گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظ تر از گوشت
مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مرض سودا بود و نزدیک بگوشت
کلنگ باشد و هم جنس وی گویند زهره وی چون در چشم کشند منفعت بود و با آب
سرد و طلا کنند بر اطراف چشم سودمند بود جهت نزول آب و اگر با همچند آن
عصاره بید قد بیامیزند و بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود و غلظ اجفان
و جرب آن و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرمی را نافع. بوذ
خاصه چون بیاید این عمل کند نشا بیونانی اامولن گویند بتازی نشاسته
گویند نیکوترین وی سپید بود که از ادرب خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود
در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود چون با زعفران بر کلف زنی کنند زایل کند
و چون بپزند با سه چند آن آب و شیر و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه
و حلق و نفث الدم را نافع بود و وی ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند
شکم ببندد و چون با شراب بر زنبیل افعی طلا کنند سودمند بود و گویند نشاسته غذای اکثر
دهد از هر چه از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سدّه آورد و گویند

مولد سودا بود و مصلح وی چیزهای ترش بود مانند شکر و عسل و بدل آن
که ایباب بود و گویند از مغسول نشارة طبع وی طبع درخت بود و نشاره چوب
کهن خورده که مانند آرد بود چون ضماد کنند بر ریش تر بصلاح آورد و نیکو کند
و چون با همچندان انیسون بشراب بسرشته و در خرقه کتان کنند و بسوزند
و سحق کنند و بر قرحه نمله افشانند مفید بود و شریف گوید نشاره چوب
ارز گرم و خشک بود چون با حنا بیامیزند و بر جرب تر مالند زایل کند و چون دود
کنند زنبورکان بگریزند و پشه بکشند و منفعت نشاره عاج در باب فا در صفت
فیل گفته شد نضار درختی چون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین روید
اثل خوانند و گفته شد نطرون بوره ارمنی است و گفته شد نعنع بیونانی
منتی خوانند و صیدار ما گویند بشیرازی داققه گویند و نیکوترین آن بستانی تازه
بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشند و طبیعت وی
معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود
در سیوم خشک بود در اول و در وی قوت مسخن و قابض و مانع بود و وی لطیف ترین
بقول حوزنه بود و بنفع ریه و گویند عصاره وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث
دم بکند و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش دو شاخ یا
سه شاخ بیاشامند فواق و غثیان و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند بر دبیلات
بگذارد و گل بر پیشانی نهند با بت جو صداع را زایل کند و اگر بر پستان که شیر
بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند بر زخم سگ دیوانه
مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود برگیرد

پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ ازوی در پشم بمالند و در هوا کنند شیر را
نگاه دارد از خرابی و وی بغایت معده را نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد
دندان را نافع بود بغایت و چون بر موضع گزیدن عقرب نهند عظیم عظیم مفید بود
و چون سعوط کنند صاحب خنازیر را ظاهر بود که زن وی سه نوبت بزنوبتی داخل اعضا
ورق وی با روغن بغایت کمال مفید بود و نافع بود و صاحب بواسیر را عظیم نیکو بود
بوئیدن وی ضماد کردن و نیکوترین معالجه وی بود و گویند بغایت موافق معده بود
خوردن و ضماد کردن و درد معده زایل کند و قوت وی بدهد و اشتها بیاورد و مسهل
معده بود و قطع قی بکند که از بلغم و خون و ضعف فم معده بود و چون با قندی عود
یا مصطکی بخایند فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل بود و منع وی تا زاد دفع
بود و بسیار خوردن وی کله در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسفل
و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی پودنه جوبی بود نعام بتازی شترمرغ گویند
و جالینوس گوید گوشت بط و نعام کثیر الفضول و عسر الهضم بود و رازی گوید
گوشت وی غلیظ بود بغایت باید اصلاح آن مانند اصلاح گوشت بط کنند
و ابن رضوان گوید بیه وی حبس کنند در اول تابستان و آخر بهار و در موضع
که بهنجار واقع بگریزد و چون بیه وی بسوزند غشی آورد و مجرب بود و گویند بیه وی
محلل اورام جاسیه بلغمی بود محلل قوی و بر گزیدن عقرب ضماد کردن و آشامیدن
نافع بود و در دوا کردن ... نوع سوزد و نفط سیاه بود و سفید بود نیکوترین آن
سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید تا ثالث و وی لطیف و محلل
بود سدها بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود دفع

نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود چون نیم مثقال ازوی با آب گرم بیاشامند
مغص را ساکن کند و بادها را بشکند و سردی مثانه را سود دهد و بچه مرده و مشیمه
را بیرون آورد و بر گزیدنها طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق
گوید مضر بود بشش و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود نعنع
عصفر است و گفته شد نبک ثمر زعرور است و گفته شد نمام نمام الملک خوانند
و نمامه گویند و آن سیسنبر است و نیکوترین وی آن بود که بستانی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند
و تشنج بکشد و ورمهای سرد را نافع بود و فلغمونی سخت صلب و ورم را بگشاید
و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده و شکم برنزند و گویند چون ببوئی بیزند
و با روغن گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود
و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل کند و همچنین تخم وی
و بر گزیدن زنبور ضماد کردن با بلیت استعمال با سکنجبین آشامیدن بغایت نافع بود
و بوئیدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن
بادروج بود نمل بتازی مور گویند شریف گوید از قول ثقات ... که مورچه بزرگ
که در گورستانها بود چون سحق کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آنکه تیغ زده
باشند زود زایل کند و چون صد عدد ازوی بگیرند و در پنج درم روغن زنبق اندازند
و عرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب بمالند نعوظ آورد
و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند با آب و شبت نعل طلا کنند
بعد از آنکه موی بر کشیده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود جز کم کند

دیگر زرونبا نمس بپارسی ملک گویند و ارسطاطالیس گوید خون وی چون بر کلف مالند
و رها کنند تا خشک کلف زایل کند و ضرر وی چون بگذارند بروغن زنبق و بخود برگیرند
درد دم را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود
و وجع معالجه نیکوترین بود در بن خت و جاحظ گوید اگر آدمی پیه قنا در اعضا
خود بمالد و برابر ملک رود در جایگاه وی و پیش وی بنشیند ملک را قدرت نبود که
حرکت کند و برخیزد و زهره وی سم قاتل بود و گفته شد و تدکل وی نیز در صفت نول گفته شد
نمسین رسید است و گفته شد نوادس نوعی از قتاد بود گشت و آن را شجر القدس
خوانند و سواک العباس و سواک المسیح گویند و صفت قتاد در قاف گفته شد نوره
کلس است بیشتر ازین آهک خوانند و نیکوترین آن سفید سست بود و آب نزدیک وی
بغایت گرم بود و لطیف و محرق بود و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز بوی بگذرند
نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف بود بی لذع گوشت زاید چنانکه نخورند
و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره بر
موضعی که خون روانه بود چون بر آن نهند قطع خون بکند و وی مضر بود تخفیف
جون در حمام طلا کنند و اول آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و نقل عصف
و تخم خرفه وارد برنج با گلاب بمالند و اگر اعضا بسوزاند و دانه بیرون دهد پس آرد جو با گل
و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود علامت
خوردن وی آن بود که دهن خوشتر و درد معده و سوزش آن و حبس البول
و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سردی
اعضا و غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند با آب گرم و روغن بسیار تازه

و روغن گل و جلاب و اشتهای حب از مرغ بروغن بادام و لعابات نافع بود
نوشادر معدنی بود و عملی باشد و ابن تلمیذ گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی
صافی بود مانند بلور و غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سوم ملطف و مذیب بود
سبل چشم را نافع بود و ملازمه افتاده را محکم کند و اگر جز در حلق دمند با ادویه دیگر
و خناق بلغمی را سودمند بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند و در خانه
بیفشانند مار آنجا بگریزد و اگر در سوراخ ایشان ریزد بمیرند و چون سحق کنند با آب
سداب و بیاشامند علق که در حلق چسبیده بود بکشد و شریف گوید چون بروغن برود
و بر جرب سوداوی مالند در حمام زایل کند و چون بخایند نوشادر و در دهان افعی
اندازند بکشد زود و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص مالند بعد از تنقیه برص
را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن
شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود نوی التمر بپارسی استخوان
خرما گویند گرم و خشک بود در وی قبض و جلا بود و چون بسوزند دندانها را
نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل بر قرحه چشم کنند موی بروید
و چون در چشم کشند سبل چشم را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود
در شعر مژه رویانیدن و طبع وی شکل بیرون آورد نوی الاهلیلج الکابلی استخوان
هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم حبس البول
را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی شراب بود نوح للبلابست و گفته شد نهق صاحب منهاج گوید جرجیر الماء است
و صاحب جامع گوید جرجیر البر است و هر دو گفته شد نهشل جز بری است

و بلغت شين نيلوفر لينوفر خوانند و بسرياني زنب الما و بيوناني نيمفا كويند و جب
و بتازي حب العروس خوانند و كويند خلاف است و نيكوترين نيلوفر بغدادي بود
كه كل وي آسمانكون بود و طبيعت آن سرد وتر است در دوم و سردي وي زيادت بود
از سردي بنفشه و كويند سردي وي در سيوم بود و بيخ وي با آب بهق كنند نافع بود
و نيلوفر ورمهاي كرم را نافع بود و كل وي منوم بود صداع كرم را سود مند بود
و منع احتلام بكند و شهوت باه بشكند جون يك درم ازوي با شراب خشخاش بياشامند
مني ببندد و خاصيتي كه در وي است و بيخ وي و تخم وي درد مثانه را نافع بود ضماد كردن
و تخم وي نزف را سود دهد و جون در آب بجوشانند و بر سر ريزند حرارت را ساكن كند
و نيلوفر خيار مضر بود بمعده بنفشه و خوردن وي مضر بود بمثانه و مصلح وي نبات بود
و بدل وي بنفشه با خطمي سفيد و اصل نيلوفر هندي كه حلم بيروح داشته باشند و نيلوفر از
ادويه قلبي بود وقتي كه تعديل آن بزعفران و دارصيني كنند نيلج عصاره نيل است
نيمفا نيلوفر است و بلغت شين نيسوق اذرك است و بلغت شين نيل خشبيشيست
عصاره وي را ابيلج خوانند و نشجه و برا عظلم خوانند و نيكوترين وي سبز بود
كه بسرخي مايل بود و طبيعت آن كرم بود در اول و خشك بود در دوم و كويند سرد است
در اول و كويند سرد است باعتدال و متوسط بود ميان تري و خشكي و قابض بود
منع نفث دم بكند و كلف و بهق و داء الثعلب و داء الحية و سوختكي آتش را نافع بود
و خراجات بد كه در اعضاء صلب بود و دنبلهاي عفن سود مند بود و سوختن
كه كان آن تقي كند نافع بود و عصاره وي نيز همچنين و اسحق كويد مستسقي جون بياشامند
سود دهد با فلوس خيار جنبر و كل عصاره وي بسر اكحل كنند و بر دنبلهاي سرما كنند نافع بود

و كل ادمان كنند بر خنازير منفجر ضماد كردن باتفي صلابت آن بكداند و نيكو كند
و اسحق بن عمران كويد بدل نيلج بوزن آن آردجو و دوده آن كه آن ماميثا بود

باب الواو

وا جد بلغت اهل يمن لبلاب است
و بلغت شين وبر فرو است و بلغت شين دروفا وج عود الوج خوانند بيوناني اوردون
و بپارسي اكر خوانند و قوت وي نزديك با بو سانبوه و ند اوند و نيكوترين وي قرحه
ستبر خوشبوي سفيد بود و طبيعت آن كرم و خشك بود در اول درجه دوم و كويند
در سيوم لونرا صافي كند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را زيادت كند
و كراني زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سينه و جكر و صلابت سپرز
و مغص و فتق را نافع بود و بول و حيض براند و ازين جا نوراني را سود دهد و سعدي
خشم زايل كند و بادي كه از رطوبت بود و اسحق كويد صفرا و بلغم را سود دهد و تشنج
ازوي يك درم باشد و كويند مضر بود بسر و اصلاح وي تخم را زيانه كند و ديسقوريدس
كويد در شكستن باذنها و تنقيه جكر بدل آن بوزن آن كمون كرماني و دوده آن وزن
آن دوية صيني و اسحق بن عمران كويد بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن عود قرنفل
بود و كويند بدل آن بوزن آن كمون و دوده آن زراوند و خيرون دوسته
خراساني بود و طبيعت آن كرم و خشك بود كرم وجب القرع بيرون آورد قوت تر از
وي يك مثقال بود و بدل وي تشنج ارمني بود ودع بپارسي كجك خوانند و بتركي وي
سفيد مهره و كوچك وي بشيرازي كوش ماهي خوانند وان نوعي از حلزون است
و حلزون شنج بود و مي باشد و پيچيده بود و ودع دراز و پيچيده بود در ترقوة مانند
صدف باشد و بخاصيت مانند شنج ودج زوفا رطب است و بلغت شين ورل

تمسح الذئب گویند نشبط وزغ وسام ابرص بود ودنب وی دراز بود وسر وی کوچک
بود ووی غیر سوسمار است ومخالف وی در شکل سر وبدن وگوشت وی بغایت گرم بود
وسمین بود گوشت وپیه وی خاصه چون طلا کنند ودروی قوت جاذبه بود وجذب
سلی وشوک بکند وسرگین وی مانند سرگین سوسمار سفیدی چشم زایل کند ووی بر
داء الثعلب برویاند وسرگین ودل کلف ووضح ونمش را نافع بود وشریف گوید چون
بکشند ومیخان با خون در دیگ اندازند وبا روغن بپزند تا مهرا شود وجمله قطره در
سر گوذکان بود هیچ معالجه نیکوتر از این نبود ورازی گوید پیه وی چون در قضیب مالند مالیدنی
بغایت قضیب را بزرگ کند وبدل پیه وی پیه سقنقور بود وردلاجی سقنقور است
وگفته شد ورداجالوز کرفة البیضا است وگفته شد وردطوری سطاخیس است
وگفته شد وردس نباتی یمنی بود ونبات وی مانند نبات کنجد بود وگویند بجبال یکانه
وده سال باقی بود وتخم بدمند ونیکوترین وی آن بود که تازه وسرخ رنگ بود
که بزردی زند مانند لون عصفر وشکل گل بابونه بود خرد وطبیعت آن گرم وخشک بود
در دوم قابض ولطیف بود کلف ونمش را نافع بود طلا کردن وچون بیاشامند وضح را
سودمند بود وسنگ بریزاند و درد کلیه ومثانه سرد را نافع بود ومقدار شربت از وی
یک درم باشد واسحق گوید مضر است بشش ومصلح وی عسل بود وگویند جامه که بجای
رنگ لعل باشد متقوی با بود پوشیدن آن ورد حل خوانند بپارسی گل گویند
وبترکی ... بود آنرا ورد خوانند وگل سرخ را جوجم خوانند وگل سفید را ... گویند
ونیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز تمام شکفته باشد ورایحه وی قوی بود وبغایت
سرخ بود وطبیعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد بود در اول وخشک بود در اول در دوم

وگویند در سیوم ومتوسط بود در غلظ ولطافت وتجفیف وی اقوی بود
از قبض ووی مقوی اعضاء باطن بود ولثه واسنان ومصلح تن عرق بود
بود در حمام چون نخود بمالند وقطع تا لیل کند چون سحق کرده مستعمل کنند وسحج بن ران
وبغل نافع بود وگوشت در ریشهای عمیق برویاند وصداع را ساکن کند واقماع وی
نفث دم را نافع بود ووی معده وجگر را نیکو بود وسل که در جگر بود از حرارت بکشاید
وحلق را نیکو بود چون با عسل بپزند وبدان غرغره کنند ومسکن وجع معده بود چون
بپر مرغ طلا کنند وبطبیخ وی تخمه که در قرحه امعا را نافع بود وتر وی مسهل بود
ده درم از وی ده مجلس براند وسه درم از وی حرارت تب ربع را نافع بود وخشک وی
نه مسهل بود وچون با عسل بپزند وبر معده ضماد کنند قرحه را نافع بود وچون
در دهان نگاه دارند تر وقلاع را زایل کند خاصه چون با عدس وکافور بود وبوییدن
تازه وی صداع گرم را ساکن کند وقوت دل ودماغ بدهد ودر بعضی مردمان زکام آورد
ودر بعضی ماشرا ومصلح وی بوییدن کافور بود وچون در بینی چکانند قطع سبق با بکند
ودفع مضرت وی بجب الزلم کنند وشیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرم وسرد
مانند مورد سردی وی در دوم بود وگرمی وی در اول ودروی تلیین بود وپیوسته بود
وبعضی بر ملایم جوهر روح بود وغشی وخفقان گرم را نافع بود چون آب وی اندک اندک
تجرع کنند ورد الحمار ورد الحمار خوانند وابن ماسویه گوید آن گلیست اندرون وی سرخ بود
وبیرون زرد وطبیعت وی سرد وخشک بود وشیرازی از اول قحبه خوانند ودوری خوانند
ورازی گوید بهار است وردمنتن گلیست بد بوی بلون مانند گل سرخ وآنرا القوال
خوانند وطبیعت وی گرم وخشک بود وبیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا ورد الجبر

نوعی از عود الصلیب است، اذاذ کرخواند وگفته شد ورد الزینه گل خطمی است
وورد روانی خواند وگفته شد ورد دفلا شقایق النعمان است وگفته شد ورد الحب
کیلج است وگفته شد ورد صینی نسرین است وگفته شد ورشان بپارسی مرغ اللهی
خوانند گوشت وی شکم ببندد ودشوار هضم بود وبابزن بسرکه بپزند ورق الخوخ
برگ شفتالو چون بربدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند واگر آب آن در گوش چکانند
کرم گوش بکشد وچون برناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الطرفا برگ گز باسرد وقابض بود
چون بپزند وبرسر نهند با آب آن بروی میریزند نافع بود ومقوی لثه مسترخی بود
ورق الدلب برگ چنار نیکوترین آن تازه بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وورمهای
گرم که در زانو بود نافع بود ضماد کردن وچون بکوبند نیکو وبر ریشهای تر افشانند
خشک کند وسوختگی آتش را نافع بود ووی بد بود بحلق وبینی وچشم وگوش
واز خواص وی آنست که خفاش ازوی بمیرد ورق الغرب برگ ودل چون بکوبند وبر
جراحت پاشند گوشت برویاند وآب وی چون بیاشامند منع کند علق خورده باشد
نافع بود واز حلق بیرون آورد ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند وضماد کنند صداع که
از گرمی بود ساکن کند وضماد کردن مار اکل بنتیجه کند، قطع اسهال بکند وحایض
وی مقوی لثه مسترخی بود ورق الشرو نیکوترین آن بود که از سرو کوهی گیرند
وطبیعت وی معتدل بود در میان گرمی وسردی گویند گرم وخشک بود وقابض
محکم بی لذع ورق الاجاص برگ الوسیاه چون باشراب بپزند وبدان غرغره کنند
قطع سیلان مواد از لهات وحلق بکند وچون مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه
بکند ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط سرد وقابض بود واندک

تجفیف داشته باشد وچون بکوبند وبرجراحت پاشند گوشت برویاند
وبحال صعب باشد آورد وریش ها دشوار باصلاح آورد ونیکو گرداند
ورق الزیتون معتدل بود در گرمی وسردی وخشک بود در دوم وچون بکوبند
مانع شقاق توتیا بود ودرد روهای چشم فقه باصره ومد وچون برگ بخایند درد
دندان را نافع بود وآب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را
زایل گرداند وورق زیتون بری چون بر داحس طلا کنند سود
مند بود وچون با آب غوره بپزند چندانکه مانند عسل گردد وبر دندان
خورده طلا کنند قلع کند ورق شوکة المصریه برگ درخت مغیلان است
ودر صفت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد وتر بود چون
بکوبند وموی را بدان بشویند دراز ونرم گرداند وخشکی وی زایل کند
ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته شد ورق الحنظل
منفعت در حنظل گفته شد ورق سوریکان در صفت سنبلیه گفته شد
ورق الاترج در صفت اترج گفته شد خواص وی ورق التوت
در صفت توت گفته شد ورق الجوز مجفف بود ودر وی قبض
بود وچون بخایند وبر ریش نهند سودمند بود خصوصا که در دهن بود
ورق الزیتون الهندی طالیسفر وگفته شد ورق الغار صفت آن
در عین گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل ومجفف بود وقابض
ولطیف بود مقوی شعر بود منضج اورام ودروی تحلیل بود ورق
شجرة البق در صفت در دار نبطی گفته شد ورق المصطکی

در صفت مصطکی گفته شد **ورق حبة الخضراء** درحبة الخضراء گفته شد
ورق السوس معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و
بجنب قرحها و بثرها بود چون بکوبند و بر ان پاشند بی انکه بگزد و ورق
سوس سفید صلابت رحم را نافع بود **ورق الخلاف** برگ بید واره و اندک
قبضی بود و طبیعت ان سرد و خشک بود عصاره وی زرد سبز و صلابت
رحم و سده ان را نافع بود و مسهل صفرای محرق بود و سودا و بلغم بود و نافع
وضع و گزیدن عقرب را نافع بود و چون بیاشامند از وی با یکدرم شراب
و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و بری بول براند با سکنجبین و اختناق
رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس و دردهای کشنده را **ورق الطرازیون**
در مازریون گفته شد صفت ان و استعمال کردن وی **ورق العرمیق**
سرنق است و گفته شد **ورد العلیق** گل سه گل سرد و خشک بود و قابض
و مجفف اسهال دم را نافع بود و نفث ان و ذرب و ضعیف معده را
ورد اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ باشد **ورد النوجل**
هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود **ورد التفاح** سرد بود و مقوی دل و دماغ
بود **ورد الکمثری** طبیعت و منفعت بهار بادام و سیب و به و امرود مانند یکدیگر
بود **ورد الخیری** در خیری گفته شد صفت و انواع ان **ورد الباقلا** گل باقلا
سرد و تر بود و تسکین حرارت دماغ بود چون سحق کنند در هاون رصاصی و در آفتاب
نهند خضاب نیکو بود و موی را سیاه گرداند بغایت **ورد الخشخاش**
سرد و تر بود و تسکین گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون برسد

ضماد کنند شهوت را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم **وزغه**
نوعی از سام الابرص است و بحالی کوچکتر از وی بود و از خواص وی ایست
که عقرب فرود می برد و گوشت او سم مطلقست و مهلک و اگر در شراب افتد و بمیرد
ان شراب سم قاتل و گویند وزغه حرباست بتحقیق و گفته شد صفت و مداوات ان
وسنج نباتیست که در سنگ روید در بهار و بوی لیمو کند و مولف گوید شیرازی
انرا لیمو دارو خوانند و طبیعت ان گرم و خشک بود **وسمه** ورق النیل است
و طبیعت ان گرم و خشک بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود
موی را خضاب نیکو باشد چون با حنا استعمال کنند **وسخ الاذان** چرک
گوش چون بر داحس طلا کنند نافع بود و چون بر شقاق لب طلا کنند
سودمند بود و بر گزیدگی افعی الغایة بکمال نافع بود و چون بشکافد و جنبد بوت
بدان نهند **وسخ کوایر النحل** این همچون گویند عکبر است که گفته شد صاحب جامع گوید
خطاست مولف گوید بتحقیق انرا مومیائی نحل گویند و بزبان مکس دارا آن بر
موم خوانند و دیسقوریدوس گوید که ان علکی خوشبوی بود مانند میعه و ان بعینه
مومیائی نحل بود و منفعت وی در صفت عکبر گفته شد و صفت عکبر بر گفته شد
و طبیعت **وسخ انکور** گرم بود در دوم نزدیک بسموم و جذبی بلیغ کند از بهر آنک
جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل
گرداند و مولف گوید در دفع خوف و کرو افتادن از جای همان عمل کند که مومیایی
و بکرات امتحان رفته **وسخ** اشق گفته شد **وشق** مرو وی گرم و خشک بود
و منفعت قوی باشد و در وی اعانت باه بود و محرک جماع گردد و نشت را نیکو بود

ومحروری مزاج را مضر بود و ادمان نوشیدن وی ایمن بود از نواسیر **وغد** بادنجان است وگفته شد **وغل** مقل جکی است و در صفت مقل گفته شد **ونی** انگور سیاه است وصفت ان در باب عین در عنب گفته آمد **ونثر** گل سفید است و در ورد گفته شد طبیعت ان سرد و تر بود در درجهٔ دوم

باب الهاء بالف قاقله در صنوبر گفته شد

هاکول گویند جعمال است وگویند بعضی تراب الهالک است وگفته شد **هبید** حب حنظل است وگفته شد **هدبه** خار قبان است وان عنقبان وان جانوریست کوچک بسیار پای که در زیر خمها اب بسیار بود جون با شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود وجون بدان تحنک کنند یا بعسل طلا کنند به برو بر خناق را نافع بود وجون سحق کنند با پوست انار دکنند با روغن گل وگرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود واطهر بعضی گوید اگر بر خرقه بحد و بر صاحب تب بندد زایل کند تب را **هدهد** بپارسی مرغ سلیمان خوانند عافقی گوید جون گوشت او به بزند باب شبت وصاحب قولنج گوشت وی بخورد وان اب شوربا بیاشامد نافع بود **ودر خواص** اورده اند که جشم وی بر کسی بندند که نسیان غالب دارد دفع ان بکند واگر به بندند بر کسی که از زخم جذام ترسد مادام که با وی باشد ایمن باشد واگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود واگر بروی بخور کنند در خانه گریدگان بگریزند از انجا واگر ادمی با خود دارد و برابر خصم رود بروی ظفر یابد وحاجتهاوی گذارده شود وخون وی جون در سپیدی جشم چکانند زایل کند واگر مغز وی بخور کنند بر بدرج کبوتر جوانات

موذی

موذی گردد آن نگردد واگر چند هدهد کشته همان درویش بر درخانه بیاویزند هر که در ان خانه بود از چشم بد ایمن بود واگر روده هدهد را خشک کنند وسحق کنند با سوسن و با روغن گنجد بیامیزند و بعد از یکساعت بیفشارند و بر موی مالند وجعد کردانند واگر لحیه شیب وی با خود نگاه دارند ومدمان انکس را دوست دارند واگر بال وی در خانه بخور کنند موران بگریزند وجون گوشت وی بخور کنند مسحور را نافع بود باکسی که بر زن بسته باشد گشاده گردد باذن الله تعالی ودل وی جون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند قوت باه بدهد ولحیه شیب و زبان وی دراز تر زن که در بال وی بود در پوست نبدند و در بر ران راست بندد قوت مجامعت قوت دهد **هرنوه** قرنوه خوانند وان ثمر درخت عود است وطبیعت وی معتدل بود وگویند گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده و هضم بود وطبیخ وی بول براند واسحق بن عمران گوید درد حلق را نافع بود و سنگ براند و بدل وی بوزن قاقله ضعف آن بود **هرد** عروق الصفر است وگفته شد **هرقلوس** نعله الیهودیه گویند وان نوعی از هندبا بری است و بعضی گویند نوعی از اسفاناخ است و نعله یهودیه برنوف گوید قد صحفه است والحق آنست اثر اقلوه خوانند بپارسی تره دشتی و آن انواع کاسنی بری بود و در هندبا گفته شد **هرقلیون** تمام است وگفته شد **هرطان** قرطان گویند وان حبی است میان گندم

ومیان جو وطبعش وی معتدل بود میان گرمی وخشکی وی مجفف بود

بعیر لذع **هزار جشان** وهزار فشان نیز گویند ویعنی وی بپارسی

هزار کر بود وبسریانی فاشرا گویند وگفته شد **هزار اسقف** حرمل است

وگفته شد **هشمیعل** خشخاش است وگفته شد **هشت دهان** عود هندی است

وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را عظیم سودمند بود

وبدل وی قنطوریون باریک بود **هفت بیخ** مازریون است وگفته شده

هیلیون ... است وگفته شد **هلیلیا** هندبا ست وگفته شود **هیلیوس**

حلیمو ... وان سلق جبلی است در صفت حامض گفته شد **هیلیانه** تشاع

است وگفته شد **هیلیون** بپارسی مارچوبه و مارکیا خوانند واهل

واندلس اسفنداج خوانند نیکوترین آن بستانی بود تازه وطبیعت

آن گرم وتر بود وگویند معتدل بود وگویند گرم بود وورق وی مانند

ورق رازیانه بود وصعب لحم وی گفته شد ووی مهیج سده احشا ومحلل

آن بود وطبیخ وی عرق النسا ویرقان ودرد معا را نافع باشد

خاصه طبیخ اصل وی چون با شراب بپزند وطبیخ وی بیاشامند

گزیدن رتیلا را نافع باشد چون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان

را ساکن گرداند وتخم وی همین عمل کند وگویند شکم ببندد وگویند

سودمند بود بقولنج بلغمی وریحی عسر البول را نافع بود وباه را زیاده کند

داند ودشواری زادن را سود دهد وسحق کرده ومثانه بود سحق معدل

مقدونیوس

وتقطیر البول که از برودت بود وپیری را سود دهد ودرد پشت

ودرد کهن شده را نافع بود وسینه وشش را نیکو بود وطبیخ

وی چون سگ بیاشامد بمیرد وگوسفند وگاو را پاره کنند ودر شیب خاک

کنند هلیون بروید در انجا وآب وی وتخم وی سنگ گرده ومثانه را

بریزاند وچون با عسل وقدری روغن بلسان بیاشامند وی معده

را مضر بود ودوای وی آن بود که بخوشانند وبعد از آن بگوشت بپزند

وحری وزیت اضافه کنند وطبری گوید اگر بیخ وی خشک دندان ریزند

قلع کند بی وجع وفلاحه گوید اگر بیخ وی سحق کنند وبر بن دندان نهند

اگر فاسد شده باشد قلع کند واگر دردمند بود درد ساکن گرداند و

مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را قوت دهد وبدل آن صحلب

بود **هنک** بزبان هندی حلتیت است وگفته شد **هندبا**

بپارسی کاسنی خوانند وبری بود وبستانی بود وبری را بیونانی

تغولس گویند وقنحوریون گویند وورق وی پهن تر از بستانی بود وطعم

نیکو بود وبستانی را بیونانی اندیقیا خوانند وآن دو نوع بود یک نوع را

ورق پهن بود نزدیک بکاهو ویک نوع ورق وی باریکتر بود ودر طعم

تلخ بود ونیکوترین بستانی تر وشیرین بود وفاضلترین آن شامی بود

وآنرا انطوبنا خوانند وطبیعت سرد وتر بود در آخر درجه اول وگویند سرد وخشک

بود در اول وگویند خشکی او در دویم بود وبری را طرخشقوق خوانند

وبپارسی وتلخ ورازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال عصاره

وی لستسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها بکند چون بیاشامند
خاصه عقرب و مار و تب ربع را زایل کند و چون بر گزیدگی عقرب ضماد کنند
نافع بود و چون آب وی با زیت بیاشامند باد زهر ادویه کشنده بود و مقوی
قلب بود و چون بیاشامند لبن وی سپیدی چشم را زایل گرداند و کاسنی
بستانی برودتش در وی بیش بود که در بری مقوی معده بود و سده جگر بگشاید
و سپرز و حرارت خون و صفرا بنشاند و چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف
از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید و رطوبات عفن را پاک گرداند
و تنها در از را سود مند بود و کاسنی کوهی نیکوتر و فاضلتر از کاهو بود
و در تفتیح سده بگشاید و در تابستان تلخی زیادت گردد بسبب گرما اندک حرارت
داشته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون بارد ضماد
کنند و با سپیداج طلای مبرد بود و ضماد کردن نقرس را نافع بود و درد چشم گرم را
نافع بود و همچنین با سکنجبین عطش ان و هیجان صفرا و حرارت معده بود و شکم ببندد
و تب ربع را نافع بود و گزیدگی جانوران را نافع بود و زنبور و مار و سام ابرص
ضماد کردن با سویق نافع بود و چون با آب کاسنی خیار شنبر حل کنند و بدان
غرغره کنند ورم حلق را سود مند بود و تسکین عطش ان و هیجان صفرا
بود و معده یا بطی الهضم بود و مصلح وی رشادی بود و نوعی از کاسنی بری هست
که آنرا خندریلی خوانند و گفته شد و کاسنی شامی که آنرا انطونیا گویند معتدل ترین
کاسنیها باشد و کیموس وی نیکوتر باشد و شیخ گوید که در میان کاسنی
و کاهو بود و طبری گوید لطیف تر از کاهو بود و غذا اندک دهد و چون

ورق

ورق وی را بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازند و سرد کنند و آب
وی با آب رازیانه تر یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم
وی بقوت تر بود در منفعت و پوست بیخ وی مستعمل بود
هوم المجوس مرابیه است و گفته شد و آن درختیست که در حوالی
قلوس می روید مانند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه
استعمال و مسکوه وی بشکل اشیع می ماند هر که دیده باشد
هیوفاریقون هیوفاریقون خوانند و او فاریقون و
اندر و سامن نیز گویند و قوریون هم خوانند و آن دارویی
رومیست و آن قصبانی و حبشی و زمشری است سرخ
رنگ برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگرچه صاحب
منهاج گوید و آورده است که سرخی وی کمتر از سرخی سماق
بود و همو آورده که حب بلسان است و هر دو سهو است
و طبعش آن گرمست در سیوم و خشکست در آخر آن ملطف
و محلل اورام بود ضماد کردن ورق وی سوختگی آتش را
نافع بود و چو بپزند و با شراب بیاشامند چهل روز
بیا پی عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند
و گزند را سود مند بود و تخم وی مسهل قوی بود
و چه بپزند از دو آب ورق وی چون بیاشامند نقرس را
عظیم سود مند بود و بدیغورس گوید بدل وی بوزن وی

بیخ اذخر و نیم وزن وی بیخ کبر **هوجس** ما هو فعسیدا اس
نیز خوانند و آن عصی الراعی است و گفته شد در باب عین
هوفسطیداس صاحب منهاج گوید عصاره لحیة
التیس است و گفته شد در لام **هوفیلوس** حب
الحمار است و گفته شد در باب حا **هیضان** فجل
بری است و گفته شد در فا **هیل بوا** هال بوا است
و آن قاقله کوچک بود و گفته شد در باب قاف
هبشم کنگر بری است و درازی قد آن از یک
گز زیاده تر باشد و میانه وی تهی باشد و شکوفه آن
بهی بود بلون بنفشه و با هم سپید شود و آکار آن
ببه که از میانه وی پیدا شود در گوشش کسی رود
کری آورد **هیرون** قصب است و گفته شد
هیزارما نعناع است و گفته شد در نون والله اعلم

باب الیا

یاسمین یاسمن است و سجلاط نیز گویند و لنز از بی
گل یاسم خوانند و آن سپید بود و زرد بود و گویند ازرق
نیز بود و عیسی بن ماسویه گوید دو نوع است زرد و سپید
و سپید نیکوتر از زرد باشد در حرارت و یبوست
و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید چون یاسمین

سپید

سپید بکوبند و سحق کنند و از آب وی بیاشامند
سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام
بکند مجرب است و چون خشک کرده سحق کنند و بر سیاه
باشند سپید گردانند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ
رمانی بود وسواس سودایی و خفقان و ضعیف
دل را بعاینه نافع باشد و گویند چون از حود بیاویزند
منع جمود دم بکنند و وی بغایت مفرح بود تا حدی که
که در دهان نگاه دارند تفریح بخشد **یبروج**
دو نوع است یکی بیخ لقاح است و یکی را یبروج الصنم
خوانند و آن بیخ لقاح بری است و بصورت انسان
بود و او را یبروج الصنم از بهر آن گویند و مولف گوید
در حدود شیراز نزدیک قلعه شهریاری می باشد
و قد آن از یک وجب کوتاه تر باشد و دست و پای
داشته باشد و برنگ سپید باشد و بعضی گویند وی را
سگ کنده میخوانند از آن جهت که آن را سگ از زمین
بر میکند و این معقول نیست و نیکوترین آن بود
که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در سیوم و خشک
بود و حکم بود در اول سیم مخدر و مسبت بود و اگر برگ وی

برش را بابالنه یک هفته زایل کرداند بی آنک ریش کند و
بر ورم های صلب و دنبلات و حنا زیر طلا کردن نافع
باشد و بثور را چون بکوبند و بر مفاصل ضماد سازند
زایل کند و اگر کسی را احتیاج باشد بقطع عضوی در شراب
بیاشامند بیخود شوند و از خوردن وی چیزی عارض شود
که از خوردن افیون عارض شود و وی مسبت و منوم باشد و اگر
در شراب کنند مستی زیاده آورد بغایت و بهترین آن نو د بوست
آن و بوییدن ورق آن سپید بود و آنرا ساق نبود و ذکر خوانند
مسبت بود و مداوای وی قی کنند باب گرم و عسل و شبت و مصطکی و
سعتر و مر و سند و شیر تازه آشامیدن و بیروج را در محبت
خواص بسیار دارد و اگر کسی باسم شخص که خواهد بیروج بر کند و در زمان
هر عضوی بیروج را که بشکنند آن شخص را همان عضو جدا کنند و
خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبیعیست بدان سبب اینجا یاد نکردیم زیاده
یتوع هر نباتی که ویرا لبنی محرق مسهل منقطع بود آنرا یتوع
خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون و طنیث و مامیودانه و
و علقفا و امثال آن و اصناف آن بسیار بود و همه بد باشند و اقوی تر
همه شان لبن بود بعد از آن تخم بعد از آن بیخ بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم
و خشک است در چهارم و آن بود که از دوم تا سیوم و از خواص اوست که در برکه آب
ندارد که ماهی در آنجا بود بر روی آب افگنند لبن وی ماهی بمیرد

و چون بدان لطوخ کنند خاصه در آفتاب و انچه بعد از آن بروید ضعیف بود و لکن کند دیگر نروید و اگر ذیولان
خواهی جگانند قلع کند و بواسیر را قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت مرکب از یتوعات در باب جوز
منفعت و مضرت و ابدال و اصلاح آن گفته شد و گویند بدل آن در استفراغ بلغم و ماییته نیم وزن آن
سلیخه بود یحصص نوعی از زفت تر کرد است و آنرا مشترک خوانند و انواع کفر گفته شد در کاف و گویند
بطراسالیون است یذخ قنبیل است و گفته شد یذفر خاماا اقطی است و گفته شد یربوع بادنجی
دشتی گویند گوشت وی غذای بسیار دهد و تکلم برانند یراع قصب است بابسیغ گویند و در قاف گفته شد
براعیم حلیون است و گفته شد یرنا حنا است و گفته شد یشف یشب خوانند و در باب جا در صفت
حجر الیشب گفته شد یعقوب کبک نر است و گفته شد در صفت قبج یعضید خندبا است و گفته شد
یعضیا دیباس است و گفته شد یقطین نزدیک عام کدو بود و در لغت هر درختی که ویرا ساق قوام
نبود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار کدو و امثال آن بود یلنوج عود هندی است و گفته شد
یمام شفنین است و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد
و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحراها روید و بواد
بنشا نها روید و ثمر وی مانند نوعی لوبیا گو جلت بود و بلون سرخ بود که بسیار میزد و دانه وی
خرنوب شامی مانند بلدیکی بود و بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی
مقعد بود و وی سود مند بود جهت سیلان حیض مفرط خوردن و بخور بدو کردن و منع قی اسهال را نافع بود
و بدنا ... سخت دارد کنند و خلط می بند و ثقیل بود خاصه جز ... بتر انبی بود خواننه
ینتون تافیا است و گفته شد در تافیق بلغة اهل اندلس انجه است که گفته شد در الف ینمه
نباتیست بتر ابی مثل دارد خوانند و در جراحتها مستعمل شد و زخمهای تازه والسلام
تمت المجلد الاول من کتاب الموسوم باختیارات و الحمد لله حق حمده فی اوایل محرم سنه ... الحرام المصطفویه
علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله الملک الاکرم ... نظام الدین لطف الله